۴۴

انتشارات دانشگاه تهران
۲۶۸

شعر فارسی در عهد شاهرخ

(نیمهٔ اوّل قرن نهم)

یا

آغاز انحطاط در شعر فارسی

تألیف

دکتر احسان یارشاطر

تهران
شهریور ۱۳۳۴

انتشارات دانشگاه تهران

۲۶۸

شعر فارسی در عهد شاهرخ

(نیمهٔ اوّل قرن نهم)

یا

آغاز انحطاط در شعر فارسی

تألیف

دکتر احسان یارشاطر

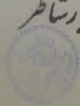

Central Library
Tehran University

تهران
شهریور ۱۳۳۴

چاپخانهٔ دانشگاه

۱۰۵۹۴۱
ش
PK6416
.Y3

بها : ۸۰ ریال

تذکار

این کتاب را که موضوع آن «شعرفارسی درپنجاه سال اول قرن نهم هجری» یا دوران حکومت شاهرخ، است نگارنده درسال ۱۳۲۶ بپایان آوردم. اما بسبب سفراروپا که اندکی بعد پیش آمد انتشار آن امکان نیافت. در اروپا توفیقی دست داد و بمطالعهٔ زبانهای ایران پیش از اسلام دست‌زدم، وبتدریج همّ خودرا برآن رشته موقوف کردم. پس‌از بازگشت نیز تدریس این‌زبانهارا عهده‌دار گردیدم واز تتبع‌رشته‌ای که سابقاً بآن مشغول بودم دور ماندم.

اماچون شعرفارسی درنیمهٔ اول‌قرن‌نهم هجری، که از ادوار مهم تحول‌ادبی درایران است، هنوزموضوع مطالعهٔ دقیقی قرار نگرفته بود انتشاراین کتاب را بیفایده ندیدم، بخصوص که‌شورای‌دانشکدهٔ ادبیات نیز تدریس آنرا برای‌دانشجویان مفید شمرد.

اینک این کتاب را که حاصل چندین سال بحث و تحقیق گذشته‌است بمحضر پژوهندگان ادبیات فارسی تقدیم می کنم وامیدوارم نه‌تنها در روشن‌ساختن‌احوال ادبی قرن‌نهم هجری‌سودمند واقع شود بلکه‌ازادای کمکی بمتتبعان سایرادوار ادبی ایران نیزباز نماند. تاآنجاکه نگارنده اطلاع دارم این نخستین‌باری است که یکی از ادوار ادبی ایران مورد بحثی مستقل ودقیق وجامع قرارمیگیرد. بسیاری ازفصول‌این بحث در تحقیق سایر ادوار ادبی ایران نیز بکارمیآید.

وظیفهٔ خود میدانم که امتنان قلبی خودرا ازجناب آقای **علی اصغر حکمت** که هنگام تألیف کتاب از مساعدت بی‌دریغ ایشان برخوردار شده‌ام ابرازدارم، وهمچنین ازآقای **سعید نفیسی** که نسخ خطی‌خودرا چندین سال برای تحقیق موضوع دراختیارا‌ینجانب گذاشتند و ازآقای **حاج حسین آقا ملك** که از نسخ نفیس کتابخانهٔ ایشان فایده بردم سپاسگزاری کنم.

احسان یارشاطر

طهران ـ تیر ماه ۱۳۳۴

فهرست مطالب

مقدمه ۸

مآخذ کتاب ۱۳

بخش اول ـ اوضاع سیاسی و اجتماعی و فرهنگی

فصل اول ـ اوضاع اجتماعی و فرهنگی ۲۸-۳

۱ـ نظر کلی ۳

۲ـ سازمان حکومت ۵

۳ـ سازمان اجتماعی مردم ۷

اصناف وطبقات ۸

وضع زنان ۱۰

٤ـ احوال اقتصادی ۱۱

۵ـ مذهب وعرفان ۱٤

صبغهٔ دینی تحصیلات ۱۶

فرق مذهبی این دوره ۱۶

سنن ـ تشیع ـ نوربخشیه ـ حروفیه

تصوف وعرفان ۱۹

فرق متصوفه ۲۰

٦ـ دانش وهنردراین عصر ۲٤

رونق علم‌وادب ومراکز علمی ۲۵

رکود واقعی علم وادب ۲۶

نظری بشعب علم‌وادب ۲۶

هنرهای زیبا ۲۷

فصل دوم ـ اوضاع سیاسی ۵٤-۲۹

۱ـ ازتیمور تا شاهرخ ۲۹

۲ـ حکومت شاهرخ ۳٤

۳ـ ملاحظاتی دربارهٔ احوال شخصی شاهرخ ٤۲

٤ـ شاهزادگان تیموری ٤۹

الغ بیك ـ بایسنقر ـ سایرشاهزادگان ٤۹

بخش دوم ـ شعرفارسی دردورهٔ شاهرخ

فصل اول ـ گلپانی دربارهٔ شعروشاعری این دوره ۹۹-۵۶

۱ـ مقدمه ۵۶

۲ـ رواج شعروشاعری ۵۷

علت رواج شعر ۵۹

شعردوستی امرا وشاهزادگان تیموری ۶۰

شاهزادگانی که مشوق‌شعربوده‌اند: ۶۲

میرانشاه ـ شاهرخ ـ خلیل‌سلطان ـ الغ‌بیك ـ بایسنقر ـ ابراهیم‌سلطان ـ محمود ـ جوکی‌میرزا ـ فرزندان عمرشیخ ـ شاهزادگان دیگر

نفوذشعردرروابط‌سیاسی ۷۲

زنان شاعر ۷۵

۳ـ شعرائی که دراین دوره مورد تتبع وتقلید بوده‌اند: ۷۸

حافظ ـ امیرخسرو دهلوی ـ حسن دهلوی ـ سلمان ساوجی ـ کمال خجندی ـ مولوی ـ سایر شعرا

٤ـ تفاخر شعرا ۸۹

۵ـ شعرای ذیقنون ۹۲

شعرای ذواللسانین وترکی‌گوی ۹٤

۶ـ شعرعربی دراین‌دوره ۹۵

۷ـ الفاظ خارجی در شعر این دوره ۹۸

۸ـ ارزش شعردراین دوره ۱۹

فصل دوم ـ انحطاط کیفی شعردراین دوره ۱۰۶-۱۰۱

فقدان شاعر بزرگ ۱۰۱

فقدان سبك خاص ۱۰۲

میزان دیگری برای سنجش ذوق عمومی زمان ۱۰۳

فصل سوم ـ موارد انحطاط شعر دراین دوره ۱۳۹-۱۰۶

۱ـ عیوب لفظی ۱۰۶

۲ ـ عیوب معنوی : ۱۱۳

ضعف ابداع وابتکار ـ افراط درمضمون یابی ـ تکلف ـ افراط درصنایع بدیعی

صنایع شعری که دراین دوره بیشترایج بوده: ۱۲۹

اغراق ـ تقابل و مطابقه ومراعات نظیر-اعنات ـ تجنیس ـ ایهام ـ سایر صنایع بدیعی

علل انحطاط شعردراین دوره ۱۳۷

فصل چهارم ـ انواع شعرازلحاظ صورت ۲۱۲-۱۴۰

۱ـ غزل ۱۴۰

رواج غزلسرائی ۱۴۰

سبکهای غزل ۱۴۱

عدهٔ ابیات غزل ۱۴۳

اوزان غزل ۱۴۳

مضامین غزل ۱۴۴

الف ـ غزل عاشقانه ۱۴۴

مضامین غزل عاشقانه ۱۴۵

عاشق ۱۴۵

معشوق ۱۴۸

کلیت معشوق ـ جمال معشوق ـ اغراق دروصف معشوق ـ جفای معشوق ـ معشوق زن نیست ـ صفات معشوق

سایر مضامین غزل عاشقانه ۱۶۰

تشخص معانی در غزل ۱۶۰

ب ـ غزل عرفانی ۱۶۳

تعبیرعرفانی اشعار ۱۶۳

شاعران متصوف ۱۶۴

مضامین غزلیات عرفانی ۱۶۴

انواع غزل عرفانی ۱۶۵

ج ـ غزلیات قلندرانه ۱۷۱

د ـ انواع دیگر غزل ۱۷۳

۲ ـ مثنوی ۱۷۶

ارزش مثنویات این دوره ۱۷۶

۱ـ مثنوی «گوی و چوگان» ونقدآن ۱۷۷

۲ـ مثنوی «دستور عشاق» و نقدآن ۱۸۰

۳ـ مثنوی «انیس‌العارفین» و نقدآن ۱۸۴

۴ـ مثنویهای شاه نعمةالله ولی ونقدآنها ۱۸۸

۵ـ مثنوی «تجنیسات» ونقدآن ۱۹۰

۶ـ مثنوی لطف‌الله نشابوری ونقدآن ۱۹۳

۷ـ مثنویهای دیگر ۱۹۴

۳ ـ قصیده ۱۹۶

مضامین قصیده ۱۹۷

قصاید مدحیه ۱۹۷

قصاید عرفانی ۱۹۸

قصاید شکوائیه ۱۹۸

تغزل ۱۹۹

٤ ـ قطعه ۲۰۱

مضامین قطعات ۲۰۱

مدح وتقاضا ـ عشق ـ عبرت و موعظه ـ بث‌الشکوی ـ
انتقاد ـ ذکرحوادث ووقایع

٥ ـ رباعی ۲۰۶

٦ ـ سایرانواع شعر ۲۰۹

ترجیع بند وترکیب بند ۲۰۹

مسمط ۲۱۰

مستزاد ۲۱۱

انواع دیگر ۲۱۱

فصل پنجم ـ مضامین شعر این دوره ۲٤٦-۳۱۳

مضامین عمدهٔ شعر ۲۱۳

۱ ـ وصف ۲۱٤

وصف طبیعت ـ وصف معشوق ـ اوصاف دیگر

۲ـ پند وموعظه ۲۱۹

۳ـ اشعارمذهبی ۲۲۲

مضامین‌شعر مذهبی: ۲۲۲

حمد خداوند ـ ثنای رسول واله ـ مناجات ـ مضامین دیگر

٤ـ رثاء ۲۲۸

٥ـ اشعارتعلیمی ۲۳۲

٦ـ مطایبه وهجا ۲۳٤

۷ـ معما ولغز ۲۳۸

رواج فن معما ـ نمونهٔ معمیات این‌دوره ـ لغز

۸ـ ماده تاریخ ۲٤٤

شاعران عصر شاهرخ ۲٤۷

فهرست اسامی‌اعلام ۲٥۱

مقدمه

این کتاب تحقیقی است دربارهٔ «شعرفارسی درپنجاه سال اول قرن نهم هجری». میتوان آنرا «شعرفارسی دردوران حکومت شاهرخ» نیز نامید، چه دوران حکومت شاهرخ، فرزندامیرتیمور گورگان، از ۸۰۷ تا ۸۵۰، کمپیش بانیمهٔ اول قرن نهم برابراست.

این‌دوره را چنانکه پوشیده نیست نمیتوان ازادوار درخشان ادبی ایران دانست و آثار ادبی آنرا با آثار ادواری چون دوران حکومت اسمعیل سامانی ومحمود غزنوی وسنجرسلجوقی وناصرالدین‌شاه قاجار برابرشمرد. اما شعروشاعری این عصر از جهاتی دیگردرخور توجه و وشایستهٔ تحقیق است:

نخست ازجهت رواج شعر و ونورشعرا واهتمامی که درتربیت و حمایت ایشان بکارمیرفته. درپنجاه سال دوم قرن هشتم هجری کشورما بسبب منازعات بی‌دریی خاندانهائی که درایران‌حکم میراندندروزگاری آشفته داشت. درهرگوشه امیری بتکاپوی قدرت برخاسته بودودرطلب زیادت میکوشید. جدال مدعیان امن‌وآسایش‌رااز حیات علمه برانداخته بود. هجوم تیموروغارت و کشتاربیرحمانه‌ای که سپاهیان اوببارآوردند ضربت تازه‌ای بربیکرفرسودهٔ ایران فرودآورد وبرویرانی ونابسامانی افزود. سکون و آرامش بازنیامد و دربسیاری ازمظاهرحیات معنوی ایران گسستگی و اضطراب بظهورپیوست.

تیمور در ۸۰۷ درگذشت. شاهرخ فرزند کهترتیمور که کفایت و تدبیر را باعدالت و صلح‌جوئی جمع داشت پس‌از پدرقریب نیم قرن در

ایران فرمان راند و قلمرو حکومت خود را نسبةً آرامش و آسایشی بخشید. دانش رونقی یافت وبازار هنرگرم شد. در روزگار وی، که موضوع بحث‌ماست، امرا و شاهزادگان تیموری که عموماً دوستدارهنر وحامی دانش وادب بودند مراکز علمی‌وادبی بوجودآوردند. سمرقند وتبریز وشیراز ازجملهٔ این‌مراکز بودند. امامهمترین کانون‌ادبی این‌عصر دربارهرات بود. درهرات شاهرخ بحکومت‌می نشست وبایسنقر، فرزند هنرمند وهنرپرورش، ونیزدیگر فرزندان وی، بجمع وتربیت شعرا و دانشمندان و صاحب هنران می پرداختند.

مختصرآنکه ایران دردوران‌حکومت شاهرخ که قریب نیم‌قرن بدرازا کشید دوره‌ای از رونق ادبی وهنری بخودديد که پس از افول سلطنت شاهرخ بسبب شورشهای متوالی شاهزادگان‌وقیامهای‌پی‌دربی مدعیان و گسیختگی امور بپایان آمد، تا آنکه دردوران حکومت سلطان‌حسین بایقرا ووزارت امیرعلیشیر کانون‌ادبی باشکوه دیگری‌دو هرات پدیدار شد وحیات ادبی ایران رونقی تازه یافت.

بنابرآنچه گذشت نیمهٔ اول قرن نهم هجری و دوران حکومت شاهرخ را بعلت حدود ممتاز سیاسی‌ورونق بازارشاعری‌وهمچنین وجود مشترکات کیفی درشعر، که‌ازآنها دراین کتاب سخن رفته است، میتوان درتاریخ ادبی ایران دوره‌ای خاص شمرد و تحقیق آنرا بعنوان «تحقیق دورهٔ ادبی» مورد توجه قرارداد.

گذشته‌ازین، ازجهات‌دیگر نیز تحقیق شعراین‌دوره را میتوان واجد فایده و اهمیت شمرد:

یکی آنکه درشعراین‌دوره کیفیات تازه‌ای پدیدآمد که میتوان آنهارامقدمهٔ ظهورسبک معروفی که به «سبک صفوی» یا «سبک‌هندی» مشهور است دانست. شناختن سبک صفوی بدون تتبع‌شعراین دوره

بدرستی ممکن نیست. علل ظهور و مقدمات این سبك را در اینـدوره آشکارتر میتوان دید، چه هنوز آغاز تحول است: اسلوب قدیم یکسره جای نپرداخته و سبك تازه رخت نینداخته است.

دوم آنکه اینـدوره را باید آغاز انحطاط در شعر فارسی شمرد. در اینـدوره است که فصاحت کلام اساتید قدیم و استواری سخن ایشان که آثار استادانی چون ابن یمین فریومدی و خواجوی کرمانی و عبید زاکانی وخاصه خواجهٔ شیراز آخرین جلوه گاه آنست از درخشش باز میماند. باید گفت از این پس تا روزگار قاجاریان شعر فارسی از سیر انحطاطی خود باز نایستاد. همانگونه که پیشرفت و اعتلاء شعر شایسته بحث و تحقیق است رکود و تنزل آن نیز در خور التفات و پژوهش است، خاصه آغاز پیشرفت یا انحطاط؛ چه امکان باز یافتن علل در مراحل نخستین تحول بیشتر فراهم است.

سوم آنکه در این دوره اشعار مذهبی اهل تشیع شگفتگی خاصی یافت، چنانکه میتوان اینـدوره را بحقیقت آغاز رواج اشعار مذهبی شیعیان خواند. شعرائی چون شاه نعمة‌الله ولی و لطف‌الله نشابوری و کاتبی ترشیزی و محمدبن حسام‌الدین ـ مشهور بابن حسام، که از اساتید شعر شیعی‌اند، در اینـدوره میزیستند. شعر در ستایش ائمهٔ شیعیان خاص اینـدوره نیست، اما در این دوره است که قصاید غرا در نعت علی ابن ابیطالب (ع) و ثناء امام شهید و رثا بواقعهٔ کربلا و ستایش ائمهٔ دوازده گانه و لعن دشمنان خاندان پیغمبر سروده شد. برای کسی که تحقیق اشعار مذهبی وجههٔ نظر او باشد از توجه خاص بشعر اینـدوره گزیر نیست.

گذشته از این جهات باید بیاد آورد که اینـدوره در ادوار بعد، از لحاظ شعر، تأثیر معنوی خاصی داشته است. چه در اینـدوره اقطاب و پیشوایانی میزیستند که شعر را وسیلهٔ اظهار افکار و اندیشه‌های خویش

قرار دادند، و پیروان و دوستداران ایشان هرگز از تأثیر سخن آنان بر کنار نمانده‌اند. از این قبیل‌اند قاسم‌الانوار تبریزی و شاه نعمة‌الله ولی.

☆☆☆

از آنجا که تحول شعر و کیفیت آن با اوضاع اجتماعی و فرهنگی زمان بستگی دارد در آغاز کتاب بخشی در بیان این اوضاع آوردم.

بخش دوم کتاب را که در تحقیق شعر این دوره است به سه جزء اساسی تقسیم کردم: جزء اول در بیان کلیاتی در شعر و شاعری این دوره که مشتمل است بر ذکر مراکز عمدهٔ ادبی، حامیان و مشوقین شعرا، منزلت عمومی شعر، زندگی شعرا، مناسبات آنها با یکدیگر، شعر عربی و ترکی در این دوره، و همچنین فصلی در کیفیت عمومی شعر این زمان که در آن از انحطاط شعر در این دوره و علل و موجبات و مظاهر آن سخن رفته است.

جزء دوم در انواع شعر است از لحاظ صورت، و در آن از قصیده و غزل و مثنوی و قطعه و رباعی و ترجیع‌بند و ترکیب‌بند و مسمط و مستزاد، و خصایص هریك از لحاظ صورت و مضمون سخن رفته.

جزء سوم در انواع شعر است از لحاظ معنی، که در آن اشعار وصفی و عشقی و عرفانی و مذهبی و حماسی و مدح و رثاء و بث‌الشکوی و اشعار حکائی و اشعار تعلیمی و هجو و مطایبه و معما و لغز و ماده تاریخ و اقسام آنها مورد بحث قرار گرفته است.

در پایان کتاب فهرستی از ۱۵۶ تن شاعرانی که نیمهٔ اول قرن نهم را درك کرده‌اند، یا تاریخ وفات هریك که بدست آمد، افزودم. اما از آوردن شرح حال آنان خودداری نمودم، چه اگر میخواستم آنچه در این باره فراهم آمده است بیاورم کتاب چندین برابر میشد. حتی یادداشتهائی که دربارهٔ بعضی از شعرا چون شاه نعمة‌الله ولی و کاتبی ترشیزی و لطف‌الله نشابوری گرد آمده خود رساله‌ای جداگانه محسوب میشود.

از این گذشته آنچه در این پژوهش بخصوص مورد نظر نگارنده

بود بیشتر کیفیات و مختصات شعرزمان بود، نه ترجمهٔ حال شعرا، ودر این باب ازآنچه لازمهٔ استقصا بود فروگذار نشد. چه اینجانب معتقدم که آنچه میتواند تحقیق ادبیات ایران را رونقی ببخشد و از حال رکود خارج سازد اینست که در دوره های کوتاه ادبی پژوهش دقیق صورت پذیرد، یعنی تمام آثاری که از شعر یا نثردوره‌ای دردست مانده مطالعه وتحلیل شود وباشیوهٔ درست مورد سنجش قرارگیرد.

روش نگارنده در مطالعهٔ شعردورهٔ شاهرخ همین بوده‌است. بعضی ازفصول کتاب ازقبیل بحثی که دربارهٔ مضامین غزل عاشقانه وعارفانه و یا کیفیت انحطاط شعرومظاهروعلل آن آمده درتحقیق سایردوره‌های ادبی نیزمیتواند مورد استفاده قرارگیرد.

متأسفانه باوجود کوششی که بکار بردم نسخهٔ دیوان عصمت بخارائی که شعرائی چون خیالی بخارائی و بساطی سمرقندی پیرو او بوده‌اند بدست نیامد وناچار درباب او بنقل تذکره نویسان اکتفا کردم.

احسان یارشاطر

مرداد ۱۳۲۷

مآخذ عمدهٔ کتاب

درضمن کتاب هرجا اشاره‌ای بیکی ازاین مآخذ شده منظور نسخه‌ای است که در این فهرست ذکر گردیده.

۱ـ کتب تذکره وتاریخ

تذکرهٔ دولتشاه — تذکرهٔ عمومی، تألیف دولتشاه سمرقندی؛ تاریخ تألیف: ۸۹۲ هجری قمری ـ چاپ لیدن، ۱۹۰۱ مسیحی.

مجالس الفالس — تذکرهٔ شعرای قرن نهم، تألیف امیرعلیشیر نوائی؛ تاریخ تألیف: ۹۰۷ هجری قمری. ترجمه فارسی توسط محمد فخری هراتی وحکیم مبارکشاه قزوینی، چاپ تهران، باهتمام علی اصغر حکمت، ۱۳۲۳ هجری شمسی.

نفحات الانس — تذکرهٔ عمومی عرفا، تألیف عبدالرحمن جامی؛ چاپ تهران، ۱۲۹۸ هجری قمری.

مجالس العشاق — منسوب بسلطان حسین بایقرا، چاپ هندوستان، ۱۳۱۳ هجری قمری.

تحفهٔ سامی — تذکرهٔ شعرای قرن دهم تاسال ۹۵۸ هجری قمری، تألیف سام میرزا صفوی پسر شاه اسمعیل، چاپ تهران، ۱۳۱٤ هجری شمسی.

تذکره هفت اقلیم — تذکرهٔ عمومی شعرا برحسب مولد آنها، تألیف احمد امین رازی؛ تاریخ تألیف: ۱۰۰٤ ـ نسخهٔ خطی متعلق بکتابخانهٔ ملی تهران

مجمع الفصحاء — تذکرهٔ عمومی شعرا، تألیف رضاقلیخان هدایت؛ چاپ تهران، ۱۲۹۵ هجری قمری

ریاض العارفین — تذکرهٔ عمومی شعرای عارف، تألیف رضا قلیخان هدایت؛ چاپ تهران، ۱۳۱٦ هجری شمسی

نامهٔ دانشوران — جلد هفتم. چاپ تهران، ۱۳۲٤ هجری قمری

شعرالعجم — درکلیات شعرفارسی، تألیف شبلی نعمانی، ترجمهٔ فخرداعی گیلانی، چاپ تهران، ۱۳۱٤ هجری شمسی

بود بیشتر کیفیات و مختصات شعرزمان بود، نه ترجمهٔ حال شعرا، ودر این باب ازآنچه لازمهٔ استقصا بود فروگذار نشد. چه اینجانب معتقدم که آنچه میتواند تحقیق ادبیات ایران را رونقی ببخشد و از حال رکود خارج سازد اینست که در دوره های کوتاه ادبی پژوهش دقیق صورت پذیرد، یعنی تمام آثاری که از شعر یا نثردوره‌ای دردست مانده مطالعه وتحلیل شود و باشیوهٔ درست مورد سنجش قرار گیرد.

روش نگارنده در مطالعهٔ شعردورهٔ شاهرخ‌همین بوده‌است. بعضی ازفصول کتاب ازقبیل بحثی که دربارهٔ مضامین غزل عاشقانه وعارفانه و یا کیفیت انحطاط شعرومظاهروعلل آن آمده‌در تحقیق سایردوره‌های ادبی نیزمیتواند مورد استفاده قرار گیرد.

متأسفانه باوجود کوششی که بکار بردم نسخهٔ دیوان عصمت بخارائی که شعرائی چون خیالی بخارائی و بساطی سمرقندی پیرو او بوده‌اند بدست نیامد وناچار درباب او بنقل تذکره نویسان اکتفا کردم.

احسان یارشاطر

مرداد ۱۳۲۷

مآخذ عمدهٔ کتاب

درضمن کتاب هرجا اشاره‌ای بیکی ازاین مآخذ شده منظور نسخه‌ای است که در این فهرست ذکر گردیده.

۱ـ کتب تذکره وتاریخ

تذکرهٔ دولتشاه — تذکرهٔ عمومی، تألیف دولتشاه سمرقندی؛ تاریخ تألیف: ۸۹۲ هجری قمری ـ چاپ لیدن، ۱۹۰۱ میحی.

مجالس النفائس — تذکرهٔ شعرای قرن نهم، تألیف امیرعلیشیر نوائی؛ تاریخ تألیف: ۹۰۷ هجری قمری، ترجمه فارسی توسط محمد فخری هراتی وسکیم مبارکشاه قزوینی، چاپ تهران، باهتمام علی اصغر حکمت، ۱۳۲۳ هجری شمسی.

تحفة الاناس — تذکرهٔ عمومی عرفا، تألیف عبدالرحمن جامی؛ چاپ تهران، ۱۲۹۸ هجری قمری.

مجالس العشاق — منسوب بسلطانحسین بایقرا، چاپ هندوستان، ۱۳۱۳ هجری قمری.

تحفهٔ سامی — تذکرهٔ شعرای قرن دهم تاسال ۹۵۸ هجری قمری، تألیف سام میرزا صفوی پسرشاه اسمعیل، چاپ تهران، ۱۳۱٤ هجری شمسی.

تذکره هفت اقلیم — تذکرهٔ عمومی شعرا برحسب مولد آنها، تألیف احمد امین رازی؛ تاریخ تألیف: ۱۰۰٤ ـ نسخهٔ خطی متعلق بکتابخانهٔ ملی تهران

مجمع الفصحاء — تذکرهٔ عمومی شعرا، تألیف رضاقلیخان هدایت؛ چاپ تهران، ۱۲۹۵ هجری قمری

ریاض العارفین — تذکرهٔ عمومی شعرای عارف، تألیف رضا قلیخان هدایت؛ چاپ تهران، ۱۳۱٦ هجری شمسی

نامهٔ دانشوران — جلد هفتم. چاپ تهران، ۱۳۲٤ هجری قمری

شعرالعجم — درکلیات شعرفارسی، تألیف شبلی نعمانی، ترجمهٔ فخرداعی گیلانی، چاپ تهران، ۱۳۱٤ هجری شمسی

تاریخ ادبیات ایران	تألیف دکتر رضازاده شفق ، چاپ تهران، ۱۳۲۱ هجری شمسی
تاریخ ادبیات ایران تا قرن ششم	تألیف بدیع الزمان فروزانفر ، چاپ موسسهٔ وعظ و خطابه ، ۱۳۱۵ هجری شمسی
ظفرنامهٔ تیموری	در تاریخ حیات تیمور ، تألیف شرف الدین علی یزدی ؛ چاپ کلکته ، ۱۸۸۷ مسیحی
حبیب السیر	تاریخ عمومی ، تألیف غیاث الدین خواند میر؛ چاپ تهران ، ۱۲۷۱ هجری قمری
مطلع السعدین	شامل وقایع میان تولد سلطان ابوسعید ایلخانی و ابوسعید تیموری (۸۷۲–۷۴۰) ، تألیف عبدالرزاق سمرقندی ، نسخهٔ خطی مرغوب متعلق بکتابخانه ملی تهران، بشمارهٔ ۹۷۹، تاریخ ۱۰۳۲ هجری شمسی .
عجایب المقدور فی اخبار تیمور	در تاریخ حیات تیمور ، تألیف ابن عربشاه ؛ چاپ عثمانی ، سال ۱۳۰۵ هجری قمری
تاریخ جدید یزد	تألیف حسین بن علی الکاتب (اواخر قرن نهم) ؛ چاپ یزد ، سال ۱۳۱۷ هجری شمسی
تاریخ مغول	تألیف عباس اقبال ، چاپ تهران ، ۱۳۱۲ هجری شمسی
تاریخ قرون وسطی	تألیف وحیدالملک شیبانی ، چاپ تهران ، سال ۱۳۱۵ هجری شمسی

۲- دواوین و آثار منظوم

دیوان کمال خجندی	نسخهٔ خطی مرغوب، تاریخ تحریر : ۸۵۰ هجری قمری (ن) [1]
دیوان مغربی تبریزی	نسخهٔ خطی مرغوب، تاریخ تحریر : ۹۱۸ هجری قمری (ن)
دیوان همان شاعر	نسخهٔ خطی بدون تاریخ (ن)
دیوان لطف الله نشابوری	نسخهٔ خطی متعلق بکتابخانهٔ ملی تهران، بدون رقم، ظاهراً از کتب کتابخانهٔ سلطنتی شاهرخ [2]

(۱) متعلق بآقای سعید نفیسی

(۲) این دیوان ظاهراً منحصر بفرد است و باخطی میان نسخ و نستعلیق و خوانا تحریر شده. درحواشی کتاب مهرشاهرخ بن تیمور دیده میشود . درپشت دیوان باخط نستعلیق بسیار خوش نوشته شده « دیوان مولانا لطف الله نشابوری متوفی ۸۱۲ که سیمی نشابوری جمع کرده و سپس بخزانهٔ شاهرخ بن تیمور گورگان انتقال یافته است». این دیوان مشتمل بر ۶۵۶ صفحه وقریب ده هزار بیت است واشعار آن برحسب نوع مضمون تدوین شده. متأسفانه درصحافی آن اغتشاشی دست داده وبعضی ازقسمتهای آن نامرتب است.

دیوان شاه نعمة الله ولی	چاپ تهران ، سال ۱۳۱۶ هجری شمسی [1]
دیوان کاتبی تبریزی	نسخهٔ خطی ، بدون رقم وتاریخ ، ولی برحسب نوع خط وکاغذ قریب بزمان شاعر (ن)
دیوان همان شاعر	نسخهٔ خطی ، بدون تاریخ ورقم (ن)
دیوان قاسم الانوار تبریزی	نسخهٔ خطی مرغوب ، بضمیمهٔ دیوان نورالدین نوری وشاپور تهرانی ، بدون تاریخ (ن)
دیوان بساطی سمرقندی	نسخهٔ خطی ، بااضافاتی بخط آقای سعید نفیسی، تاریخ تحریر: ۸۳۶ هجری قمری (ن)
دیوان خیالی بخارائی	نسخهٔ خطی ؛ تاریخ تحریر : ۱۳۱۵ هجری قمری (ن)
دیوان امیرشاهی	چاپ ترکیه ، سال ۱۳۲۴ هجری قمری
دیوان طوسی	چاپ تهران ، سال ۱۳۱۲ (۱)
دیوان شیخ آذری	نسخهٔ خطی ، تاریخ تحریر : ۱۳۱۵ هجری قمری ، ضمیمهٔ دیوان خیالی (ن)
دیوان امیرهمایون اسفراینی	نسخهٔ خطی ، بدون رقم ، بااضافاتی بخط آقای سعید نفیسی از روی نسخهٔ محرر بسال ۹۸۰ هجری قمری (ن)
دیوان ابن حسام	چاپ ایران ، سال ۱۲۷۰ هجری قمری
دیوان خاقانی	چاپ تهران، باهتمام علی عبدالرسولی، سال ۱۳۱۶ هجری شمسی
دیوان عبید زاکانی	چاپ تهران ، سال ۱۳۲۱ هجری شمسی
جنگ خطی	محتوی منتخبی از اشعار یازده تن شاعر ودیوان بساطی سمرقندی واشعاری ازحکیمی ترمذی؛ تاریخ تحریر: ۸۳۶ هجری قمری.
جنگ خطی	حاوی منتخبی از اشعار سی شاعر مختلف ، ازجمله بیست غزل و چهار رباعی از شرف الدین علی یزدی، متعلق بکتابخانه ملی ملک.
مثنوی دستور عشاق فتاحی نیشابوری	چاپ برلین ، سال ۱۹۲۶ مسیحی

(۱) اشعار این دیوان ظاهراً همه متعلق بشاه نعمة الله نیست واشعار بعضی ازپیروان او نیز بغلط درآن داخل شده. ابتدا وانتهای دیوان نیز بسیار مغشوش است.

مثنوی ده‌باب کالی	نسخهٔ خطی ، متعلق بکتابخانهٔ ملی ملك
مثنوی لیچیات ومتشی ازمثنوی ذوبحرین کالی	چاپ ایران ، بدون تاریخ
مثنوی انیس العاشقین	نسخهٔ خطی ؛ تاریخ تحریر : ۱۲۷۰ هجری قمری (ن)
مثنوی گوی و چوگان عارفی هراتی	چاپ لندن ، سال ۱۹۳۱ میحی

۳- کتب دیگر

چهارمقالهٔ عروضی	تألیف نظامی عروضی سمرقندی، باهتمام محمدقزوینی، لیدن ۱۹۱۰ مسیحی
المعجم معاییراشعارالعجم	تألیف شمس قیس رازی ، چاپ تهران،۱۳۱٤ هجری‌شمسی.
بهارستان	تألیف عبدالرحمن‌جامی، چاپ‌تهران،سال۱۳۰۸هجری‌شمسی.
حسن‌ودل مثنورفتاحی نیشاپوری	نسخهٔ خطی ؛ تاریخ تحریر : ۱۲٤۱ هجری‌قمری.
شاهنامهٔ‌دراپران‌القدیم	تألیف سیدحسن تقی زاده ، تهران ، ۱۳۱٦ هجری شمسی
جامی	تألیف‌علی‌اصغرحکمت، چاپ‌تهران، سال۱۳۲۰هجری‌شمسی.
حل‌مطرزفی‌معماوالغز	تالیف‌شرف‌الدین‌علی‌یزدی،نسخهٔ‌خطی،بدون‌رقم‌وتاریخ(ن).
سبك شناسی	تالیف ملك‌الشعرابهار، چاپ‌تهران،۱۳۲۱هجری شمسی.
بیست مقاله	تالیف میرزا محمدخان‌قزوینی ، جلددوم،۱۳۲۰یهجری‌شمسی

۴- منابع خارجی

E. Blochet — *Introduction a l'Histoire des Mongols de Fadl Allah Rashid ed-Din*, Leiden, 1910

L. Bouvat — *L'Empire Mongol*, Paris , 1927

L. Bouvat — *Essai sur la civilization Timouride*, Jour. Asiat., Avril-Juin, 1926

E G. Browne — *A Literary History of Persia*, vol. II, London, 1915; vol III, London, 1920

Ruy G. de Clavijo — *Emabassy to Tamerlane(1403-6)* transl. by G Le Strange, London, 1928

H.Ethé — *Neupersische Literatur*, in dem *Grundriss der iranischen Philologie*, Stuttgart, 1904

C.Huart — *Calligraphes et mignaturistes de l'Orient musulman*, Paris, 1908

Lane pool — *The Mohammedan Dynasties*, London, 1925

A.U. Pope — *A Survey of Persian Art*, vols. II, III, V London-New York, 1936

M-Quatremére — *Histoire des Mongols de la Perse*, Paris, 1839

P.Sykes — *A History of Persia*, London, 1930

– — *Encylopedie de l'Islame*

بخش اول

اوضاع اجتماعی و فرهنگی و سیاسی ایران

در نیمهٔ اول قرن نهم

فصل اول

اوضاع اجتماعی و فرهنگی

۱ ـ نظر کلی

باآنکه غلبهٔ نظامی تیمور برایران غلبه‌ای کامل بود، تیمور واعقاب او بخلاف اسکندر و اعراب که تمدن تازه وحیات اجتماعی جدیدی درایران باعث شدند تمدن تازه‌ای در ایران بوجود نیاوردند و صورت خاصی بزندگی ایرانیان نبخشیدند. اگرچه سلطه وحکومت تیموریان در بعضی ازامور اجتماعی و اداری ایران تغییراتی بوجودآورد ولی این تغییرات هیچیك عمیق واساسی نبود و رویهمرفته تمدن ایران را درعهدتیموریان باید دنبالهٔ تمدن عهد خوارزمشاهیان ومغول‌دانست که اساس آن همان تمدن سامانی وسلجوقی است.

علت اینکه تیموریان با وجود سلطهٔ شدید سیاسی خود نتوانستند در تمدن ایران تأثیرقابل ملاحظه‌ای داشته‌باشند آنست که تاتارهای تیموری‌نیزمثل‌غالب‌اقوامی که بایران هجوم آورده‌اند از حیث فرهنگ وتمدن ازایران ضعیف‌تر بودندوبزودی دریافتند که دربرابرقوم متمدن‌تری قراردارند که مدتها پیش مرحلهٔ تمدن ابتدائی و فرهنگ بدوی آنانرا گذرانده‌است و درمرحلهٔ عالیتری از تمدن قراردارد. طبعاً بکسب و اقتباس این تمدن پرداختند ودرامورحکومت‌نیز ازایرانیان مددخواستند. همین وضع برای مغولان چنگیزی نیز پیش آمد، با این تفاوت که میتوان گفت تیموریان پیش ازآنکه بایران هجوم آورند خود تمدن ایرانیان را پذیرفته بودند. چه تیموردرماوراءالنهر تربیت یافت وخود واتباعش مسلمان‌بودند وفرهنگ‌وتمدن ایرانی را درجامهٔ تمدن اسلامی می‌شناختند. تیموررا درحقیقت میتوان‌ازحیث‌تمدن

وفرهنگ ایرانی تاتارمنشی بشمار آورد.

تیمور نظر باحترامی که بخاندان چنگیز داشت واز آنجا که میخواست حکومت خود را دنبالهٔ حکومت چنگیزیان قلمداد کند قسمتی از یاسای چنگیزی را پذیرفت وآنرا با اصول اسلامی تلفیق کرد وقواعدی را که به «تزوك تیموری» معروف است ترتیب داد (۱). اماتنها درامور لشکری ونظامی بود که قواعد ورسوم مغولی اعتباری داشت . درامور کشوری همان اصول ایرانی معتبر بود.

(۱) یاسای چنگیزی مجموعه‌ای از اصول کلی حقوقی و قوانین مدنی وجزائی و مقررات نظامی وانتظامی بود بعضی ازقواعد اساسی آن باینقرار است :

۱ - عقیده ومذهب بشرط اعتقاد بخدای واحد آزاد است.

۲ - پادشاه بایدازنسل ذکور چنگیزخان باشدوحکومتش ازطرف مجمع شاهزادگان تصویب شود .

۳ - با دشمن صلح نباید کرد مگر پس ازغلبهٔ بروی .

٤ - شکارازقروردین تا مهرماه ممنوع است.

٥ - خوردن خون و احشاء حیوانات مباح است.

٦ - تمام کسانیکه در خدمات جنگی وارد نیستند بایدمجاناً در خدمات عمومی و عام‌المنفعه شرکت‌نمایند، ودرهفته یکروزنیز برای سلطان بلاعوض کار کنند .

۷ - مجازات دزدی معمولا ۷ تا ۷۰۰ ضربه چوب است که آنرا میتوان به ۹ برابر مال مسروق خرید . گاهی نیزمجازات دزدی اعدام است

۸ - هیچ فردی از مغول غلام دیگری نمیشود ، اما مغولان میتوانند اقوام دیگررا برده کنند . هر کس غلام دیگری را بدون اجازه تصرف کند یاغلام فراری وابصاحبش بازنگرداند مجازاتش اعدام است .

۹ - هرمردی میتواند باهرزنی که ازاقربای طبقهٔ اول‌ودوم او نباشد ازدواج کند. عدهٔ زن وغلام محدود نیست بشرط آنکه مرد ازعهدهٔ مخارج آنها برآید.

۱۰ - مجازات زنا اعدام است . هر کس زانی وزانیه را درحین ارتکاب ببیندمیتواند آنها را بکشد .

۱۱ - مجازات جاسوسی و لواطه و شهادت دروغ وجادوگری مرگ است .

بقیهٔ حاشیه درصفحهٔ ٥

زبان دربار تیموریان نیززبان فارسی بود وسلاطین و شاهزادگان تیموری نه تنها غالباً باشعروادب وعرفان ایرانی آشنابودند بلکه بسیاری ازآنهانیز بزبان فارسی شعرمیگفتند . حتی خود تیمورازشعرو ادب فارسی بیگانه نبود

۲ - سازمان حکومت

در رأس سازمان حکومت شخص سلطان قرارداشت . سلطنت وی سلطنت مطلقه بود وسلطان مالك جان ومال رعیت وصاحب همهٔ کشور بشمارمیرفت ومیتوانست هرقسمت ازملك خودرابهر که بخواهدبعنوان تیول واگذار کند. بنابریاسای چنگیزی که مورد قبول تیمورنیزبود سلطان باید ازخاندان چنگیزباشد . بهمین سبب تیمور تا مدتی بنام خانهائی ازخاندان جغتای، فرزندچنگیز، حکومت کرد ، ولی این احتیاط را سرانجام رها کرد . ونیز میبایست انتخاب سلطان و تصمیمات عمدهٔ او بتصویب قوریلتای بزرگ (مجمع شاهزادگان) برسد . قوریلتائی که برای فتح چین تشکیل شد اثری ازاین رسم چنگیزی بود .

نشان عمدهٔ سلطنت مانند پیش خطبه وسکه بود . همین دونیزدلیل قبول تبعیت ازسلطان بشمارمیرفت . فرامین بامهر رسمی ازطرف سلطان معتبربود . مهر رسمی یا «تمغا» مهری بود با رمزمخصوص که برحسب اهمیت فرمان بامرکب طلائی یاقرمز

بقیهٔ حاشیه ازصفحهٔ ٤

۱۲ - مجازات مباشرخائن اعدام است مگر آنکه تقصیرش کوچك باشد، دراین صورت تعیین مجازات او بسته بنظرخان است .

۱۳ - ترخانها میتوانند تا ۹ باربدون مجازات مرتکب جرم شوند(ترخانها طبقه‌ای ازبزرگان مغول بودند که ازکلیهٔ خدمات عمومی وپرداخت مالیات معاف بودند و بدون اجازه میتوانستند بحضورخان بروند).

برای تفصیل بیشتررجوع شود :

L. Bouvat, Essai sur la civilization Timouride, Jour. Asiatique, Avril-juin, 1926 در

با سیاه زده میشه . گاه بجای تغا «یرلیغ» بکار میرفت و آن نقش انگشت سلطان بود با مرکب قرمز .

علامت رسمی کشور همان شیروخورشید بود (۱) . کلاویژو درسفرنامهٔ خود مینویسد که قصورسمرقند با علامت شیروخورشید و نیز سه دایره که علامت سه ربع مسکون بود تزیین گردیده بود (۲) .

پس ازسلطان امرا و وزراء قرار داشتند . امورجنگ و سپاه غالباً با امرای تاتار بود، اما وزرا ایرانی بودند تصمیمات مهم درمجمعی از وزرا گرفته میشد. رئیس این مجمع را «دیوان بیك» میگفتند .

حکومت ولایات تیموری یکسان نبود و اصولا تیموریان قواعد منظم وثابتی برای ادارهٔ همهٔ کشور نداشتند. حکام ولایات قدرت فوق العاده داشتند وادارهٔ هرولایت وابسته بنظرحاکم آن بود . تیموروشاهرخ دربسیاری ازموارد پس ازدریافت ختائم وضبط اموالوتعیین خراج سالانه ولایت را بحاکم سابق میسپردندومراجعت میکردند البته خطبه وسکه میبایست بنام سلطان تیموری باشد .

گاه بعضی ازامرا قدرتونفوذبسیار میافتندودر کارحکومت نظارت میکردند چنانکه در دوران شاهرخ امیر شاهملك و امیرسید خواجه و امیرشیخ نورالدین و امیرعلیکه کوکلتاش و بایسنقر و امیر جلال الدین فیروز شاه بنوبت ازاین قدرت برخوردار شدند .

مالیات معمولا مالیات مستقیم بود که ازاملاك مزروعی گرفته میشد . مالیات غیرمستقیم ونیزمالیات شخصی ومالیات براموال منقول وجودنداشت . مالیات مزروعی برحسب نوع آبیاری ازیك تا نلث محصول ترقی میکرد . تیموروشاهرخ بخصوص مراقبت داشتند که رعیت مورد اجحاف محصلین مالیاتی وهمچنین حکام قرار نگیرد(۳). ولی نمیتوان گفت این مراقبت عملا زیاد مؤثر بوده است . از شاهزادگان تیموری

۱ - رجوع شود برسالهٔ «شیروخورشید» تألیف مرحوم سید احمد کسروی

۲ - رسالهٔ سابق الذکر L. Bouvat ، صفحهٔ ۲۰۲

(۳) حبیب السیر، جزء سوم ازجلدسوم، صفحه ۱۶۶

عمرشیخ و پیرمحمد در امرمالیات وتنظیم آن دقت خاصی مبذول داشته اند.

درهرشهر مأمورین متعدد انتظامی حفظ نظم وامنیت رابعهده داشتند. حفظ نظم هرمحله ازشهر بعهدهٔ «کوتوال» بود که عده‌ای مأمور بنام «فورچی» دراختیار خود داشت . مأمورین دیگری نیزمانند «شحنه» (فرمانده قوای انتظامی) ویساول (مأمورتشریفات) ومحتسب ودارو غه وعسس (مأمورامنیت شب) وغره سواران (مأمور امنیت راهها وحفظ مسافرین ومال التجاره ها) نیز درحفظ نظم اشتراك داشتند.

تاسال ۸۱۵ که شاهرخ یاسای چنگیزی را لغو کردوفقه اسلامی را رائج ساخت وآیه «اطیعوالله واطیعوالرسول و اولوالامرمنکم» را اساس سلطنت خویش قرار داد ، جرائم دردونوع محکمه میکن بود مورد رسیدگی قرار گیرد : محاکم شرعی که برطبق قواعد فقه اسلامی عمل مینمودند، ومحاکم عرفی که «یاسا» را اساس قضا قرارمیدادند ، عالیترین مرتبهٔ قضائی را «صدور» داشتند که دررسیدگی بدعاوی و جنایات مهم دخالت میکردند. پس ازصدورقضاة بودند که بانظرصدور تعیین میشدند و دعاوی وجرائم کوچکتر را رسیدگی میکردند . قضاة وصدور مانند سایرمرتبه‌دارانی که کارشان جنبه شرعی داشت تحت ریاست فائقهٔ «شیخ الاسلام» که صاحب عالیترین مرتبهٔ مذهبی بود قرارداشتند .

۳ - سازمان اجتماعی مردم

دورهٔ سی سالهٔ حکومت تیمور برای ایران دورهٔ نهب وغارت ووحشت واضطراب وازهم گسیختگی امور بود. دراین دوره درغالب بلادودهات شیرازهٔ امورازهم گسیخت و بسیاری از مردم از هستی افتادند . دردورهٔ پنجاه سالهٔ حکومت شاهرخ گرچه قلمرو او از بلیهٔ شورشها و محاربات و آفت قتل وغارت بکلی آسوده نبود ، ایران خصوصاً ولایات شرقی آن نسبةً روی آسایش دید و با علاقه‌ای که شاهرخ وفرزندان اوبآبادانی وتربیت هنرمندان ورعایت حال رعیت داشتند احوال اجتماعی ایران تقریبا بوضع سابق عودت نمود و زندگی عادی تجدید گردید .

طبقات و اصناف

در ایران ـ عصر شاهرخ نیتوان «طبقات» بمعنی خاص کلمه در میان مردم تشخیص داد. یکی از تأثیرات عمدهٔ کیش اسلام در ایران حذف طبقات بود. در کشورهای اسلامی تا کنون در حقیقت طبقات بآن معنی که در ایران باستان و در قرون وسطی در اروپا یا امروز در هندوستان دیده میشود وجود نداشته است. هر کس از هر نژاد و هر صنف میتوانست باعلی درجهٔ مقامات لشکری و کشوری و مذهبی نایل شود. اما برحسب کیفیت زندگی و نوع مشغله میتوان دو طبقهٔ اصلی در عصر شاهرخ تمیز داد: یکی طبقهٔ لشکری که غالباً از اقوام ترکستان و ماوراءالنهر تشکیل می‌یافت و قواعد چنگیزی بر آنان جاری بود. دیگر طبقهٔ زارع و پیشه‌ور که عامهٔ مردم را بوجود میآورد. اگر بخواهیم تقسیمات محدودتری در نظر بگیریم میتوان طبقهٔ روحانیون و طبقهٔ دیوانیان را نیز براین دو طبقه افزود.

تیمور مطابق آنچه در تزوکات آمده اطرافیان و حواشی خود را بدوازده صنف تقسیم کرده بود:

۱ ـ سادات و علما و شیوخ و مشاورین نزدیک سلطان.

۲ ـ اصحاب رأی و تدبیر و اهل تجربت که بواسطهٔ این صفات ازمیان مردمان انتخاب میشدند.

۳ ـ زهاد و پرهیزکاران

٤ ـ امرا و سران لشکر که در امور لشکری مشاور سلطان بودند

٥ ـ سپاه.

٦ ـ ندما و معتمدین سلطان

۷ ـ وزرا و منشیان که مسئول رفاه رعیت و تنظیم امور زراعت و آگاه ساختن سلطان از امور جاری بودند.

۸ ـ اطبا و منجمین و مهندسین.

۹ ـ مورخین و واقعه نگاران.

۱۰ ـ متشرعین و متکلمین و اصحاب دیانت.

۱۱ ـ صنعتگران و کارگران ذیفن که تیمور آنانرا بکارهائی ازقبیل ساختن قصور و اسلحه و تجهیزات میگماشت

۱۲ ـ سیاحان و مسافران که تیمور را از احوال سایر ممالک آگاه میکردند.

امیرعلی شیر نوائی وزیر دانشمند سلطانحسین بایقرائیز فهرستی از اصناف مردم در نیمهٔ دوم قرن نهم ذکر نموده‌است که نموداری ازانواع اشتغالات زمان‌است بدین قرار:

۱ ـ سلطان

۲ ـ امرا (بیگ‌ها) که شامل شاهزادگان هم میشود.

۳ ـ نواب سلطان

٤ ـ وزراء

٥ ـ صدور

٦ ـ یساولان و چاوشها

۷ ـ قره چریك

۸ ـ قضاة

۹ ـ مفتیان

۱۰ ـ مدرسین

۱۱ ـ اطبا

۱۲ ـ شعرا

۱۳ ـ کُتّاب

۱٤ ـ مکتب داران

۱٥ ـ ائمهٔ مساجد

۱٦ ـ مقریان

۱۷ ـ حُفّاظ قرآن

۱۸ - نقالها
۱۹ - وعاظ
۲۰- خوانندگان و نوازندگان
۲۱ - منجمین
۲۲ - تجار
۲۳ - پیشه وران و کسبهٔ جزء
۲۴ - شحنگان یا رؤسای قوای تأمینیه
۲۵ - داروغگان
۲۶ - عسسها
۲۷ - سارقین و قاتلین
۲۸ - غریب زادگان (منظور معرکه گیران وشعبده بازان و کولیها است)
۲۹ - سائلین
۳۰ - قوشچیان و شکارچیان
۳۱ - خُدام
۳۲ - شیوخ
۳۳ - دراویش
۳۴ - کدخدایان و کدبانوها (ازواج و زوجات) (۱)

گرچه فهرست این اصناف چیزی از حقیقت و کیفیت زندگی مردم را روشن نمی کند اما در ایضاح بعضی نکات بی فایده نیست : مثلا از تشکیلاتی که برای حفظ امنیت و انتظام وجود داشته است آگاه میشویم و کثرت طبقات متنوع مذهبی را درمی یابیم واز وجود مشاغلی مانند نوازندگی وخوانندگی ومعرکه گیری وشعبده-بازی و نقالی مطلع میگردیم .

وضع زنان

دراینجا بی مناسبت از وضع زنان نیز ذکری بشود . از وضع زنان وحدود

(۱) L. Bouvat ، رسالهٔ سابق الذکر

فعالیت و اختیارات ایشان دراین دوره اطلاع چندانی نمیتوان بدست آورد، زیرا تاریخ نویسان بزندگی عامه عموماً، وباحوال زنان خصوصاً، توجهی نکرده اند. پیداست که زنان دراین دوره نیز مانند پیش پای بندو فرمانبردار مردان بوده اند. یاسای چنگیزی نه تنها چیزی برمرتبهٔ زنان نیفزود بلکه میتوان گفت ازحیثیت اجتماعی آنان کاست. برعکس ، قبول تمدن اسلامی و ایرانی مقام اجتماعی زنان تاتار را بالا برد .

درتاریخ تیموریان نمونه هائی از نفوذ زنان درباری در جریان کارها می یابیم . برجسته ترین آنها مهد علیا گوهرشاد آغا زن شاهرخ است که زنی متنفذ و صاحب تأثیر بود. خلاصی سیدفخرالدین وزیر که بتقصیری متهم شده بود، ومقابلهٔ شاهرخ با سلطان محمد بایسنقر که سراز اطاعت پیچیده بود، وقتل جمعی از اکابر اصفهان که از سلطان محمد هواداری کرده بودند، وبسیاری ازامور دیگر، بتوصیه ومبالغهٔ گوهرشاد آغا انجام یافت . وی ضمناً زنی ادب دوست وحامی فضلا بود و بعمران وآبادی نیز علاقه داشت . مسجد گوهرشاد مشهد از آثار اوست .

از زنان بنام دیگر که درتاریخ این دوره بآنان برمیخوریم یکی سرای ملک خانم زن تیموراست که خلیل سلطان و معشوقهٔ اوشاد ملک آغا بتدبیر وی ازغضب تیمور نجات یافتند، ویکی نیز همین شاد ملک آغا است که داستان عشق وشوریدگی او معروف است .

کلاویژو درسفرنامهٔ خودازشرکت زنان درمجالس بزم وبادهٔ گساری وپذیرائی و دعوتی که یکی اززنان تیموراز ایشان بعمل آورده یاد میکند (۱).

۴ - احوال اقتصادی

اینکه دردورهٔ تیموریان بواسطهٔ کثرت ویرانی وقتل نفوس وغارت اموال و فقدان امنیت وتواتر جنگها وتزلزل اعتبارات وابهام آتیه اوضاع اقتصادی ایران رو بتنزل رفت وفقر اشاعه یافت محتاج توضیح نیست . اما بهرحال در دوران حکومت شاهرخ بواسطهٔ استقرار مجدد امنیت وتنظیم امور تجارت ودادوستد ودلبستگی شخص

(۱) بنقل از L. Bouvat ، رسالهٔ سابق الذکر.

شاهرخ وبعضی دیگرازامراء تیموری بآبادانی بلاد و رفاه رعیت، اوضاع اقتصادی نسبت بدورهٔ تیموررونق یافت.

تیمورنیزباآنهمه ویرانی که بیارآورد بعمران شهرها ورونق کاررعیت‌اصولا بی‌علاقه نبود، چنانکه در آبادی سمرقند بسیار کوشید و بناهای معتبردراین شهر ساخت. درشهرهائی که با اومقاومت برشیفاستند با تجار و رعایا مساعدت میکرد. پیشه وران و ارباب حرف را عزیز میداشت. کلاویژو در سفرنامهٔ خود میگوید که در رژهٔ باشکوهی که پس ازمراجعت‌تیمور ازیورش هفت‌ساله درسمرقند انجام‌یافت نخست صنعتگران وهنرمندان با ابزارهاو آثارخود قرارداشتند، سپس مشایخ وعلما وصدورو قضاة و اصحاب‌مذهب میآمدند، وپس‌ازاین دوفرقه خانواده سلطنتی قرار داشت.

شاهرخ وبایسنقروالغ بیك و گوهرشادآغا بسبب علاقهٔ خاصی که بآبادساختن شهرها و ترفیه رعیت داشتند بسیاری از ویرانیهای تیمور را جبران کردند. دراین دوره هرات وسمرقند وتبریز و شیراز که مراکز عمدهٔ تیموریان بودند آباد شدند. خصوصاً هرات وسمرقندگذشته ازآنکه وسعت یافتند ابنیه وقصور وباغها ومساجد ومدارس متعدد درهریك بی‌افکنده شد (۱)

ولی این عمارت و آبادانی خاص این شهرها نبود، چنانکه صاحب «تاریخ جدید یزد» دربارهٔ یزد چنین میگوید: «و راستی در زمان هیچ پادشاه خطهٔ یزد چنین معمور نبوده که در زمان حضرت سلطان اعظم ... معین‌الحق والدنیا والدین شاهرخ بهادرسلطان... که هزارخانه ودکان ومدارس وخوانق و حمامات وبساتین مجدداً تعمیر یافته بود» (۲). در جای دیگر در ذکرسفر شاهرخ به یزد پس ازقتل اسکندربن عمر شیخ میگوید: «و در بام رصد برآمد (شاهرخ) و سواد یزد را نظاره فرمود و گنبد خانهائی که بکاشی سبز بود جدا جدا استفسار نمود که هریك

۱ - رجوع شود بمطلع‌السعدین، نسخهٔ خطی کتابخانهٔ ملی‌طهران، صفحه ٤٥٦ که وصفی ازعمارات آن دارد.

۲ - تاریخ جدید یزد، چاپ یزد، ۱۳۱۷شمسی، صفحهٔ ۷

چه موضع است وبانی او کیست» (۱). ازاینهمه برمیآید که شاهرخ درآبادی قلمرو حکومت خویش‌می کوشید و رونق امور اقتصادی دراین زمان بیشتر مدیون علاقه وی بعمران و امنیتی است که وی بوجودآورد.

دراین‌عصرتجارت نیزفی‌الجمله رونقی‌یافت. تیمور روابط باخارجیان را که بواسطه اسلام‌آوردن ایلخانان ایران و استقرار خاندان مینگ درچین، که برابطهٔ با یگانگان خوشبین نبودند، نقصان یافته‌بود تشویق کرد. شاهرخ درتنظیم روابط تجاری وعمارت راهها وتسهیل کارتجارومسافرین کوشش نمود. درنامه‌ای که‌شاهرخ بخاقان چین از خاندان مینگ نوشته تمایل خودرا باستقرار روابط تجاری و تنظیم امور دادوستد اظهارمیدارد وچنین‌میگوید: «مقرر آنست که بعد ازاین‌راهها گشاده باشد تا بازرگان بسلامت آیندو روند، که این‌معنی‌سبب آبادی مملکت ونیکونامی دنیا و آخرتست» (۲). در نامه‌ای که خاقان چین نیز بشاهرخ نوشته همین تمایل آشکار است: «بعد از این کسان فرستیم تاآی‌و رو کنند، تا راه منقطع نشود، وتا تجارت و کسب بمراد خویش کنند» (۳)

شهرهای تجارتی‌عمدهٔ ایران عبارت‌ازتبریزوسلطانیه وسمرقندوقندهارو ری وبندرهرمزبودند که غالباً درسرراههای تجارتی و مسیرکاروانها قرارداشتند.

عبدالرزاق سمرقندی صاحب «مطلع‌السعدین» درسال ۸٤٤ ازطرف شاهرخ بسفارت بهندوستان رفت. وی درتاریخ خود ضمن شرح این مسافرت وصفی از بندر هرمز کرده که فعالیت اقتصادی این شهر ونظیرآنرا نشان میدهد:

«... واین هرموز که اورا جرون گویند درمیان دریا بندریست که، مصرع: درروی زمین بدل ندارد. تجاراقالیم سبعه ازمصر وشام وروم وآذربایجان و عراق

۱ - تاریخ جدید یزد، چاپ یزد، ۱۳۱۷ شمسی، صفحهٔ ۱٦۱

۲ - مطلع‌السعدین، نسخهٔ خطی کتابخانهٔ ملی‌طهران، صفحهٔ ٤٦۹

۳ - مطلع السعدین صفحهٔ ٤٦۷ - بلوشه Blochet نیز در «مقدمه‌ای بر تاریخ مغول» Jntroduction à l'histoire des Mongols، چاپ‌لیدن، ۱۹۱۰، متن‌مراسلاتی راکه میان خاقان چین وشاهرخ مبادله شده‌آورده‌است، رجوع‌شود بصفحات۲۵۳-۲٤۲

عجم وعرب وممالك فارس وخراسان وماوراءالنهر وترکستان ومملکت دشت قپچاق ونواحی قلماق وتمام بلاد شرق وماچین وخان بالیغ روی‌توجه بآن بندر دارند، و مردم دریابار ازحدود چین و جاوه وبنگاله وسیلان وشهرهای زیرباو تناصری وسقوطره وشهر نووجزایر بوه محل تا دیار ملیبار وحبشه وزنگبار وبندرهای پیچانگر وگلبرگه وگجرات وکنباب وسواحل برّعرب تا عدن و جده و ینبوع، نفایس و ظرایف که ماه وآفتاب وفیض سحاب آنرا آبوتاب داده وبرروی‌دریا توان آورد معاوضه کنند، ودیوانیان ازهمه چیز غیراز زرونقره عشرستانند، و اصحاب ادیان‌مختلفه بل کفاردر آن شهر بسیارند، وبیرون ازعدل‌با هیچ‌آفریده معامله‌ندارد، وباین سبب آن بلده را دارالامان گویند، ومردم آن بلده را تملق عراقیان وتعمق هندیان باشد ...» (١)

٥ ـ مذهب و عرفان

دراین عصرروح مذهبی که درطول تاریخ ما برهمه مسائل زندگی‌اجتماعی سایه انداخته است بیش از پیش تقویت گردید. تعلیل این معنی‌وبیان موجباتقی آن چندان‌آسان نیست وحتی دلائلی راکه در «روانشناسی‌اجتماعی» برای‌اینگونه مسائل میآورند نمیتوان بدون تردید و با قطعیت پذیرفت.

اینقدر اشاره میشود که حوادث سیاسی ایران و حکومت مطلقهٔ سلاطین و مظالم صاحبان قدرت وشکستهای متوالی ایرانیان، خاصه ازهجوم مغول ببعد، برای تقویت روحیهٔ مذهبی والتجا بدرگاه‌معدلت گستر الهی بسیارمساعد بوده است، واین معنی تاکنون بحدکافی مورد بحث‌محققین‌قرار گرفته است.

ازطرفی وقتی باب تحقیقات تازهٔ علمی مسدود میشود واسباب‌آزادی اندیشه وبحث‌وتحقیق فراهم نیست وفعالیت‌ذهنی اصحاب‌معرفت وارباب مطالعه ناچاراینگونه مسائل میدان و مجالی نمی یابد ناچار بحثهای مذهبی و تدقیق و باریك اندیشی در مواضیع شرعی وقت اهل کتاب رابیشترمعروف میدارد

تدین سلاطین تیموری وتشویق ایشان ازدینداری‌نیز که یکی ازوجوه امتیاز

(١) مطلع‌السعدین، نسخهٔ خطی کتابخانهٔ ملی طهران، صفحه ٦١٠

ایشان از ایلخانان ایران است ناچار در تقویت روحیهٔ دینی‌مؤثرشد. چنگیزدردین تعصب نداشت. ایلخانان نیزغالباً مسلم نبودند، وکسانی‌هم که‌چون‌غازان وتکودارخان والجایتو وابوسعید اسلام‌آوردند دراین‌باب تعصب قوی نداشتند. اما تیمور وشاهرخ و بسیاری دیگر از امرا و شاهزادگان تیموری در اسلام تعصب میورزیدند.

تیمور مسلمی‌راسخ و متعصب بود ودربورشهای خود در ترویج کیش اسلام جد میکرد. درعین خشونت و اقتدار نسبت بشایخ و علمای مذهبی و اهل دین مهربان ومتواضع بود. گاه درمباحثات کلامی‌وشرعی‌شرکت می‌جست وغالباً بملاقات بزرگان دین ومزار ائمه ومشایخ میرفت. شاهرخ والغ بیك وبایسنقرنیزبهمین نحو درعقیدهٔ‌دینی‌استوار وباهل طریقت واصحاب شریعت وفضلا وعرفاسخت معتقدبودند واین طایفه را بزرگ میداشتند. درتاریخ تیموریان بشواهدی که کمال دلبستگی آنانرا بامورمذهبی وتشویق اهل دین نشان‌میدهد بسیار برمیخوریم، چنانکه تیمور غالباً بسیاری از موارد بسبب اسلام پذیرفتن‌مغلوبین ازخون‌آنان درگذشت، وشاهرخ برحسب دستور شرع شرب خمر را ممنوع ساخت و محتسبین را حتی بر امرا و فرزندان خود مسلط کرد، خاقان چین‌راباسلام‌دعوت کرد، وصابونخانه‌ای‌را بفتوای مولانا شمس‌الدین محمد که آنرا بدعت شمرد تعطیل کرد. الغ بیگ قرآن را بهفت قرائت میخواند، و بابرمیرزا چون شیخ بهاءالدین عمر درگذشت جنازه‌اش را بدوش گرفت (١).

نتیجه‌ای که ازاین طرفداری وحمایت وعلاقمندی حاصل شدآنکه مطالعات و مباحثات دینی رواج بسیار یافت و عدهٔ کسانی که بجامعهٔ اهل مذهب وارد میشدند فزونی گرفت. مساجد وخانقاهها ومکاتب ومدارس بسیاردراکناف کشورساخته‌شد ومذهب بیش‌ازپیش برجنبه‌های مختلف زندگی‌اجتماعی تسلط یافت.

١ ـ برای تفصیل این قبیل شواهد رجوع شود بظفرنامهٔ شرف‌الدین علی صفحات ٢٨٦و٣٠٦ جلددوم، وتذکرهٔ دولتشاه صفحات ٣٢٠-٣٢٥ و٣٣٥ و٣٧٧، وحبیب‌السیر جزء سوم ازجلد سوم صفحات ١٥٣و١٥٤و١٧٢و٢٠٩و٢١٣ ، وعجایب‌المقدور صفحات ١٧و٢١١و٢١٢، ومطلع‌السعدین، نسخهٔ سابق‌الذکر، صفحه ٤٦٧، وتاریخ جدید یزد صفحه ٢٥١ ، وتاریخ امپراطوری مغول تألیف بووا صفحهٔ ٥٦، ومقدمه بر تاریخ مغول تألیف بلوشه صفحه ٢٥٣-٢٤٢

صبغهٔ دینی تحصیلات

اساس تحصیلات در ایران بعد از اسلام تا دوره‌های اخیر عموماً رنگ دینی داشته، خصوصاً مباحث فلسفی و اجتماعی و ادبی کمتر مستقل از مباحث دینی تدریس میشده. در این عصر بطلی که گذشت این کیفیت تشدید شد.

برای تحصیلات دو نوع مدرسه وجود داشت: یکی «مکاتب» که دورهٔ ابتدائی تحصیلات در آنها طی میشد، ومیتوان آنهارا با دبستانهای فعلی یا مکتبهائی که تاچندی پیش نیزوجود داشت قیاس کرد. دیگر «مدارس» که مخصوص دوره‌های عالیتر تحصیلات بود. در این مدارس تفسیر وحدیث وفقه و کلام وعلم رجال واخلاق ونیزعربیت وعلوم ادبی تدریس میشد. در حقیقت عربیت وعلوم ادبی نیز بیشتر برای کمک بفهم قرآن ومباحث دینی ودرك لطائف ادبی کلام‌الله تدریس میشد. این مدارس ومکاتب نه تنهاتوسط علماء دینی واصحاب مذهب اداره میشد، بلکه بانیان این تأسیسات نیزقصدشان همان اشاعه مذهب وترویج علوم دینی بود. مختصر آنکه «علم» مستقل از «مذهب» چنانکه امروزوجود دارد در این عصروجودنداشت. تنها بعضی علوم مانند ریاضیات و طب و نجوم فی الجمله استقلالی داشتند. اما کسی در شرف علوم دینی برعلوم دیگرتردید نمیکرد.

فرق مذهبی این عصر

مذهب رسمی دربارشاهرخ مذهب اهل سنت بود وبیشترعلماء عصروهم‌چنین عامه پیروهمین مذهب بودند. ولی شیعیان نیز کم نبودند. کیش شیعه در ایران پیوسته پیوان پا برجا داشته‌است. عدهٔ آنان درخراسان و عراق و آذربایجان بیشتر ودر ترکستان و خراسان شرقی کمتربود.

دردورهٔ ایلخانان مغول تشیع سلطان محمدخدا بنده وابوسعید موجب تقویت این فرقه گردید و دراین عصر معاریفی که عقاید شیعه را برعقاید اهل سنت ترجیح می‌نهادند خاصه درمیان شعراکم نبود (۱).

۱ – ازجمله میتوان لطف‌اله نشابوری وشاه نعمة‌اله ولی وقاسم الانوار تبریزی وکاتبی ترشیزی واین‌حسام را نام برد.

اختلاف میان پیروان تشیع وتسنن درایران پیوسته ازموجبات تشتت وافتراق بوده‌است. دراین عصرنیزهمین اختلاف و معاندت وجود داشت و اثر آنرا درادبیات زمان نیز میتوان‌دید (۱). ولی البته این نفاق و خصومت بآن درجه از شدت که در زمان صفویه رسید نبود.

امیرعلی شیر، که خود شیعه بود، درمجالس‌النفائس درشرح حال مولانا حاجی میلویسد: «در مسجد جامع گوهرشاد بیکم بامر خطابت قیام مینماید. مردی است سنی مذهب و با وجود تسنن بساداتی که در آن روضه‌اند یکنوع معاش میکند، اما همه‌اورا باتفاق بمذهب خروج منسوب میدارند...» (۲). ونیز صاحب حبیب‌السیر در ترجمهٔ احوال خواجه‌محمدپارسا که «درسلك اعاظم اصحاب خواجه بهاءالدین نقشبند (سنی) انتظام داشت»، راجع به «فصل‌الخطاب» که تألیف اوست مینویسد: «ودرآن نسخه بسیاری از مناقب و مفاخر ائمه اثنی‌عشرسلام‌الله علیهم... اندراج‌یافته، اماچون سخنانی که مخالف‌مذهب‌علیّه شیعه‌است نیزدرفصل‌الخطاب مکتوب گشته علماء شیعه آن کتاب را منظورنظرالتفات نکرده‌اند» (۳).

این‌شواهد درعین آنکه اختلاف‌شیعه وسنی‌را میرساند ضعف نزاع وخصومت میان آنانرا نیزنشان میدهد. روبهمرفته دراین عصرشیعیان درپیروی ازعقاید خود و اشاعه افکارخویش آزادی داشتند ودردورهٔ بعد (نیمهٔ دوم قرن نهم) ازحمایت سلطان تیموری سلطانحسین بایقرا و وزیردانشمند و مدبرش امیرعلیشیربرخوردارشدند.

۱ – این رباعی منسوب بجامی این اختلاف را میرساند:

ای مغبچهٔ دهر بده جام میم — کامد ز نزاع سنی و شیعه قیم
گویند که جامیا چه‌مذهب‌داری؟ — صدشکر که‌نه سنی‌وخرشیعه‌نیم

(نقل از «کتاب جامی» تألیف علی‌اصغر حکمت، صفحه۱۳۵) ونیز رجوع‌شود بیهارستان جامی، چاپ طهران، صفحه ۱۵۲.

۲– ترجمهٔ مجالس‌النفائس، چاپ طهران، صفحه ۱۰۴

۳– جزء سوم ازجلد سوم صفحه ۱۴۲

نوربخشیه

دراینجا باید ازدوفرقهٔ دیگر که دراین زمان پیروانی یافته‌اند نام برد : یکی نوربخشیه و یکی حروفیه . نوربخشیه پیروان سید محمد نوربخش‌اند که در دورهٔ حکومت شاهرخ ادعای‌مهدویت کرد. شاهرخ‌ویرا تعقیب‌نمود واورا مجبور کرد در منبرترک دعوی خود را اعلام دارد . ولی چندی بعددرخوزستان داعیهٔ خوددراتجدید کرد . پسران وی سید جعفرنوربخش وشاه قاسم‌نوربخش‌وشاه بهاء الدین‌نوربخش دردورهٔ سلاطین اخیرتیموری واوایل قرن دهم‌عزت واحترام‌فوق‌العاده یافتندومورد توجه خاص سلطان حسین بایقرا قرار گرفتند . بهمین ترتیب احفاد او مسند جد را بمتابعت سنن‌آباء حفظ کردند (۱). سید جعفر نور بخش طبع شعر نیز داشت. امیر علیشیر وخواندمیراین مطلع را ازاونقل کرده‌اند :

ترك من‌دست چوبرخنجربیداد برد تشنه راآب زلال خضر ازیاد برد.

حروفیه

حروفیه پیروان مولانافضل‌الله استرآبادی‌اند (متوفی در۸۰٤) . تسمیه آنها بحروفیه ازاین‌جهت‌است که این‌فرقه‌بحروف، بسیاراهمیت‌میدادند ودرآنها اسراری میجستند وبعضی‌حروف‌را ببعضی‌اشخاص منتسب‌میدانستند. این‌فرقه که‌میتوان آنانرا فرقهٔ‌انقلابی‌قرن‌نهم‌شمردظاهراً بعضی‌عقاید کفرآمیزداشته‌اند که‌آنهارادرلباس‌مرموز حروف وعلامات نشان میدادند. تیمور چون ازعقاید فضل‌اللهمذکوروواقف شد قصد قتل او کرد. مولانا فضل‌الله بپیرانشاه فرزند تیمورپناه برد، اما مورد غضب او قرار گرفت ومیرانشاه بدست خود سرش را از تن جدا کرد ونزد تیمور فرستاد . پس از وی عقایدش درخراسان وماوراءالنهرورواجی یافت، امابیروان‌اوبیوسته موردسوءظن تیموریان قرارداشتند. درواقعهٔ سوء قصد نسبت بشاهرخ دانسته شد احمدلر که قصد

(۱) رجوع‌شود بمجالس‌النفائس صفحات ۹٦و۲۷۲، وحبیب‌السیرجزء چهارم‌ازجلد سوم صفحات ٥٥ـ۱٥٤

جان شاهرخ کرده بود منسوب باین فرقه بوده است . درنتیجه بسیاری از معاریف آنان یا مقتول شدند ویا مورد شکنجه قرار گرفتند .

اثرمهم حروفیه جاویدان نامه است . جاویدان نامه بشش اثر مختلف اطلاق میشود که یکی ازآنها موسوم به «جاویدان کبیر» بفارسی‌وعربی ویکی از لهجات محلی‌ایران تدوین شده، و ضمیمه‌ای دارد که شرح خوابهائی است که ظاهراً مولانا فضل‌الله دیده ودرمعدودی‌ازنسخ موجود است . برای فهم مطالب واسرارجاویدان نامه کتاب دیگری باسم « مفتاح‌العیوة » نوشته‌شده که رمزحروف‌را بدست میدهد.

عقاید حروفیه درایران چندان نپائید ولی در ترکیه پیروان متعدد یافت (۱). دواديبات فارسی ازحروفیه آثار زیادی نمانده‌است. پروفسوربراون‌ازدونسخهٔ خطی منظوم بنام «استوارنامه» و «محبت‌نامه» که فعلادر کتابخانهٔ موزهٔ ملی‌فرانسه موجود است وازآثاراین فرقه‌است نام‌میبرد که اولی‌مثنوی‌است تألیف امیرغیاث‌الدین نقی، و دومی معتملا ازتألیفات خود فضل‌الله استرآبادی‌است.

تصوف و عرفان

ازمیزات مذهبی این‌دوره یکی شیوع فوق‌العادهٔ تصوف وتوسعهٔ بساط فقر و درویشی و ازدیاد خانقاهها است . درحقیقت دشواراست که دراین دوره اصحاب طریقت راازاصحاب شریعت بخط قاطع جدا کرد. چنین‌بنظرمیرسد که معانی‌عرفانی ومضامین صوفیانه ومشرب درویشی عمومیت‌داشته، و کمتر شاعر یا دانشمندی را در این دوره میتوان یافت که از ذوق عرفان بی بهره باشد و در این راه قدمی چند نرفته باشد .

پیداست که احوال سیاسی‌ایران وهرج ومرج دائمی وتواترشکست وناکامی ونیزحمایت وتشویق زیاده ازحد امراوشاهزادگان تیموری ازمشایخ وعرفا وعلمای متصوف زمینهٔ بسیار مساعدی برای‌پیشرفت وتوسعهٔ تصوف دراین‌دوره فراهم‌ساخت

(۱) برای تفصیل بیشتر در باب حروفیه رجوع شود بتاریخ ادبیات براون جلد سوم صفحات ۳۷۵ـ۳٦٥ و ٤٥۲ـ٤٤۹.

فرق متصوفه

درمیان متصوفه وعرفا نیزدراین‌دوره اختلاف عقیده وسلیقه دیده میشود ودر میان صوفیه ازپیروان اباحیه تا پیروان قواعد شرعی همه نوع صوفی میتوان یافت. فرقهٔ مهم ازمتصوفه که دراین دوره نفوذ فوق‌العاده یافت فرقهٔ «نقشبندیه» است که اصحاب‌آن پیروان خواجه بهاء الدین عمرنقش بندمتوفی‌بسال ۷۹۱ میباشند. این‌فرقه که غالب بزرگان مشایخ این دوره بدان منسوبند فرقه ای معتدل ولی متعصب در تسنن ومساعد با سلاطین وامرای وقت بوده‌است.

وسلاطین بعدازتیمور یعنی‌شاهرخ وسلطانحسین بایقرا همه‌سرارادت وتکریم بآستان مشایخ این سلسله نهادند وفوزوفلاح دو دنیا را ازانفاس قدسیهٔ ایشان چشم میداشتند ودرامورمعاش ومعاد ازایشان راهنمائی وهدایت می جستند. از اینرو در سراسرقلمرو شاهرخ مشایخ متعدده بوجودآمدند ولنگرها وخانقاههای بیشماردایر گردید واز گوشه و کنارمردم برای کسب فیض ودرک تبرک باهدایا وتحف‌بحضور مشایخ‌می‌شتافتند.» (۱)

اما هرچند نقشبندیه را باید فرقهٔ معتبرصوفیان ایندوره شمرد نباید ازاهمیت بعضی فرق‌دیگرتصوف، خاصه‌آنها که بتشیع منسوب‌بودند، غفلت کرد. ازجمله‌دراین دوره دوکانون مهم عرفان‌شیعی دراین‌وجود داشت، یکی درآذربایجان ویکی‌در کرمـان. در آذربایجـان خاندان شیخ صفی‌الدین اردبیلی که در قرن دهم بهمت شاه‌اسمعیل زمامدار ایران‌شدند بساط دستگیری‌و ارشاد داشتند. در ایندوره خواجه علی‌فرزندشیخ صدرالدین، متوفی‌بسال ۸۳۰، وشیخ‌شاه فرزندخواجه‌علی،متوفی‌بسال ۸۱۵، پیر ومراد وقت بودند ودر نواحی‌غربی وشمالی‌ایران ونیز در آسیای صغیر مریدان و پیروان کثیر داشتند و در تـرویج تشیع کـوشش بسیار بـکار میبردند. قاسم‌الانوارتبریزی شاعرمعروف این‌عصر که بجرم سستی عقیدت و انتساب بحروفیه مورد سوء ظن اطرافیان شاهرخ قرار گرفت ازپیروان این خاندان‌بود. خواجه‌علی

(۱) نقل از «کتاب‌جامی» صفحه ۸-۷

مذکورنیزخود شعرمیسرود وقریب ۲۰۰ بیت ازابیات وی در «سلسلة‌النسب‌صفویه» مضبوط است.

در کرمان قطب‌معروف زمان شاه نعمة‌اله ولی، که امروزنیزبسیاری‌ازصوفیهٔ ایران بدومنسوب‌اند، بهدایت طالبان اشتغال می‌ورزید ونزدامرای زمان مکرم‌بود. دردستگاه وی شعروشاعری رواج و رونق داشت. شاه نعمة‌الله خود پیوسته احوال معنوی‌و سیرباطنی‌را درجامهٔ شعرآشکارمیکردوپیروان نیزطریق‌پیررا سالک‌بودند. حوزهٔ ارشاد وی ذوق عرفانی ومشرب شعر وشاعری را جمع داشت.

جلمی شاعرودانشمند و متصوف معروف نیمهٔ دوم قرن نهم که از پرورد گان دورهٔ شاهرخ و ازمریدان مولانا سعدالدین کاشغری (متوفی در ۸۶۰) است درمقدمهٔ «نفحات‌الانس» فصلی درذکرمبادی و اصطلاحات متصوفه آورده است که اشاره بعضی ازمباحث‌آن عقاید عرفای نقشبندی را تاحدی روشن‌میسازد، وهم انواع و فرق مختلفه متصوفه زمان را بدست میدهد:

جلمی نخست ازمعنی «ولی» و «ولایت» آغاز میکند و بایانی ساده وبااشاره باقوال متقدمین عرفا آنرا توضیح میدهد. خلاصهٔ تعریف وی از ولایت این است: «فناء العبد فی‌الحق‌و بقائه‌به، فالولی هوالفانی‌فیه والباقی‌به»، وفنارا «نهایت‌سیرالی الله» و بقارا «بدایة‌سیرفی‌الله» میشمارد.

قسمت دوم این مقدمه در «المعرفة والمعارف والعترف والجاهل» است، و قسمت سوم که مبسوط تراست درمعرفت «الصوفی والمتصوف والملامتی و الفقیر و الفرق‌بینهم» میباشد. دراین‌فصل جامی‌مردم‌را با نظربقول صاحب «عوارف‌المعارف» بسه طبقه تقسیم‌میکند: ۱- واصلان‌و کاملان. ۲- سالکان‌طریق کمال. ۳- مقیمان، که خود بدرجات علیا و وسطی وسفلی تقسیم میشوند.

اهل‌وصول‌دوطایفه‌اند: ۱- مشایخ صوفیه که پس‌ازمرتبهٔ وصول «درجوع برای دعوت خلق بطریق متابعت مأذون ومأمورشده‌اند». ۲- جماعتی که «بعداز وصول بدرجهٔ کمال‌حوالهٔ تکمیل‌ورجوع‌خلق‌بایشان‌نرفت‌وغرقه بحرجمع گشتند»

اما اهل سلوك نیزدوقسمند : ۱ـ طالبان مقصد اعلی ومریدان وجه‌الله که‌خود دوطایفه‌اند : متصوفه وملامتیه. ۲ـ طالبان بهشت‌وآخرت که چهارطایفه‌اند : زهاد وفقرا وخدام وعباد .

اما «متصوفه» آن جماعتند که‌از بعضی صفات نفوس خلاصی یافته وببعضی احوال صوفیان (که‌لان) متصف گشته‌اند، ولیکن هنوز باذیال بقایای صفات نفوس متصف مانده باشند.»

«ملامتیه» جماعتی‌اند «که‌درروایت‌معنی اخلاص... واخفای طاعات‌و کتم‌خیرات ازنظرخلق مبالغت واجب داشته»، و بگفتهٔ بعضی «الملامتی هوالذی لایظهرخیراً و لایضمرشراً»، و این طایفه هنوز ازقید نفس‌خلاصی نیافته‌اند.

و اما «زهاد» کسانی هستند که «هنوزایمان وایقان‌جمال‌آخرت مشاهده کنند» و «از زینت مزخرف فانی رغبت‌بگردانند» و تفاوت آنان با صوفیه آنستکه زهاد بحظ نفس و «طلب بهشت‌وآخرت» ازحق محجوبند ، اما متصوفه «بمشاهدهٔ جمال ازلی از هردوکون محجوب» .

و «فقراء جماعتی‌اند که «درطلب فضل‌و رضوان الهی ترک‌همه کرده‌باشند» و مالك هیچ چیز نباشند، وباعث این‌طایفه برترك یا خوف عقاب است یا توقع فضل وثواب ویا جلب جمعیت خاطر.

و«خدام» آن طایفه‌اند که خدمت‌فقراوطالبان‌حق‌اختیار کنند (برای‌طلب‌ثواب اخروی). و«عباد» آنانند که پیوسته بوظایف‌عبادت وفنون‌ونوافل‌مواظبت نمایند (از برای نیل‌بثواب اخروی). وفرق‌زهادوعباد آنکه عدم رغبت بدنیا برای عابدضروری نیست. وفرق فقروعبادت آنکه عبادت‌باغنا نیزممکن‌است .

جامی‌دردنبالهٔ این‌فصل ذکرفرقی‌رامیکند که «متشبه» باین‌فرق‌هشتگانه‌اند، وایشان مبطلند یا محق. خصوصاً ازاین قسمت است که لزوم رعایت فرایض و احکام شریعت درنظرنقشبندیه‌آشکار میشود وتبری آنان ازاباحه‌وخرق‌براسم‌مذهبی‌روشن میگردد، وعقیدهٔ آنان نسبت بسایرفرق تاحدی بوضوح می‌پیوندد :

« و اما متشبه مبطل بایشان (بصوفیان) جماعتی باشند که خود را در زمرهٔ صوفیان اظهار کنند وازحلیت عقاید واعمال واحوال ایشان عاطل وخالی باشند ، و ربقهٔ طاعت از گردن برداشته خلیع‌العذار درمرتع اباحت میچرند و میگویند تقید باحکام شریعت وظیفه عوام است که نظرایشان برظواهراشیاء مقصوربود.» و«متشبه مبطل ببعضومان واصل طایفه‌ای باشند که دعوی استغراق‌درجرفنا ... کنندوحرکات وسکنات خود را هیچ بخوداضافت نکنند، وگویندحرکات ماچون حرکات‌ابواب است که بی‌محرك ممکن‌نبود. واین معنی هرچند صحیح است ولیکن نه‌حال‌آن جماعت بود زیراکه مراد ایشان از این سخن تمهید عذرمعاصی ومناهی بود وحوالت‌آن بارادت حق ودفع ملامت ازخود . و این طایفه را زنادقه خوانند. سهل‌بن عبدالله... واگفتند شخصی میگوید نسبت فعل من بارادت حق همچنانست که نسبت حرکت ابواب بامحرك‌آن. گفت این قایل اگر کسی‌بود که مراعات اصول‌شریعت‌ومحافظت حدود احکام عبودیت کندازجمله صدیقان‌باشد،واگر کسی‌باشد که ازتورط وانهماك درمخالفات احکام شرع باك ندارد... ازجمله زندیقان بود.» (۱)

« و اما طایفه‌ای که دراینزمان بنام‌قلندری‌موسوم‌اند وربقهٔ اسلام ازگردن برداشته وازاین اوصاف که شمرده شد خالی‌اند، این‌اسم برایشان عاریت‌است واگر ایشان‌راحشویه» خوانند لایق‌تر» .

«واما متشبه مبطل ملامتیه طایفه‌ای باشند هم اززنادقه که‌دعوی اخلاص کنند وبراظهارفسق و فجورمبالغت نمایند وگویند مراد ما ازاین ملامت خلق اسقاط نظر مردم است».

سپس جامی‌از «توحید ومراتبها و اربابها» یاد میکندوبعقیدهٔ وحدت وجود چنانکه معمول این زمان بوده اشاره مینماید . آنگاه در فرق میان معجزه و کرامت

---

(۱) نظیر همین معنی را جامی در دفتر اول سلسلة‌الذهب در ضمن تحقیق جبر و اختیار بطریق اشاعره بنظم آورده است . رجوع شود بصفحه ۱۳۷ و ۱۵۵ و ۱۵٤ (چاپ طهران) .

و استدراج و «اثبات کرامت اولیاء سخن میگوید و مقدمه باین قسمت خاتمه می پذیرد.

بهر حال صوفیه نقشبندی که بحقیقت پیرو عقاید شیخ محی‌الدین بن‌العربی و تابعین او مانند شیخ عراقی هستند از جنبه های افراطی بدور بوده‌اند.

در برابر ایشان مشایخ دیگری که غالباً منسوب بتشیع بودند وجود داشتند که طریق فرایض واحکام را چندان مرعی نمیداشتند، چنانکه جامی در «نفحات الانس» دربارهٔ پیروان سید قاسم‌الانوار تبریزی شاعر و شیخ طریقت چنین میگوید: «و اکثر ایشان از ربقهٔ دین اسلام خارج بودند و در دایرهٔ اباحت و تهاون بشرع و سنت داخل»(١)

از اصول عرفانی این دوره که در شعر و ادبیات نفوذ کلی یافته و بصور مختلف بیان شده و میدانی برای طبع آزمائی شعرای صوفی مشرب فراهم ساخته عقیدهٔ وحدت وجود و اتحاد خالق ومخلوق وعارف ومعروف، و تجلی وحدت در کثرت، و توحید ذات و اسماء و افعال است (٢)

در اینجا ذکر این نکته بیهوده نیست که کثرت توجه بحال مشایخ و عرفا و تجلیل صوفیان و تخصیص موقوفات و اموال بسیار بایشان در بسیاری موارد بساط فقر و تصوف را بازار دعوی و تظاهر ساخت و در داخل این دستگاه عظیم عرفانی فساد و حرص و شره‌ی زننده و ناخوش بیار آورد. عبدالغفور لاری صاحب «شرح نفحات الانس» در شرح حال جامی مینویسد «ولیکن او اخر حال ارباب طلب را طالب بودند و میفرمودند که «دریغا که طالب یافت نیست ـ طالب بسیار ند اما طالب حفظ خودند»(٣) و نیز «کسی از ایشان پرسید که سبب چیست که حضرت شما تصوف کم میگوئید؟ فرمودند که انگار یکدیگر را زمانی بازی دادیم» (٤).

٦ ـ دانش و هنر در این عصر

تحقیق حیات علمی و فرهنگی این عصر موضوعی است مهم و در خور بسط و تفصیل

(١) نفحات الانس صفحهٔ ٣٨٧.

(٢) دراین باب رجوع شود بفصل اشعار عرفانی از این رساله، و نیز بمقدمهٔ نفحات‌الانس جامی و آثیس‌العارفین قاسم‌الانوار تبریزی و درالفرید فی‌معرفة التوحید مغربی تبریزی و دیوان مغربی و قاسم‌الانوار و شاه نعمة‌الله کرمانی و شیخ آذری.

(٣) و (٤) کتاب جامی، صفحه ١٥٤ و بعد.

اما برای آنکه مقدمه پیش از این بدرازا نکشد و مطالبی که رابطهٔ مستقیم با شعر و شاعری ندارد حتی‌المقدور حذف شود تنها بذکر کلیات مختصری اکتفا میورزد.

رونق علم و ادب و مراکز علمی

در آغاز امر بنظر میرسد که دورهٔ تیموری باید بواسطه وفور جنگها و محاربات داخلی و خارجی و کثرت قتل و غارت و ناپایداری اوضاع و فقدان آسایش و امنیت کافی از حیث آثار علمی و ادبی بسیار فقیر و بی مایه باشد، چه شرط عمدهٔ اشتغال بعلم و ادب و ترقی این فنون فراغت بال و آسودگی خاطر است که در این دوره کمتر دست میداده است. اما بحقیقت چنین نیست. دورهٔ تیموروشاهرخ نه تنها از دانشمندان و فضلا و شعرا خالی نبوده بلکه میتوان این دوره را در ردیف دوره‌هائی که در آنها علم و ادب فی‌الجمله رونقی داشته بشمار آورد.

علت این تضاد را باید در حمایت و تجلیل سلاطین و امراء از ارباب علم و معرفت جستجو نمود.

در این دوره شهرهای سمرقند و هرات و شیراز در قلمرو تیموریان، و تبریز و اسلامبول در قلمرو حکومت آل جلایر و ترکمانان قره قوینلو و آل عثمان، از مراکز بزرگ علمی شرق محسوب میشدند. تیمور بسیاری از دانشمندان و ارباب قلم را بسمرقند کوچانید و این شهر که باین سبب استعداد علمی تمام یافت در دوران حکومت طویل الغ بیك، که خود عالمی پرمایه بود، محل اجتماع بسیاری از دانشمندان قرار گرفت. هرات اعتبار علمی خود را مدیون شخص شاهرخ و نیز فرزند هنردوست و دانش‌پرورش بایسنقر و بعضی دیگر از شاهزادگان تیموری است. شیراز مرکز علمی جنوب ایران محسوب میشد و دانشمندان آنجا از تشویق و مساعدت اسکندر بن عمر شیخ و برادرش پیر محمد نوادهای تیمور و ابراهیم سلطان فرزند شاهرخ، و پیش از اینها از حمایت خاندان آل مظفر برخوردار بود. بزرگانی چون قاضی عضدالدین ایجی (متوفی در ٧٥٦) و میرسید شریف جرجانی (متوفی در ٨١٦) حوزهٔ علمی شیراز را رونق بخشیدند و این حوزه در قسمت اخیر قرن نهم نیز اهمیت و شهرت عظیم خود را با داشتن دانشمندانی

چون جلال دوانی (متوفی در ۹۰۸) وصدرالدین دشتکی محفوظ داشت.

تبریز که ازمراکز مهم سیاسی وتجاری ایران آنزمان بود دراین دوره مقر سلاطین و حکام متعددی گردید که غالباً مشوق علم وادب بودند. میرانشاه وسلطان احمدجلایر واسکندربن قرایوسف وبرادرش جهانشاه هریك بسهم خوددرین‌زمینه‌اعتبار فضل ودانش کوشیدند. سلاطین عثمانی نیزدربارخود را بتقلید سلاطین ایران ملجأ علما ومجمع ادبا کردند. این سلاطین حتی ازدانشمندان بنام‌ایرانی‌نیزتشویق میکردند وباآنان مکاتبه داشتند وایشان رابا ارسال صلات دلگرم میساختند.

رکود واقعی علم وادب

با اینهمه بایدگفت دراین دوره علم و ادب‌ازانحطاط اساسی‌خود که ازمدتی پیش شروع شده بود باز نایستاد. تازگی و ابداع در آثاراین دوره دیده نمیشود. پیوسته سخن درآثارمتقدمان‌وشرح‌وتحشیه وتوضیح وتعبیرگفته‌های آنان‌است. حتی دانشمندان بنام این‌دوره چون تفتازانی ومیر سید شریف جرجانی وصائن‌الدین علی ترکه نیز جزاین کاری نکرده‌اند. درحقیقت رونق علم و ادب اینـدوره درتوسعه و رواج وانتشارآنست نه در کیفیت‌آن، ومتأسفانه باثرمعتبری که واقعاً ارزش‌علمی داشته باشد برنمیخوریم (تنها زیج الغ‌بیکی را میتوان استثنا نمود).

نظری به شعب علم وادب

مهمترین رشتهٔ تحصیلات دراین دوره تحصیل علوم دینی بود. اساس بحثهای منطقی و کلامی برعقاید اهل سنت وجماعت قرارداشت، وعقاید معتزله ودیگرفرقی که داوری عقل را دراموردینی مناط اعتبارقرار میدادند چندان طرف توجه نبود. در رشته‌های تفسیروحدیث وفقه و کلام و عرفان تألیفات متعددی ظاهرشد. با آنکه دراین دوره زبان عربی‌شیوع ونفوذ خود را تاحدی ازدست‌داد، تألیفات دینی غالباً بزبان‌عربی نوشته میشد. سعدالدین تفتازانی (متوفی در ۷۹۲) ومیرسید شریف‌جرجانی (متوفی در ۸۱۶) وصائن‌الدین علی ترکه‌اصفهانی (متوفی در ۸۳۵) ومولانا کمال‌الدین حسین خوارزمی (متوفی در ۸۳۵) ونیز مولانا بهاءالدین نقشبند (متوفی در ۸۲۱) را

میتوان علمای برجستهٔ مذهب وعرفان این‌دوره شناخت (۱).

طب و ریاضیات در این عصر مورد توجه خاص قرار گرفت. در ریاضیات مساعی الغ بیك قابل توجه خاص میباشد. رصدخانه‌ای که درسمرقند بنانهاد و زیجی که بکمك ریاضی دانان عصرتدوین نمود ازآثاربرجستهٔ علمی این دوره‌است.

الغ بیك و غیاث‌الدین جمشید کاشانی ومعین‌الدین کاشانی و ملاعلی‌خوشجی و قاضی زاده رومی واستاد قوام‌الدین معمارازعلمای معتبرریاضی این‌دوره‌اند.

تاریخ نویسی ووقایع نگاری نیزدراین‌دوره موردااعتناء امراوشاهزادگان تیموری بود. اصولا درهیچ دوره‌ای تاریخ نویسی‌بآن پایه‌ازرواج‌وترقی کهدردوره مغول وتیموریان رسید نرسید.

«ظفرنامهٔ» شرف‌الدین علی‌یزدی و «منتخب‌التواریخ» معینی و«معزالانساب» و «زبدة‌التواریخ» و «مجمل‌التواریخ» فصیحی خوافی تواریخ عمده‌ای هستند که در این دوره تألیف شده‌اند «مطلع‌السعدین» را نیز باید حقاً ازمؤلفات اینـدوره شمرد، چه عبدالرزاق سمرقندی مؤلف آن (متوفی در ۸۷۸) بیشتر عمر خود را در دربار شاهرخ گذرانده است.

در رشته های دیگر علوم باید از تألیف بسیار مهم ابوطاهر محمدبن یعقوب فیروزآبادی‌یعنی «قاموس‌اللغة»، ونیز تألیف قابل‌ملاحظهٔ حافظ ابرو درجغرافی که جلد اول‌آن باقی‌است نام برد.

هنرهای زیبا:

هنرهای زیبا دراین عصرجلوه ورونق وپیشرفت دیگری یافت. هیچ‌رشته‌ای باندازهٔ هنرهای زیبا در این عصر ترقی نکرد. آثاری کـه در نقاشی و منیاتوری و کاشی‌کاری و تجلید و تذهیب و خطاطی در اینـدوره پدیدآمد در ردیف عالیترین آثاری‌است که اساساً ایرانیان پس‌ازاسلام دراین فنون بوجودآورده‌اند. آثارزیبا و مجللی از معماری و نقاشی و خطاطی که دردورهٔ صفویان و نیز در نیمهٔ دوم قرن نهم

(۱) حبیب‌السیر بس‌ازذکر سلطنت شاهرخ ترجمهٔ حال علمای بزرگ عصر وی را آورده‌است. رجوع‌شود بجزء سوم از جلدسوم، صفحهٔ ۳۰۹ ببعد، ونیز تذکرهٔ دولتشاه، چاپ لیدن، صفحهٔ ۳۴۹.

مشاهده میکنیم درحقیقت دنبالهٔ آثار ایندوره و نتیجهٔ مجاهدتی است که دراین عصر در پیشرفت فنون هنر بعمل آمد.

مشوق بزرگ هنردراین عصر بایسنقراست که خود خطاط وشاعر ونقاش بوده و بسخاوت تمام ارباب هنر را حمایت میکرده. دیگر شاهزادگان تیموری نیز در این راه کوشیدند. کتابهائی که دردستگاه بایسنقری استنساخ وصحافی شد ازحیث جلد وکاغذ وبرش وتذهیب وظرافت ازبهترین نوع خود بشمارمیرود.

ونورشعرا وتوسعه ورواج شعرنیز که ازفنون هنرهای زیباست بپیشرفتی ورواج این فنون مناسبت کامل دارد. بحثی که دربارهٔ شعر وشاعری درقسمت سوم این کتاب خواهدآمد مسائل مربوط باین فصل را نیز روشن ترخواهد ساخت.

فصل دوم

اوضاع سیاسی

۱ـ ازتیمور تاشاهرخ

تجزیهٔ امپراطوری تیمور

تیموردرسال ۸۰۷ درگذشت، درحالی که ممالك پهناوری را که ازکاشغرتا مصرو وازهند تا قلب روسیه گسترده بود بنیروی شمشیر مفتوح ساخته بود اما این امپراطوری وسیع پس ازمرگ وی بزودی تجزیه شد وقلمرو حکومت تیموریان تقلیل کلی یافت.

تیمور درایام حیات امپراطوری خودرا میان اولاد ونوادههای خودقسمت کرده بود. چون مرگش نزدیك شد نوهٔ خودپیرمحمد جهانگیررا ولیعهدساخت تابراین حکام متعدد نظارت کند. اما چنانچه اومیخواست نشد، بلکه خلیل سلطان فرزندمیرانشاه با مساعدت بعضی امراء بتخت نشست. ولی بزودی مغلوب شاهرخ پسر چهارم تیمور گردید وشاهرخ قریب چهل سال تا ۸۵۰ بجانشینی تیمور حکومت کرد. پس از وی سلالهٔ تیموری بسرعت روی بانحطاط گذاشت وگرچه دربار سمرقند و هرات هنوز رونقی داشت اما قدرت سیاسی تیموریان روز بروز براثر قیام مدعیان وجنگ های خانوادگی رو بزوال میرفت، تاآنکه آخرین ضربات قاطع را طایفهٔ ازبك (شیبانیان) وشاهاسمعیل صفوی برپیکرناتوان تیموریان واردآوردندوبساط فرمانروائی آنان در ایران برچیده شد. اما حکومت این خاندان درهندوستان که توسط ظهیرالدین بابر ریشه گرفته بود درآن سامان باقی ماند و تا زمانی که هندوستان در قرن نوزدهم بتصرف انگلستان درآمد این حکومت برقرار بود.

در آسیای صغیر پس از وفات ایلدرم بایزید (۸۰۵) میان پسران وی کشمکش درگرفت. عاقبت یکی از آنان که بسلطان محمد اول معروف است فائق آمد و او سلطانی مدبر و مهربان و ادب پرور بود.

پس ازوی در ۸۲۴ پسرش سلطان مراد جانشین وی شد و وی سلطانی متدین بود و بامور دینی علاقهٔ بسیار داشت. با وجود جنگی که میان تیمور و سلطان عثمانی روی داده بود روابط شاهرخ و تیموریان با دربار عثمانی بسیار دوستانه بود. در همین اوان است که اساس ادبیات ترکی تحت تأثیر ادبیات فارسی بنا نهاده شد. روابط علمی و ادبی میان ایران و ترکیه در قرون نهم مستحکم بود.

عراق و آذربایجان پس از وفات تیمور بزودی از قلمرو حکومت تیموریان خارج گردید. نخست سلطان احمد جلایر بر متصرفات سابق خود دست یافت و آذربایجان و عراق را در تصرف آورد. ولی او در ۸۱۳ مغلوب قرا یوسف قره قوینلو شد و پس از کشته شدن وی خاندان ایلکانی بزوال گرائید. قرا یوسف در نواحی غربی ایران قدرت یافت و تا سال ۸۲۳ که در گذشت حکومت کرد. پس ازوی پسرش اسکندر تا سال ۸۴۱ در عراق و آذربایجان فرمان راند و پس ازوی برادرش جهانشاه تا سال ۸۷۲ صاحب امر بود و در این سال او و تمام خانواده‌اش بدست رقیب توانای خاندان قره قوینلو اوزون حسن آق قوینلو مقتول گردیدند.

اوزون حسن حکومتی وسیع و مقتدر در مغرب ایران تشکیل داد، با تیموریان و سلطان مصر طوایف گرجی جنگید و فاتح شد ولی از عثمانیان شکست خورد و در ۸۸۲ در گذشت. پس از اوزون حسن کشورش مورد تنازع و جدال جانشینان او قرار گرفت و تا سال ۹۱۴ که شاه اسمعیل صفوی این خاندان را منقرض کرد و ولایات غربی ایران روی آسایش ندید.

وقایع میان مرگ تیمور و سلطنت شاهرخ

تیمور چون در گذشت عدهٔ زیادی اولاد و احفاد از خود باقی گذاشت (۳۶ تن ذکور و ۱۷ تن اناث). از تیمور چهل پسر در وجود آمد: جهانگیر و عمر شیخ و میرانشاه

و شاهرخ. جهانگیر و عمر شیخ در حیات تیمور در گذشتند. میرانشاه نیز دچار اختلال حواس گردید (۱).

تیمور پیش از مرگ برای آنکه اختلافی میان فرزندان وی روی ندهد ولایات مفتوحه را میان آنان قسمت کرد. شاهرخ در خراسان، و میرانشاه با دو پسرش عمر و ابوبکر در آذربایجان و ولایات غربی، و پیر محمد بن عمر شیخ در فارس، و پیر محمد پسر جهانگیر در کابل و غزنه، و رستم بن عمر شیخ در اصفهان، و میرزا اسکندر بن عمر شیخ در همدان حکومت یافتند.

تیمور چون مرگ را نزدیک دید پیر محمد پسر دوم جهانگیر را ولیعهد ساخت، اما در وقت وفات تیمور او در کابل بود. از دیگر شاهزادگان، شاهرخ در خراسان و خلیل سلطان در تاشکند مقر داشتند.

امرا بر این قرار دادند که یورش چین را بسرداری خلیل سلطان بپایان برند. سپس پیر محمد جهانگیر را بسلطنت بردارند و وصیت تیمور را بجای آرند. اما سلطان‌حسین نوهٔ دختری تیمور را داعیهٔ جانشینی تیمور در سر افتاد و روی بسمرقند نهاد. خلیل سلطان را نیز امرای تاشکند بسلطنت برداشتند و عازم سمرقند شدند. این اخبار چون بگوش سرداران تیمور رسید عزم رحیلشان سست شد و ناگزیر برای نگاهداری سمرقند از نفوذ طاغیان، راه سمرقند را در پیش گرفتند. از این میان خلیل سلطان توفیق یافت و پس از برگزاری مراسم تعزیت در سمرقند بر تخت نشست و دست بذل و بخشش گشود و سپاه و رعیت را اطعام کرد، و بگفتهٔ صاحب حبیب‌السیر «ابواب خزائن گشاده آن‌مقدار از زر و گوهر بمردم داد که رسم افلاس از جهان بر افتاد» (۲).

۱ــ اولاد و نوادههای ذکور تیمور در زمان وفات وی بدینقرار بوده‌اند:
از جهانگیر: پیر محمد جهانگیر (محمد سلطان پسر بزرگ وی وفات یافته بود).
از عمر شیخ: پیر محمد، رستم، اسکندر، احمد، سیدی احمد، بایقرا.
از میرانشاه: ابوبکر، عمر، خلیل سلطان، ایجل، میرغتیش.
از شاهرخ: الغ بیک، ابراهیم، بایسنقر، میرغتیش، محمد جوکی، جان اغلان و باروی
۲ــ حبیب‌السیر، جزء سوم از جلد سوم، صفحهٔ ۱۷۵

خلیل سلطان در اوایل سلطنت گرفتار سه رقیب بود ، شاهرخ و سلطانحسین وپیرمحمد جهانگیر شاهرخ با آنکه بحکومت سمرقند بی نظر نبود در مخالفت با خلیل سلطان نیز اسرار نورزید، بلکه میان ایشان روابط دوستانه برقرار شد وچنین بنا نهادند که خلیل سلطان در سمرقند و شاهرخ در خراسان باستقلال سلطنت کنند . ازاینرو شاهرخ در ۸۰۷ رسأ در هرات بتخت نشست و باصلاح امور ملک خویش پرداخت.

سلطان حسین پس از چند بار ستیز و آشتی عاقبت از سلطان خلیل شکست یافت وچون با شاهرخ نیز غدر کرده بود بامر وی کشته شد (۱). پیرمحمد جهانگیر نیز از خلیل سلطان شکست خورد و بدست وزیر خائن خود پیرعلی تازمقتول گردید. شاهرخ نیز این پیرعلی تلوز را بانتقام خون پیرمحمد جهانگیر دستگیر ساخت و بقتل آورد (۸۰۹).

حکومت خلیل سلطان و انجام کار او

باین ترتیب خلیل سلطان از زحمت رقیبان خود رهائی یافت. شرف‌الدین علی در این باب چنین میگوید: « نعمت و مال و منال و اسباب جهانگیری که بحسن اتفاق خلیل‌سلطان را دست داده بود کمتر کسی را میسر میشد» (۲) ، اما خلیل سلطان با آنکه شهزاده‌ای کریم و خلیق و جوانمرد و شجاع بود بسبب افراط در عیش و نوش و باده‌گساری و اسراف در صرف مال و بعضی معایب دیگر اینهمه را از دست داد.

از اموری که بزوال حکومت خلیل سلطان مدد کرد و بزعم بعضی از مؤرخین اساساً موجب سقوط وی گردید تعشق وی بشاه‌ملک آغا بود. داستان خلیل سلطان و شاه‌ملک آغا و عشق و فریفتگی آنها نسبت یکدیگر از داستانهای طرفه‌ای است که در تاریخ ادبیات ایران بآن برمیخوریم :

شاه‌ملک آغا از سراری امیرحاجی سیف الدین از معتمدان تیمور بود. خلیل سلطان که طبعی لطیف و عاشق پیشه داشت بوی دل باخت و در پنهان او را بعقد خود درآورد. زن لوجهان سلطان شکایت به تیمور برد و تیمور چند بار فرمان قتل شاه‌ملک آغا

۱ــ بگفتهٔ صاحب حبیب‌السیر امرای شاهرخی خودجهان‌ملاح دیدند که وی را گردن زدند. جزء سوم ازجلد سوم صفحهٔ ۱۷۹

۲ــ ظفرنامه شرف‌الدین علی، جلددوم، صفحهٔ ۷۲۱

را صادر کرد ، اما بتدبیر خلیل سلطان و مساعدت مهد علیا گوهرشاد آغا خلاصی یافت. چون تیموردر گذشت خلیل سلطان بفراغ‌بال بتنعم از وصال پرداخت و شاه‌ملک آغا را بانوی زنان درباری ساخت. ضمناً دست بتبذیر گشاد و بسیاری را که تا آنزمان بی چیز بودند توانگر ساخت، وهم کسانی را که قبلا درحساب نیآمدند مرتبت بخشید ومقرب درگاه کرد. قدمای امرای تیمور و بزرگان سمرقند آزرده خاطر شدند. شاد ملک آغا نیز بر کینهٔ امرا و حرم ایشان میافزود، چنانکه خلیل‌سلطان باغوای او شاهزادهٔ خانمهای تیموری را که بچشم تحقیر در شاد ملک آغا نظر کردند آزار کرد و از اینرو امرا درمخالفت او راسخ‌تر شدند. درهمین احوال شورشهائی نیز در اطراف ملک روی داد. ازجمله سلطان احمد جلایر و ترکمان قراقوینلو در عراق قوت گرفتند و ولایات غربی ایران را تصرف کردند. بزرگان و امرای سمرقند موقع را مناسب دیدند و بر خلیل سلطان شوریدند و اورا معزول و محبوس ساختند و کارها بدست امیرخدایداد حسینی افتاد (۸۱۱) . شاد ملک آغا را که محسود امرا و اعیان سمرقند بود دستگیر ساختند و بگفتهٔ دولتشاه گوش و بینی اورا بریده در کوچه و بازار گرداندند.

شاهرخ که منتهزفرصت بود موقع را مغتنم شرد و بسمرقند لشکر کشید و آنجا را در تصرف آورد و خلیل سلطان را خلاصی بخشید و با او ملاطفت کرد. اما بخلاف قراری که قبلا میان ایشان مؤکد شده بود اورا از حکومت ماوراءالنهر ممنوع ساخت وحکومت آن سامانرا بپسر خود الغ بیک سپرد (۸۱۲) . وی سمرقند را مقر حکومت خویش قرارداد و تا زمانی که شاهرخ زنده بود باستقلال در آن دیار فرمان راند . شاهرخ شاد ملک آغا را بخلیل سلطان باز گردانید و وی را همراه خود بهرات آورد وباده هزار سپاهی مأمور فتح عراق عجم و متصرفات میرزا عمر و پدرش میرانشاه کرد (۸۱۲) . خلیل سلطان تا سال ۸۱٤ در عراق بود و در این سال ناتوان شد و درسن بی‌وهشت سالگی در ری در گذشت. شاد ملک آغا نیز که تحمل فراق او نمیتوانست خودکشی کرد. حبیب و محبوب را در کنار یکدیگر بخاک سپردند .

گویند خلیل سلطان در موقع مرگ این مطلع را گفت :

گفتم بجاهلی نکشد کس گمان ما مرگ آمدو کشیدو کج آمد گمان ما (۱)

باین ترتیب مدعیان عدهٔ جانشینی تیمور ازمیان رفتند وشاهرخ یکه تاز این میدان شد، وپس ازچهارسال ازوفات تیمور برمسند پدر تکیه زد، وممالك تیموری جز شام ومصروآسیای صغیربتدریج مطیع اوشدند (ماوراءالنهر واز ۸۱۱ وخوارزم را در ۸۱۵ واصفهان را در ۸۱٦ وفارس را در ۸۱۷ و کرمان را در ۸۱۹ وآذربایجان را در ۸۲۰ درتصرف آورد). شاهرخ تاسال ۸۵۰ بقدرت وشوکت حکومت کرد و حوزهٔ سلطنت خود را از مزاحمت جنگها و کشمکشهای مغرب کم و بیش رهائی بخشید .

(۱) برای تفصیل داستان خلیل سلطان و شاه ملك آغا رجوع شود بظفرنامهٔ شرف‌الدین علی، جلددوم، صفحات ۷۲٦–۷۲۳؛ ودولتشاه صفحهٔ ٤۰۵ و ۳۰٦؛ وحبیب‌السیر، جز، سوم ازجلدسوم، صفحه ۱۷۸ (حاشیه)

۲ ـ حکومت شاهرخ (۸۵۰ـ۸۰۷)

وقایع حیات شاهرخ تا جلوس

میرزا شاهرخ چهارمین پسر تیمورو کوچکترین آنها درچهاردهم ربیع‌الثانی ۷۷۹ درسمرقند تولدیافت. درسن یازده‌سالگی ازدواج کرد ودوسال بعدموقعی که تیمور عازم دشت قپچاق بود حاکم سمرقند شد.

شاهرخ از همان آغاز جوانی از ارکان حکومت تیموری بشمار میرفت ودربورشها و حملات جنگی و نیز در امور کشوری از معتمدین خاص تیمور بود . در یورش پنجسالهٔ تیمور بایران سرداری قسمتی ازسپاه وی‌را بعهده داشت، ودرفتح «قلعهٔ سفید» درفارس جناح چپ سپاه را فرمان‌میداد . درجنگی که میان تیمور وشاه منصورمظفری اتفاق‌افتاد بشجاعتی سرشاه منصوررا ازتن جدا کرد وپدررا ازمرگ نجات‌داد.دراین زمان ۱۷ سال داشت . در همین یورش باز در فتح قلعهٔ مستحکم تکریت شرکت جست . در سال ۷۹٦ بمراول اوالنج بیك تولد یافت ودرهمین سال‌مأمورحکومت سمرقند واطراف آن گردید. درسال ۷۹۹ که ۲۰ سال داشت حکومت خراسان وسیستان و مازندران بوی واگذارشد ودراین‌حکومت لیاقت وعدالت شایسته‌ای نشان‌داد. پسرسوم اوبایسنقر دراین‌سال متولد شد. (پسردوم اوابراهیم سلطان‌پنج ماه بعد ازتولد الغ‌بیك بدنیاآمد)

دریورش هندوستان شاهرخ درحکومت خراسان وتوابع باقی ماند. اما در یورش هفت ساله شرکت جست و فرماندهی سپاه آذربایجانرا بعهده گرفت . در محاصرهٔ حلب فرماندهی‌جناح راست سپاه بااوبود ودرجنگ آنقره ازسرداران پیشروسپاه بشمارمیرفت.

شاهرخ پس‌ازفتح آنقره بهرات مقر حکومت خود بازگشت وتا مراجعت تیمور در آنجا باقی بود. درسال ۸۰۷ در قوریلتای بزرگی که برای فتح چین تشکیل شد شرکت جست وپس‌ازعزیمت سپاه بطرف چین وی درحکومت خراسان باقی‌ماند. تیمور در‌اثر ازعجیت او اظهارتأسف میکرد. پس ازوفات تیموردر ۸۰۷ درهرات بتخت نشست‌وولایات خراسان همه مطیع اوشدندبوشرحی که گذشت با خلیل سلطان برهین قرار صلح کرد.

در سال ۸۰۷ سلطانحسین برادر زادهٔ خودرا که مدعی خلیل سلطان بود و باوی نیزعفر کرده بودامر بکشتن داد.

درسال ۸۰۹ جرجان راکه ازاطاعت اوخارج شده‌بودمفتوح ساخت وحکومت آنرا بقدرین‌میرانشاه که بخدمت اوپیوسته بود تفویض کرد ، چه پس از وفات تیمورمیان میرزا

عمر و پدر و برادرش میرانشاه و ابوبکر نزاع افتاد و عمر مغلوب شد و بشاهرخ پناه آورد. میرانشاه و ابوبکر نیز مغلوب قرایوسف ترکمان شدند. میرانشاه در جنگ کشته شد (۸۱۰) و ابوبکر بکرمان و سیستان و باز بکرمان گریخت و در آنجا بسال ۸۱۱ در جنگی زخم برداشت و درگذشت.

درسال ۸۰۹ پیرمحمد جهانگیر رقیب خلیل سلطان بدست وزیرش پیرعلی کشته شد. شاهرخ قاتل را دستگیر و مقتول ساخت (۸۱۰).

میرزا عمر بن میرانشاه اندکی بعد برضد شاهرخ لوای مخالفت برداشت و بخراسان لشکر کشید، اما مغلوب شد و در نزدیکی مرو دستگیر گردید و در راه هرات بسبب زخمی که برداشته بود درگذشت (۸۰۹).

سال بعد مجدداً شاهرخ بجرجان حمله برد و پس از شکست طاغیان، حکومت آنجا را بالغ بیك داد.

پسران عمرشیخ و احوال ولایات مرکزی و جنوبی ایران

در اینزمان حکومت ولایات جنوبی و مرکزی ایران با پسران عمرشیخ بود. پیرمحمد در فارس و یزد و میرزا رستم در اصفهان و میرزا اسکندر در همدان حکومت میکردند. چون شاهرخ بسلطنت رسید در اطاعت او متفق شدند و پیرمحمد ایلچی و نامه فرستاد و این شعر را در نامهٔ خود مندرج ساخت:

همه بندگانیم شهرخ پرست من و رستم اسکندر و هرچه هست

اما اتفاق آنان نپائید و بزودی ولایات مرکزی ایران میدان تنازعات و کشمکشهای ایشان شد. عاقبت پیرمحمد ظفر یافت و اسکندر میرزا و رستم بخراسان گریختند و مشمول عنایت شاهرخ شدند (۸۱۱).

اندکی بعد پیرمحمد بدست حسین شربت دار از امرای خود کشته شد و اسکندر فارس را مسخر کرد و جانشین برادر شد (۸۱۲).

درسال ۸۱۱ بشرحی که گذشت خلیل سلطان از سلطنت ماوراءالنهر معزول گردید و شاهرخ سمرقند را ضبط کرد و حکومت آنجا را بپسرش الغ بیك واگذار نمود و خود رسماً سلطان ممالك تیموری گردید.

سال ۸۱۲ نسبةً بآرامی گذشت. در این سال مرو بدستور شاهرخ عمارت شد و سدهای مرغاب تجدید گردید.

درسال ۸۱۳ میان سلطان احمد جلایر و قرایوسف ترکمان جنگ درگرفت و سلطان احمد اسیر و کشته شد و آذربایجان و ولایات غربی در دست امراء آق قوینلو افتاد.

درهمین سال امیر شیخ نورالدین که از سرداران بزرگ تیمور بود طغیان کرد و رو

بسمرقند گذاشت. شاهرخ مجبور شد بماوراءالنهر لشکر کشد. عاقبت امیر شیخ نورالدین کشته شد و شاهرخ در ۸۱۴ بهرات بازگشت.

درهمین سال خلیل سلطان در ری درگذشت.

درسال ۸۱۵ شاهرخ خوارزم را مفتوح ساخت و حکومت آنجا را بامیر شاهملك که از سرداران معتمد تیمور بود سپرد و وی تا آخر عمر در این حکومت باقی ماند.

عاقبت سلطان اسکندر و احوال ولایات مرکزی و جنوبی

اندکی پس از استقرار اسکندر بحکومت فارس بازمیان او و برادرانش آتش نزاع شعله‌ور شد و مدتها این کشمکش دوام یافت. درسال ۸۱۶ که شاهرخ عازم فتح آذربایجان بود اسکندر را داعیهٔ استقلال درسر آمد و تا قم پیش راند و حکام غزنین و کابل و قندهار را باطاعت خواند. شاهرخ ناچار متوجه عراق عجم شد و اصفهان را در محاصره گرفت و پس از تصرف آنرا بسختی تاراج کرد و اسکندر را دستگیر نمود و کسان میرزا رستم میل درچشم وی کشیدند. پس از معاودت شاهرخ باز میان پسران عمرشیخ و ابراهیم سلطان جنك افتاد و اسکندر درجنك کشته شد. شاهرخ بار دیگر بفارس لشکر کشید و حکومت آنجا را بفرزند خود ابراهیم سلطان سپرد و بهرات بازگشت (۸۲۰).

درسال ۸۱۸ شاهرخ حکومت طوس و مشهد و ابیورد و جرجان و خبوشان و نسا و باورد را بپسرش میرزا بایسنقر سپرد و درسال ۸۲۰ او را بامارت کشور خود برگزید تا روزها در دیوان بنشیند و بامور مردم و شکایات آنها رسیدگی کند. اندکی بعد نیز خواجه غیاث‌الدین پیراحمد خوافی را بوزارت انتخاب کرد و او سی سال در این منصب باقی بود.

فتح آذربایجان

شاهرخ که پیوسته قصد تسخیر آذربایجان را داشت سرانجام در سال ۸۸۲ درعزم خود مصمم شد. در این ایام قرایوسف پس از آنکه ابوبکر و میرانشاه را در ۸۱۰ و سلطان احمد جلایر را در ۸۱۳ شکست داد قدرت بسیار یافته بود و بر کشوری که شامل عراق و آذربایجان و قسمت عمدهٔ ارمنستان و گرجستان بود حکم میراند. شاهرخ ابتدا سفیری نزد قرایوسف فرستاد اما جوابهای درشت شنید. بازچون بیم داشت سفیری دیگر روانه کرد تا قرایوسف قزوین و سلطانیه را بشاهرخ واگذار کند و درعوض منشور حکومت عراق و آذربایجان را تا آسیای صغیر دریافت دارد. قرایوسف سفیر شاهرخ را محبوس ساخت. شاهرخ با احتیاط تمام روانهٔ آذربایجان شد و چون قزوین را بگشود خبر وفات قرایوسف رسید. سپاه قرایوسف پس از تاراج بنگاه امیر خود پراکنده شدند. حتی گوش قرایوسف را برای گوشواره‌اش بریدند و جسدش چندروز بی تابوت افتاده بود. پس از این واقعه آذربایجان دردست شاهرخ افتاد و وی پس از عبور از ارس بقراباغ درآمد و قلعهٔ بایزید که مرکز

ذخایر قرایوسف بود بدست او گشوده شدوغنیمت بسیار بچنك وی افتاد.

قرایوسف شش پسرداشت ۱ـ پیریداق که پیش‌ازپدر درگذشت ۲ـ اسکندر که جانشین‌پدرشد ۳ـجهانشاه، جانشین‌اسکندر ۴ـشاه‌محمدحاکم‌ولایات‌ایرانی‌قرایوسف ۵ـ شاه‌ابسال که‌پیش‌ازپدروفات‌یافت ۶ـ ابوسعید که‌ازطرف شاهرخ‌حکومت‌آذربایجان یافت اما بدست برادرش اسکندر کشته شد.

اسکندرپس‌ازوفات‌پدربا سپاهی گران بمقابلهٔ‌شاهرخ شتافت اما بتدبیرامیرشاه‌ملك شکسته شد و شاهرخ پس از فتح اخلاط وارجیش از راه خوی و تبریز وسلطانیه بهرات مراجعت کرد وامرای اطراف را رخصت بازگشت داد (۸۲۴).

سال بعدالغ‌بیك درتعقیب شیرمحمد اغلان حاکم مغولستان که بماوراءالنهر آمده و گریخته بود مغولستان‌راغارت کرد، اما بازحکومت‌آنجا رابشیرمحمداغلان سپرد(۸۲۵).

درسال۸۳۰ سیورقتمیش پسرشاهرخ وفات یافت.

دفع براق اغلان

براق اغلان درسال۸۲۳ بکمك الغ‌بیك ازبکان والوس جوجی رامطیع ساخت.در سال۸۳۰ میان براق‌اغلان والغ‌بیك برسرچراگاه سفناق‌نزاع‌درگرفت‌والغ بیك‌شکست یافت ومنهزم شدوماوراء النهرعرصهٔ غارت وتاراج براق اغلان‌گردید.

شاهرخ ناچار برای رفع براق اغلان و تنظیم امور ماوراء النهر بدانصوب لشکر کشید وبایسنقرراجای‌خودگذاشت. براق اغلان عقب نشست والغ بیك وسرداران‌اومورد بی‌مهری شاهرخ واقع شدند وبعضی را شاهرخ تنبیه کردوامورملك را ازاختیار الغ‌بیك بیرون‌آورد. امامجدداً اورا منصب‌امارت ماوراء النهرداد ودر۸۳۱بهرات مراجعت‌نمود.

سوء قصد نسبت بشاهرخ

در ۲۳ ربیع‌الثانی ۸۳۰ در حالی که شاهرخ در مسجد جامع هرات بودکسی بنام احمدلر بعنوان دادخواهی‌پیش‌آمد وباکارد زخمی برشکم شاهرخ زد، اماکارگرنیفتاد و شاهرخ بزودی شفا یافت.

بایسنقر مأمورتحقیق‌واقعه گردید. دانسته شدکه احمدلر از مریدان مولانافضل‌الله استرآبادی پیشوای فرقهٔ حروفیه بوده‌است. بسیاری مورد سوءظن‌وشکنجه قرارگرفتند وجمعی‌رااعدام کردند ازجمله خواجه عضدالدین دخترزادهٔ مولانافضل‌الله‌مذکوررا کشتند ومولانا معروف، شاعروخطاط معروف هرات را بسیارشکنجه کردند وسیدقاسم‌الانوار تبریزی شاعروصوفی مشهوررا بسمرقند تبعید نمودند.

یورش دوم بآذربایجان

پس‌ازمراجعت شاهرخ ازآذربایجان (در۸۲۴) اسکندرقراقوینلو بازسپاهی فراهم

آورد وتبریزوکردستان وشروان را فتح کرد وعراق وسلطانیه نیزبدست اوافتاد وخطر وی قوت‌گرفت. شاهرخ درسال ۸۳۲ برای دفع وی‌عازم‌آذربایجان‌شدوبهمراهی‌بایسنقر وجوکی میرزا بسلطانیه حمله بردوازآنجابتبریز رفت. سپاه‌اسکندروجهانشاه درنزدیکی سلماس ازشاهرخ شکست خورد ومحمدجوکی درتعقیب اسکندر تاارز روم تاخت

شاهرخ سپس بقرا باغ رفت و ابوسعیدبن قرایوسف راکه ببساط بوس وی آمده بود حکومت‌آذربایجان داد ودرسال ۸۳۴ ازراه سلطانیه وارد هرات‌گردید.

درسال ۸۳۵ بایسنقر مأمور دفع شورش گرگان شد وپس از مستقرساختن سلطهٔ تیموریان بازگشت.

وفات بایسنقر

درسال ۷۳۷ میرزا بایسنقرفرزند شاهرخ که شاهزاده‌ای عادل وشجاع ونیك طبع وهنرپرور ومدبربود وازارکان عمدهٔ حکومت شاهرخی بشمار میرفت دراثرافراط درباده خواری درسن۳۸ سالگی درهرات درگذشت. با وفات وی علماء وشعرا و هنرمندان از دوستدار ومشوق بزرگی محروم شدند. شاهرخ بقصرشاهزاده یعنی «باغ سفید» آمد و نماز گزارد. چهل روزمراسم سوگواری درمنتهای ابهت وشکوه برپاگردید. (۱)

ازمیرزا بایسنقرسه پسرماند: میرزا رکن‌الدین علاء الدوله و میرزا سلطان محمد ومیرزا ابوالقاسم بابر. شاهرخ منصب بایسنقررا به‌میرزا علاءالدوله واگذارنمود وبرای دوپسردیگروظیفه مقررداشت.

یورش سوم بآذربایجان

درسال ۸۳۵ خبر رسیدکه اسکندربن قرایوسف برادرش ابوسعید را که شاهرخ بحکومت‌آذربایجان‌گماشته بود بقتل رسانیده‌است. درسال ۸۳۸ معلوم شد که اسکندر ازفتح‌آذربایجان فارغ‌گردیده قصد شروان دارد. شاهرخ باآنکه بتعقیب اسکندرچندان مایل نبود باصرار بعضی‌ازامراء عازم مقابلهٔ اسکندرشد (۲) ضمناًجهانشاه برادراسکندر که ازوی دلتنك بود بشاهرخ پیوست ومورد ملاطفت وی‌قرارگرفت. شاهرخ بتبریز آمد

۱ـ برای تفصیل این عزاداری‌وتشریفات فوق‌العادهٔ‌آن و نیزاخلاق وصفات بایسنقررجوع شود بمطلع‌السعدین، نسخهٔ خطی کتابخانهٔ ملی تهران، صفحات۵۷۹ـ۵۸۴ وحبیب‌السیر، جزء سوم ازجلدسوم،صفحات ۲۰۱ـ۲۰۲.

۲ـ صاحب حبیب‌السیردراین باب میگوید: «... اما امیرجلال‌الدین‌فیروزشاه درخلوتی معروض داشت‌که چون‌امسال میرزا بایسنقرازعالم‌انتقال نموده‌بعضی‌ازمردم کوته‌نظرتصور کرده‌اند که بدانجهت قصوری بحال عساکرمنصورراه یافته... واین‌سخن درضمیر خسروکشورگیرجای گرفته فرمان همایون باحضارجنود ممالك محروسه نفاذ یافت» جزء سوم ازجلدسوم، صفحهٔ ۲۰۶

ویرخود جوکی میرزا را بتعقیب اسکندرفرستاد. اما وی باسکندر دست نیافت. شاهرخ حکومت این نواحی را بمیرزاجهانشاه قراقوینلو که ضیاقتها کرده وپیشکشها گذرانده بود واگذار کرد وپس ازدوسال در ۸٤۰ بهرات باز گشت.

اسکندر که بقلعهٔ النجق پناه برده بود اندکی بعد بدست پسرش شاه‌غباد که بالیلی محبوبهٔ اسکندر ارتباط یافته و بوسیلهٔ وی اغوا شده بود کشته شد.

بروز طاعون درهرات واسترآباد :

دررمضان وقتی شاهرخ دری بود درهرات طاعون شیوع یافت وگروه بسیاری‌از مردم هرات واطراف‌آن ازاین مرض جان سپردند وهرات در اثر این فاجعه ازآبادنیش کاسته شد مرض چهارماه وهشت‌روز دوام کرد. صاحب مطلع السعدین دوزکراین واقعه میگوید : «گویند یکروز در شهرشردند چهارصد هزار و هفتصد تابوت از دروازه‌ها بیرون‌بردند، غیرآنکه حمالان بی‌تابوت برداشتند، وبسیاری‌بر الاغان بارکرد بدربردند ودرمغاك انداختند وخاك برایشان ریخته نهان ساختند» (۱). گرچه‌این‌اعداد بسیاراغراق آمیزاست ولی بهرحال‌ازشدت واقعه حکایت میکند. معین‌الدین اسفزاری‌صاحب «روضات‌الجنات فی تاریخ‌مدینة هرات» نیزعدهٔ متوفیات را با ارقام عجیب ضبط کرده‌است وازجمله میگوید : «آنچه ازمحاسبان معلوم شده عددآنها که گورو کفن‌یافته‌اند درنفس‌بلدهٔ‌هرات ششصدهزارنفراست، بی‌آنانکه درمغاکها انداخته‌اند وبا در خانه‌ها دفن کرده‌اند.» وپدر این مؤلف درشرح این حادثه قصیده‌ای نظم کرده‌است واین دوبیت ازآن قصیده‌است:

ششصد هزار در قلم‌آمد که رفته‌اند	زانها که یافت گور و کفن مردم خیار
باقی ز بیکسی همه در خانه مانده‌اند	خوردند جمشان‌همه‌درخانه‌مورومار

جمع کثیری ازدانشمندان وفضلاواداباوهنرمندان باین‌مرض درگذشتند (۲). انعکاس بروز این‌مرض درآثار بعضی‌ازشعرای ایندوره نیزدیده میشود. (۳)

سال بعد نظیراین وبا دراسترآباد شیوع یافت ودرآن شهرنیز بسیاری ازفضلا و هنرمندان باین‌مرض درگذشتند. ازجمله مولانا کاتبی ترشیزی ازشعرای معروف این دوره بهمین مرض مبتلاشد. گویند درمرض موت‌این‌قطعه را ساخت :

زآتش قهر وبا گردید ناگاهان خراب	استر آبادی که خاکش بود خوشبوتر زمشك
واندرو ازپیروبرنا هیچکس باقی نماند	آتش‌اندرپیشه چون‌افتد نه‌ترماند نه‌خشك(٤)

۱- نسخهٔ خطی کتابخانهٔ ملی، صفحهٔ ۵۸۷

۲- رجوع‌شود بحبیب‌السیر، جزء سوم ازجلد سوم، صفحهٔ ۲۰۲) ومطلع‌السعدین، صفحه ۵۸۷

۳- ازجمله رجوع‌شودبمثنوی دستور عشاق مولانایحیی سیبك، چاپ لندن، صفحه ۱٤۰

٤- رجوع شودبه حبیب‌السیر، جزء سوم ازجلد سوم، صفحه ۱٤۹

درسال۸٤۵امیر کبومرث رستمداری‌سر ازاطاعت شاهرخ‌پیچید،اماچون تاب‌مقاومت نداشت ازدرعذرخواهی درآمد. شاهرخ او را بخشود ولی‌حکومت قلمرو اویعنی‌سلطانیه وقزوین و ری وقم را بسلطان محمد بایسنقر واگذاشت.

درسال۸٤۸ بواسطهٔ کسالتی که عارض شاهرخ گردید اختشاشاتی دراطراف ملك خصوصاً درخراسان پدیدآمد درهمین سال شاهرخ پس ازبهبودی از سلطان مصرالملك الظاهر اجازت یافت تا خانهٔ کعبه را جامه بپوشاند. وهم در این سال فرزندش محمد جوکی میرزا وفات یافت.

وفات شاهرخ

در سال ۸۵۰ سلطان محمدبن بایسنقر که حاکم‌هراق شده بود باعتداد فتوری که بر مزاج شاهرخ راه یافت طغیان‌کرد و اصفهان را در تصرف آورد و بشیراز تاخت. شاهرخ باوجود پیری برای دفع مدعی تازه وهم بسبب اصرار ژنش گوهرشادآغا عازم عراق شد وچون باصفهان درآمد جمعی ازموادران سلطان محمدراسیاست کرد ومولانا شرف‌الدین علی‌یزدی مورخ وادیب معروف را نیزمواخذ قراردادند. اماوی بوساطت‌میرزا عبداللطیف‌بن الغ بیك که ازطرفداران‌مولانا بودنجات یافت (۱). سلطان محمد که‌ضعف خودرا مشاهده نمود پس‌از اندکی ازدر اعتذاردرآمد.

شاهرخ درمراجعت وقتی که در ری اردو زده بود روزی شراب «مخلصه» خورده بزیارت‌یکی‌ازاولیا میرفت. درراه دچاردرد دلی‌شدید شد ومدواکارگر نیفتاد ودر ذی‌حجهٔ۸۵۰ درسن۷۲سالگی درگذشت. ماده تاریخ وفات اورا چنین‌گفته‌اند :

شهرخ آنشاه فضا قدرت اسلام پناه	وانکه در بیشهٔ شاهی زد سرپنجهٔ شیر
زدبفردوس‌برین‌خیمه‌بذی‌الحجه‌وگفت	ماند تاریخ زمادوهمه‌عالم «شمشیر»(۲)

باوفات دورهٔ اقتدارتیموریان که بقوت وتدبیروشجاعت وعدالت شاهرخ تا نیمهٔ قرن نهم دوام یافت بپرسید وپس ازوی قلمرو حکومت وی درمعرض نزاع وجدال مدعیان متعدد قرارگرفت، تاآنجا که‌حدودحکومت آنان دراواخرقرن نهم بنواحی‌خراسان انحصاریافت وچنانکه گذشت آنهم توسط شیبانیان‌وصفویه‌ازدست آنان خارج گردید.

۱- تاریخ جدید یزد، چاپ یزد، صفحهٔ ۲۵۳

۲- تذکرهٔ دولتشاه، چاپ لیدن، صفحه ۳۲۸

۳ ـ ملاحظاتی در بارهٔ احوال شخصی شاهرخ

پس ازمحاربات سنگین وجنگها و خونریزیهای وحشیانه‌ای که بدست تیمور انجام گرفت حکومت چهل‌وسه سالهٔ شاهرخ فی‌الجمله برای ایران دورهٔ آرامش و سکونی پیش‌آورد. اما باید در نظرداشت که این آرامش نسبی بود، وفقط با نظر باحوال ایران‌درزمان تیموربمیتوان آنرا دورهٔ آرامش نام‌نهاد، والادردورهٔ حکومت شاهرخ‌نیز کشورما ازجنگ‌ها وتاراج‌ها وتخریبات‌متعدد خالی نبوده‌است. خصوصاً ولایات غربی ومرکزی را که دراین‌دوره دستخوش کشمکشهای میان تیموریان و جلایریان وترکمانان قره قوینلو وهم رقابتهای داخلی تیموریان‌بود بهیچ‌رونمیتوان قرین‌آسایش وامنیت دانست. میتوان گفت این‌ولایات درنیمهٔ اول قرن نهم روزگار پریشان وآشفته‌ای داشتند. اما خراسان ودیگرولایاتی را که مستقیماً تحت نظارت شاهرخ قرارداشت میتوان تا حدی ازامنیت ورفاه برخوردار شمرد.

سلامت طبع وصلحدوستی شاهرخ

این امنیت وآرامش نسبی تاحدی معلول خصال شاهرخ‌است. شاهرخ بخلاف تیمور که طبعاً جنگی و حادثه‌جو بود. طبع سلیم و صلح دوست داشت. کمتر اتفاق می‌افتاد که شاهرخ بدون ضرورت وتنها بقصدجهانگیری وارضاء مطامع خودشهرها را ویران ومردم را عرضهٔ قتل وغارت سازد. عادةً چندانکه کاری بصلح وملایمت و تدبیر برمیآمد عازم جنگ‌نمیشد ودربیشترمواردی که یکی‌ازامرا یاخویشان اوسر ازاطاعت پیچید شاهرخ کوشید تاوی را باندرزوملاطفت ازطغیان بازدارد، چنانکه درمورد شورشهای امیرسلیمانشاه وسیدخواجه واسکندربن عمرشیخ وسلطان محمد بن بایسنقروقیدوبن پیرمحمد جهانگیردیده میشود.

ازاین گذشته شاهرخ مردی کریم وبوزش پذیربود وخصوصاً درمورد دشمن مغلوب ابرازشفقت میکرد، چنانکه درعهد پدر نیزچندین بار جان مغلوبین بشفاعت وی ازمرگ خلاصی یافت (۱).

درسال ۸۱۶ که برای نجات عراق از دست اسکندر باصفهان لشکرکشید سپاهیان او شهررا تاراج کردند. شاهرخ چون ازبینوائی مردم شهرمطلع شد برای جبران خسارت صدهزاردینار بساکنان‌آن دیار بخشید ورعیت را نیزازپرداخت تلث مال معاف داشت.

وچون‌اسکندربن عمرشیخ چون‌ازپیرمحمد گریخت وباشاهرخ‌نیز ازدرمخالفت درآمد ودستگیرشدشاهرخ اورا عفو کرد ونامه‌ای‌درتوصیهٔ وی به‌پیرمحمد نوشت. بعدها نیز که اسکندرباز ناسپاسی کرد وبر شاهرخ شورید و شکست خورد شاهرخ برادرش رستم توصیه کرد تا ازآزاراوچشم بپوشد.

درسال ۸۱۹ که شاهرخ ازشیرازو کرمان بهرات باز گشت خبرمخالفت احمد میرك وامیرایلینکرومیزا بایقرا را شنید. سیاستی که شاهرخ برای این سه نفر تعیین کرد نمونهٔ روشنی ازحلم ونرمی وعطوفت اوست: فرمود تا احمد میرك بکعبه رود وامیر ایلینکر سفردریا کند وبایقرازسند بگذرد وبهرجا که میخواهد برود. امیر بدخشان را که در ۸۲۰ طغیان کرده بود بخشود، ومیزا بایقراین عمرشیخ را نیزپس ازآنکه شورش کرد عفو نمود. جهانشاه‌بن‌قرایوسف را که یکبار باوجنگیده بود مجدداً بحکومت آذربایجان گماشت. رفتاراو با خلیل سلطان که میتوانست رقیب خطرناکی برای اوباشد نیزبرهانی برملایمت طبع ورأفت اوست.

با اینهمه صلحدوستی شاهرخ چندان نبوده که بتوسعهٔ کشور خویش بکلی بی‌علاقه باشد. چنانکه دست‌اندازی او را بتصرفات خاندان میرانشاه وجنگهای او را باامرای قراقوینلو کوشش او در برانداختن حکومت خلیل سلطان هیچکدام جزعلاقه بکشورگشائی محملی نداشت، وعنایتی که شاهرخ باین جنگها داشت (مانند

(۱) دربورش دوم تیمور که شاهرخ نیزهمراه بود مردم بسیاری ازقلاع و شهرها شاهرخ را شفیع قراردادند. ازجمله مردم‌قلعهٔ تکریت که بصوبت مسعرشه بوساطت‌وی امان یافتند.

جنگ با قراپوسف و اسکندر و جهانشاه قراقوینلو بعنوان خونخواهی میرانشاه) هیچکدام واقعی نیست .

تحریك و اغراء سرداران شاهرخ را نیز که همهٔ پروردهٔ جنگ بودند وبتاراج شهرها خو داشتند نمیتوان از نظر دور داشت. جنگ سوم او با اسکندر و تعقیب سلطان محمد بن بایسنقر بیشتر نتیجهٔ اغراء سرداران وی بود (۱).

و نیز باید تصور کرد که شاهرخ که بشهادت وقایع و نقل همهٔ مورخین بملایمت وصلح جوئی و اغماض موصوف بود ضعیف النفس و سست اراده نیز بود. برعکس، شواهد بسیاری در دست است که شاهرخ در موارد مقتضی از شدت و خشونت و حتی قساوت رویگردان نبود، چنانکه رفتار او با پیر علی تاز و سلطانحسین خواهرزاده اش و نیز سیاست هواداران سلطان محمد در اصفهان و امرای الغ بیك در سمرقند نشانی از قوت اراده و تصمیم ، و هم خوی تاتاری اوست (۲) .

(۱) رجوع شود بحبیب السیر، جزء سوم از جلد سوم، صفحه ۲۰۲ و ۲۰۵

(۲) صاحب تاریخ جدید یزد در مورد سیاست اکابر اصفهان پس از طغیان سلطان محمد بن بایسنقر چنین مینویسد : « ... چون رایت نصرت شعار بساوه رسیدند بر قتل اکابر اصفهان حکم جهان مطاع صادر شد، که چون اردوی همایون در ظاهر ساوه نزول کرد سید شاه علاء الدین که ثمرهٔ شجرهٔ آل طه ویس بود و مولانا امام الدین قاضی و امیر احمد چوپان و خواجه عبدالرحمن و خواجه فضل الدین را بر دروازه های ساوه مصلوب سازند تا بیاسا رسانند ... ایشان را آوردند و بر دروازه های ساوه بیاویختند، و مثل این قتل از آن شاه سعید عجیب نبود و مبارك نیامد .. » صفحهٔ ۲۵۲

و نیز دولتشاه دراین باب میگوید : « .. و شاهرخ سلطان سادات و اکابر و علمای اصفهان را گناهکار ساخت، بسبب آنکه سلطان محمد اسلام کرده بودند، و شاه علاء الدین را که از اکابر سادات حسینی بود و قاضی امام و خواجه افضل الدین ترك که از بزرگان علمای اصفهان بود در شهر ساوه حکم کشتن کرد و بسی گهر شادیبگم آن بزرگان مظلوم را بیگناه زاری بقتل آوردند. گوید که در نوبت دیسمان خواجه افضل ترك پاره شد و او فریاد میکرد که «باشاهرخ بگوئید که این حقوبت برما لحظه ای بیش نیست اما پنجاه ساله نام نیك خود را ضایع مسازی» چندانکه بزرگان سعی کردند مفید نیفتاد و آن صورت بر شاهرخ

بقیهٔ حاشیه در صفحهٔ بعد

شجاعت و جنگاوری شاهرخ

شاهرخ باهمهٔ صلحدوستی وملایمت در کار جنگ بسیار شجاع و آزموده بود. در یورشها و جنگهای بزرگ تیمور چنانکه گذشت از سرداران معتمد و چیره دست بشمار میرفت. شجاعت او در جنگ با شاه منصور و در جنگ اخیر بخوبی آشکار شد. در دوران حکومت خویش در همهٔ محاربات فاتح بود و هرگز تلخی شکست را نچشید. حتی در هفتادودوسالگی شخصاً بدفع سلطان محمد بن بایسنقر که برضد او برخاسته بود قیام کرد و وی را مغلوب ساخت.

تدین شاهرخ

شاهرخ مانند پدر مردی متدین و هوادار اسلام و در انجام فرائض شریعت راسخ بود. باولیا و مشایخ و زهاد و بزرگان دین اعتقاد تمام داشت و زیارت مزار ائمه و ملاقات عباد و عرفا و مشایخ را فیضی بزرگ میشمرد ، و از آنان در پیشرفت امور خود مدد میخواست ، و حتی در خلال جنگها و یورشها نیز از این وظیفه غافل نمیشد . در سالهای ۸۱۴ و ۸۲۱ دو بار با تشریفات تمام بزیارت مرقد مطهر حضرت علی بن موسی الرضا رفت و در سال اخیر قندیلی از هزار مثقال طلا بنذر از سقف آن آویخت. صاحب حبیب السیر در ضمن شرح یورش سوم وی بآذربایجان چنین مینویسد : « ... و چنانچه عادت آن پادشاه پاك اعتقاد بود در اثناء راه بزیارت مرقد اولیاء و الاهل الله مبادرت مینمود و مجاوران مزار را بصلات و صدقات نواخته از روحانیت اکابر عباد و زهاد استمداد نمود.» (۱)

بقیهٔ حاشیه از صفحهٔ قبل

بهادر مبارك نیآمد ... و بعضی گویند که چون آن بزرگان مظلوم از جان نا امید شدند شاهرخ سلطان را گفتند که « یا رب هم چنانکه فرزندان ما را نا امید میسازد تخم اورا منقطع گردان » . در آسمان گشاده بود و دعای آن عزیزان بی گناه مظلوم اجابت شد...» تذکرهٔ دولتشاه ، ص ، ۳۴۰ . هم چنین صفحات ۳۷۱ و ۳۷۴ ملاحظه شود .

(۱) حبیب السیر، جزو سوم از جلد سوم، صفحه ۳۰۲ . نیز رجوع شود بمطلع السعدین صفحات ٤٦٠ و ٥٩٧

درسال ۸۲۳ که بجنگ قرایوسف میرفت نخست خود نماز گزارد و نصرت خواست وسپس جمعی از قراء وحفاظ را مأمور ساخت تا دوازده هزار بار ختم سوره «انا فتحنا» بردارند. درسال ۸٤٦ نیز که امیر کیومرث رستمداری سربشورش برداشت سلطان محمد بن بایسنقر از این جهت بحکومت عراق منصوب کرد که برشیخ بهاءالدین عمر بر سر مزار شیخ احمد غزالی چنین ظاهر شده بود که اگا بر عراق سلطان محمد را سلطنت برداشته‌اند (۱).

شاهرخ گذشته از اعتقاد محکمی که بآئین اسلام داشت در انجام عبادات واجرای واجبات دینی وامر بمعروف ونهی ازمنکر اصرار میورزید. ابن عربشاه که تیمور را بحلت پای بند بودن باسالی چنگیزی کافر میشمارد درمورد شاهرخ چنین میگوید: «وقیل ان الشاهرخ ابطل التوراة و القواعد الچنگیزخانیه وامران تجری سیاستهم علی جداول الشریعة الاسلامیة» (۲)

صاحب مطلع السعدین در بارهٔ سختگیری مذهبی او چنین میگوید: «...همیشه تقویت دین مبین وتشیت شرع سیدالمرسلین پیشنهاد همت عالی نهمت بود ودر متابعت فرمان الهی بتخصیص درقلع وقمع ملاهی ومناهی غایت مبالغت مینمود. شراب چون آب حیاة درچشمهٔ خضر نهان شد وصهبا بسان کیمیا از چشم عالمیان نادیده گشت. تمام مخصوصان ومقربان از ارتکاب شراب بکلی اجتناب فرمودند و خاص وعام از شراب مقدم توبه نصوح نمودند...» (۳)

در مطلع السعدین وحبیب السیر نمونه‌هائی ازشدت عمل محتسبین زمان شاهرخ دیده میشود. حتی شاهزادگان طرازاول درمعرض تهدید وتوبیخ این محتسبین قرار داشتند و جرأت اعمال خلاف شرع نمیکردند (٤) و حال آنکه درزمان تیمورشرب

(۱) حبیب السیر، جزء سوم ازجلد سوم، صفحه ۲۰٤
(۲) مجایب المقدور صفحه ۲۲۱
(۳) مطلع السعدین، نسخهٔ خطی کتابخانهٔ ملی، صفحه ٦۰٤
(٤) حبیب السیر، جزء سوم ازجلد سوم، صفحهٔ ۱٦۰–۱۹۵ ضمن شرح احوال سید عاشق محتسب، ومطلع السعدین صفحهٔ ٦۰٤

مسکر وافراط در باده گساری بسیار رایج بود وحتی زنان حرم درمجالس بزم در این اه ازمردان باز نمیماندند (۱).

حبیب السیر در بارهٔ دینداری شاهرخ مینویسد: «حضرت خاقان عادل پیوسته درادای واجبات ونوافل اهتمام تمام میفرمود وهمواره اوقات خجسته ساعات راصرف اصناف طاعات وعبادات میفرمود واکثر جمعات بمسجد جامع تشریف حضور ارزانی میداشت...» (۲) ودرجای دیگر میگوید: «هرگز نماز چاشت اوترک نشدتا چه رسد بصلوة مکتوب» (۳)

شاهرخ درسال ۸٤۸ بااجازهٔ الملك الظاهر سلطان مصر خانهٔ کعبه را بدست شیخ نورالدین محمدالمرشدی ومولا شمس الدین محمد ابهری جامه پوشانید. وفات وی نیز درموقعی اتفاق افتاد که بزیارت مزار مشایخ قلعهٔ طبرك میرفت.

عدالت شاهرخ

ازصفات شاهرخ نیزیکی عدالت ونصفت اوست. کمتر شاهرخ برحسب کینهٔ شخصی یا خشم آنی مرتکب عمل دوراز انصافی میشد، بلکه غالباً سعی داشت درهر مورد بمقتضای ملایمت وعطوفت ذاتی واعتقاد راسخ بگفتار پیغمبر آنچه را درخور عدل وانصاف است بجای آرد (٤)

براون درتاریخ ادبیات خود ترجمهٔ سطوری ازمنجم باشی مورخ ترك رادر باب صفات شاهرخ آورده‌است که باآنچه دیگران دربارهٔ شاهرخ گفته‌اند مطابقت دارد:

«شاهرخ سلطانی خردمند وعادل ومحتاط ونیکخواه بود. متمایل باعمال واحسان و

(۱) رجوع شود بتاریخ امپراطوری مغول تألیف L. Bouvat صفحه ۱۱۹ ورسالهٔ «تمدن تیموری» تألیف جهان مؤلف صفحهٔ ۲۱۰و۲۱۱
(۲) حبیب السیر جزء سوم از جلد سوم صفحه ۱۹۹
(۳) رجوع شود بدولتشاه صفحه ۱٤۸–۱٤۷، وحبیب السیر جزء سوم ازجلد سوم صفحه ۱۷۹
(٤) رجوع شود بتذکرهٔ دولتشاه صفحه ۱٤۸–۱٤۷، وحبیب السیر جزء سوم ازجلد سوم صفحه ۱۷۹، وتاریخ امپراطوری مغول تألیف L. Bouvat صفحه ۱۱۹

زاهد وعابد وملایم‌بود ، بطوریکه درسفروحضروحتی‌درجنگ ومحاربه نیزهرگز نمازچاشت وظهروعصر را ترك نگفت. درغره هرماه روزه میگرفت و در شبهای جمعه و دوشنبه وپنجشبه مقرر داشته بود تا حفاظ قرآن درحضورش قرآن‌بخوانند. در طول حیات عامداً مرتکب معاصی کبیره نشد . پیوسته طالب مصاحبت دانشمندان و زهاد بود ودر حق آنان نهایت عنایت را مبذول میداشت . هرگزمزهٔ شکست را نچشید وفتح‌واقبال‌همیشه یارأو بود. بهرولایتی قدم میگذاشت نخست بزیارت‌اماکن مقدسه میرفت. قلمرو فرمانروائیش از سرحدات چین تاحدود روم و از اقصی نقاط ترکستان تا هندوستان بسط داشت» (۱).

(۱) A Literary History of Persia جلدسوم صفحه ۳۸۵ . دولتشاه نیز وصف جامع ولی اغراق‌آمیزی ازشاهرخ آورده‌است وحتی‌برای اوقائل بکرامات شده. رجوع شود بصفحه ۳۳۷.

۴ ـ شاهزادگان تیموری

با آنکه در حکومت تیموریان نوعی قدرت مرکزی وجود داشت، حکام و امرای ولایات درکارخویش ازاستقلال واختیار کافی برخوردار بودند ، خصوصاً که این امرا اکثرشاهزادگان تیموری‌بودند وولایات بصورت‌تیول‌بآنان واگذارمیشد. ازاینروشخصیت وخصال این شاهزادگان و کیفیت حکومت وحسن سیاست یا سوء تدبیرشان دراحوال علمی و ادبی قلمرو حکومت ایشان تأثیر داشت ، چنانکه رونق علم بیشتردر بسیاری ازولایات مرهون ادب دوستی‌ودانش‌پروری همین‌شاهزادگان بود .

آنچه بطور عموم میتوان گفت این است که شاهزادگان تیموری اکثراً دانشمند ودوستدارعلم وادب وحامی ونگهبان فضلاوشعرا بودند، ودرعین‌روزمجوعی وجنگ‌آوری بزم وطرب را نیز دوست میداشتند. درحقیقت بدون توجه بحال این شاهزادگان وتشویق ونگاهداری‌آنان ازشعرا وادبا نمیتوان کثرت شاعران ورواج فوق‌العادهٔ شعروشاعری را دراینده‌وره تعلیل کرد.

وقایع‌عمدهٔ زندگی‌این‌شاهزادگان‌قبلادرذکرحوادث سیاسی گذشت. تشویق آنها از دانش و ادب نیز هریك در محل خود مذکورخواهد شد دراینجا تنهابذکر چندتن از شاهزادگان که از ارکان حکومت شاهرخی و امرای بر جستهٔ عصر وی بودند می پردازیم :

الغ بیك

محمد ترغای الغ بیك در۱۹ جمادی‌الاولی ۷۹۶ درسلطانیه تولد یافت و در ۸۱۰ ازطرف شاهرخ حکومت قسمتی از خراسان ومازندران‌را یافت وآنگی بعد

حکومت ماوراء النهر بوی واگذار شد. وی سمرقند را مقر خویش قرار داد و از این تاریخ تا سال ۸۵۰ که شاهرخ زنده بود قریب ۴۰ سال باستقلال حکومت کرد و درپناه قدرت شاهرخی بتحصیل علم واشاعهٔ فضل وتقویت دانشمندان وتشویق فضلا وحمایت شعرا وعمران سمرقند قیام نمود. وقایع مهم سیاسی زندگی او تا وفات شاهرخ یکی شکست دادن پیرمحمد اغلان ودست اندازی بمغولستان (۸۲۵) و یکی جنگ بابراق اغلان وشکست یافتن ازاوست (۸۳۰).

الغ بیك پسر بزرگ و ولیعهد شاهرخ بود. اماچون شاهرخ درگذشت الغ بیك ازضبط ممالك پدرعاجز آمد. پسران بایسنقر، میزاعلاءالدوله درمازندران وسلطان محمد درعراق ومیزابابر درهرات، همه مدعی سلطنت شدند. الغ بیك در ۸۵۱ هرات را بکمك پسرش میرزاعبداللطیف فتح کرد ودرآنجا بتخت نشست. اما اندکی بعد بعلت شورش یارعلی ترکمان منهزم گردید وخراسان بدست بابر افتاد. درسال ۸۵۳ میان الغ بیك وپسرش میرزاعبداللطیف که ازملاطفت الغ بیك بپسردیگرش عبدالعزیز نگران بود جنگ افتاد والغ بیك دربلخ شکست یافت وبتحریك میرزاعبداللطیف بدست عباس نامی کشته شد (رمضان ۸۵۳). درتاریخ وفات او چنین گفته‌اند:

الغ بیك بحر علوم و حکم — که دین نبی را از او بود پشت
زعباس شهد شهادت چشید — شدش حرف تاریخ «عباس کشت»

ونیز:

سلطان فلك قدر الغ بیك سعید — درهشتم ماه رمضان گشت شهید
آنشب که شهید شد قیامت برخاست — تاریخ همین «شب قیامت» گردید

الغ بیك را میتوان نمونهٔ جامعیت علمای عصرخود شمرد. ازعلوم شرعی آگاه بود ودرریاضی ونجوم ازبزرگترین دانشمندان عصرخود بشمارمیرفت. شعرنیزمیگفت وآثارشعرا را به نیکی انتقاد میکرد (۱) و ازحامیان بزرگ دانشمندان و ادبا و صنعتگران عصرخودبود. وی بامساعدت چهارتن ازعلمای ریاضی زمان خود: صالح الدین

(۱) رجوع شود بدولتشاه صفحات ۱۰۳ و۱۲۶ و۱۴۰ و۱۴۱ و۳۴۱.

موسی مشهور بقاضی زادهٔ رومی و معین‌الدین کاشی و غیاث الدین جمشید کاشی ومولانا علی قوشجی «زیج جدید سلطانی» را ترتیب داد (از ۸۲۳ تا ۸۴۱) (۱) و رصدخانهٔ معروف الغ بیك را درسمرقند بامساعدت استاد قوام الدین معمار ومولانا علی قوشجی بنا نهاد واین رصدخانه ازعجایب ابنیهٔ زمان بشمارمیرفت. گوهرشادآغا مادر الغ بیك بخصوص برای دیدن این رصد خانه بسمرقند سفر کرد.

الغ بیك تاریخی نیز بزبان ترکی جغتائی بنام «الوس اربعه» (قبایل اربعه چنگیزی) تألیف نمود.

درزمان الغ بیك سمرقند که اززمان تیمورودرنتیجهٔ مجاهدات اومرکزعلماء و هنرمندان وفضلا شده بود واستعداد تمام داشت ترقی کرد وبسیارآباد شدوازمراکز بزرگ علمی وصنعتی قرن نهم گردید.

عدهٔ زیادی ازشعرا ودانشمندان واهل علم وهنر دردربار الغ بیك مجتمع بودند والغ بیك ازایشان حمایت میکرد. ازآن جمله میتوان علاوه برمنجمین وریاضی دانانی که ذکرشان گذشت مولانا علاء شاشی و مولانا نفیس طبیب و مولانا محمد عالم و خواجه حسام الدین وخواجه افضل الدین کنی و سید عاشق (زاهد وعالم، ومحتسب سمرقند) ومولانا محمد اردستانی وقاضی شمس الدین مسکین وخواجه ابواللیثی، و ازشعرا مولانا خیالی و مولانا بدخشی و خواجه عصمت بخارائی ومولانا برندق و مولانا طاهر ابیوردی رانام برد(۲).

(۱) زیج جدید سلطانی کاملترین زیجی است که در کشور ایران ترتیب داده شده و حاوی کلیه اطلاعات نجومی زمان میباشد. این زیج در ممالك غرب نیز معروف است. رجوع شود به «گاه شماری درایران قدیم» تالیف سیدحسن تقی زاده، صفحه ۱۶۸ و بعد.

(۲) وقتی تیمور برای دفع غائلهٔ سلطان محمد بایسنقر بعراق رفت از جمله خواست تا مولانا شرف الدین علی یزدی را بجرم هواداری سلطان محمد مذکور سیاست کند. از عباراتی که صاحب تاریخ جدید یزد دراین مورد میآورد دانسته میشود که کوشش الغ بیك درجمع علما ومحافظت ایشان تاچه اندازه بوده است: «... شاهزاده عبداللطیف زانوزده گفت مدتهاست که پدرم در سمرقند طالب اوست بجهت اتمام رصد. اگر رأی عالم اقتضا کند مولانا را باین کمینه بخشد تا اورا برسم تحفه پیش پدرفرستم.» صفحه ۲۵۱

بایسنقر

بایسنقردرسال ۷۹۹ تولد یافت وبزودی آثار کفایت ازاوظاهرشد درامور سیاسی ومحاربات ودفع مدعیان ونیزتنظیم امور مملکتی و دیوانی چنانکه گذشت برای شاهرخ یاوری دلسوزومساعد ومشاوری شجاع وباتدبیربود. در۸۱۸ ازطرف پدربحکومت طوس ومشهد وابیورد وجرجان وخبوشان ونساو باورد گماشته شد و دوسال بعد برای رسیدگی بامور کشوری بامارت ممالک شاهرخی انتخاب گردید. در سال ۸۲۷ پس از ۳۷ سال و چهار ماه زندگی در نتیجهٔ زیاده روی درشرابخواری درگذشت (۱).

اهمیت عمدهٔ بایسنقراز لحاظ عشق سرشاروعلاقهٔ بی مانندی است که بعلم وادب وکلیهٔ فنون هنرهای زیبا ازشعر وموسیقی ونقاشی وحجاری و معماری داشت. وی بزرگترین مشوق هنرهای زیبا در عصر خود بود درمیان هنردوستان جهان مقامی ارجمند دارد.

بایسنقرخود درخالب فنون هنر زبردست بود: نقاشی میدانست وخط ثلث را کسی بهتراز او نمی نوشت. کتیبه های معروف مسجد گوهرشاد درمشهد خط اوست. طبع شعرنیزداشت وشعرا راحمایت میکرد و پایشان صلات گران می بخشید.

بایسنقربکی ازبزرگترین کتابدوستهای جهان بشمار میرود. برای استنساخ وتنظیم وتجلید کتب دستگاهی وسیع فراهم ساخت. چهل خطاط و نقاش برهبری مولانا جعفرتبریزی در کتابخانهٔ او پیوسته بکار تحریرنسخ و تذهیب و تصویر کتب اشتغال داشتند. بایسنقر دراین راه مال بسیارصرف میکردو کتابهائی که درزمان او وتحت نظارت اوتحریروتجلید شده است ازحیث ظرافت ودقت درایران بی نظیراست.

کار مهم ادبی وی ترتیب شاهنامهٔ فردوسی و مقدمه‌ای است که باشارهٔ او بر شاهنامه نوشته‌اند وبمقدمهٔ بایسنقری معروف است.

(۱) برای تفصیل تعزیت ومراسم فوق‌العاده‌ای که درسوگواری بایسنقربعمل آمد رجوع شود بمطلع‌السعدین، نسخهٔ خطی کتابخانهٔ ملی، صفحه ۵۸۲ و بعد.

درخالب تواریخ وصفهای جامعی ازبایسنقر که حاکی ازهنرپروری وسخاوت اوست دیده میشود. دولتشاه اوراچنین وصف میکند: «هنرمندان را عنایتها کردی و شعرا را دوست داشتی، ودرتجمل کوشیدی، وندیمان و جلیسان باظرافت داشتی، و ازسلاطین روزگار بمداز خسروپرویز چون بایسنقرسلطان کمی بعشرت و تجمل معاش نکرده... شعرفارسی وترکی رانیکو گفتی وفهمیدی وبشکل قلم خط نوشتی...»(۱) صاحب حبیب‌السیر در باره او چنین میگوید: «میرزا بایسنقر پادشاهی بود جامع محاسن شمایل وحاوی انواع مکارم وفضایل... باوجود وفورجاه وجلالو کثرت حشمت واقبال بمجالست ارباب علم وکمال بمثابت راغب ومایل میبود ودرتنظیم وتجلیل اصحاب فضل وهنر درهیچ وقتی از اوقات اهمال نمینمود... و خردمندان فاضل و هنرمندان کامل ازاطراف واکناف ایران وتوران بهرات آمده درآستان ملک آسایش مجتمع بودند» (۲) صاحب مطلع السعدین نیز بعباراتی نظیر آنچه گذشت اورا می ستاید(۳) اما شاید وصفی که امیرعلیشیردریک جمله ازوی کرده جامعتراز اوصاف دیگراست: «پادشاهی خوش طبع و سخی و هنرپرور وعیاش بود» (٤).

ازشعرائی که درکنف حمایت اومیزیستند میتوان باباسودائی و مولانا یوسف امیری و امیرشاهی سبزواری ومولانا کاتبی ترشیزی و امیر یمین‌الدین نزل آبادی را نام برد.

سایر شاهزادگان

ازسایرشاهزادگان گذشته ازخلیل سلطان که مردی عاشق پیشه ولطیف‌طبع ومهربان وسخی ودوستدارشعرا بود، ومیرانشاه که مردی خوشگذران وهنردوست وشاعرپروربود باید ازابراهیم سلطان پسردیگرشاهرخ (متوفی در۸۳۸) نام برد که هنرمند وشعرشناس وشاعر نوازوخوشنویس بود ودرشیراز کتیبه‌هائی بخط ثلث ازاو باقی است. دولتشاه دربارهٔ اوچنین میگوید: «در زیبائی خط غایتی بودی که غلبه خط قبلة الکتاب یاقوت المستعصمی نمودی وفرستادی وفروختی وازاقدان هیچکس

(۱) تذکرهٔ دولتشاه، چاپ لیدن، صفحهٔ ۳۵۱
(۲) حبیب السیر، جزء سوم ازجلد سوم، صفحهٔ ۲۰۱
(۳) مطلع السعدین، صفحهٔ ۷۹-۵۷۸
(٤) ترجمهٔ مجالس النفائس، صفحهٔ ۱۲۵

فرق نیارستی کردن. الیوم (۸۹۲) کتابها که برعمارات ومساجد ومدارس فارس نوشته باقی است ودر جهان تعلیمها که مزین بخط شریف اوست بین الکتّاب الیوم موجود است (۱)

ازاولاد عمر شیخ نیز میرزا اسکندر و میرزا رستم و میرزا بایقرا وسید احمد شاهزادگانی دانش پرور و حامی شعرا و هنرمندان بوده‌اند.

(۱) تذکرهٔ دولتشاه، چاپ لیدن، صفحهٔ ۳۸۰

بخش دوم

شعر فارسی در نیمهٔ اول قرن نهم

فصل اول

کلیاتی دربارهٔ شعر و شاعری این دوره

۱ـ مقدمه

آنچه در آغاز ممکن است در نظر آید این است که دورهٔ تیموریان بسبب وفور جنگها و کثرت منازعات داخلی و خارجی و ناپایداری اوضاع و رنجها و مصائبی که نصیب مردم ایران گردید باید از حیث آثار علمی و هنری و ادبی بی‌مایه و تهیدست باشد، چه شرط عمدهٔ اشتغال بعلم و هنر امنیت و فراغت بال و آسودگی خاطر است. اما بحقیقت چنین نیست و بخلاف آنچه ظاهراً منطقی مینماید این دوره نه تنها از شعرا و هنرمندان و علما خالی نیست بلکه میتوان آنرا از بعضی جهات از ادوار پررونق علمی و هنری شمرد.

در تحلیل این معنی باید گفت که تاریخ علم و هنر در ایران عموماً با احوال سلاطین و امرا ارتباط تمام داشته و پیشرفت و اعتبار دانش و ادب بطلب و تشویق شاهان و امرا بازبسته بوده است. در ادوار درخشانی چون دورهٔ اسمعیل سامانی و محمود غزنوی و سنجر سلجوقی و بهرام‌شاه غزنوی و سلطانحسین بایقرا مشاهده میشود که شعرا و استادان ادب گرد سلطانی که مشتاق و خریدار سخن ایشان بوده است گرد آمده‌اند. استعداد ادبی ظاهراً در همهٔ ادوار در خمیرهٔ مردم این آب و خاک وجود داشته؛ هرگاه نهال این استعداد مربی شایسته دیده و بمراقبت بزرگان و امرا میدان نموبافته گلهای رنگین از آن روئیده. در سایر رشته‌های علم و هنر نیز همین نکته را میتوان صادق دانست. ترقی فن تاریخ و نجوم را بدوران حکومت چنگیزیان و پیشرفت همین دو فن و هنرهای

زیبا را در دورهٔ تیموریان و رونق علوم شرعی و صنایع ظریفه را در عصر صفویه میتوان از مصداقهای صحت این قول شمرد.

آنچه بطور عموم میتوان گفت اینست که دورهٔ تیموریان هرچند از جهت کیفیت آثار اهمیت شایانی ندارد از ادواری است که در آن علم و ادب رونق و اعتباری داشته؛ خاصه در فنون هنر این دوره از ادوار ممتاز تاریخ ایران است.

دوره‌ای که شعر و شاعری آن در فصول آینده مورد بحث قرار میگیرد دورهٔ پنجاه سالهٔ حکومت شاهرخ یعنی نیمهٔ اول قرن نهم هجری (پانزدهم میلادی) است. بسیاری از شعرای این زمان دورهٔ قبل یا بعد را نیز درک کرده‌اند و بعضی مانند مغربی تبریزی و لطف‌الله نیشابوری که آثارشان در این رساله مورد گفتگو قرار گرفته و اوایل این دوره را دریافته‌اند در حقیقت شاعران عصر تیمورند. اما از آنجا که تقسیم ادوار شعر بحسب اجزاء کوچک زمان بدون توجه باوضاع و احوال دیگر چندان درست نیست و وحدت کیفیت آثار شعرا را برحسب وحدت اوضاع اجتماعی باید در نظر آورد نگارنده از بحث آثار شعرائی که اوائل این دوره را درک کرده‌اند خودداری نمود، خاصه که شعرای متقدم دورهٔ تیموری پیشروان شعرای دورهٔ شاهرخ‌اند و اثر کلام ایشان در اشعار این دوره نمودار است.

۲ـ رواج شعر و شاعری در این دوره

نخستین نکته‌ای که در شعر و شاعری این دوره در نظر میآید رواج و انتشار و عمومیت آنست. امیرعلیشیر نوائی در مجالس النفائس ترجمهٔ حال ۱۳۲ تن شاعر را که در این دوره تنها در خراسان و ماوراءالنهر میزیسته‌اند آورده است (۱) و اینها غیر از شعرائی هستند که بیشتر بعلم و فضل شهرت داشته‌اند. و نیز نام سلاطین و امرای شاعر در این میان نیامده، و هم از شعرائی که اوائل این دوره را درک کرده‌اند ذکری نرفته است. دولتشاه سمرقندی که تنها شرح احوال شعرای مشهور را آورده از چهل و نو شاعر این دوره نام میبرد و ترجمهٔ حال و منتخبی از آثار آنها را ذکر می کند(۲).

۱ـ ترجمهٔ مجالس النفائس، چاپ طهران، صفحات ۱۵۶ـ۱۸۳ و ۲۲۹

۲ـ تذکرهٔ دولتشاه، طبقه پنجم و ششم و هفتم

ازاینهمه برمیآید که شاعری در این عصر شیوع وانتشاری داشته . این شیوع وانتشار منحصر در طبقه‌ای خاص نبوده بلکه درمیان همهٔ طبقات از دانشمند وعامی وعالم دین و امیر و سلطان ذوق شعر و اشتغال بشاعری دیده میشد . چنانکه در میان شعرای این دوره بنام کسانی برمیخوریم که پیشه‌وران کوچك یاکارگران حقیر ویا سپاهی بوده‌اند. مثلامولانا مشرقی ومولاناسعدی کاسه گر بودند ، ومولاناقبولی غزال ، و میرارغون خیمه دوز ، و مولانا قدیمی نقاره‌چی ، و مولانازین کیسه دوز ، ومولانا میرقرشی صحاف ، وسید کاظمی ومیرزابیك ومولانا ترخانی سپاهی. مولانا تازنینی و مولانا قنبری را نیز امیر علیشیر بصفت علمی یادمیکند(۱).

هم‌چنین بنام فضلا و دانشمندان و قضاة و فقهائی برمیخوریم که باآنکه شغل شاغل ایشان امور علمی یامذهبی و قضائی بود شعر نیز میسرودند و اشعار ایشان در میان اهل‌ذوق انتشارداشت ، چنانکه امیراسلام‌غزالی (طبیب‌وحکیم) وقاضی‌محمد امامی (قاضی‌القضاة خراسان) وقاضی عبدالوهاب مشهدی و خواجه اوحد مستوفی (حکیم و عارف) وخواجه افضل ابواللیثی (فقیه ، معروف بابوحنیفهٔ ثانی) وشیخ صدرالدین‌رواسی(عارف ، ازخلفای شیخ‌زین‌الدین) و مولانا عبدالوهاب اسفراینی (قاضی سبزواروا سفراین) ومولانا علاءالدین شاشی ومولانامحمد نعمت‌آبادی(فقیه) همه نامشان در زمرهٔ شعرای این عصرثبت است (۲) . نام‌عده‌ای ازامراء وحکام را نیزمانند امیر یادگاربیگ وشاه بدخشان و پسرش ابن‌لعلی و امیر حسین اردشیر در ردیف شعرا می‌یابیم و اینان جزسلاطین و شاهزادگان تیموری و سایر سلسله های معاصرلطرافند که ذکرآنهاخواهدآمد .

دولتشاه درمقدمهٔ تذکرهٔ خود همین کثرت ووفور شعرا را ذکرمیکند وآنرا مایهٔ تنزل مقام شعر میشمارد : « هر جاگوش کنی زمزمهٔ شاعری است و هرجا نظر کنی لطیفی وظریفی وناظریست... و گفته‌اند که هرچیز بسیارشود خوارشود »(۳)

(۱) ترجمهٔ مجالس النفائس چاپ تهران صفحات ۴۲،۲۱۵،۴۳،۲۱۶،۲۱،۱۹۵ ۴۴،۲۱۷،۲۳،۱۹۷،۴۷،۲۳۰،۳۷،۵۴،۴۱،۲۱۴،۲۱۳،۴۰

(۲) رجوع شود بمجالس النفائس مجلس چهارم، وحبیب السیر قسمت رجال دورهٔ شاهرخ، ودولتشاه درطبقهٔ هفتم.

(۳) تذکرهٔ دولتشاه،صفحهٔ ۱۰

نه‌تنها عدهٔ شعرا بسیار بود، بلکه اساساً بحث‌شعر و گفت‌وشنود آن درمیان عامه و نیز دردربار امراء زمان رواج داشت. امیر علیشیر درذکر قاسم‌الانوار تبریزی چنین میگوید : «مردم بخواندن و نوشتن ابیات واشعار ایشان میل تمام کردند و این باعث ترتیب‌دادن دیوان‌شد » (۱). دربارهٔ مولاناجنوبی چنین‌میگوید : « ومیان‌او وحافظ شربتی نزاع واقع شد،واومنازع‌را هجو کرد، ومردم‌را بسیارخوش‌آمد، چنانکه‌همه یادگرفتند» (۲).

از این اقوال و نظائر آنها (۳) میتوان بشیوع شعر در میان عامه پی برد . اماءرواج آن دردربارسلاطین وشاهزادگان وامرای زمان که غالباً شاعروشاعرنواز بوده‌اند روشن است . حتی سرودن و انشاد اشعار در بعضی موارد از مراسم رسمی دربار بشمارمیرفته،چنانکه صاحب مطلع السعدین‌درذکروفات تیمور وجلوس خلیل‌سلطان چنین میگوید : «دراین چندروزه فضلای نامدار وشعرای روزگارقصیده‌ها خواندند ومرثیه‌ها گذراندند (٤) . باز درمورد وفات بایسنقر میگوید : « آنحضرت (شاهرخ) مدت چهل روزهرروزبرمسند خلافت ومستقرسلطنت می‌نشست ومشاهیر ایران وتوران واعاظم ربع مسکون بردرگاه همایون جمع بودند وهر روز یك یا درشاعرماهرمرثیه‌ها بموقف عرض‌ومحل انهاء میرسانیدند» (۵) .

ازنشانهای انتشارشعروعمومیت آن یکی نیز کتیبه‌های‌عمارات وقصوراینـدوره است که غالباً منظوم است وامیرزادگان تیموری چون بایسنقر و ابراهیم سلطان و محمد جوکی‌میرزا امربانشاء و کتابت‌آنها کرده‌اند وگاه نیزخود تصدی‌تحریرآنها را داشته‌اند.

علت رواج شعر

درروا‌ج شعردراینـدوره چنانکه گذشت علاقه وتشویق‌شاهان‌وامرا تأثیرعمده

(۱) ترجمهٔ مجالس‌النفائس ،چاپ تهران ، صفحهٔ٦

(۲) همان‌کتاب،صفحهٔ ۱۹

(۳) از جمله رجوع شود بترجمهٔ مجالس‌النفائس،صفحهٔ ۳۲، داستان آشنائی امیر علیشیر باشیخ کمال تربتی .

(۵) مطلع السعدین ، نسخه خطی کتابخانهٔ ملی ، صفحه ۳۹۵ . نیز رجوع شود بعجایب‌المقدور ، صفحهٔ ۱۷۵

(٦) مطلع السعدین، صفحهٔ ۵۸۲

داشته‌است. علل عمدهٔ رواج شعروشاعری را میتوان بدین نحوخلاصه کرد :

۱- شعردوستی امرا وشاهزادگان تیموری وتشویق ایشان ازشعرا

۲- وقوع حوادثومصائبی که خاطرایرانیان‌راسخت آزرده‌ساخت ودردمندی خاصی که مناسب سرودن شعر است درایشان پدیدآورد.

همچنین باید تعدد دربارهائی را که طالب وخریدارآثارشعرا بودند در اینجا ذکرنمود. چنانکه ادوارد براون نیز درتاریخ‌ادبیات خود اشاره کرده‌است(۱) علت آنکه درمواقع فترت و هرج و مرج سیاسی ادبیات ایران ترقی محسوس یافته ویکی آنست که دراینگونه موارد امراوسلسله‌های متعددی زمامدار امور بوده‌اند وهرکدام بنوعی درتشویق شعرامیکوشیده‌اند، بنحوی که‌شاعرا گردردربارها عزت نمی‌یافت راه پیشرفت و رونق‌کارش مسدود نمیشد ، بل میتوانست حامیان دیگری دراطراف مملکت بیابد.

در ایندوره نیزباآنکه شاهرخ بر قسمت عمدهٔ ممالك تیموری دست داشت، دربارهای‌دیگرنیزچون‌دربارامراء آل‌جلایروقره‌قوینلووآق‌قوینلوو شاهان‌محلی‌هند (مانندامراء کلبرگه) (۲) وسلاطین‌عثمانی کم وبیش‌محل‌اجتماع شعرابود.

درداخل حکومت تیموری نیز بحقیقت چند دربار مستقل وجود داشت که هر یك در جلب شعرا جداگانه میکوشیدند و گاه میان ایشان ازاین جهت رقابت در میگرفت . دربارخلیل سلطان والغ بیك را در سمرقند و دربار پسران میرانشاه را درتبریز و دربار اسکندربن عمر شیخ وابراهیم سلطان‌بن شاهرخ را در شیراز میتوان مستقل ازدربارشاهرخ وبایسنقردوهرات شمرد.

شعر دوستی امرا و شاهزادگان تیموری

شاهزادگان تیموری نه تنها غالباً دوستدار شعر و مشوق شعرا بودند بلکه

(۱) جلدسوم ، صفحه ۱۶۰

(۲) رجوع‌شود بدولتشاه،ضمن شرح حال آذری،صفحهٔ۳۹۸؛بنامه دانشوران،ضمن شرح حال نعمة‌الله ولی، صفحهٔ۱۲؛ و مجمع‌الفصحاء، صفحات ۱۲۵-۱۲۸

بسیاری از ایشان خود شعر میسرودند و از ذوق هنری نصیب وافر داشتند. میتوان گفت که شاعرنوازی وشعردوستی تیموریان غالباً بادرك شعروتلذذ واقعی از آثار شعرا توأم بوده‌است. اگرتردیدی درعلاقهٔ واقعی بعضی ازسلاطین که بتشویق شعرا اشتهار دارند بجا باشد ، درمورد شاهزادگان تیموری‌این‌تردیدجایزنیست . درمیان این شاهزادگان چندتن دیوان ترتیب داده‌اند، وآنها هم که طبع شعر نداشتند غالباً باآثارشعرا و اصحاب ذوق مأنوس بودند ، بنحوی که دربار شاهرخ وخاصه دربار بعضی ازاولاد اوچون بایسنقروالغ بیك مجمع شعرا ومحفل‌بحث‌اشعار بشمارمیرفت. درکتب تذکره وتواریخ این‌دوره اشارات متعدد راجع بشاعری‌وشعرپسندی‌وخوش طبعی‌سلاطین وشاهزادگان‌تیموری‌میتوان یافت.

تیمور باآنهمه قساوت وسنگدلی که داشت‌وباآنکه بیشترایام‌عمروا درجنگها وپورشها گذراند با شعر آشنا بود وحکایاتی که از او نقل شده این معنی راآشکار میسازد ازجمله صاحب مجالس‌النفائس نقل میکند که چون تیمور امرپقتل ملازمان فرزندش میرانشاه که دری گساری افراط کرده وکار ملك را مهمل گذاشته بود داد خواجه عبدالقادر گوینده که ازآن‌جمله بود بگریخت. پس ازچندی وی‌را بگرفتند وبپای‌سریرتیمورحاضر کردند ، چون از کمالات خواجه یکی‌حفظ کلام‌الله بودپیش ازآنکه حکم سیاست دربارهٔ اوصادرشود بآوازبلندقرآن‌خواندن‌آغاز کرد. غضب آنحضرت بلطف مبدل شد وروی بطرف اهل‌فضل و کمال کرده‌این‌مصراع‌خواند: «ابدال زیم چنگ درمصحف زد». بعدازآن خواجه را تربیت کرده ندیم‌مجلس‌عالی ساخت» (۱) .

ونیزدولتشاه‌میگوید که‌چون‌عمرشیخ‌بتیری کشته‌شد،تیموردرضمن‌سوگواری فرزند این رباعی مناسب حال میخواند وزارزار میگریست :

ای رانده بمیدان قضا از من پیش	بربش دلم زده زمحنت‌صدریش
گفتم که‌تو وارفم‌شوی‌درهر کیش	رفتی‌ومرا گذاشتی‌وارث‌خویش(۲)

(۱) ترجمهٔ مجالس‌النفائس، چاپ تهران، صفحهٔ۱۲۳

(۲) تذکرهٔ دولتشاه ، چاپ لیدن ، صفحه ۳۷۳

اینك بذکر سلاطین و شاهزادگان تیموری که اصحاب شعر و ادب راحامی بودند ودوترویج واشاعهٔ این فن سهمی داشتند میپردازیم وچون قبلادرمقدمهٔ تاریخی این رساله ذکروقایع وشرح‌سیاسی زندگی‌این شاهزادگان گذشته است دراینجاتنها بمناسبت آنان باشعر و شعرا اشاره میشود.

میرانشاه

میرانشاه فرزند سوم تیمور که از جانب وی بحکومت عراق و آذربایجان منسوب گردید شاهزاده‌ای دانش پرور و شاعرنواز بود. درتبریزدرباری دائرنمود که ارباب ذوق درآن مجتمع بودند. دولتشاه ویراچنین وصف میکند: «پادشاهزاده‌ای خوش منظرواهل طبع وملایم بوده وشعرا درحسن وجاه اواشعار گفته‌اند». (۱) از ملازمان او که تیمور امربکشتن آنان داد میتوان دریافت که طبع وی بچه اموری تمایل داشته. اینان عبارت بودند از مولانا محمدکاخکی (ادیب و شاعر و دانشمند) واستاد قطب‌الدین» نائی»وحبیب»عودی»وعبدالمؤمن یاعبدالقادر» گوینده». میرانشاه گذشته ازشعرعرفان وتاریخ نیزتوجه داشت‌چنانکه‌بگفتهٔ صاحب حبیب‌السیر» بشیخ کمال خجندی ارادتی تمام وعقیدتی مالا کلام داشت»(۲) و «مولانانجم‌الدین‌الطارمی که درفن انشاء واملاء بیشل زمان خودبود کامل‌التواریخ ابن‌اثیررابفرموده شاهزاده مشارالیه ازلغت عربی بزبان‌فارسی ترجمه کرده» (۳). ازشعرا مولانا هلی بدر ومولانا لطف اله نشابوری مداحان او بودند وشاعر اخیر قصاید و قطعات متعدد در مدح وی دارد.

شاهرخ

شاهرخ هرچند درشعر دوستی وحمایت شعرا شهرت فرزندان خود را ندارد وبیشترمردین بوده‌است اما ازبعضی روایات چنین برمیآید که ازشعرنیز بیگانه نبود

(۱) تذکرهٔ دولتشاه، چاپ لیدن، صفحهٔ ۳۳۰
(۲) جزء سوم از جلد سوم، صفحهٔ ۱۹
(۳) همان صفحه

وبا شعرا الفت داشت، چنانکه امیرعلیشیرمینویسد: «ازلوئیزیبیت خوب وسخن نیك درمحل بسیارواقع شده». سپس حکایتی دراین باب از قول بابرمیرزا میآورد وآن این است: «باستاد قوام‌الدین معمارجهت‌عمارتی اعراض کرده ازنظرانداخت‌ومدت یکسال اورا ازدولت ملازمت‌وشرف خدمت محروم ساخت. چون‌استاد صاحب کمال بود درسرسال جهت وسیلهٔ دیدارتقویم‌نجوم‌استخراج کردو صدورونواب را واسطه ساخته روی بدردولتخانهٔ میرزاآورد، وچون صدور اورا پیش‌آوردند و تقویم او را عرض کردند میرزا تبسم فرموده این بیت راخواند:

بیت:

تو کار زمین را نکوساختی — که باآسمان نیز پرداختی؟ (۱)

خلیل سلطان

داستان شاعری وشاعر نوازی وعاشق پیشگی خلیل سلطان فرزند میرانشاه که پس‌ازتیمورجانشین وی گردید مشهوراست (۲). وی‌امیری کریم وبذالوبخشنده بود وبگفتهٔ صاحب حبیب‌السیر» ابواب خزائن گشاده آنقدار از زروگوهر بردم دادکه رسم افلاس ازجهان برافتاد» (۳). قصهٔ عشق وفریفتگی اونسبت بشاهملك‌آغا پیش ازاین گذشت. این عشق وشیفتگی درطبع لطیف شاهزاده اثری قوی داشت و وی درد هجر وسوز درون را باشعار ظاهرمیساخت. این عربشاه درعجایب المقدور دربارهٔ اوچنین میگوید: «واستعرخلیل سلطان فی ذلك المکان واطراف ترکستان برسل بالفارسی الإشعار العراقیة... و یذکرما هوفیه من الغربةوماجری‌علیه من الفراق والکربة» (٤).

خلیل سلطان بهردو زبان فارسی وترکی شعرمیسرود ودیوان ترتیب داد. خواجه عصمت بخاری شاعرمعروف دربار اودرستایش این دیوان قصیده‌ای سروده که مطلع آن این است،

(۱) ترجمهٔ محاسن‌النفائس، صفحهٔ ۱۲٤
(۲) رجوع شود بصفحهٔ ۳۲ وبعد ازین کتاب
(۳) جزء سوم ازجلد سوم، صفحهٔ ۱۷۵
(٤) عجایب‌المقدور، چاپ عثمانی، صفحهٔ ۱۰۸

این بحر بر گهر که جهانی است در برش غواص عقل کل نبرد پی بگوهرش.

صاحب مجالس النفائس مطلع ترکی از او ذکر میکند (۱). دولتشاه مینویسد که چون وی را در سال ۸۱۱ معزول و در قلعهٔ شاهرخیه محبوس کردند و معشوق او را گوش و دماغ بریدند این رباعی را در مجلس سرود :

دیروز چنان وصال جان افروزی امروز چنین فراق عالم سوزی
افسوس که بر دفتر عمرم ایام آنرا روزی نویسد اینرا روزی(۲)

و هم او مینویسد که بوقت مرگ این بیت را گفت :

گفتم بجاهلی نکشد کس کمان ما مرگ آمد و کشیدو کج آمد گمان ما(۳)

خواجه عصمت بخارائی و بساطی سمرقندی شعرای خاص دربار او بودند و از صلات و انعام او برخورداری داشتند. شیی مغنیان در مجلس وی شعری از بساطی خواندند. سلطان را چنان خوش آمد که کس در طلب شاعر فرستاد و اورا یکهزار دینار بخشید و آن شعر این است :

دل شیشه و چشمان تو هر گوشه برندش مستند مبادا که بشوخی شکنندش(٤)

الغ بیك

الغ بیك فرزند بزرگ شاهرخ بود. در سال ۷۹٦ در سلطانیه تولد یافت و در سال ۸۵۳ پس از دو سال سلطنت بر آشوب بدست فرزندش عبداللطیف کشته شد. الغ‌بیك نمونه‌ای از جامعیت علمای عصر خود بود : از علوم شرعی آگاه بود و در بحثهای کلامی شرکت مینمود و قرآن را بهفت قرائت میخواند ، خاصه در ریاضی و نجوم صاحب دست بود و با مساعدت چهارتن از علمای عصر زیج جدید سلطانی را ترتیب داد. با همهٔ این اشتغالات امیری شعردوست و شاعر نواز نیز بود و خود نیز شعر میگفت.

(۱) ترجمهٔ مجالس النفائس، صفحهٔ ۱۲ و ۱۲۵
(۲) تذکرهٔ دولتشاه، چاپ لیدن، صفحه ۳۳۵
(۳) همان کتاب صفحهٔ ۳۵٦
(٤) همان کتاب ، صفحهٔ ۳۵۳

صاحب مجالس النفائس این مطلع را از او نقل میکند :

هرچند ملك حسن بزیر نگین تست شوخی مکن که چشم بدان در کمین تست(۱)

از آنچه صاحبان تذکره نوشته‌اند برمیآید که با سخن شعرا الفت تمام داشته و در قدر آثار ایشان صاحب نظر بود، چنانکه دولتشاه در ضمن ترجمهٔ حال فلکی شیروانی مینویسد : «دیوان فلکی شیروانی را نزد پادشاه مبرور الغ بیك میبرد آگورکان، انارالله برهانه، بردند. مطالعه کرد و پسند فرمود». (۲) و در شرح حال سیف‌الدین اسفرنگ چنین میگوید : « در مجلس الغ بیك سلطان دیوان او را دائم علما و فضلا مطالعه کردندی و سخن اورا بر سخن اثیرالدین اخسیکتی ترجیح تمام دادندی». (۳).

هم او باز در شرح احوال جمال‌الدین عبدالرزاق اصفهانی مینویسد : «سلطان سعید الغ بیك میرزا گورگان سخن جمال‌الدین عبدالرزاق را بر سخن فرزندش کمال‌الدین تفضیل مینهاد و بارها گفتی عجب دارم که با وجود سخن پدر که پاکیزه‌تر است و شاعرانه چگونه سخن پسر شهرت زیاده یافته». (٤) و در ضمن ذکر احوال معینی جوینی میگوید. «مشایخ بحر آباد آن کتاب را (نگارستان معینی جوینی را) پیشکش الغ بیك گورگان کردند بوقتی که سلطان مشارالیه در محل یورش عراق بزیارت اکابر بحر آباد آمده بود و پادشاه فرمود تا آن کتاب را نوشتند بخوبترین خطی و تکلفی و دائماً آن کتاب را مطالعه فرموده و پسندیده داشتی». (۵)

ازاین همه برمیآید که وی آثار شعرا و ادبا را گرامی میداشت و بتربیت ایشان همت میگماشت. شعرائی چون خواجه عصمت بخارائی و مولانا بزندق و رستم خوریانی و مولانا ظاهر ابیوردی از حمایت او برخوردار بودند (٦).

(۱) ترجمهٔ مجالس النفائس ، صفحهٔ ۱۲۵ و ۱۳٤
(۲) تذکرهٔ دولتشاه، چاپ لیدن، صفحهٔ ۱۳۰
(۳) همان کتاب، صفحهٔ ۱۲٦
(٤) همان کتاب، صفحهٔ ۱٤۰
(۵) همان کتاب، صفحه ۳٤۱
(٦) رجوع شود بترجمهٔ حال شعرای مذکور در تذکرهٔ دولتشاه

بایسنقر (۱)

بایسنقر شاهزادهٔ ناکام تیموری (متوفی در ۸۳۷) پسر دیگر شاهرخ است که بزرگترین مربی هنرمندان این دوره محسوب میشود. خود نقاش و خطاط و شاعر بود. امیرعلیشیر اورا چنین وصف میکند:

«پادشاهی خوش‌طبع وسخی وهنرپرور وعیاش بود، وچندان خطاط ونقاش وسازنده وگویندهٔ بی نظیر بتربیت او در نشوونما آمده‌اند که در زمان هیچ پادشاه معلوم نیست که پیداشده باشند» (۲).

دولتشاه در بارهٔ او چنین میگوید: «هنرمندان را عنایتها کردی و شعرا را دوست داشتی ودرتجمل کوشیدی وندیمان و جلیسان باظرافت داشتی... وشعر ترکی وفارسی نیکو گفتی وفهمیدی» (۳). هم او درضمن ترجمهٔ حال امیرخسرو دهلوی باختلافی که میان بایسنقر والغ بیك درمقایسهٔ خمسهٔ نظامی وخمسهٔ امیرخسرو بوده است اشاره میکند ومیگوید که این دوشاهزاده خمستین را بیت به بیت مقابله کردند. این معنی کمال دلبستگی این دوشاهزاده را بشعروشاعری آشکار میسازد. عین عبارت دولتشاه این است: «امیربایسنقر خمسهٔ خواجه خسرو را برخمسهٔ شیخ نظامی تفضیل دادی و خاقان مغفور الغ بیك گورگان قبول نکردی ومعتقد شیخ نظامی بودی، وما بین این دو شهزادهٔ فاضل بکرات جهت این دعوی تعصب دست داده بیت بیت خمستین را باهم مقابل کرده‌اند» (٤)

بایسنقر نه تنها شعر میسرود وشعر را در کمال گشاده دستی حمایت میکرد، بلکه درجمع وتدوین آثار ایشان واستنساخ دواوین آنان کوشا بود. چنانکه بگفتهٔ دولتشاه بجمع دیوان امیرخسرو که فضلا ازجمع آن قاصرمانده بودند همت گماشت ویکصدو بیست هزار اشعار او را فراهم آورد (۵). خواندمیر درذکر احوال امیرشاهی سبزواری

۱- برای شرح احوال اورجوع شود بصفحهٔ ۵۲ ازهمین کتاب
۲- ترجمهٔ مجالس النفائس، صفحهٔ ۱۲۵ و ۳۱٤
۳- تذکرهٔ دولتشاه چاپ لیدن صفحه ۳۵۰. نیز رجوع شود بمطلع السعدین صفحهٔ ۵۷۹-۵۷۸
٤- همان تذکره، صفحه ۲٤۰
۵- همان تذکره، صفحهٔ ۲٤۰

داستانی میآورد که بازتعلق خاطر این شاهزاده را بشعروشاعری نشان میدهد. وماحصل آن اینکه بایسنقر فریفتهٔ تخلص امیرشاهی، یعنی «شاهی»، گردید و از او درخواست تا تخلص خودرا بوی واگذارد و تخلص دیگر برگزیند. شاهی نپذیرفت و بایسنقر ازاو رنجیده خاطر گشت (۱)

صاحب مجالس النفائس این بیت تخلص را که لطیف و استادانه است ازاو نقل می کند:

غلام روی او شد بایسنقر — غلام روی خوبان پادشاه است (۲)

ومطلع غزل این است:

ندیدم روی او اکنون دوماهست — ولی مهرش بسی درجان ماهست

گذشته ازتوجهی که این شاهزادهٔ هنرمند بشعروادب وسایرفنون هنر داشت اساساً مردی دانش طلب ومعرفت دوست بود. سطور ذیل که عبدالرزاق سمرقندی دربارهٔ اومینویسد کنجکاوی ویرادرطلب دانش میرساند:

«حضرت خاقان سعید (شاهرخ) ایلچیان، مقدمهم شادی خواجه، نامزد مملکت خطای فرمود، ومیرزا بایسنقر سلطان احمد وغیاث‌الدین نقاش را ارسال نمود وبتأکید تمام خواجه غیاث‌الدین را گفته بود که ازآنروز که ازدارالسلطنهٔ هرات بیرون رود تا بروزی که بازآید درهرشهروولایتی آنچه بیند از چگونگی راه و وصف ولایات وعمارت وقواعد شهرها وعظمت پادشاهان وطریقهٔ ضبط و سیاست ایشان و عجایب آن بلاد ودیار واطوار ملوك نامدار روزبروز بطریق روزنامه ثبت نماید...» (۳).

ازشعرای ایندوره امیرشاهی سبزواری وکاتبی ترشیزی وباباسودائی ومولانا یوسف امیری وامیریمین‌الدین نزل آبادی بدربار این شاهزاده انتساب داشتند (٤).

ابراهیم سلطان

فرزند دیگر شاهرخ ابراهیم سلطان نیز که بسال ۸۱۹ ازجانب پدر حکومت

۱- حبیب السیر، جزء سوم ازجلد سوم، صفحهٔ ۲۱۳
۲- ترجمهٔ مجالس النفائس، صفحهٔ ۱۲۵
۳- مطلع السعدین، نسخهٔ خطی کتابخانه ملی، صفحهٔ ٤۰-۵۳۹
٤- تذکرهٔ دولتشاه، چاپ لیدن، صفحهٔ ۳۵۱

شیرازیافت از حامیان بزرگ هنر فرایندوره است. وی در شیراز دربار مرتب ساخت وبجمع ارباب هنر و اصحاب شعر و ادب پرداخت. ابرام وی را در جمع هنرمندان از این گفتار دولتشاه میتوان دریافت :

«سلطان ابراهیم بن شاهرخ از شیراز چند نوبت خواجه یوسف را (گوینده سؤ ندم) از بایسنقر طلب کرد. او مضایقه کرد. آخرالامر صد هزار دینار نقد فرستاد که خواجه یوسف را میرزا بایسنقر برای او بفرستد. سلطان بایسنقر این بیت را بجواب برادر فرستاد :

ما یوسف خود نمی‌فروشیم توسیم سیاه خود نگهدار (١)

وبعد چنین میگوید : « ودومیان الغ بیك گورکان وبایسنقر بهادر وابراهیم سلطان لطیفه‌ها ومکاتبات بسیار واقع شده که این تذکره تحمل ایراد آن لطائف نمیکند».

ابراهیم سلطان شرف الدین علی یزدی ادیب معروف زمان را که بدربار او منتسب بود بر آن داشت تا تاریخ «ظفرنامه» را تألیف کند و در این راه برای جمع روزنامه‌هائی که دوخزائن سلاطین زمان مضبوط بود و تحقیق از معمرین و شهود عینی وقایع تحمل خرج فراوان کرد تا بهمت وی تألیف ظفرنامه باتمام رسید.(٢)

علاوه بر این وی از خطاطان بنام زمان خود بود، بگفتهٔ دولتشاه مشهور چنان بود که وی دفاتر فارسی را بخط خود مینوشت (٣). وفات او بسال ٨٣٨ واقع شد.

محمد جوکی میرزا

محمد جوکی میرزا پسر دیگر شاهرخ نیز هنر دوستی و شاعرپروری را با کمانداری و تیراندازی و شجاعت جمع داشت. شاهرخ اورا بسیار عزیز میداشت و ولایت ختلان را باو باز گذاشت. وی در چهل و سه سالگی بسال ٨٤٨ درگذشت. محمد جوکی میرزا شاهزاده‌ای عیاش و گشاده دست بود (٤). مولانا صاحب بلخی قوال وشاعر و موسیقی دان معروف زمان در سایهٔ حمایت او میزیست (٥)، و مولانا فضیحی

١- تذکرهٔ دولتشاه ، چاپ لیدن، صفحه ٣٥١
٢- تذکرهٔ دولتشاه ، صفحه ٣٨١- ٣٨٩
٣- همان صفحه از تذکرهٔ دولتشاه
٤- رجوع شود بحبیب السیر، جزو ٤ از جلد سوم، صفحه ١٤٩
٥- ترجمهٔ مجالس النفائس، صفحهٔ ١٦.

رومی ملازم او بود و وی اشعار او را بر کتیبهٔ عمارات خود نقش میکرد (١). مولانا علی شهاب ترشیزی نیز مداح و ملازم او بود (٢)

فرزندان عمر شیخ بن تیمور

از فرزندان عمر شیخ که در ایندوره بحکومت ایالات و ولایات جنوبی ایران منصوب گردیدند غالب را حامی شعرا و هنرمندان می‌یابیم. چنانکه میرزا اسکندر حاکم فارس (متوفی بسال ٨٣٩) شاهزاده‌ای ادب دوست بود و مولانا حیدر او را مدح میگفت ، وجواب مخزن الاسرار نظامی را بترکی بنام همین سلطان پرداخت(٣). میرزا اسکندر خود نیز شعر میسرود و امیرعلیشیر دو بیت ترکی از او نقل میکند (٤).

بایقرا میرزا فرزند عمر شیخ نیز از شاهزادگان هنردوست و شاعرنواز ایندوره است و مولانا برندق مداح او بود ، ودولتشاه در تذکرهٔ خود داستانی از کرم او در بارهٔ این شاعر نقل میکند (٥).

سلطان احمد میرزا و سید احمد میرزا پسران دیگر عمر شیخ نیز خوش طبع وهنرپرور بودند و هردو شعر میسرودند. امیرعلیشیر یك مطلع ترکی از سلطان احمد میرزا میآورد و از سید احمد میرزا چنین یاد میکند : « پادشاهی سلیم طبع و خوش ذهن بود و از غزل و مثنوی ابیات مشهور دارد» (٦) . یك مطلع ترکی و یك مطلع فارسی نیز از او نقل میکند . مطلع فارسی این است :

مهم گریبش از این پنهان بماند عجب گریبدلان را جان بماند

شاهزادگان دیگر :

دیگر از شاهزادگان صاحب طبع و شاعرنواز ایندوره یکی **ابوالقاسم بابر** فرزند بایسنقر (متوفی در ٨٦١) است. امیرعلیشیر او را چنین ستوده

١- ترجمهٔ مجالس النفائس، صفحه ٣٢
٢- تذکرهٔ دولتشاه ، چاپ لیدن، صفحهٔ ٣٧١
٣- ترجمهٔ مجالس النفائس، صفحهٔ ١٢٥-١٢٤
٤- همان کتاب ، صفحهٔ ١٢٥
٥- تذکرهٔ دولتشاه، صفحهٔ ٣٧٢
٦- ترجمهٔ مجالس النفائس، صفحهٔ ١٢٦

«درویش وش،فانی صفت و کریم‌الطبع پادشاهی بود وبهمت اوپادشاه دراین قرنها نبوده...» . این رباعی را نیز بنام اوثبت کرده‌است :

چون باده وجام را بهم پیوستی — میدان بیقین که رند بالا دستی
جامست شریعت و حقیقت باده — چون جام‌شکستی بیقین‌بدمستی(۱)

از شعرای دربار او میتوان مولانا طوطی‌ترشیزی و مولانا طوسی و مولانا سلیمانی وخواجه محمود برسه ومولانا قنبری زهتاب نیشابوری را نام برد (۲).

فرزند دیگر بایسنقر **سلطان محمد** نیز که درسال ۸۵۰ برشاهرخ قیام کردو در۸۵۵ بدست برادرخود ابوالقاسم‌بابرمذکور گرفتارومقتول گردید نیزشاهزاده‌ای کریم طبع وسخن پروربود. دولتشاه او را چنین وصف میکند : « او شاهزاده‌ای کریم طبع ومستعد وسخن شناس‌ومردانه وشجاع وزیبامنظربود .(۳) مولانا شرف الدین علی‌یزدی ومولانا طالعی‌ومولاناحسن‌شاه وبدیعی‌سمرقندی‌ومولاناولی‌قلندر اورامدح گفته‌اند» (٤).

میرزاعلاء الدوله(متوفی بسال ۸٦۱) فرزنددیگر بایسنقر نیزشعرارامینواخت. دولتشاه مولانا طاهر بخاری ومیرزا محمودبرسه را ازمداحان‌وی‌نام میبرد. بحقیقت بایسنقرخوش طبعی وهنردوستی را بهمهٔ فرزندان خود بمیراث داد.

دیگرازشاهزادگان که دراینـدوره حامی ومروج شعروشاعری بودند **میرزا عبداللطیف** فرزند الغ بیك بود که هرچند بدخلق وسودائی‌مزاج بود ودرسیاست خطایای بزرگ مرتکب شد ، مردی فاضل وادب دوست بود. شرف‌الدین‌علی‌یزدی هنگامی که بگناه ملازمت سلطان محمدبن‌بایسنقر گرفتار آمد (۸۵۰) وشاهرخ‌قصد سیاست اورا داشت بشفاعت وی‌خلاصی‌یافت (۵) . عبداللطیف‌شعرنیز میسرودوامیر

۱- ترجمهٔ مجالس النفائس ، صفحهٔ ۱۲٦
۲- تذکرهٔ دولتشاه، صفحهٔ ٤٤٦
۳- همان کتاب، صفحهٔ ٤۰۵
٤ - همان کتاب،صفحهٔ ٤۱۲
۵ - تاریخ جدید یزد، چاپ یزد ، ۲۵۱

علیشیراین مطلع را بنام اوثبت کرده است :

بردل‌وجان‌صدبلاازیك نظرآورد چشم — من‌چه گویم‌شکراویارب‌نبیند دردچشم(۱)

چنانکه دیده میشود ازمیان شاهزادگان وامیرزادگان تیموری که دراکناف کشورپراکنده بودند کمتر کسی‌است که بشاعری منسوب نبود و با شعرا و اصحاب ادب الفت نداشت وایشان‌را نمی‌نواخت وکانون شعرو ادبی‌بوجود نیآورد .

دورهٔ تیموری براستی‌ازجهت کثرت امیرزادگان فاضل‌وهنرپروروشاعرنواز درادوار ادبی‌ایران کم نظیراست .

هرچند دورهٔ مورد بحث ما بسال ۸۵۰ یعنی سال وفات شاهرخ و خاتمهٔ نیمهٔ اول قرن نهم هجری پایان میپذیرد واحوال ادبی دورهٔ دوم تیموری که نیمهٔ دوم‌قرن مذکوررا فرا میگیرد از موضوع گفتگوی ما خارج است اما باید توجه داشت که شاعری وشاعرنوازی وهنردوستی امرا وشاهزادگانی چون **کیجیك‌میرزا وسلطان حسین بایقرا و بدیع‌الزمان میرزا و شاه غریب میرزا وفریدون حسین میرزابن سلطان حسین بایقرا و سلطان محمود میرزا** پسر سلطان ابوسعید و **ظهیرالدین محمد بابر پادشاه ومحمدمومن‌میرزا** پسر سلطان بدیع الزمان میرزا (۲) و عدهٔ دیگرازشاهزادگان تیموری که همه بدورهٔ بعد منسوبند مولود تربیت هنری وادبی دورهٔ اول و گرم بودن بازارشعروشاعری دردورهٔ پدران ایشان‌است. حسن ذوق و ادب پروری این شاهزادگان بحقیقت کمال تعلق پدران ایشان را بفنون هنر خاصه شعرمدلل میسازد.

در علت هنرمندی و هنرپروری شاهزادگان و امرای تیموری باید گفت که تیمور درطول محاربات‌متمادی ثروت وغنائم فراوان اندوخت واولاد واحفاد او نیز ازبرکت غارت بلاد توانگرشدند ، چنانکه هریك درباری ساختند وقصوروحواشی برای خود پرداختند وبزمهای باشکوه پرتجمل وا بزندگی حماسی خود افزودند . ازطرفی تیمور باجمع هنرمندان درسمرقند وجلب صنعتگران نامی‌ازاطراف‌ونواحی

۱- ترجمهٔ مجالس‌النفائس،صفحهٔ۱۲٦
۲ - ترجمهٔ مجالس النفائس، صفحات ۱۲۷ ، ۱۲۸ ، ۱۲۹ ، ۱۷۳ ، ۱۷٤ ، ۱۷۵

بلاد محیط مناسبی برای ترویج هنر پیرامون شاهزادگان تیموری فراهم ساخت. پیداست که اولاد و احفاد تیمور که ثروت و فراغت و مصاحبت هنرمندان و دانشمندان وادیبان را جمع داشتند، وچنانکه احوال آنها نشان میدهد ازاستعداد موهوبی نیز برخوردار بودند، مردمانی ادب دوست وهنرپرور وشاعر نواز بیار آمدند وهریك در تشویق این فنون قدمی برداشتند.

نفوذ شعر در روابط سیاسی

یکی از مظاهر توسعه و رواج شعر دراین دوره یکرشته مکاتبات و مناظرات شعری است که میان امیران وشاهزادگان عصر بمناسبت امور سیاسی بوجود آمده است. وازمجموع آنها دونکته صریحاً مستفاد میشود: یکی التفات فوق العادهٔ این امرا و سلاطین بشعروشاعری وتوجه بحسن تأثیر آن. دیگر شیوع وعموم شعر بعنوان شیوهٔ بیانی مؤثر، نه بعنوان گفتارعده‌ای مخصوص درموارد معدود. نمونهٔ این قبیل اشعار را که میان امرای تیموری وباامرای معاصرایشان گذشته است در کتب تاریخ وتذکرهٔ مضبوط می‌یابیم.

ازجمله چون خلیل سلطان فرزندمیرانشاه وجانشین تیمور در سال ۸۱۱ بدست شورشیان معزول و درقلعه‌ای محبوس گردید این غزل را برای استمداد نزد عم خود شاهرخ بهرات فرستاد:

یا واهب العطایا یا معطی المراد — ما طاقت فراق ندارم ازاین زیاد
ادبارشد مجاوروخوش گفت مرحبا — اقبال شدمسافروخوش گفت خیرباد
یادی که از دیار محبان رسد بمن — جانم فدای نکهت آن طرفه بادباد
غمگین وشادمان چوازین دیر بگذرد — غمگین مشو زمحنت واز بخت نیز شاد
داغ جهان زسینهٔ کاوس کی برفت؟ — شادان زبخت تیره کجابود کیقباد؟
درششدر فراق «خلیل» ارمقیدی — روزی تورا سپهر ملاعب دهد گشاد
حکم خدای داد بدست خسان مرا — کفر ستم پیش خلق زحکم خدای داد(۱)

سلطان محمد بایسنقر در سال ۸۵۰ برجد خود شاهرخ قیام کرد. شاهرخ لشکر

۱ــ تذکرهٔ دولتشاه، چاپ لیدن، صفحه ۳۵۵ــ۹۶

باصفهان برد و اورا بشکست. سلطان محمد نادم شدواین غزل رادرپوزش واظهار اطاعت و وفاداری انشاء کرد و نزد شاهرخ فرستاد:

من که همچون ذره روی‌ازمهربنهان کردمام
از جفای روزگار و جور اخوان کردمام
داشتم من حرمت سلطان، نیائیدم بجنگ
نوکران خویش را هر سو پریشان کردمام
رستم دستان نکرد آن جنگ با افراسیاب
آنچه با حاجی حسین از بهر همدان کردمام
درعراق از نوکر خود امتحان می‌خواستم
شاه پندارد که من قصد سپاهان کردمام
در عراق از بهر سلطان میزنم پیوسته تیغ
سینهٔ خود را سپر بهر خراسان کردمام
قصد من کرد آن جهانشاه و بیآمد لشکرش
از کین گه آن سپه با خاك یکسان کردمام
دیگران را عیش‌وما را رزم میدان آرزوست
من بسردی زندگانی نی چو ایشان کردمام
نقد سلطان بایسنقر خان منم کاندر مصاف
بر سمند باد پا هر لحظه جولان کردمام
من محمد نام دارم بهر دین احمدی
جان خودرا من فدای شاه مردان کردمام(۱)

ابابکرسلطان پسر محمد جوکی میرزاین شاهرخ (مقتول بسال ۸۵۲) چون بدست الغ بیك گرفتار آمد و وی حکم بقتلش داد این رباعی را نزد عم خود الغ بیك فرستاد ودرآن رباعی ازخدیعت اوباد کرد:

۱ــ تذکرهٔ دولتشاه، صفحهٔ ۴۰۷

اول که مرا بدام خویش آوردی — صد گونه وفا و مهر پیش آوردی
چون دانستی که دل گرفتار تو شد — بیگانگی تمام پیش آوردی (۱)

گذشته از مواردی که مسائل خطیر سیاسی در کار بود، در موارد عادی نیز مناظرات منظوم از امرای تیموری منقول است (۲). پیداست که این قبیل مراسلات و مفاکهات شعری میان وزراء و صدور و اعیان بطریق اولی رواج داشته. از جمله دولتشاه نقل میکند که امیر شرف‌الدین اضاکه که مقدّمی ناحیهٔ سبزوار را داشت در زمان وزارت غیاث‌الدین پیراحمد بسبب تقصیری تبعید گردید و این رباعی را از حبس برای وزیر فرستاد:

ای آصف جم مرتبهٔ کیوان قدر — مانند هلال حلقه در گوش تو بدر
بسیار خنک شده است در شهر هرات — زنجیر من و کلاه نوروزی صدر (۳)

ازمیان امرای غیرتیموری که مقارن این دوره حکومت کرده‌اند و از این قبیل مناظرات شعری درمیان ایشان گذشته است باید از امرای قراقوینلو نام برد که غالباً بشاعری موصوفند و از حامیان و مشوقین عدهٔ فضل و هنر در این دوره بشمار میروند. بحث دربارهٔ ایشان مجال دیگر میخواهد، در اینجا تنها منظور بدست دادن نمونه‌ایست از رواج شعر در دربار سلاطین زمان و راه یافتن آن در روابط سیاسی. از جمله موارد آن یکی مناظرات منظومی است که میان جهانشاه قراقوینلو و پسرش پیربداق سلطان گذشته و مشهور است. بدین توضیح که پیربداق بمخالفت پدر برخاست و از شیراز بیغداد رفت و آنجا را مقر حکومت خود ساخت. جهانشاه برای رفع طغیان پسر بغداد را یکسال و نیم در محاصره گرفت و در این میان پیغامهای منظومی بین پدر و پسر مبادله گردید. ابیات ذیل نمونه‌ای از آنهاست. جهانشاه پسر خود نوشت:

ای خلف از راه مخالف بتاب — تیغ بیفکن که منم آفتاب
شاه منم ملک خلافت مراست — تو خلفی از تو خلافت بخطاست

۱ـ تذکرهٔ دولتشاه، چاپ لیدن، صفحهٔ ۳۹۷.
۲ـ همان کتاب، صفحهٔ ۳۵۱
۳ـ همان کتاب، صفحهٔ ٤٥٩

غصب مکن منصب پیشین ما — غصب روا نیست در آیین ما
ای پسر ار چه بشهی در خوری — با پدر خویش مکن همسری
تیغ مکش تا نشوی شرمسار — شرم منت نیست ز خود شرم دار
تیغ که سهراب برستم کشید — هیچ ثنیدی که بگیتی چه دید؟
با چو منی تیغ فشانی مکن — دولت من بین و جوانی مکن
گر سپهم پا بر کباب آورد — ریگ بیابان بحساب آورد
کوه بجنبد چو بجنبم ز جای — چرخ بخیزد چو بخیزم ز پای
گرچه جوانیست ز فرزانگی است — این نه جوانیست که دیوانگیست
گودکی ار چند هنرپرور است — خرد بود گر همه پیغمبر است

پیربداق ابیات ذیل را در جواب فرستاد:

ای دل و دولت بلقای تو شاد — باد ترا شوکت و بخت و مراد
نیستم آن طفل که دیدی نخست — بالغم و ملک بیالغ درست
شرط ادب نیست مرا طفل خواند — بخت چو بر جای بزرگم نشاند
هر دو جوانیم من و بخت من — با دو جوان پنجه بهم بر مزن
با منت از بهر تمنای ملک — خام بود پختن سودای ملک
تیغ بیکش بررخ فرزند خویش — رنجه مکن گوهر دلبند خویش
شاخ کهن علت بستان بود — نخل جوان زیب گلستان بود
پختهٔ ملکی، دم خامی مزن — من ز تو زادم نه تو زادی ز من
کشور من نیست کم از کشورت — لشکر من نیست کم از لشکرت
خطهٔ بغداد بمن شد تمام — کی دهم از دست بسودای خام
چون تو طلب میکنی از من سریر — من ندهم، گر تو توانی بگیر (۱).

زنان شاعر

باز از مظاهر روح شعر و شاعری و شیوع این فن آنست که بنام چندتن از زنان

۱ ـ تذکرهٔ دولتشاه، چاپ لیدن، صفحهٔ ٤٥٩

شاعردراینموره برمیخوریم. ازجملهٔ این شعرا یکی مهری زن حکیم طیب است که امیرعلیشیر درتذکرهٔ خود ضمن شرح حال مولانا سلیمانی از اویاد کرده است ، این مهری بتصریح حکیم شاه محمد قزوینی ، یکی ازمترجمین مجالس النفائس (متوفی بسال ۹۹۶) ، زن مولانا حکیم ، طیب شاهرخ بود. امیرعلیشیر غزلی ازمهری را که بنام وی نیزشهرت داشته بنام مولاناسلیمانی ضبط کرده، ولی مترجمین مجالس النفائس این لغزش را اصلاح کرده‌اند . آن غزل که مهری درتتبع غزل خواجه حافظ با این مطلع :

یاد باد آنکه سر کوی توام منزل بود — دیده را روشنی از خاک درت حاصل بود

سروده وقوت طبع اورا مینماید این است :

حل هر نکته که بر پیر خرد مشکل بود — آزمودیم بیك جرعهٔ می حاصل بود
گفتم ازمدرسه پرسم سبب حرمت می — درهر کس که زدم پیخود ولایعقل بود
دوش تاصبحدم از گریه وازنالهٔ من — لالهٔ سوخته خون در دل وبادر گل بود
آنچه ازبابل وهاروت روایت کردند — سحر چشم تو بدیدم همه واشامل بود
دولتی بود تماشای رخت مهری را — حیف وصد حیف که آندولت مستعجل بود(۱)

حکیم شاه محمد قزوینی سابق الذکردرترجمهٔ مجالس النفائس سطور ذیل را ازقول استاد خوداضافه کرده است : « مهری اکثردیوان خواجه حافظ را تتبع کرده ومطلع دیوان مهری این است :

ادریا ساقی المشتاق اقداحا و عجلها — که شوری میکند شیرین شراب تلخ در دلها

وهم چنین میگوید که مهری بدیهه‌ای درغایت سلاست وروانی داشته ، چنانکه روزی میرزا شاهرخ بمهری گفت « چونست که دائم میل جوانان سادمرو داری و میل ما پیران سفید مو نداری ؟ »

مهری درزمان درجواب این بدیهه گفت :

۱- ترجمهٔ مجالس النفائس، صفحهٔ ۲۱

میلم همه باساده رخان چگل است — یارب که سرشت من چه آب وچه گل است
گر میل دلم بریش داری باشد — از شوهر پیرقلبتانم چه گله است (۱)

دیگرازز نان شاعراینموره مادر شیخ زاده انصاری متخلص به «بیدلی» است واین شیخ زادهٔ انصاری معاصرامیرعلیشیر بود ومیر دربارهٔ اوچنین میگوید « توان گفت که درخانهٔ او مرد و زن خوش طبعند » (۲) و این مطلع را بنام بیدلی ثبت کرده است:

روم بباغ وزنرگس دودیده وام کنم — که تانظارهٔ آن سروخوشخرام کنم

۲ ـ شعرائی که دراین‌دوره مورد تتبع وتقلید بوده‌اند

مطالعه در کیفیت تقلید ازشاعران دیگروتعیین شعرائی که دراین عصربیشتر مورد تتبع بودنـد کمك مهمی بروشن ساختن سبك شعروشاعری این زمان میکند. مطالعهٔ آثار اساتید سلف درمیان شعرا ازسنن رائج بـود ، در هیـچ دوره شعرای صاحب قدر ازتتبع دیوان شاعران پیشین غافل نبوده‌اند. مطالعهٔ دیوان شاعران‌قدیم هرچندغالباً طبع‌شاعررا به‌پیروی‌ازسبك استادان‌قدیم‌میکشاند وتاحدی مانع‌ابداع وابتکارمیشود اما ازجهت دیگربسیارسودمند است،چه بیان شاعر باآشنائی بکیفیت بیان قدما وطرز ادای ایشان ازخطا وزلل ممکن بر کنار میماند وهم طبع شاعر در پروراندن‌معانی ازپختگی و کمال شیوهٔ اساتید گذشته مایه میگیرد ، ونیر وحدت‌و پیوستگی‌خاصی در میان‌آثار شعرا پدید میآید .

درادواری که شعرازحیث کیفیت دچارانحطاط شده ، نظیردوره‌ای که مورد بحث ماست،تقلیدوپیروی ازشاعران قدیم‌را رایجترمی‌بینیم. چه‌ضعف‌ابداع‌وخلاقیت شعری طبع شاعررا در دام تقلید وتکـرار مضامین و پیروی از سبك استادان قدیم محصورمیدارد . اما تتبع وپیروی ازشعرفی‌نفسه موجب ضعف و رکود شعرنیست . چنانکه میدانیم شعرائی‌چون انوری وخاقانی وسعدی وحافظ وبیشترقصیده سرایان معتبر قدیم آثار شاعران پیش از خود را پیوسته مطالعه میکـرده و از آنـان مایه میگرفته‌اند. با اینهمه ایشان را مقلد نمیدانیم ، چه میراث شعری گذشتگان در طبع خلاق‌آنان جلا وتازگی دیگرمی‌یافته‌است . دردورهٔ مورد بحث ما تتبع آثار قدما هرچه شایع‌تر گردید و تقلید معانی و افـکار و سبك بیـان واسلوب عبارات آنان

۱ـ ترجمهٔ‌مجالس‌النفائس، صفحهٔ۱۹۵
۲ ـ همان کتاب ، صفحهٔ ۱۰۲

رایج‌ترشد .

ازشاعران گذشته فردوسی (متوفی‌در۴۱۱یا ۴۱۶) و نظامی (متوفی‌در۵۹۹) وامیرخسرو دهلوی (متوفی در ۷۲۵) وخواجه حسن دهلوی (معاصرامیرخسرو) و سعدی (متوفی در۶۹۰ یا ۶۹۴) ومولوی (متوفی‌در۶۷۲) وخاقانی (متوفی‌در۵۹۵) وظهیرفاریابی(متوفی‌در۵۹۸) و کمال اسمعیل (متوفی‌در۶۳۵) وپدرش جمال‌الدین عبدالرزاق (متوفی در۵۸۸) و انوری (متوفی در۵۸۵ یا ۵۸۷)،وازمعاصرین سلمان ساوجی (متوفی در ۷۷۸) و حافظ شیرازی (متوفی در۷۹۱) و شیخ کمـال خجندی (متوفی در۸۰۳) شعرشان بیش ازدیگر شعرا درمیان شاعران این‌دوره رواج داشته ومورد تتبع قرار گرفته است .

دراین‌دوره بیشترقصایدوغزلیات معروف‌اینان‌را شعراجواب گفتند. درحقیقت جواب گفتن اشعار قدما و نیك ازعهده برآمدن میدان بزرگی برای آزمایش طبع ومحك رایجی برای اثبات استادی شاعران‌بشمارمیرفت. درتذکره‌های زمان‌نیزغالباً درترجمهٔ حال شعرا ذکرمیشود که هریك‌پیرو کدام‌شاعربوده‌اند وچه قطعات‌معروفی را ازشاعران دیگرجواب گفته‌اند . امیرعلیشیر در بارهٔ‌مولانا لطفی چنین‌میگوید :

« بیشترقصاید مشکل استادان فارسی گوی‌را جواب کرده‌ودرنودونه‌سالگی شعری گفت‌ردیف‌آفتاب، که شعرای زمان‌جواب کردندوهیچکدام مطلع‌رادربرابر نتوانستند گفت ، ومطلع آن شعراین‌است :

ای‌ززلف‌شب مثالت‌سایه‌پرور آفتاب شام‌زلفت‌رابجای‌ماه دربرآفتاب»(۱)

دولتشاه درشرح احوال باباسودائی میگوید : « قصاید غرا که بابا در جواب شعرای بزرگ گفته مشهوراست» (۲)

ازمیان شعرائی که بخصوص در غزل مورد توجه وتتبع بوده‌اند یکی حافظ

۱ ـ ترجمهٔ مجالس‌النفائس،صفحهٔ ۴۹
۲ـ تذکرهٔ دولتشاه ، چاپ‌لیدن، صفحهٔ۴۲۴

است که اثر سخن او را در غزل شعرائی چون شرف‌الدین علی یزدی و امیر شاهی سبزواری عیان می‌بینیم . تضمینات بسحق اطعمه نیز شاهد دیگری بر رواج شعروی در این دوره است. در دورهٔ دوم تیموری یعنی نیمهٔ دوم قرن نهم هجری نفوذ شعر حافظ رافزونتر می‌یابیم وعدهٔ شعرائی که بسخن او توجه داشته‌اند بیشترند. در «مجالس العشاق» منسوب بسلطان حسین بایقرا ازاشعار او بسیار استشهاد شده . پیداست که خیلی از ابیات او بصورت مثل سایر رواج داشته‌است. در تذکره‌ها نیز اشاره بتوجه شعرا بشعر وی کم نیست. چنانکه امیرعلیشیر میگوید شیخ کمال تربتی اکثر غزلهای حافظ را مخمس میکرد (۱)، وخواجه مؤید دیوانه اشعار حافظ را جواب میگفت ، واین مطلع را :

چشم داریم از آن شمع سعادت پرتو — که جهانرا بدهد روشنئی از سر نو

درجواب مطلع معروف حافظ :

مزرع سبز فلك دیدم و داس مه نو — یادم از کشتهٔ خویش آمد رهنگام درو

سروده است . (۲)

همان مؤلف دوذکر احوال مولانا ملك چنین میگوید : « این بحر وقانیه را که خواجه حافظ گفته که «مزرع سبز فلك دیدم وداس مه نو» اکثر شعرا تتبع کرده‌اند. مولانا بنائی ازجمله چنین گفته‌است :

میکنم جامهٔ خود در ره میخانه گرو — که مرا جام می کهنه به از جامه نو»

و امیرمحمد صالح گفته :

هرچه داری شب نوروز بنه دار گرو — غم فرداچه خوری روز نوروز نوی

اما مولانا ملك گفته :

شب عیدم بقدح کرد اشارت مه نو — من و میخانه‌ه گرجان گرو و جامه گرو(۳)

وحافظ حلوائی ازشعرای ایندوره دربیتی اشاره به پیروی خوداز حافظ میکند:

۱- ترجمهٔ مجالس النفائس، صفحهٔ ۲۳
۲ - همان کتاب ، صفحهٔ ۷۵
۳- همان کتاب صفحهٔ ۳٤

حافظ حلوائیم واز کمال — معتقد حافظ شیرازیم

هرچندغالب غزلیاتی که بتقلید حافظ سروده شده غالباً درلطافت معنی وحسن ترکیب عبارات وزینت الفاظ با شعر حافظ برابر نیست ، اما بهرحال تشبه بسخن حافظ درآنها هویداست . برای نمونه میتوان غزلی را از قاسم الانوار تبریزی رانام برد که مطلعش این است :

تو ساقی جانبخشی و عالم همه جامست — وز بادهٔ نوشین تو عالم همه جامست

ونیز غزل دیگری با مطلع ذیل :

خواجه مست است بیین در سر و در دستارش — لطف فرما و زمانی بکرم باز آرش

وغزل دیگر از شاه نعمت‌اله ولی با این مطلع :

مرا حالی است باجانان که جانم در نمی گنجد — مرا سری است باذلبر که دل در بر نمی گنجد (۱)

وباز غزلی ازاو با مطلع ذیل :

من ترك می وصحبت رندان نتوانم — یك لحظه جدائی ز حریفان نتوانم(۲)

وغزلی با مطلع ذیل ازشرف الدین علی یزدی

صوفی مباش منکر رندان می پرست — کاندر پیاله پرتوی از عکس دوست هست(۳)

که درهمهٔ آنها توجه والتفات شاعر بلفظ ومعنی سخن حافظ آشکار است .

دیگر ازاین شعرا امیرخسرو دهلوی است . امیرخسرو مثنوی گوی و غزل سراست ومیتوان گفت در این دوره که غزل و مثنوی بیش ازسایر انواع شعر مورد توجه بود وی بیش ازشعرای دیگر شهرت داشت وشعرای زمان استادی اورا مسلم میداشتند وآثار اورا تتبع میکردند ودرتقلید او کوشش مینمودند. جمع وتدوین آثار وی نیز

۱- دیوان شاه نعمة‌الله ولی ، چاپ تهران ، صفحه ۱۷۹
۲- همان دیوان، صفحهٔ ۳٤٤
۳- صاحب مجالس العشاق نیز پیروی شرف‌الدین علی را ازحافظ تائید میکند و سه غزل ازاو می آورد که شاهدی بر این مدعاست مجالس العشاق ، چاپ هدایت ، صفحهٔ ۱٦۷

مورد نظر دوستداران وی بوده ، چنانکه مولانا محمد مصائی ، صدر بابرمیرزا، مصنفات اورا جمع کرد و امیرعلیشیر دراین باب میگوید که کسی بهترازوی اشعار ورسائل ومصنفات امیرخسرو را جمع نکرده (۱). نیزبایسنقر شخصاً بجمع اشعار او پرداخت (۲). درتذکره ها اشاره بتقلید شعرای زمان ازوی وجواب گفتن اشعار او بسیاراست. ازجمله جامی در بهارستان مینویسد که خواجه عصمت بخارائی در غزل پیرو امیرخسرواست (۳). صاحب حبیب‌السیر درهمین باب چنین میگوید :

« چون خواجه عصمة الله درنظم اشعارتتبع امیرخسرو دهلوی مینمودو بسیاری ازمعانی آنجناب را درمنظومات خویش درج فرمود یکی از فضلا درآن باب گوید :

میرخسرو را علیه الرحمه شب دیدم بخواب
گفتمش عصمت‌ترا یك خوشه‌چین خرمن‌است
شعر اوچون بیشتر ازشعر تو شهرت گرفت ؛
گفت با کی نیست شعراوهمان شعرمن‌است(٤)

امیرعلیشیر نیزبتقلید مفلسی ومولانا عبدالقهار ومولانا عبدالوهاب اسفرایی ازامیرخسرواشاره میکندو بعضی مطالع را که‌درجواب امیرخسرو گفته‌اندمیآورد(٥) درمادۀتاریخی که‌درفوت شیخ آذری ساخته‌اندبتلقیداو ازامیرخسرو اشاره‌شده:

دریغا آذری شیخ زمانه — که مصباح حیاتش گشت بی‌ضو
چراغ دل بمفتاح حیاتش — بانواع حقایق داشت پرتو
چواومانندخسرو بوددرشعر — ازآن‌تاریخ‌فوتش گشت«خسرو»(٦)

ازغزل‌امیرخسرو رادرشعر بیشترغزلسرایان ایندوره خاصه آذری وساطی و خیالی وامیرهمایون اسفرایی مشاهده میکنیم. بیشترکسانی نیز که خمسه را جواب

۱ ترجمه مجالس‌النفائس، صفحهٔ ۳٤
۲ـ تذکرۀدولتشاه، صفحهٔ ۲٤۰
۳ـ بهارستان‌جامی، چاپ تهران،صفحهٔ ۱۲۰
٤ـ حبیب السیر،جزءسوم ازجلد سوم، صفحهٔ ۹۱
٥ـ ترجمهٔ مجالس النفائس، صفحات۲۹ و۳۰ و٤۲
٦ـ تذکرۀدولتشاه، صفحهٔ٤۰٥

گفته‌اند بوی نظرداشته‌اند .

حسن دهلوی معاصر امیرخسرونیز مورد توجه شعرای این دوره قرارداشته است. جامی در بهارستان درذکر کمال خجندی چنین میگوید : « درایراد امثال و اختیاربحرهای سبك با قافیه‌ها وردیفهای غریب که سهل و ممتنع مناسب حسن دهلوی میکند» . (۱) کاتبی شاعرمشهوراینده‌وره همین‌معنی‌را درقطعه‌ای بزبان‌مطایبه ایراد کرده‌است :

گر حسن معنی زه‌خسرو، برد نتوان کردمنع
زانکه استاد است خسرو بلکه زاستادان زیاد
ور معانی «حسن» را برد ازدیوان «کمال»،
هیچ نتوان گفتن اورا دزد، بر دزد اوفتاد .

بساطی تیزدربیت‌ذیل که ایهامی‌داردباشاره به‌تشبیه شعرخودبشعرحسن میکند:

سخن‌های بساطی چون حسن بود — از آن‌در پایهٔ «سلمان» نوشتند .

منظوراز سلمان درشعرفوق سلمان ساوجی است که ازشعرای‌مورد تقلیداین دوره‌است درغزل و قصیده . قصیدۀ مصنوع اورا خیلی از شعرا دراین‌دوره و دورۀ دوم تیموری جواب گفته‌اند. امیرعلیشیربجواب گفتن مولانا عارفی و مولانا فصیحی رونی ودرویش منصورسبزواری ومولانا صاحب بلخی باشعراو اشاره میکند (۲). اینکه بعضی ازشعرا درشعر بالومفاخره کرده‌اندوشعر خودرا برشعراو ترجیح‌داده‌اند خودنشان میدهد که وی موردتوجه ادبای این زمان بوده وبرابری با شعر او فضلی بزرگ محسوب میشده . (۳)

دیگر از شعرای غزلگو که مورد تتبع غزلسرایان ایندوره بود شیخ کمال خجندی شاعرپرفانی دورۀ تیموراست که اوایل‌دورۀ موردبحث مارا نیزدریافته وی

۱ـ بهارستان جامی، چاپ تهران، صفحهٔ ۱۱۸
۲ـ ترجمهٔ مجالس النفائس، صفحات ۲۰، ۳۲، ۱٦
۳ـ رجوع شود بفصل «قطعه» وفصل «هزل ومطایبه» از این کتاب

خود درشاعری پیروخسرو وحسن‌است‌وازپیشوایان‌شعراینده‌وره بشمارمیرود. صاحب مجالس‌النفائس بشرائی که بعضی اشعار اورا جواب گفته‌اند اشاره میکند. ازجمله درذکرمیرعماد مشهدی ومولا امیر (۱). درموردشاعر اخیرچنین میگوید : « درشعر فارسی تتبع شیخ کمال نموده ». حتی جامی شاعرمعروف نیمهٔ دوم قرن نهم ازشیخ کمال بدینطریق یاد میکند :

«جامی» از آن‌لب‌سخن آغاز کرد — شد لقبش طوطی شیرین مقال
یافت کمالی سخنش تا گرفت — حاشیئی ازسخنان «کمال» (۲)

معارضات شعرای این‌دوره نیزبلوی که دلیل‌شهرت شعر وی است کم نیست (۳).

شعرای زمان بااستاد سخن سعدی نیزبی‌توجه نبوده‌اند. البته فصاحت‌وروشنی بیان سعدی ومتانت وروانی کلام اورا دراشعار اینده‌وره کمترمیتوان یافت ، اما گاه بآثاری برمیخوریم که درآنها اثرسخن‌سعدی راظاهری‌بینیم. ازآن‌جمله است غزلی از شاه نعمة‌الله بااین مطلع :

هر که در کوی توجانا نفسی بنشیند — نیست‌ممکن که‌دمی‌بی‌هوسی بنشیند(٤)

وغزلی از قاسم‌الانوار بامطلع ذیل :

توئی که مرهم ریشی‌وغایت مقصود — جناب حضرت محبوب عاقبت محمود

وغزلی دیگرازاو بااین مطلع :

هر کجا در دو جهان عاشق‌روشن رائیست
در سویدای دلش از غم او سودائی است .

وغزل طالب‌جاجرمی با این مطلع :

ایکه‌بی‌روی‌تومارا زندگانی مشکلست — تلخی داغ فراقت همچو زهرقاتل‌است

که درجواب غزل سعدی که مطلعش این است سروده شده :

۱- صفحات ۲۰۹ و ۱۹۳
۲- کتاب جامی ، تألیف علی‌اصغر حکمت، چاپ تهران ، صفحهٔ ۱۱۹
۳- رجوع شود بفصول «قطعه» و «هزل وهجاییه» ازاین کتاب
٤- دیوان نعمة‌الله ولی، صفحه ۱۷۳

دیده ازدیدار خوبان بر گرفتن مشکل است
هر که ملوا این نصیحت‌میکند بی‌حاصل است(۱)

بعضی ابیات غزلی ازکاتبی را بااین مطلع :

کاش میرم چوزنی تیرمن بیجان‌را — کرتن‌مرده نیارند‌برون‌پیکان‌را

نیز میتوان نام برد.

گذشته از شعر ، نثر سعدی نیز در این دوره بی‌رواج نبوده ، چنانکه معینی جوینی بتقلید گلستان «نگارستان» ساخت (۲)، وجامی بتألیف «بهارستان» پرداخت.

درمیان شعرای اینده‌وره سخن قاسم‌الانوارتبریزی وشرف الدین علی‌یزدی و شاه نعمة الله ولی بسخن سعدی نزدیکتراست .

گاه نیزشورومستی و شیدائی مولوی را در غزلیات شعرای علوف اینده‌وره چون شاه نعمة‌الله ولی ومغربی تبریزی‌مشاهده میکنیم ، مانند غزلی ازشاه نعمة‌الله با این مطلع :

ای عاشقان، ای عاشقان، من پیر را برنا کنم
ای تشنگان،ای تشنگان‌من‌قطره‌رادریا کنم(۳)

وغزل دیگراو با مطلع ذیل :

اگر رندی و می‌نوشی بیا میخانه‌ای داریم
اگر توعشق‌می‌بازی‌نکوجانانه‌ای داریم (٤)

وغزلی از قاسم‌الانوار با این مطلع :

ای ازدوجهان نهان عیان کیست — وی‌عین‌عیان پس‌این‌نهان کیست

مثنویهائی نیز که بتقلید مولوی سروده شده نشان میدهد که سخنش در میان عرفا

۱ رجوع شود بتذکرهٔ دولتشاه ، چاپ لیدن ، صفحه٤٢٤
۲ همان تذکره، صفحات ٣٤٦ و ٣٥١ . دولتشاه نمونه‌ای از نگارستان را هم ذکرکرده‌است.
۳- دیوان شاه نعمة‌الله، چاپ تهران، صفحهٔ ٣٤٨
٤- همان دیوان ، صفحهٔ ٣٦١

شایع بوده‌است .

قاسم‌الانوار تبریزی‌مثنوی «انیس‌العاشقین» وشاه نعمة‌الله ولی مثنوی عرفانی دیگری را که نام‌آن معلوم‌نشد، ودراول‌دیوان‌وی بطبع رسیده‌است، بسبك مثنوی مولوی‌سروده‌اند ودروزن وطرزادا پیرو وی‌اند (۱). اما چنانکه گذشت‌شعرائی که بنحواخص در مثنوی مورد توجه بوده‌اند نظامی‌وامیرخسرو دهلوی‌اند که بسیاری ازشعرا درجواب گفتن خمسه‌ایشان کوشیده‌اند (۲). جامی‌شاعربزرگ دورهٔ‌تیموری درغالب مثنویات خود ازاین دواستاد نام برده . از جمله درآغازخردنامهٔ اسکندری که هفتمین مثنوی اوست ازنظامی وخسرو چنین‌یاد کرده‌است :

کنون کرده‌ام پشت همت قوی — دهم مثنوی را لباس نوی
کهن مثنوی های پیران کار — که‌ماندست‌ازآن‌رفتگان‌یادگار
اگرچه‌روانبخش‌وجانپروراست — در اشعار نو لذت دیگر است
«نظامی» که‌استاداین‌فن‌وی‌است — درین‌بزمگه‌شمع‌روشن‌وی‌است
ز ویرانهٔ گنجه شد گنج سنج — رسانید گنج سخن زان پنج
چو«خسرو» بآن‌پنج هم‌پنجه‌شد — وزآن بازوی فکرتش رنجه‌شد
کفش بود زانگونه گوهر تهی — دهش‌ساخت لیك‌ازز‌ردهدهی...
در این کارگاه فنون و فسوس — ز مس ساختم پنج گنج فلوس
من و شرمساری زدهٔ گنجشان — که‌این‌پنج‌من‌نیست‌ده‌پنجشان(۳)

ابن‌حسام (متوفی بسال۸۷۵) که ازشعرای اواخر این‌دوره‌است مثنوی‌بزرگی بالغ بر۲۲۵۰۰ بیت‌بنام «خاوران نامه» بتقلید شاهنامه دزذکرفتوحات وشرح‌احوال امیرالمؤمنین علی(ع) سروده است.

گذشته ازاین دلیل مهم دیگری که برای کمال‌توجه بشاهنامهٔ فردوسی‌دراین دوره موجوداست کوششی‌است که‌بایسنقردرجمع وتدوین واصلاح‌وتهذیب شاهنامه

۱و۲ــ رجوع شود بفصل مثنوی ازاین کتاب
۳ــ کتاب جامی ، تألیف علی اصغر حکمت ، صفحهٔ ۱۲۰ و ۱۲۱.

بکاربرد. توضیح‌آنکه بنابرمقدمه‌ای که بایسنقردراول شاهنامه‌افزوده وی دستورداد تاشاهنامه را باتوجه بنسخ متعدد قدیم تهذیب و استنساخ نمایند . مقدمهٔ مذکور که بمقدمهٔ جدید شاهنامه یا مقدمهٔ بایسنقری معروف است در زمان بایسنقر نوشته شده ومتضمن تاریخ شاهنامه وروایات مربوط بآن میباشد ودربعضی از چاپهای شاهنامه بطبع رسیده‌است (۱)

درقصیده چنانکه گذشت سلمان‌ساوجی‌وقصیده سرایان معتبرقرن ششم‌وهفتم چون خاقانی ومعزی و کمال وظهیرمورد تتبع وتوجه قرارداشته‌اند. بعضی ازقصیده سرایان متکلف قصایدمعروف یا دشوارشعرای‌سلف راازلحاظ طبع آزمائی‌ونمایش قوت قریحهٔ خویش جواب گفته‌اند . کاتبی قصیدهٔ خاقانی را که مطلعش‌این‌است

درکام صبح ازناف‌شب مشکست عمدا ریخته
گردون‌هزاران‌نرگسه‌ازسقف میناریخته(۲)

وقصیدهٔ دیگری را بااین مطلع :

ما فتنه ایم بر تو، توفتنه برآینه — مارانگاه درتو،تورا اندرآینه(۳)

وقصیدهٔ دیگررا با مطلع ذیل :

صبح خیزان بین بصدر کعبه مهمان آمده
جان عالم دیده و در عالم جان آمده (٤)

بقصایدی که مطلعهای آنها را ذیلاً میآورم جواب گفت

از ناف مغرب نافه بین بیدا ببیدا ریخته
وان نافه را ازنیفه بین صدچین بصحرا ریخته

***

برسقف نیلی کاخ شد سیم مطلاریخته
وز قلهٔ نه شاخ شد زرینه خرما ریخته

۱ــ رجوع شود به«بیست مقالهٔ قزوینی» جلد دوم مقالهٔ اول
۲ــ دیوان خاقانی، چاپ عبدالرسولی ، صفحهٔ ۳۸۷
۳ــ همان دیوان، صفحهٔ ۳۹۳
٤ــ همان‌دیوان ، صفحهٔ ۳۷۷

ای ز آتش جمال تو چون اخگر آینه
و افکنده شمع روی تو آتش در آینه

***

چیست آن طوبی که از سرو خرامان آمده بر کنار جوی شیر از بهر غلمان آمده

و نیز مسمط منوچهری را که مطلع آن اینست :

خیزید و خز آرید که هنگام خزانست باد خنك از جانب خوارزم وزان است

بقصیده‌ای بامطلع ذیل جواب گفت :

تا تخت رزان مسکن سلطان خزانست از خیل خزان خازن فردوس خزانست

بهمین لحاظ قصاید شعرای این دوره هموار و یکدست نیست و غالباً در دیوان شاعر قصایدی را که از حیث سبك بکلی متفاوتند در کنار هم می بینیم، و علت آن همان عدم استقلال شاعر و تقلید او از شعرای مختلفی است که سبك سخنشان یکسان نیست.

چنانکه گذشت جواب گفتن اشعار قدما، خاصه قطعات دشوار آنها، از فنون رائج شعر در این دوره محسوب میشود و در کتب تذکره این زمان مانند تذکرهٔ دولتشاه و مجالس النفائس امیرعلیشیر اشاره بقصائد و غزلیاتی که در جواب آثار شاعران پیش سروده شده بسیار است. خود شاعر نیز چون بنیکی از عهدهٔ جواب برمیآمد بطبع خویش مینازید چنانکه کاتبی ترشیزی در انتهای قصیده‌ای که در جواب یکی از قصاید خاقانی سروده و ذکر آن گذشت چنین میگوید :

دنبال خاقانی بسی رفتند هر معنی رسی
بهتر نگفت اما کسی زان نکته آرا ریخته
ریزد صبا خاك از دهان، خورشید گوهر از زبان
فرقست اما در میان از ریخته تا ریخته
هر شعر دان پر فطن کامد سوی ملك سخن
بیند ز هر یك حرف من بحر گهرزا ریخته

٤ ـ تفاخر شعرا

شعرای ایندوره بشعر خود بسیار نازیده‌اند، و با آنکه شعر بسیاری از ایشان چندان مرغوب نیست، بمصداق «المرء مفتون بابنه وشعره» فریفتهٔ شعر خود بوده‌اند و اثر این فریفتگی بصورت مفاخره و مباهات در اشعار ایشان خاصه در تخلص قصائد و غزلیات ظاهر میگردد. شیخ آذری در تخلص غزلی چنین میگوید :

تا یافت زبان «آذری» از فیض لبت برد از جمله فصیحان جهان گوی بلاغت

و کاتبی ترشیزی در قطعه ذیل شعر خود را بر شعر سلمان که در ایندوره شهرتی عظیم داشته ترجیح نهاده است :

آن قوم که در دعوی از جانب «سلمان» اند در معرض شعر من از بهر چه میآیند
شعر من روشندل آنگه سخن سلمان ؛ من هیچ نمیگویم مردم همه میدانند

(و بعید نیست که اشاره او در قطعهٔ فوق چنانکه پرفسور براون نیز متذکر شده بعارفی عراقی باشد که اورا سلمان ثانی میخوانده‌اند) (۱).

باز در تخلص غزلی چنین میگوید :

در سخن «کاتبی» یار نظر کرد و گفت سحر حلال است این بهر فسون منست

و نیز :

تا گفت «کاتبی» ز نمکدان آن ذقن شد در میانهٔ شعرا املح الکلام

و نیز :

گر این ترنج سخن «کاتبی» بمصر برند چه دستها که بُرند از ترنج بوئی ما

و باطی سمرقندی با آنکه شعرش قدر چندانی ندارد در بارهٔ شعر خود چنین میگوید :

---

۱ ـ رجوع شود بتاریخ ادبیات بروان، متن انگلیسی، جلد سوم، صفحهٔ ٤٩٠ ـ راجع بعلت این لقب رجوع شود بمجالس النفائس، صفحهٔ ۲۰ و ۱۹٤

طوطیان چین شعر شکرخایانند بلبل طبع «بساطی» بنواز ازهمه به

و نیز :

اشعار «بساطی» است که سیراب لطیف است
چون میوهٔ شیرین که بیاری ز خجندش .

وی غالباً با کمال خجندی ازپیشوایان شعرایندوره معارضه کرده . در تخلص غزلی گوید :

چه دُر بگوش کند منطق «بساطی» را اگر به پیش کمال این در ثمین گنرد.

و نیز :

دُر نظم «بساطی» را کمال از خود مبین کمتر
که بزدوده است چون مردم بآب دیده سلمانش

و شیخ کمال مذکور نیز قطعات متعدد در ستایش خود سروده . ازجمله این قطعه است :

طبع تو «کمال» کیمیائیست کزوی سخن تو همچو زرشد
دیوان تو دی یکی همیخواند دیدم که دهانش پر شکر شد

و نیز :

کرد حکیمی ز نظامی سئوال ای بدر گنج معانی مقیم
هست درانگشت کمال آن قلم یا نه ، عصائیست بدست کلیم ؟
گفت قلم نیست، عصا نیز نیست هست کلید در گنج حکیم

و نیز این قطعه :

دو کمال اند درجهان مشهور یکی از اصفهان دگر زخجند
آن یکی درغزل عدیم المثل وان دگر درقصیده بی مانند
فی المثل درمیان هردو کمال نیست فرقی مگر بموئی چند

و درباهی ذیل درمباهات مبالغه نموده است .

«فکرت من نهاد بنیان سخن آبادشدازمن طرب آباد سخن
میجوانست سخن زدست بی طبعان داد دادم باشارت خرد داد سخن

وشاه نعمة الله ولی شاعرعارف ایندوره نیزچنین گوید :

سخنهای لطیف نعمة الله گرفته شهرت از مه تا بماهی

شاه نعمة الله بمناسبت مقام ارشادی که داشته مفاخراتی ازقبیل بیت ذیل نیزدارد :

سیدی همچو نعمة الله درعجم نیست درعرب نبود

و نیز :

هرمیوه که درجلت اعلی نتوان یافت از نعمة الله طلب و ز شجر ما

و لطف الله نشابوری درقصیده‌ای خودرا چنین می ستاید :

دیرآورد چو بنده برون شاعری بشعر زین حلقه‌های شعبده گر ماه و آفتاب

وناازدرقطعه‌ای چنین گوید :

نشنوی همچو نظم «لطف» لطیف گر بدانی همی ز شعر شعیر
و آتش طبع و آب گفتهٔ او قلب قطران شکست و ظهر ظهیر

وقطعهٔ ذیل را نیزدرستایش خود سروده است :

«لطف» اگر پیر شد بنیشابور زو معانی بکر می زاید
شعر بی او مباد یکساعت شعر را زانکه لطف می باید
شعرازلطف زین وزینت یافت شعربی لطف خود چه کار آید؟

ونیز گوید :

چو من بشعر بدین پیمبر عربی نخاست گرچه دراین دهر شاعر عجمی
فکند کارمرا دهرازچه در کهو کاست که کارلوست همه ساله کاستی و کمی

خیالی که درشاعری برتراز بساطی نیست شعرخودرا چنین می ستاید :

طوطی طبع «خیالی» را مدام دردهن شکرز گفتارخوداست

وباز از اوست .

مدعی فهم خیالات «خیالی» نکند خرچه داند صفت معجزهٔ عیسی را

ونیز :

گرنه ای گل چون «خیالی» بلبل باغ توام
شهرت نطق از چه روشد در خوش آوازی مرا

امیرشاهی سبزواری نیز شعر خود را چنین می ستاید :

سرود مجلس اگر نیست گفتهٔ «شاهی» — چگونه دیدهٔ خلقی تر از ترانهٔ اوست

ودرغزل دیگر گوید :

بهر بیت «شاهی» نظر کن ببین — کش آغاز خوب و نهایت خوش است

ابن حسام شاعر منقبت گوی ایندوره قصیده‌ای دارد بنام «قصیدهٔ فخریه» بتقلید قصیدهٔ خاقانی که چند بیت آن اینست :

دوش در بستانسرای طبع نظم آرای من — خضر معنی آب خورد از چشمه خضرای من
موسی طبعم که خلوتگاه دل میقات اوست — سر ارنی کشف کرد از سینهٔ سینای من
بردنای قرب معنی چون نهم پای سخن — منتهای سدره باشد پایهٔ اولی من
شهپر روح الامین بر سدره شادروان گشاد — چون بمعراج معانی باشد استعلای من
ملک هفت اقلیم گردون بسپرد در زیر بال — شهسوار چابک افکار فلک فرسای من...

و درقصیدهٔ دیگری چنین گوید :

منطق «ابن حسام» در چمن نعتشان — بلبل دستانسرای طوطی شکرشکن
این سخن تو که داد آب روان را روان — گر بخراسان برند یا بعراق این سخن
روضهٔ خواجه کند بر سخنم آفرین — فخر خراسان دهد ملک معانی بمن (۱)

آنچه ذکر شد نمونه‌ای از مفاخرات و خودستائیهاست که در آثار شعرای ایندوره مندرج است، واین اندازه برای نمودن تحسین واعجابی که شاعران این دوره نسبت بشعر خود داشته‌اند کافی است .

۵ ـ شعرای ذیفنون

یکی از نکاتی که در شعر و شاعری ایندوره در نظر میآید این است که بسیاری از

۱ ـ برای نمونه های دیگر از اینگونه مفاخرات رجوع شود بفصل « قطعه » و «هزل و مطایبه» از این کتاب

شاعران با غالب فنون هنر آشنا بودند، و خاصه بصنعت موسیقی توجه داشتند. در تذکره‌های این دوره بنام شعرای متعددی برمیخوریم که باستادی ایشان در فنون نقاشی وخط وموسیقی اشاره شده است. چنانکه خواجه ابوالوفاء خوارزمی «از اولیاء کبار» (۱) وشعرای ایندوره درعلم ادوار وموسیقی مهارت داشت ورساله‌ای نیز در این فن تألیف نمود. مولانا صاحب بلخی نیز « در علم ادوار و موسیقی کامل و نادر » بود و « در عملهای خود اشعار خود میانخانه میساخته است»، واز آنجمله عمل چهارگاه او میان مردم شهرت داشت (۲). مولانا محمد جامی برادر مولانا عبدالرحمن جامی نیز در دو فن مذکور مهارت ماهر بود (۳). مولانا عبدالوهاب مشهدی خطاطی زبردست بود ودر نوشتن کتیبه های عمارات شرکت میجست (٤) . خواجه خضرشاه خط نستعلیق را بتقلید مولانا جعفر نیك مینوشت (٥) . مولانا هوائی نیز در نقاشی کاشی «صاحب وقوف بوده» و درخط وتذهیب دست داشت واشعار خود را بخط خویش مینوشت وبتذهیبات زیبا می‌آراست (٦). و میر محمد علی کابلی، خالوی امیرعلیشیر ، متخلص بغریبی ، اکثر سازها را خوب مینواخت وازعلم موسیقی نیز مطلع بود وخطوط را نیك مینوشت (۷). خواجه برهان که فرزند شیخ الاسلام احمد جام است در فن موسیقی توانا بود وصاحب مجالس النفائس مطلع تصنیفی را که وی در دستگاه اصفهان ساخته ذکر میکند (۸). امیرشاهی شاعر معروف نیز در خط و نقاشی مهارت داشت .

دردورهٔ دوم تیموری، که مهمترین سنین آن از لحاظ فنون هنر وشعر وشاعری سنین حکومت سلطانحسین بایقراست، عدهٔ شعرائی که از این جامعیت هنری برخوردار بوده‌اند بمراتب بیشتر است (۹).

علت این جامعیت هنری شعرا شیوع فنون هنر و توجه خاص امرا وشاهزادگان تیموری بهمهٔ رشته های صنایع ظریفه است . چنانکه گذشت تیموریان بعلت علاقهٔ وافری که بهنرهای زیبا داشتند اصحاب این فنون را در کمال گشاده دستی وسخاوت

۱ـ رجوع شود بترجمهٔ مجالس النفائس ، صفحهٔ ۹
۲ـ ترجمهٔ مجالس النفائس ، صفحهٔ ۱٦ — ۳ـ همان کتاب، صفحهٔ ۲۳
٤ـ همان کتاب، صفحهٔ ۲٦ — ٥ـ همان کتاب، صفحهٔ ۳۸
٦ـ همان کتاب، صفحهٔ ٤۳ـ٤۲ — ۷ـ همان کتاب، صفحهٔ ٥۳
۸ـ همان کتاب ،صفحهٔ ۲۱٥
۹ـ رجوع شود بفصول سوم وچهارم ترجمهٔ مجالس النفائس

حمایت میکردند و سیلهٔ کار و معاش ایشان را فراهم میساختند و در بارخویش را بوجود شعرا و سازندگان و نوازندگان و خطاطها و نقاشها می آراستند (۱).

گذشته از طبع هنرپسند شاهزادگان تیموری، وجود مجالس عیش و خوشی و ضیافتها و جشنهای پرشکوه که کلاویژو وصفی از آنها را بدست داده است (۲) در تربیت موسیقی دانان و سازندگان و نوازندگان که بی وجود ایشان مجالس بزم صفائی نداشت مؤثر بود، و از آنجا که شعر و موسیقی در این مجالس غالباً توأم با یکدیگر ادا میشد شعرا بموسیقی و موسیقی دانان بشعر توجه میکردند و بعضی از شعرا برای شعر خود آهنگ می ساختند (۳).

شعرای ذوالسانین و ترکی گوی

گذشته از آنکه بعضی از شعرای این دوره ذیفنون بودند، بعضی نیز بدو زبان فارسی و ترکی (ترکی جغتائی) شعر میسرودند. سرودن اشعار بزبان جغتائی هرچند در ایران قبل از زمان شاهرخ شروع گردید ولی در دورهٔ شاهرخ رونق و رواج یافت، و از این جهت دورهٔ شاهرخ در تاریخ ادبیات ترکی مقامی خاص دارد. نکتهٔ مهم این است که شعر ترکی که در این زمان شروع شد و بکمک میرعلیشیر و معاصران او نضج وقوت یافت از حیث صورت و معنی تحت تأثیر کامل شعر فارسی قرار دارد. در حقیقت شعرای ترکیبی گوی جز تبدیل لفظ کاری نمیکرده‌اند. قول پاوه دو کورتی Pavet de Courteille مترجم ماهر بابرنامه بزبان فرانسه، در بارهٔ میرحیدر مجذوب، از شعرای ترکی گوی دورهٔ تیموری، در بارهٔ همهٔ شعرای ترکی گوی این دوره صدق میکند و آن اینست: «بی تردید میتوانم بگویم که شعر میرحیدر برای من در درجهٔ موم اهمیت قرار دارد، چه اساس آن از حیث معانی و تمایلات عرفانی و تشبیهات و اساساً سبك کاملا فارسی است. میرحیدر بفارسی فکر کرده و ترکی نوشته است. مهارت او در زبان ترکی کمتر از رقیب او میرعلیشیر نیست و هردوی ایشان از منابع ایرانی ملهم‌اند، چنانکه همین نکته در بارهٔ نویسندگان ترك زبان که در قرن پانزدهم میلادی در دربار امرای

۱ـ رجوع شود بتذکرهٔ دولتشاه صفحهٔ ۳۵۰، و ترجمه مجالس النفائس صفحات ۱۶ و ۱۲۳

۲ـ رجوع شود به «امیر اطوری مغول» تألیف Bouvet ـ صفحه ٦٤، و «تاریخ ایران» تألیف جرجی سایکس، صفحه ۱۳۰، و تاریخ ادبی ایران، تألیف براون صفحهٔ ۱۹۹

۳ـ رجوع شود بترجمهٔ مجالس النفائس، صفحهٔ ۱۶ و ٤۲

تیموری شهرت یافته‌اند نیز صادق است (۱)

هرچند در دورهٔ دوم تیموری است که شعر ترکی بواسطه تشویق میرعلیشیر پیشرفت عمده نمود امادر این دوره نیز که مقدمهٔ دورهٔ دوم است شعرای ترکی گوی کم نبوده‌اند، چنانکه حاجی ابوالحسن و مولانا قطبی و مولانا ترخای و مولانا لطفی و مولانا نقیبی و میرسعید کابلی و میرمحمد علی کابلی بدو زبان فارسی و ترکی شعر میسرودند (۲). امیرعلیشیر از مولانا نعیمی و مولانا اتائی و مولانا کمال و مولانا لطیفی و مولانا حریری قلندر و مولانا حاجی سغدی سمرقندی و میرزایك نیز فقط ابیات ترکی نقل میکند (۳). بگفته صاحب مجالس العشاق، شیخ آذری نیز شعر ترکی میسروده (٤). در دیوان شاه نعمة‌الله ولی نیز غزلی باردیف ترکی موجود است که مطلع آن اینست:

من چنین سرمست یارم، سن نجك سن سویله گل
غیر عشقش نیست کارم، سن نجك سن سویله گل (٥)

٦ ـ شعر عربی در این دوره

در اینجا بی مناسبت نیست که بشعر عربی نیز در این دوره اشاره‌ای بشود. سرودن اشعار عربی غالباً در ایران مرسوم بوده است و گذشته از شعرائی چون مهیار دیلمی و ظهیر الی اصفهانی که جز بعربی شعر نگفته‌اند بسیاری از شعرای فارسی گوی ایران نیز نظر به تبحر در ادب عرب و هم برای طبع آزمائی اشعاری بزبان عربی سروده‌اند. اما از زمانی که مغولان بایران تاختند و حکومت خلفاء نیز خاتمه یافت مقام زبان عربی در ایران رو بتنزل گذاشت، و هرچند تحصیل ادب عرب متروك نشد اما از رونق اعتبار پیشین افتاد. بهمین جهت زبان مؤلفات منثور و نیز بیش از پیش بفارسی گرائید. تنها کتب فلسفی و

۳ـ نقل از رسالهٔ L Bouvet در بارهٔ «تمدن تیموری» صفحه ۲٤۲، ۲٤۰، ۲۲۳ و نیز رجوع شود بمقدمهٔ ترجمهٔ مجالس النفائس، چاپ تهران.

۲ و ۳ ـ رجوع شود بترجمهٔ مجالس النفائس صفحات ۲۲، ٤۹، ۵۰، ۵۳، ٤۱، ۵۱، ۵٤، ۱۹۶، ۱۹۷، ۲۲۳، ۲۲٤، ۲۲۵، ۲۲۶، ۲۲۷

٤ـ مجالس العشاق، چاپ هندوستان، صفحهٔ ۲۳۶

۵ـ دیوان شاه نعمة‌الله چاپ تهران، صفحه ۳۱۲

شرعی هنوزعموماً بزبان عربی نوشته میشد ، چنانکه دردورهٔ تیمور ملاسعد تفتازانی ومیرسید شریف جرجانی تألیفات خود را بعربی نوشتند وجامی نیز بعضی ازتألیفات خود مانندفوائدالضیائیه درشرح کافیه ابن حاجب رابعربی نگاشت (۱)

بهرحال دردورهٔ شاهرخ شعرعربی درایران رونقی نداشت واین معنی گذشته ازآنکه معلول تنزل مقام زبان عربی درایندوره‌است ، بضعف معلومات عربی اکثر شعرا نیزمربوط است. بااینهمه هنوزاثرضعیفی ازسنت سابق مشاهده میشود ، چنانکه شاه نعمةالله ولی قصیده‌ای بزبان عربی سروده که مانند غالب اشعار عربی شعرای ایران سست و بی‌مایه است وبا اغلاط فراوان در دیوان وی بطبع رسیده‌است (۲) .

اما اشعارملمع بفارسی‌وعربی باابیات ومصاریع عربی که درمیان اشعارفارسی آمده باشد در آثار شعرای ایندوره، خاصه شعرای عارف یاقصیده سرا، نادرنیست . ولی‌این قبیل ابیات ومصاریع غالباً سست وبدعبارت‌است. ازجمله‌اشعارملمع این‌دوره یکی غزلی‌است از شاه نعمةالله ولی که دوبیت اول آن اینست :

حبیبی سیدی یا ذالمعالی — سوی اله عند شمسی کالظلال
خیالی نقش بسته عالمش نام — نمودی‌درخیالی آن‌جمالی (۳)

دیگرغزلی است از همان شاعر که مصاریع اول آن عربی و مصاریع دوم فارسی‌است و بخلاف غزل سابق مرتب است مطلع آن اینست :

فلولاه و لولانا لماکان‌الذی کانا — اگرنه‌ما واوبودی‌نبودی‌این وآن‌جانا(٤)

در مثنویات نعمةالله نیز گاهی ابیات عربی دیده میشود. دریکی ازمثنوی‌های خودگوید :

۱ــ « کتاب جامی» ، تألیف علی‌اصغر حکمت ، صفحات ۱۷۱و۱۸۱
۲ــ دیوان شاه نعمةالله ولی، چاپ تهران، صفحهٔ ۷۳
۳ــ همان دیوان، صفحه۷۵
٤ــ همان‌دیوان، صفحه ۱۹

مرغ سان سوزم و دو جانم پر — سیدم پر زسوز و سوزم پر (۱)
یا حبیبی و قرة عینی — انا عینك و عینك عینی (۱)

تتمهٔ‌الانوارتبریزی نیزابیات ملمع دراشعارخودآورده‌است ، نظیراین بیت .

اسمعوا منی یا اولوالالباب — همه قلبند و دوست لب لباب

و نیز :

ما بمحبوب راز میگوئیم — اغلق الباب ایها البواب

ابیات ذیل نیزازمثنوی انیس‌العاشقین اوست :

زمرة العشاق قرب الوصال — زبدة العشاق لاتسدد تعال
ایها الاحباب قوموا من نیام — اشربوامن کاسة شرب المدام

مطلع مثنوی فوق نیزعربی است :

یا منیت المذنبین ، معطی السؤال — یا انیس العارفین ، یا ذالجلال

مغربی تبریزی نیزازاین قبیل‌ابیات که نمونه‌ای‌ازفتورروی‌مایگی اشعارعربی ایندوره سروده است وابیات ذیل ازآن‌جمله است :

یا اشمل‌المظاهر ویاا کمل‌الظهور — یا برزخ البرازخ یا جامع‌الشتات
یا احمل‌الحمال و یا املح الملاح — یا اللطف‌اللطایف و یانکتة‌النکات

در بسیاری‌ازقصایدی که لطف‌الله نشابوری درمدح پیغمبر و ائمه سروده‌است جملات‌عربی دیده میشود وشروع یکی ازقصایداو درنعت رسول بااین بیت است:

یا معشرالمصلین بالصدق والیقین — صلّوا علی محمد الهادی الامین

لطف‌الله نشابوری خیلی ازآیات قرانی واحادیثرا مانند « لم‌تنالوا البرحتی تنفقوا مما تحبون » و « اولوالعلم قائماً بالقسط » درشعرنشانده ، وگاه قطعاتی فقط بمنظورآوردن‌این‌قبیل آیات درشعرسروده‌است .

کمال‌عجندی نیزابیات ملمع درغزلیات خودآورده‌است. این مقال را بغزلی ازوی که مصاریع عربی دارد ختم میکنیم :

۱ــ دیوان نعمةالله، صفحهٔ ٤۱

شانه زد باد زلف یار مرا — اصلح الله شانهٔ ابدا
تا ببالا تو راست چون الفی — ما چو لامیم در میان بلا
چشم تو بر لب تو اولیتر — که بمرطوب به بود حلوا
شدچنان پرزدرد تو دلریش — که نگنجد درو خیال دوا
دلمرنجان بدرد دوست کمال — فوه ماء الحیاة ، فیه شفا

چنانکه درفصول سابق گذشت دراینـدوره نظر بشیوع ورواج شعرعدهٔ شعرای علی زیادبود، و توجه بشعرعربی تنها در مورد شعرائی که در فن ادب دست داشتند مصداق دارد .

۷ـ الفاظ خارجی درشعراینـدوره

با تسلطی که قوم تاتار ازاوائل قرن هفتم تا اوائل قرن دهم هجری برایران یافتند ظاهراً میبایست درزبان وادبیات فارسی اثرمهمی ازنفوذ کلامی ایشان بیادگار مانده باشد. اما چنین نیست ، ونفوذ این‌قوم درزبان وادبیات بسیار ناچیز بوده‌است.

با اینهمه درهمان عصری که بساط حکمفرمائی وتسلط سیاسی مغولان مستقر بود الفاظ و کلماتی از زبان ایشان در زبان فارسی راه یافت . اصطلاحات و الفاظ مغولی و جغتائی در نثر که دامنهٔ اختیارش در انتخاب و استعمال الفاظ وسیعتر است بیشتربکاررفته، ودرتواریخی که‌دراین‌ازمنه تألیف‌شده، مانند ظفرنامه ومطلع السعدین و حبیب السیر، بالفاظی ازقبیل «قوریلتا» و «ایلغار» و «طوی» و «تمغا» و «یرلیغ» و «جوانغاروبرانغار» (میمنه‌ومیسره) و «قول» (قلب سپاه) و «منقلا» (طلایه) و «سیورغال» (اقطاع) و «تکامیشی» (تعقیب) و «یساول» و «تنسوقات» (تحف و هدایا) و «یاسامیشی» (ترتیب سپاه) بر میخوریم ولی چنانکه ملاحظه میشود بیشتر نزدیك بتمام این الفاظ ازاصطلاحات لشکری است وغالباً نیزازمیان رفته‌است.

دراشعار ایندوره نیزبعضی ازاین اصطلاحات را می‌یابیم ، اماهم تعداداشعاری که الفاظ خارجی درآنها وارد شده اندك است وهم تعداد این‌الفاظ محدود است . ازاین قبیل است . آل تمغا دراین بیت کاتبی :

10007500037978
کتابخانه مرکزی دانشگاه

بهرعزل غاصب منصوروعزل(۱)نامیه — آل تمغائیست از سلطان دریا بارگل

و تمغاجی (مهردار) دراین بیت ازهمان شاعر :

پرتمغاجی معمورهٔ دوران قضا یعنی — متاع رفعت‌اوراست ده نیم‌آسمان‌تمغا

ونیز این بیت ازهمان‌شاعر :

مرایاری‌است‌تمغاجی که‌هردم‌تاجردلها — بدو گویند مستان رخت‌مارا غیر جان‌تمغا

دوبیت فوق ازقصیده‌ایست که‌کاتبی با ردیف تمغا سروده ومطلع آن اینست :

نیم‌تاربریشم‌گشت،جویدیارجان‌تمغا — بلی‌ابریشم باریك را باشدگران‌تمغا

ویرلغ دراین بیت نعمةالله :

بر یرلغ ما نشان آل است — ما دلشادیم و خصم در غم

واین بیت ازبابا سودائی‌است که چندلفظ مغولی دارد:

ملك ویران‌شود ازجانقی جانی قربان — و زقرلتای بد میر محمد تومان (۲)

وچنانکه قبلاگفته شد شاه نعمةالله غزلی باردیف ترکی دارد . این ابیات‌از لطف‌اله نشابوری نیزشامل الفاظ مغولی است :

زعطرخلق‌اوبوئی نسیم‌باغ‌فروردین — زطوی‌عام‌اوفیضی نعیم شهرشهریور

☆☆☆

از اردوی قضایافت نوئین نامی‌آخر — یرلیغ‌باسقانی(۳) زامضای‌حکم‌اول

☆☆☆

باورچی و ندیم و بتکچیش بر فلك — باطوع‌وطبع‌وفرمان‌خورشیدوماه‌وتیر

۸ـ ارزش شعر در ایندوره

اینکه شعروشاعری درنظر اهل زمان چه مقامی داشته با طبقه‌ای که نظرش را ملاك ارزش‌ومقام شعرقرارمیدهیم‌ارتباط دارد. شعردرمیان‌طبقات روحانی،خاصه متشرعین وپیشوایان قشری دین، وزن چندانی نداشت . شاید تنها سرودن اشعار

۱ـ ظاهراً : نصب
۲ـ برای توضیح این‌شعررجوع شود بتذکرهٔ دولتشاه، صفحهٔ ۴۲۲
۳ـ کذا ، شاید ، باستانی

عرفانی ووعظ وانذرز نسبةً موردعلاقه یا احترام‌متدینین متعصب‌قرار می گرفت. اما پیداست که اصحاب ذوق شعرا رادرهمهٔ اوقات گرامی داشته‌اند. در ایندوره نظر بتوجه واقبال خاص شاهزادگان وامرای تیموری مقام شعرا عموماً ارتقاء یافت. شعر سرودن بسیاری ازفضلا ودانشمندان وصدوروقضاة ایندوره نیزمؤید این‌معنی است. اما این‌عقیده نیز که بمباحث‌دینی پرداختن وعمردربحث‌وفهم امور روحانی گذاشتن برشاعری مزیت دارد رائج بود، واین معنی ازسخن بعضی تذکره نویسان پیداست. چنانکه دولتشاه در شرح احوال کمال خجندی چنین میگوید: «چون طبع شریف اوبرطریق شاعری مبادرت نمود ازآن سبب ذکرشریف او درحلقهٔ شعرا ثبت‌میشود والا شیخ را درجه ولایت وارشاد است وشاعری دون‌مراتب اوست» (۱)

نیز در شرح حال عصمت بخارائی میگوید: «درآخر او ازشاعری استغفار نمود» (۲).

ازاینهمه برمیآید که اگر کسی میخواست برحسب رسوم و تلقینات زمان مقام شاعررا تعیین نماید هرگزنمیتوانست مقامی راکه جامعهٔ امروز بشاعران‌وهنرمندان میدهد بوی دهد.

۱- تذکرهٔ دولتشاه، چاپ لیدن، صفحهٔ ۳۲۵

۲- همان کتاب، صفحهٔ ۳۶۱

فصل دوم

انحطاط کیفی شعردرایندوره

چنانکه گذشت دورهٔ سلطنت شاهرخ‌ازجهت کیت‌شعرا ازادوارقابل‌ملاحظهٔ ادبی آیران‌است، وازلحاظ وفور شعرا با درخشانترین دوره های ادبی‌ایران برابری مینماید. اما ازنظر کیفیت باید اینعدوره را ازادوار انحطاط ادبی وتنزل شعر فارسی محسوب داشت.

فقدان شاعر بزرگ در ایندوره

ازمظاهراین انحطاط یکی‌آنستکه دراینعدوره بشاعربزرگی که بتوان‌نامش را توردیف شعرای نامدارایران قرارداد برنمیخوریم، وهرچند جامی (۸۹۸-۸۱۷) که فی‌الجمله شهرتی دارد نیمی ازعمر خود را در ایندوره بسربرده و پرورده این عصراست امـا حقاً شاعر دورهٔ دوم تیموری محسوب میشود. نـام کمتر شاعری از ایندوره در میان عامه مشهور است. شعرای طراز اول ایندوره مـانند قاسم‌الانوار تبریزی، لطف‌اله نشابوری، شاه نعمه‌الله ولی، کاتبی‌ترشیزی، امیرشاهی‌سبزواری وعلوفی هراتی چنانکه پوشیده نیست از شعرای متوسط ایرانند و اگرشاه نعمةالله‌ـ ولی وقاسم‌الانوارتبریزی نیزنسبةً شهرتی‌دارند بیشتر ازجهت‌مقام‌ولایت وارشادی است که داشته‌اند.

برعکس، نیمهٔ دوم قرن هشتم هجری که قسمتی ازآن بادورهٔ سلطنت‌تیمور (۸۰۷-۷۷۱) منطبق‌است، ومیتوان‌آن‌را ازدوره‌های درخشان ادبیات فارسی‌شمرد بوجود چندتن ازشاعران بزرگ‌آراسته است. نه تنها حافظ (متوفی در ۷۹۱) در آن دوره میزیسته بلکه امیرخسرو دهلوی (متوفی در ۷۵۳) و ابن یمین فریومدی (متوفی در ۷۶۹) وسلمان ساوجی (متوفی‌در۷۷۸) وعمادفقیه کرمانی (متوفی‌در۷۷۳) وعبید زاکانی (متوفی در ۷۷۲) نیز شاعران آن دوره‌اند و هریك در حد خود از

شعرای معتبر محسوبند.

اما در نیمهٔ اول قرن نهم هجری هرچند شعرا بسیارند ولی نامبردار نیستند. بهمین جهت دواوینی که از این دوره باقیمانده بنسبت عدهٔ شعرائی که نامشان در تذکره‌ها مضبوط است اندك‌است، واگردرنظربیاوریم که پس‌ازواقعهٔ تیمور حادثهٔ هولناکی که مانند هجوم عرب و تاتار درامحاءآثارایران مؤثرباشد روی‌نداده‌است کیفیت اشعاری که دراین‌دورهٔ سروده شده روشن میگردد. اظربهمین معنی از میان آنطور دواوین موجود نیزمعدودی بطبع رسیده‌است وبیشترآثارشعرای این‌دوره را باید دردواوین وجنگهای‌خطی جست.

فقدان سبك خاص درشعر ایندوره

فقدان سبکی‌ممتاز درشعراین‌دوره ممکن است موهم این نظرشود که دراین دوره ابتکاروابداع درشعروجود نداشته وشاعران این‌عصر مطلقاً ازنیروی خلاقیتی که درشعرای بزرگ میتوان دید بی بهره بوده‌اند وصورت ومعنی بدیع در آثار ایشان نمیتوان یافت. اما پس از تفحص آشکار میشود که چنین‌نیست، بلکه شاعران این دوره نیز درحد خود معانی تازه آورده و مضامین نوجسته و شیوهٔ خاصی بکار بردماند. منظومهٔ «حسن‌ودل» فتاحی‌نیشابوری که داستانی‌تمثیلی‌است ازجهت طرح موضوع وسیر داستان تازگی دارد. منظومهٔ «گوی وچوگان» عارفی نیز بدیع است. درقصاید وغزلیات نیزازآنجاکه مضمون یابی دراین دوره رواجی داشته نکات تازه ومعانی بلوبك بسیارمیتوان یافت.

اما نکته‌آنجاست که هیچ‌یك ازاین ابداعات وابتکارات آنقدروسیع وشامل و نیرومند نیست که شخصیت خاصی برای شاعر تحصیل کند، و شعر اورا از شعر دیگران ممتازومشخص نماید. آن‌استقلال وتمامیت‌وکمالی که‌درشعراستادان بزرگ مشهود است وآن هنرمنسبی و استادی مسلمی که اثرآنان‌را ممتاز میسازد در اثر شعرای این زمان نمیتوان یافت. ازاین‌رو باید گفت که دراین‌دوره شاعرصاحب سبك وسبکی نو که حاکی ازقوت ابداع وخلاقیت هنری‌شاعرباشد وجودنداشت.

در ادوارپیشین بشعرائی برمیخوریم که هرچند درطرز ادا و کیفیت تعبیر از استادان پیش ازخود مایه گرفته‌اند نظربهمین قوت ابداع‌سخنشان سبکی‌خاص‌دارد. رودکی وفردوسی وعنصری ومنوچهری و انوری وخاقانی وشیخ عراقی‌وسعدی و مولوی هریك شیوهٔ نوی درشعرفارسی آورده‌اند واستقلال سخن‌ایشان آشکاراست. دراین‌دوره کمال استادی شعرا درحسن تقلید ازشعرای پیشین‌است وهرگزشعرآنها برسخن استادانشان چون نظامی و حافظ وخاقانی پیش‌نگرفته‌است. اماچون شاعر بزرگ باشد درتقلید نیز ازاستاد میگذرد. چنانکه این معنی در بعضی از غزلیات حافظ که بتقلید خواجو سروده مشهوداست.

میزان دیگری برای سنجش ذوق عمومی زمان

دراینجا بی‌مناسبت نیست که این معنی را نیزیادآورشویم که‌نوع شعرائی که دراین‌دوره مورد تقلید وتتبع قرارداشته‌اند دلیل دیگری بر انحطاط ذوق ادبی این زمان است، یا بعبارت منطقی‌تر معلوم میدارد که میزانی که امروز در تعیین ارزش شعرمعتبراست بامیزان آن دوره تفاوت دارد.

ما امروز درمیان شاعران عراقی سخن سعدی وحافظ را بلیغ‌تر وشیرین‌تر و استادانه‌تر می‌یابیم واز قصیده سرایان‌سخن‌فرخی وعنصری‌وسعدی‌ونظائرایشان شایستر است، و اذمنوی گویان فردوسی ونظامی و مولوی وسعدی ازدیگران برترشمرده میشوند. اما در این‌دوره درغزل‌ومثنوی بامیرخسرو دهلوی وحسن‌دهلوی ونظامی وحافظ وسلمان‌ساوجی وازمعاصرین بکمال‌خجندی‌وعصمت‌بخارائی وکاتبی‌ترشیزی، وترقصیده‌بغدادی وانوری وسلمان نظرداشته‌اند: ازاین‌مقایسه‌چنین‌برمیآید که‌هرچند در روزگارما روشنی و فصاحت بیان و راستی وسادگی در کلام مورد توجه است درآن زمان باریك اندیشی ومضمون یابی‌مورد اقبال والتفات شعرا قرار بوده‌است.

نمونهٔ دیگری از این انحطاط ذوق و تفاوت میزان امروز ومیزان آن‌زمان یابی‌است که دولتشاه دربارهٔ قصیدهٔ معروف رودکی که مطلع آن اینست:

بوی‌جوی‌مولیان‌آیدهمی　　یاد یار مهربان آید همی

میآورد. پس‌ازذکرموجب سرودن قصیده واینکه امیرنصر از تأثیر این اشعار موزه

برپای ناکرده سوارشدو بجانب بخارا رهسپار گردید چنین میگوید :

« عقلا را این حالت عجیب مینماید که این نظمی‌است ساده وازصنایع وبدایع عاری چه اگردراین روز گارسخنوری مثل این‌سخن درمجلس‌سلاطین وامراعرض کند مستوجب انکارهمگنان شود» (۱) . اماصاحب «چهارمقاله» دربارهٔ همین‌قصیده چنین میگوید :

« هنوز این قصیده راکس جواب نگفته است ، که مجال آن ندیده‌اند که از این مضایق آزاد توانند بیرون آمد. هموپس‌ازبیان آنکه کسی‌ازعهدهٔ جواب بیرون نتوانست‌آمد، ومعزی بالحاح‌زین‌الملك اصفهانی آنرا جواب گفت،وآوردن‌نمونه‌ای ازجواب معزی چنین‌می گوید: « همهٔ خردمندان دانند که میان‌این‌سخن‌وآن‌سخن‌چه تفاوت‌است، وکه تواند گفتن بدین عذری که اودرمدح همی گوید دراین قصیده :

آفرین ومدح سود آید همی گر بگنج اندر زیان آید همی

واندراین بیت از محاسن هفت صنعت است : اول مطابق ، دوم متضاد ، سوم مردف ، چهارم بیان مساوات ، پنجم عنوبت ، ششم فصاحت ، هفتم جزالت . و هر استادی که اورا درعلم شعر تبحری‌است چون اندکی تفکر کند داند که من در این معنیم» (۲). وبوشیده نیست که ذوق امروزسخن نظامی عروضی را بپیذیرد. حکمی که دولتشاه دربارهٔ فصاحت‌وعذوبت‌وعدم‌تکلف‌وسادگی«ظفرنامهٔ» شرف‌الدین‌علی یزدی نموده‌است نیزمؤید انحطاط ذوق عمومی قرن نهم هجری‌است (۳)

امیرعلیشیر درمجالس‌النفائس پس‌ازذکرمختصری‌ازاحوال هرشاعریك یاچند بیت‌ازابیات وی‌را بعنوان نمونهٔ شعرشاعر نقل میکند. ازملاحظهٔ این ابیات که بسیاری ازآنها ازنوع معما وغالباً دارای مضامین باریك و ازحیث ترکیب لفظی سست‌است میتوان‌دلیل‌دیگری برانحطاط ذوق‌ادبی آن‌زمان‌اقامه‌نمود . ابیات ذیل که برای‌نمونه ذکرمیشود ازابیاتی‌است که امیرعلیشیر بعنوان منتخب آنار بعضی ازشعرای‌زمان ثبت کرده است .

۱- تذکرهٔ دولتشاه، چاپ‌لیدن ، صفحهٔ ۳۲ .
۲- چهارمقاله عروضی، چاپ لیدن، صفحهٔ ۳۴-۳۱
۳- رجوع شود بتذکره دولتشاه، چاپ لیدن، صفحهٔ ۳۷۹

(این ابیات فقط ازمجلس اول مجالس‌النفائس انتخاب شده) .

ازمولانا کاتبی :

زچشم ودل بدن خاکیم درآتش وآب است بچشم بین و بدل رحم کن که کار خرابست

ونیز ازاوست درمدح :

مرغابیان جوهر دریای تیغ تو هریك‌بروزمعرکه‌صیادصدنهنگ

(ومیرعلیشیر بیت فوق را مستغنی‌ازتعریف شرده‌است !)

ازمولانا شرف خیابانی :

حاصل دریا نه همین دُر بود یك هنر از آدمی بر بود

ازمولانا یحیی سیبك (فتاحی) :

ارهٔ برگ کنب ای بنگیان زان تیزشد تا بُرد بیخ نهال عقل و ایمان شما

ازقاضی‌محمد امامی :

گفتنش گل گل برآمد رنگ رخسارتزمل غنچهٔ او در تبسم شد که از گلها چه گل

ازمولانا قدسی :

ای‌که منعم میکنی ازدیدن آن گلعذار حالت دلرا نمیدانی مرا معذور دار

ازمولانا طوسی :

زهی نوش لب لعلت حیات جاودان من بدندان‌میگزی‌لبرا، چه‌میخواهی‌زجان‌من

ازمولانا جنونی :

ای اهل جنون را بکند تو زبونی زآنروی درآن‌حلقه‌زبونست‌وجنونی،

ازمولانا مسیحی :

مارا بجفا کشته پشیمان شده باشی خون دل ماریخته حیران شده باشی

ازمولانا زین :

با زین، که منعت کند‌ازمردم ناجنس بیگانه چنانی که غم خویش نداری

ازامیر شاهی :

خرابم‌ازدل بیرحم که گه یادکن ملرا سگ، کوی‌توایم‌آخربسنگی‌شادکن‌ملرا

فصل سوم

موارد انحطاط شعر در ایندوره

گفته شد که شعر در ایندوره اصولا روی بانحطاط گذاشت. مظاهر این انحطاط را در اشعار زمان بچند صورت مشاهده میکنیم. این موارد را میتوان تحت دو عنوان درآورد: عیوب لفظی و عیوب معنوی.

۱- عیوب لفظی

از عیوب لفظی اشعار ایندوره یکی نقص بیان و نارسائی عبارت است. روشنی وهمواری وفصاحتی که در آثار شعرای خراسانی و عراقی دیده میشود در اشعار ایندوره کم نظیر دارد. بیان شعرائی چون سعدی وحافظ وفرخی ومعزی وظهیر شکفتگی و روشنی خاصی دارد: لفظ حق معنی را ادا میکند و کلام شاعر چنان است که تصوری را که وی در خاطر داشته بآسانی بخواننده یا شنونده منتقل میسازد. غالباً معنی شعر چنان روشن است که انسان از توجه بوجود لفظ غافل میماند. اما در شعر ایندوره کلام شاعر غالباً طوری است که خواننده نقل لفظ را احساس میکند و گاه در کسب معنی دچار تردید و تأمل میشود.

این نقص بیان گاه نتیجهٔ سستی تعبیر و نارسائی لفظ و ضعف اصطلاح است، مانند ابیات ذیل از فتاحی در وصف «پادشاه عقل»: (۱)

بماه رایتش سی روزه ایام — بمغرب عید نصرت داشت تا شام
پناهش عالمی در سر نهاده — سران در پای او افسر نهاده...
شرف زو بود عین مردمی را — صفا زو بود سعی هردمی را...

۱- نگارنده غافل نیست که ملاک و میزانی که امروز در سنجش و نقد اشعار بکار می بریم با آنچه در زمان این شاعران معمول بوده یکسان نیست، و بسا شعری که امروز بنظر ما سخیف مینماید در زمان شاعر فصیح بنظر میآمده. اما این نیز طبیعی است که هر نقادی میزانهای ذوقی و هنری زمان خود را محک سنجش قرار دهد.

زهر کامی که در ایام او بود — بجز یک آرزو در رام او بود.(۱)

ونیز این بیت از همان شاعر:

ریاض علم او داده گواهی — بحکمت بر ریاضی و الهی

و این بیت صانعی:

بتو هر که او دعوئی میکند — چه دعوی که بی معنئی میکند

و این بیت خیالی:

گر بچین نسخهٔ تصویر زروی تو برند — شاخها روی دهد در فن خودمانی را.

و این بیت شیخ آذری:

باوجودت بود من اگر بر زبان آید مرنج — چون بسی گیرند مردم در زبان نابود را

و نیز این بیت از همان شاعر:

کاشکی دانستمی از دل گناه خویش را — تا بمژگان پاک میکردیم راه خویش را

و نیز این بیت از همان شاعر:

الهی امن و ایمان بخش ما را — وفا کن عهد و پیمان بخش ما را

و این بیت بساطی:

گذشت از من و بگذشت تیرش از دگری — بجان من که تو در خواست کن کزین گذرد

و این بیت از همان شاعر که چندین عیب را جمع دارد

نیفتادی باحوال «بساطی» — عجب سردی کجا خواهی فتادن؟

و باز این بیت از همان شاعر:

برسهی بمرو قدت نگذشته بادی تیزتر — من چو بید از بیم آن بر خویشتن لرزیده ام

واین مطلع شاه نعمة‌الله ولی:

بیا ساقی و جامی می بماده — بما یک وجه از بهر خداده

اما گاه مقصود شاعر بآسانی از عبارت برمیآید اما بیان شاعر معلول یا مضطرب یا مملّ یا سخیف است؛ و آن یا بواسطهٔ عجز اصطلاح و فتور عبارت است مانند این

۱- منظومهٔ «حسن ودل» یا «دستور عشاق»، چاپ برلین، صفحهٔ ۱۹

بیت بساطی :

منعم ازرویش مکن آخرچه نقصان ای رقیب
گر نشیند بعد سالی دوستی با دوستی

و این بیت آذری :

ما خدا خواهیم خواهی کعبه خواهی بتکده
خانهٔ اعمال ای دل بو بناء نیست است .

و این بیت ازهمان شاعر :

ای عقل سراسیمه لبهای چو قندت — حیفست بکوته نظران سرو بلندت

و نیز این بیت :

بسکه ازتیغ نگاه تو بخود کاهیده‌ام — درمیان کشتگانم دیده و نشناخته

ویا بسبب اطالهٔ عبارت و اضافات لفظی و اطناب کلام است. نظیر این بیت خیالی:

بهوای هوس نکهت پیراهن تو — گر رود جان من از سینه فدای تن تو

و این شعر نعمة‌الله ولی :

ذوق سرمستان زمخموران مجو — حال مستی جز که ازمستان مجو

و اطناب لفظی درشعر نعمة‌الله بسیار دیده میشود. غزل ذیل نمونه‌ای ازغزلیات اوست که اضافات لفظی دارد :

گفتهٔ عاشقان بجان بشنو — این چنین گفته آنچنان بشنو
با تو گویم حکایت مستان — بشنو از قول عاشقان بشنو
نوش کن جام می که نوشت باد — با تو گفتم زجان بجان بشنو
از سر ذوق گفته ام سخنی — آنمعانی از این بیان بشنو
می و جام و حریف و ساقی اوست — او مگو کان یکیست آن بشنو
از کنار نگار اگر پرسی — در میان آ و از میان بشنو
سخن سیّدم روان میخوان — آه جانسوز عاشقان بشنو
آه دلسوز عاشقان بشنو — نالهٔ جان بیدلان بشنو

سخنی خوش بذوق میگویم — از سر ذوق یك زمان بشنو
سر ساقی و حال میخانه — با تو گویم یکان یکان بشنو
ذوق آب حیات اگر داری — نوش کن جام می روان بشنو
باز گلبانگ بلبل سر مست — از گلستان برآمد آن بشنو
مکن از عاشقان کنار ایدل — هست رازی در این میان بشنو
نعمت الله را غنیمت دان — باتو گفتم زجان بجان بشنو(۱)

والحق مثالی برای معنی اندك و لفظ بسیار باین شایستگی کمتر میتوان یافت.

و این بیت از آذری :

بیا ای ساقی ماتازه کن روح مسیحارا — در اقداح بلورین ریز جانابادهٔ ما را

و این ابیات از نعمة‌الله ولی :

عشقبازی میکنم آری بلی — بل ایازی میکنم آری بلی

جامی زمی پراز می در بزم ماروان است — هرگز که دیده باشد جامی که آنچنانست

زید وعمرو بکر و خالد هر چهار — چار باشد نزد ما ایشان یکی است

اگر رضوان اگر حوران ترا بینند میگویند — سلام‌الله سلام‌الله سلامی کز سلام تواست.

که همه لفظ اضافه برمعنی دارند.

و گاه بسبب خلاف قیاس و اغلاط دستوری است. مانند این شعر نعمة‌الله ولی:

دولت جاوید او دربندگی است — اینچنین فرموده‌اند اهل دول
هر که حق را ماند و باطل را گرفت — همچو انعامی بود بل هم اضل

که اغلاط لحوی آن روشن است .

و این بیت شیخ آذری :

کاشکی دانستمی از دل گناه خویش را — تا بمژگان پاك میکردیم راه خویش را

که دو فعل آن مطابقه ندارد.

۱- دیوان نعمة الله ، صفحهٔ ۴۲۰

واین بیت خیالی :

بارخت صورت چین چند کند دعوی را　　پیش رویت چه محل دعوی بی‌معنی را

که «را» پس ازدعوی زائداست

واین بیت بساطی :

شدیم کشته هنوز ازتوام سرافکنده　　سر از خجالت تیغت بپیش افکنده

که افعال آن مطابق نیست .

و این بیت فتاحی :

«نظر» می‌جست و میمالید دیده　　«نظر» گویا که خوابی بود دیده

و این بیت کاتبی :

دور بودن ز شمع آن رویم　　نه کم ازمردن‌است یا کشتن

که کشتن را بصورت لازم آورده‌وحال آنکه در هردومعنی میراندن‌وخاموش کردن متعدی است ، و ضرورت ردیف اورا باین خطا انداخته . مطلع غزل‌این است :

ای به از بخششت مرا کشتن　　تا کِیم می‌کشی بنا کشتن

و این بیت کاتبی :

هر کرا در نعت او کفران بود　　او نباشد مومن و کفر آن بود

واین بیت لطف الله نشابوری :

بدمتم تا بدم شیدا و عاشق　　نه‌اکنون عاشق‌وشیدا ومستم

که بدون آنکه شروط لازم برای آوردن فعلی با معین «ام‌تم» وجود داشته باشد آنرا بکاربرده‌است .

وگاه بسبب سخافت لفظ وسستی اصطلاح است ، مانند این بیت‌طوسی :

دل‌وجان دادم وگفتم که بمن رخ‌بنما　　روی برتافت‌ندزمن‌گفت‌چه‌چیزاست‌اینها

و نیزاین بیت :

تیغت که دمیدم بدلم زو بلا رسد　　خوش‌دولتی بود که‌بسروقت‌ما رسد

و این بیت مولانا قبولی

اگر قبول تویابم قبولیم ورنه　　بهردو کون چون‌من‌نامقبول‌نتوان‌یافت

و این بیت ازیکی ازشاعران ایندوره :

بحکم عقل بیندند دیده اهل نظر　　ز معتصب نبود فکر پارسایانرا

و نیز :

زاهدم گفت رند و بد مستی　　خوشم آمد که می‌ستود مرا

و این بیت بساطی :

روا ندیداشک‌و برانداخت مراخانهٔ‌چشم　　تا بکی پشتی این خانه برانداز کنم

وگاه بواسطهٔ مستی شعراست که از ضعف قوهٔ شاعری حاصل میشود مانند این بیت امیر همایون اسفراینی :

خواهم‌شد باشد ناو کی کز دلبری آید　　که‌ترسم‌ناگه‌ازمن‌بگذرد بردیگری آید

که‌بعلل سستی آهنگ ـ ضعف تعبیر در « شد باشد» ـ نکره‌بودن دلبر ـ زائدبودن ناگه و سخافت مضمون سست مینماید .

و نیز این بیت :

بصد افسانه شب درخواب سازم پاسبانش را
روم آنکه بکام دل بوسم آستانش را

که بعلل سستی آهنگ ـ دور بودن از نظم منطقی جمله ـ ضعف اصطلاح « در خواب سازم » ، و روشن نبودن اینکه روم و بوسم وجه التزامی است یا اخباری سست مینماید .

واین شعرنعمة الله :

توبه از توبه کی کنم ایدوست　　توبهٔ خوب ما همین باشد

هر که او توبه میکند چون ما　　شك ندارم که نازنین باشد

که عدم‌مناسبت صفت خوب و نازنین ، و اضافهٔ لفظ بر معنی و یا رد بودن مضمون شعر را ازحلاوت انداخته است .

و این بیت از حسن ودل فتاحی :

کسی کز فیض او بیگانه بودی — یقین است جاهل ودیوانه بودی

واین بیت شاه نعمةالله :

خودگرفتم که‌توانی که دلم‌آزاری — این‌چنین کارخطرناك نه‌بتوان کردن

و این بیت خیالی :

گر چه اسرار نهانی میشود معلوم من
زان‌چه‌حاصل‌چون نشدهیچ آندهان‌مفهوم‌من

و این بیت بساطی :

چه‌گویم یا رب‌آن حلوای لب را — که از قند و شکر بسیار چربید

و نیز این بیت از همان شاعر دروصف باغ :

از اوهر گوشه‌ای بستان سرائی — و زو هر بیشه‌ای دستان سرائی

و این بیت مولانا علی دردزد :

گذشت عمرو نمی‌یارم ازشراب گذشتن — که‌مست‌خواهم‌ازاین‌عالم‌خراب گذشتن

و این مطلع لطف الله نشابوری :

یارمن گرهست رندولاابالی باش گو — مهرماچون هست بااولایزالی باش گو

و این بیت شاه نعمةالله :

عشق مجنون و خوبی لیلی — گفته اند و شنیده ای خیلی

و نیز :

سخن عاشقان بیا بشنو — مشنو ازمن تو از خدا بشنو

۲ـ عیوب معنوی :

درآثار گویندگان ایندوره یکرشته عیوبی بتدریج پدیدار گردید و اندك اندك عمومیت یافت ، و بعضی‌از آنها از مشخصات «سبك صفوی» بشمار میرود. باز تذکراین نکته را بیمورد نمیدانم که حسن وعیبی که برای شعر درادوارمختلف در نظرمیگیریم برحسب‌مقیاسها وموازین زمان حاضراست و الا درهرزمان غالباً آنچه را میسروده‌اند بی‌نقص گمان میبرده‌اند.

اینك عیوب معنوی شعر ایندوره :

الف) **ضعف ابداع و ابتکار**ـ چنانکه سابقاً گذشت از معایب معنوی شعر ایندوره ضعف ابداع ورکود نسبی خلاقیتی‌است که شعر شاعران بزرگ را ممتاز میسازد. ابتکاراتی که درشعر ایندوره دیده میشود فرعی‌ومحدوداست ، وهرگزبآن درجه نمیرسد که شخصیت معنوی شاعر را ، مستقل از میراث شعرای پیشین ، ممتاز سازد. شعرای این زمان باهمهٔ کوششی که در یافتن نکتهٔ تازه و «خیال خاص» بکار برده‌اند درقالب مضامین عمومی قدما محصورمانده‌اند. بدون‌آنکه مصالح تازه‌ای‌در شعرخود بکاربرند اشکال وصورشعرقدیم‌را مختصراً تغییرداده‌اند . این ازنکاتی‌است که ملالتی را که غالباً از مطالعهٔ آثار شعرای اینزمان دست میدهد موجه میسازد . خواننده همان مضامین کهن وتشبیهات فرسوده واستعارات دیرین را درشعر اینان با کمی‌تغییروتحریف مشاهده میکند. وقتی انسان اثر مقلدین نظامی و امیر خسرو را دراینـدوره مطالعه میکند اگرنقص اشعار اورا متوجه نسازد کمتر متوجه میشود که اثر شاعر تازه‌ای را میخواند ، وحال‌آنکه وقتی فی‌المثل‌ازشعرفرخی‌بشعرخاقانی و ازخاقانی بسعدی میپردازیم و ازسعدی بمولوی مشغول میشویم و ازمولوی بنظامی میگرائیم پیوسته بشیوه‌های تازه‌ای ازشعر برمیخوریم ، وعیان می‌بینیم که این شعرا هریك جهـان را دیگر گونه دریافته‌اند و بیـان هریك ازآنان رنگ دیگر دارد ، چنانکه‌آنچه باآنکه گفته‌اند یك نکته بیش نیست ، نامکرراست وملال نمیآورد.

امادرشعر ایندوره باین قبیل ابداعات تازه و درخشان برنمیخوریم همـان الوان دیرین‌است که‌عموماً مخدوش‌و کدرواحیاناً سالم جلوه میکند حافظ وسعدی وامیرخسرو ونظامی‌وسلمانند که درآینه‌های تابداویاصیقلی‌سیمای‌خودرا مینمایند. گفتار شاعران گذشته است که در چشمه طبع شاعران این دوره انعکاس یافته .

ملالتی که ازمطالعهٔ شعردراینـدوره دست میدهد شروع انحطاط ادبی ورکود قرائح شاعران راآشکارمیسازد. تقریباًازاین دوره است که مضامین وتشبیهات شاعران پیشین که درزمان خود آنان ازمظاهرابداع شعری بشمارمیرفت رکود وجمودیافت ودرقبالهٔ شعرفارسی، خاصه غزل، ثبت گردید(۱) همان مضامین وتشبیهاتی که تاامروز نیزرهائی اصحاب شعراز آنها میسرنشده است. همان سیل ریزاشك و کمند گیسو و تیرمژگان وقامت وقیامت وستایش پیرمیکده ونکوهش زاهد وصوفی است که در قالبی شبیه قالبهای قدیم پیوسته تکرار میشود (۲).

ب) **افراط در مضمون یابی** - شاعراینـدوره باآنکه ندرةً مصالح تازه‌ای در شعروارد میکند، میکوشد تا بایافتن تعبیرات تازه درحدود قوالب قدیم شعرخود را تازگی بخشد. همین توجه بیافتن صوری تازه ازمعانی قدیم عیب دیگری درشعر این دوره پدیدآورده است که بایدآنرا «مضمون یابی» یا «مضمون سازی» خواند. کوشش دریافتن مضمون تازه وباریك درنفس خود بدنیست، بلکه میتوان آنرا از امتیازات شاعرشمرد، ولی بشرط آنکه این مجاهدت شعررا ازسادگی ولطف طبیعی که بی آن

۱- غزل ذیل ازلطف‌الله نشابوری که ظاهراً شاعر قصد داشته تشبیهات رایج و معروف را درآن جمع کند این معنی را مدلل میدارد:

بنور شمع شبستان فروز رخسارت — بجرعهٔ می لعل لب شکربارت
بجعد غالیه افشان عنبرآسایت — بقد سرو خرام صنوبر آثارت
بدان دونرگس سحرآفرین مخمورت — بدان دوسنبل جادوفریب طرارت
بدان شکوفهٔ خرم بهار سیرابت — بدان بنفشهٔ نورسته گرد گلزارت
بباغ خلد ملاقات و طوبی قدت — بآب کوثر لعل و بهشت رخسارت...
بدام طره صیاد ناتوان گیرت — بصید آهوی چشمان شیر پیکارت
باعتقاد من خستهٔ دعا گویت — باضطرار و نیاز من هوادارت
که لطف را بجهان نیست هیچ مطلوبی — جز آستان رخ و التقای دیدارت

۲- فی المثل درغزل فارسی ماجرای عقل وعشق واینکه عقل باعشق برنمیآید از مضامین قدیم است. ابیات ذیل که ازکاتبی انتخاب شده نشان میدهد چگونه یك معنی باصورتهای مختلفی که کوشش شاعررا دریافتن آنها نشان میدهد تکرارمیشود:

ای عشق درآ ازچپ وازراست که باعقل — قلبند همه میمنه و میسرهٔ ما
برعشق تو از خیل خرد دیده ببستیم — بر مردم بیگانه ببندند گذرها
اکنون چه غم ازجنگ سپاه خرد وصبر — کز آتش عشقم مدد آمد علمی چند
جوهرشناس عقل چه داند که عشق چیست — کان دانه گوهری است که سفتن نمیتوان

شعررا تأثیرواقعی نیست بیرون نبرد، وشاعررا درسنگلاخ مضامین غریب وبیشهٔ تصورات مبهم وپیچیده نکشاند.

هرچند نمیتوان تکلف دریافتن مضمون راچندانکه درشعردورهٔ صفوی عمومیت دارد دراین دوره عام و شایع شمرد ولی ازاین دوره است که شعرا شروع بجستن مضامین غریب ویافتن نکته‌های مجهوردر شعرنموده‌اند، واین نکته بخصوص درشعر پیروان خسرودهلوی وحسن دهلوی چون کمال خجندی وکاتبی وبساطی وخیالی و آذری وامیرهمایون اسفراینی نموداراست. بعضی ازآنها خود باین معنی اشاره کرده وآنرا ازامتیازات شعرخویش شمرده‌اند. کمال خجندی چنین میگوید:

«کمال» اشعار اقرانت چواعجاز — گرفتم سربسروحی است والهام
چو خالی از خیال خاص باشد — خیالست آنکه گیرد شهرت عام

و امیرشاهی گوید:

«شاهی» خیال خاص بگوازدهان دوست — چون نیست لذتی سخنان شنوده را

آنچه اینان گفته‌اند پسندیده است، اما چون این دستور را درشعر خویش بکار بسته‌اند نتیجهٔ آن مضمون سازی شده نه ابداعات ساده ولطیف. ابیات ذیل نمونهٔ از این نوع مضمون یابی است:

مشاطه زلف یار بانگشت میکشد — زانرو که نسبتی بقلم هست دوده را
(امیرشاهی)

کسی که قد تو بیند نبیند ابرویت — چگونه کج نگرد آنکه راست بین افتد
(خیالی)

مستانه زمرغ دل من ساز کبابی — وزدیدهٔ گریان منش زن نمك آبی
(بدرشیروانی)

پدیدناشده خط، لعل توجهانی سوخت — نعوذبالله از آن آتش ار برآید دود
(بساطی)

ما چومرغیم که پابستهٔ این دامگهیم — آسمان از گهر اشك دهد دانهٔ ما
(کاتبی)

خواهم که چوب تیشوم تاتو گاهگاه — بر حال من بگوشهٔ چشمی کنی نگاه
(شرف خیابانی)

چشم مرا براه توخون جگر فرو گرفت — دیدهٔ من یا ببین باده یکی و جام دو
(میرمفلسی)

دل غرقه شدبخون چوفکندی برخ نقاب — زین به که دیدسنگ که شدسیر خ از آفتاب
(-)

تیغ تو برسر من و من دم نمی زنم — زین به نگه نداست کسی سر بزیر آب
(-)

تنها نه من برای لبت اشك ریختم — بسیار خون که رفته رود برسر شراب
(کاتبی)

چهره‌ام زرشد ومیمالش ازدرد بخاك — نیست وجد گر، این است زر ومالم وبس
(بساطی)

پر شد صحیفهٔ دلم از داغ شاهدان — یکیك چو نامهای کسان بر قباله ها
(امیرشاهی)

بابا غبان مگو که دل غنچه خون چراست — خواندن نمیتوان ورق نا گشوده را
(امیرشاهی)

سیلی میان هرمژه مارا زروی تواست — صد خار را برای گلی آب میدهند
(امیرشاهی)

این قهو دردچو کوه بهر سکون من است — بر سر آب دو چشم بود تنم بی قرار
(کاتبی)

پر آتش است جهان از پر کبوتر مهر — مگر که نامه شوق منست بر بالش
(کاتبی)

آنجا که بخت مرکب قدر توزین کنند — گردد ادیم حلقهٔ گردون دوال تنگ
ورخواهی از سپهر مدد وقت کارزار — برجلد تورشاخ زند سدره بی درنگ
مرخایسان جوهر دریای تیغ تو — هریك بروزمعرکه صیاد صد نهنگ
درد فع گرگ حادثه حلم تراچوقاف — بر عرصهٔ فلاخن همت هزار سنگ

(ابیات فوق که بمعما بیشتر شبیه است از یکی ازقصاید مدحیهٔ کاتبی است که مطلعش این است :

ای راست ووقضا بکمان تو چون خدنگ — بر ترکش تو چرخ مرصع دم پلنگ)

همین اصرار در یافتن مضامین باریك گاه شعررا بکلی ازسادگی و روانی خارج کرده و لطف و تأثیر آنرا ازمیان برده‌است، وگاه موجب غرابت یا سخافت مضمون گردیده . ابیات ذیل نمونه‌ای ازاین قبیل است :

دل را غمت بعلت قلبی نمیخرید — لیکن چودیدداغ تو بروی پسند کرد
(خیالی)

بهرعزل عامل منصوب ونصب نامیه — آل تمغائیست ازسلطان دریابار گل
(کاتبی)

بیت فوق ازقصیدهٔ کاتبی است باردیف « گل » که سراسر آن متکلف ومعقداست.

برمگیرازخاك کویش چشم گریان مرا — تاکه در گل گیرم این روی چو گاه خویش را
(آذری)

چون برم سوی لحد گردی زخاك کوی تو — زاستخوان من طلب کن توتیای سوده را
(آذری)

پس از مردن عجب نبود که مجنون باز جان یابد
سگ لیلی اگر روزی ببوید استخوانش را
(امیرهمایون)

نشان زخم ناخن نیست این در سینهٔ پرخون
خیال ابرویش انداخته عکس ازدرون بیرون
(امیرهمایون)

سگ کوی تو بفریاد شد از کشتن من — برحذر باش که او خون مرا میجوید
(کاتبی)

استخوان کشتهٔ تیغ فراق دوست را — پیش سگ بردیم وافکنده بپوسگ بوهم نکرد
(بساطی)

زنعف دل چوسوی تو مینویسم نامه میترسم — که روزی خویش را بر بال مرغ نامه بر بینم
(امیرشاهی)

شه استخوان تم همچو موی وآین عجب است

بروزگار جوانی سپید موئی ما

(کاتبی)

مرغ دل بر کنم واز سینه بریان ساختم تا کشم پیش سگت هر لحظه پر کندی دگر

(ترخانی)

ملاحظه میشود که درغالب این ابیات شعر تا چه اندازه ازحقیقت شعر دورشده. مثلا دربیت اخیر شاعر مدعی است که مرغ دل را بر کنده وبآتش سینه بریان ساخته تا هرزمان طعمهٔ تازه‌ای برای سگ معشوق فراهم سازد . تنها رابطه میان مضمون این شعربا عشق آنستکه سگ بمعشوق تعلق دارد. اما باحتمال قوی میتوان دانست که معشوق سگ نداشته، وتنها رواج این نوع مضامین شاعر را بادای این معنی واداشته . بساکه معشوقی نیز در میان نبوده است و شاعر بگفته دولتشاه « زنخی » زده است(۱) .

با توجه بانحراف این قبیل اشعارازمعنی وهدف حقیقی شعربخوبی روشن میشود که شعرفارسی دراین عصردرطریق انحطاط افتاده است. اینکه بازگشت اندیشی ونکته یابی اگرازحد بگذرد لطف سخن را میکشد در نظر بعضی ازصاحبان ذوق سلیم در همان زمان نیز آشکار بوده است، واین معنی ازعبارت دولتشاه برمیآید که دربارهٔ کمال خجندی می گوید : « فضلا برآنند که نازکیهای شیخ سخن اورا ازسوزونیاز برطرف ساخته است » (۲) . جامی در بارهٔ همان شاعر چنین می گوید : « در لطافت سخن و دقت معانی برتبه‌ای است که بیش ازآن متصور نیست ، اما مبالغه درآن ، شعروبرا ازحد سلامت بیرون برده و ازچاشنی عشق ومحبت خالی آمده» (۳) .

درقصیده ، همین مضمون یابی و باریک اندیشی غالباً موجب تعقید ابیات و صعوبت‌فهم معانی آنهاشده . نمونه این قبیل قصاید ، قصاید کاتبی است که چندبیت از یکی آنها راکه درنثاء واقعهٔ کربلا ومنقبت حسین بن علی (ع) بااین مطلع سروده :

۱- یعنی « سخن بی‌اساسی گفته‌است » . تذکرهٔ دولتشاه ، چاپ لیدن ، ص ۵

۲- تذکرهٔ دولتشاه ، چاپ لیدن، ص ۳۲۸

۳- بهارستان جامی، چاپ تهران، ص۱۱۸

این سرخی شفق که بر این چرخ بیوفاست هر شام عکس خون شهیدان کربلاست

میآورم :

روشن دلان قبلهٔ کعلی سواد را در دیده میل قبهٔ تو عین توتیاست

تا شد بچرخ دورهٔ قندیل مشهدت زان‌دوده کارلوح‌وقلم شددرست‌توراست

داند خرد که دانهٔ تسبیح خاك تو چون‌ذکرورضارشتهٔ‌جانرا گره گشاست

یک‌روان که‌هست گرانجان‌وسنگدل از بهر طوف مشهد تو همره صباست

ج) تکلف ـ تکلف در حقیقت خروج ازسادگی و سهولت ادا و کوشش در ترتیب کلام است بنحوی که موجب اعجاب شود. این تکلف‌ممکن‌است صوری باشد، مانندآوردن الفاظ دشوار در کلام وتوسل بمعنی صنایع بدیعی و تشبث بآهنگها و اوزان خاص والتزام قوانی وردیفهای مشکل ؛ ویا معنوی باشد، مانند آوردن معانی غریب وبکاربردن تشبیهات واستعارات و کنایات مهجور وادای تصورات نامأنوس و پیچیده .

درایندوره تکلف درشعرونثررواج داشته وشعرا در بسیاری ازموارد بیشتر باعجاب دیگران نظر داشته‌اند تا ببیان حال خویش . پیداست که طبع زمان باین کیفیت تمایل داشت ویکسان بودن شعرو نثردراین معنی بهترین گواه آنست . بیشتر کتب نثر که دراین زمان تدوین شده متکلف است. اما باید این‌نکته را هم درنظر داشت که همهٔ آثارنثری را نمیتوان مشمول یك نظر کلی قرارداد واین‌معنی درمورد تمام‌آثارنثری همهٔ دوره‌ها صادق است . غالباً دریك زمان سبك های متفاوت‌وجوددارد چنانکه گلستان سعدی و تاریخ جهانگشا وتاریخ وصاف وتجارب السلف و تاریخ بیهقی همه دریك دوره تألیف‌شده‌اند ، اماسبك‌نگارش آنها تفاوت‌بسیاردارد. دراین دوره نیزمیان ظفرنامهٔ شامی و ظفر نامهٔ شرف‌الدین علی یزدی و مطلع السعدین عبدالرزاق‌سمرقندی و تذکرهٔ دولتشاه و نفحات الانس جامی اختلاف درسبك آشکار است ، ولی با مقایسهٔ باآثار نویسندگان قرون پنجم و ششم هجری باید گفت

آثار اینمونه عموماً متکلف است . برای نشان دادن سبك بیان نویسندگان نمونه‌ای از آثار بعضی از آنها میآورم :

از ظفرنامه شرف‌الدین علی یزدی (متوفی ۸۵۸)

گفتار در خواب دیدن حضرت صاحبقرانی ...

« قال النبی صلی‌الله علیه وسلم : « الرؤیا الصالحة جزء من ستة واربعین جزءاً من النبوة » . ارادت قدیم از عنایات علیم حکیم تعالی و تقدس چون رقم اختصاص برنامهٔ اخلاص صاحب دولتی کشیده ، قامت اقبالش را از خزانهٔ « اناجعلناك خلیفة فی الارض» بخلعتی فاخر بیاراید و آئینهٔ ضمیر منیر او را بصیقل توفیق زدوده بانوار تحقیق منور سازد، تا عرایس اسرار غیبی در آنجا چهره نماید و مخدرات مغیبات امور در نظر شعورش پیش از وقوع و ظهور نقاب اشتباه بگشاید؛ واز دریچه‌های عالم غیب که روح انسانی از آن مسر کیفیت احوال آینده پیش از آنکه واقع گردد تواند دید روزن خیالست ...» (۱)

از مطلع السعدین تألیف کمال الدین عبدالرزاق سمرقندی (متوفی در ۷۸۷)

« اوج ارتفاع آن دو مظهر کثیر انتفاع (سخن مؤلفان و کتاب محرران) چنان عالی است و بدانسان متعالی که بلندرایان رفیع جناب و مشکل گشایان مغلقات ابواب و انظار افکار عظماء حکما و عقول فحول اذکیاء علما در سیاق این کلام و مساق این مقام معترفند بقصور و تقصیر ، و عاجزند از تحریر و تقریر ، والله اعلم بمافی الضمیر، لیس کمثله شیئ وهو السمیع البصیر. چون قلم را فیض کریم در محیط سخن آشنائی داد و از غیب غیث لاآلی ابدار چون ادرار منهار در جیب ودست ورقم افتاد ، چندان باران از سحاب مواهب در چمن سخن نزول نمود که از رشحات آن قطرات بوستان

۱ــ ظفرنامهٔ شرف‌الدین علی، جلددوم، صفحهٔ ۸۸ . دربارهٔ همین کتاب است که دولتشاه میگوید: «والحق صافتر از آن تاریخ از نظم لاهیچکس ننوشته... طرفه مجموعه‌ای است ظفرنامه ، از تکلفات زاید دوروبطبایع نزدیك » !

امین احمد رازی در تذکرهٔ هفت اقلیم (تاریخ تألیف : ۱۰۰۴) دربارهٔ آن مینویسد « درفن تاریخ بلطافت آن نسخه ای درفارسی مکتوب نگشته» !

بهداستان همیشه تازه‌وخرم بستان باغ ارم خواهد بود...» (۱)

از مقدمهٔ منثور مثنوی انیس‌العارفین اثر قاسم‌الانوار

تبریزی از شعرای معروف اینمونه (متوفی در ۸۳۷) :

« ... اما بعدازحمد نصرت واجب‌الوجود، درود نامعدود بر ارواح زاکیات نقاط مراکز جود که هریك در صدر نبوت وسریر رسالت چندین هزار سرگشتگان تیه ضلالت را بسرحد هدایت بدولت دلالت رسانید ... و بر ارواح مغفور مشایخ کرام که مرغ روحشان از حضیض عالم حدوث باوج عالم قدم پرواز کرده‌است ، ودر ریاض قدس باغصان اشجار ملکوت طیور جبروت گشته ، و بصفیر صفاء صفات صمدیت اسرار سرادقات احدیت سرایند ، قدس‌الله ارواحهم ، و بر علماء دین پرور که بنص «انمایخشی الله من عباده العلماء» منصوص و بهدایای رحمت وعطایای مغفرت مخصوص‌اند، رحمة‌الله علیهم اجمعین . »

ازمقدمه‌ای که سیمی نشابوری از شعرای اینموره

بر دیوان لطف‌الله نشابوری نوشته است :

«... ارباب بلاغت و فصاحت و اصحاب صناعت و براعت رانیز که عقود تقود حقایق ودقایق را در سلك عبارات شکرریز و الفاظ دلاویز نظام میدهند، چنانکه جانك جانها(؟) ثلر دراری منثورهٔ آن شاید ، وعقد فضائل از لآلی منظومهٔ آن انتظام یابد، و بدرر قرائم وغرر مدائح دلهای اهل محبت ومودت مجذوب کند ...»

همان نویسنده لطف‌الله نشابوری را چنین وصف میکند :

« شاهین طیار نظم آبدارش در آناءالليل واطراف النهار در اوج اقتدار سیار است، وبازبلند پرواز شرسیارش بجناح نجاح درصباح و رواح بصلاح طیار... شعر شعرش از اشعار انوری انور است و نثرهٔ نثرش از منثور ظهیر اظهر و انتظام نظم بانظامش از منظوم نظامی انظم...»

(۱) هرچند وفات مؤلف مطلع السعدین در نیمهٔ دوم قرن نهم اتفاق افتاده ولی بطبیعت وی از پروردگان نیمهٔ اول قرن است و میتوان سخن او را نمونهٔ سخن اینموره شمرد.

دراینجا اصولا نثرزمان مورد بحث ما نیست. منظور این است که تمایل عمومی بتکلف در آثار ادبی نشان داده شود، و نمونه‌های فوق برای نمودن این معنی کفایت میکند، خاصه وقتی می‌بینیم طبع زمان نظایر این آثار را می‌پسندد، چنانکه دولتشاه در تذکرهٔ خود در بارهٔ «ظفرنامه» که اثری معقد و دشوار و متکلف دارد چنین میگوید: «فضلا متفق‌اند که در آن تاریخ مولانا داد فصاحت و بلاغت داده است. والحق صافتر از آن تاریخ از فضلا هیچکس ننوشته؛ اگرچه پرکار نوشته‌اند اما طرفه مجموعه‌ایست ظفرنامه، از تکلفات زاید دور و بطبایع نزدیک» (۱). وقتی رواج فن معما را که از مظاهر طبع تکلف پسند زمان است نیز در نظر آوریم شکی در این معنی باقی نمیماند. (۲) در اشعار زمان نمونهٔ تکلفات صوری و معنوی بسیار است، چنانکه بیشتر قصاید کاتبی دارای الفاظ دشوار و قوافی و ردیف های مهجور و مضامین غریب است. از جمله قصیده‌ای است با این مطلع:

سحر که ریخت وعاط از وعاطه در چمن گل
چو شکل سنبله مطموس شد سنابل سنبل

که دولتشاه آنرا بعنوان قصیدهٔ منتخب در تذکره خود ثبت کرده است (۳).

و نیز قصیده‌ای دارد شامل پنجاه و هشت بیت که دو لفظ «شتر و حجره» را در هریك از مصراعهای آن التزام کرده است (٤). لطف الله نشابوری قصیده‌ای دارد با ردیف «آفتاب و ماه» با این مطلع:

ای برده از رخت ضو و فر آفتاب و ماه — افزوده حسن روی تو بر آفتاب و ماه

و قصیدهٔ دیگری با ردیف «آتش و آب و باد و خاك» سروده که مطلع آن اینست:

ای خدم ترا حشم آتش و باد و آب و خاك — از حشم تو محتشم آتش و باد و آب و خاك

(۱) تذکرهٔ دولتشاه، چاپ لیدن، ص ۲۷۳
(۲) راجع بمعما و کیفیت رواج آن در ایندوره رجوع شود بفصل «معما و لغز» از همین کتاب.
(۳) تذکرهٔ دولتشاه، چاپ لیدن، صفحهٔ ۳۸۵
(٤) رجوع شود بفصل «صنایع بدیعی» از همین کتاب

و قصیدهٔ دیگری با ردیف آسمان و زمین دارد با این مطلع:

زهی وجود تو والای آسمان و زمین — محل جاه تو بالای آسمان و زمین

و نیز قصیده‌ای با ردیف «رواق» و قصیده‌ای با ردیف «پوستین» دارد. پیداست که با این ردیفها اثر شاعر تا چه اندازه تکلف آمیز و مصنوع میشود. این قبیل تکلفات را گاه در غزل نیز مشاهده میکنیم، چنانکه همان لطف‌الله نشابوری در غزل ذیل دو قافیه را با «جناس زائد» التزام کرده است:

نظری گر کند بیاران یار — دولت آن دولت است و کار آن کار
نبود کار کار یاران را — نبود گر بیار یار آن یار
بر رهش بارم آب دیده چنانك — بر چمن بارد آب باران بار
او قرین نوای زیر و ز شوق — بی نوایان تن نزاران زار
من چو خون کبك نوش بباغ — چون سراید ز شاخساران سار
دین فروشان چرا شدند عزیز — دردمندان و دردخواران خوار
«لطف» با تو نیازها دارد — گوش دل با نیازداران دار

و در غزل ذیل دو قافیه را با «تجنیس ناقص» و «اشتقاق» رعایت کرده:

شهر شهریور است و عصر عصیر — در نهان باده خور بامر امیر
باده در ده که خاك طینت ما — در ازل شد بآب خمر خمیر
ای بمال و منال غره بترس — از فغان فقیر و اسر اسیر
غم دنیا مخور که نتوان یافت — هنر و جاه جز بنصر نصیر
نشنوی همچو نظم «لطف» لطیف — گر بدانی همی ز شعر شعیر
ز آتش طبع و آب گفتهٔ او — قلب قطران شکست و ظهر ظهیر
نیست عیبش که نیست در کف او — عسجد عسجدی و جر جریر

و امثال این قبیل قطعات مصنوع در دیوان الطف الله نشابوری فراوان است (۱)

(۱) سیمی نشابوری، جامع دیوان لطف‌الله نشابوری، در مقدمه‌ای که بر دیوان وی نوشته و ذکرش گذشت درباره او چنین میگوید: «در ابداع و اختراع صنایع غریبه و انشاء و ایجاد بدایع عجیبه باقصی الغایة والنهایة میکوشید». رجوع شود بنسخهٔ خطی کتابخانهٔ ملی تهران.

مؤلف مجالس النفائس غزلی ازمیرمغلسی نقل میکند که مطلع آن اینست :

ای ورق رخ ترا میم یکی ولام‌هو　　وز رخ وزلف تو مرا صبح یکی و شام‌هو

که تکلف گوینده در انشاد آن روشن است . غزل ذیل نیز از بساطی نمونه‌ای از تکلف شاعررا در کثرت تشبیهات واستعارات وصنایع شعری ومضمون سازی نشان میدهد :

می چکد دم بردم ازمیم دهانش آب حیات　　صاد چشمی را که مثل او ندیدم هیچ‌ذات

من زبعد شور خود بریانم‌ای بسته دهن　　تا بگردد شکر تو رسته میگردد نبات

تشنه لب در کربلای هجرمی‌میرم عجب　　من که بروجه حسن ازدیده میبارم‌فرات

ازدهانش بوسه‌ای جستم زکات‌حسن را　　گفت خاموش ای گدا برهیچ کی باشد زکات

دی پریرخ بابساطی گفت‌ازروی عتاب　　گردراین بازی مگرد، آیانمی ترسی زمات؟

ابیات ذیل نیز از منظومهٔ «دستورعشاق» مولانا یحیی سیبك معروف بفتاحی نمونه‌ای از تکلف در مثنوی است :

چو گشت ازهای همت نوردیده　　نظر در عین عشرت شد دویده

بین قاف آمد همتش دال　　چوعقدی درمیان دربست فی الحال

چوچرخی آب جوئی رامیان بست　　کمر مانند چاه‌ازقعرجان بست(۱)

وابیات ذیل نیزدر وصف «نگار» ازهمان مثنوی‌است :

نگارینی که خورشید قویدست　　بخون‌شویدزدستش‌روی‌بیوست

سخنگوئی که لعل او ز گوهر　　شکافد آب بخشك از آتش تر

دل‌افروزی که‌درمشکوهٔ کونین　　ز روی اوست روشن پرتو عین

دهان او که نیمی از نباتست　　بسالای الف ماء الحیاتست

چونون زیر جبین ابروش پیدا　　هلال عین عیدش زیر طغرا (۲)

گذشته ازتکلف درمضامین و الفاظ ، گاه شعراء زمان بتصنعات غریب دست زده‌اند ، چنانکه امیراسلام‌فرالی ، بنقل امیرعلیشیر، درتتبع قصیدهٔ انوری قصیده‌ای

(۱) دستورعشاق ، چاپ برلین ، صفحه ۵۷
(۲) همان کتاب ، صفحهٔ ۵٤-۵۳

گفت با این مطلع :

شاهداجلال رایی ملك اونبودلباس　　ملك اجلال ازجلال او کند مجدالتماس

که ازهرمصراعش تاریخ زمان سرودن قصیده (۸٤۹) برمیآید. (۱)

سید کمال کجکولی درمرثیهٔ خواجه ابوالنصرپارسا،ازبزرگان عرفای‌زمان، مرثیه‌ای گفت که چند مصرع ابیاتش تاریخ فوت خواجه بوده وچند بیتش‌چنان‌بوده که ازهربیت سه‌یاچهار تاریخ استخراج میشده . صاحب مجالس‌النفائس پس ازذکر این مطلب چنین میگوید : «درواقع این کارها ازشوق بشرییرون‌است، لهذا گویند که عطارد رامسخره کرده بوده(۲). حکیم شاه محمدقزوینی درترجمهٔ مجالس‌النفائس ازشگفتی میرعلیشیر اظهارتعجب کرده میگوید مولاناصاحب برای میرعلیشیر قصیده‌ای گفت که ازهمهٔ مصراع‌های اول‌آن تاریخ ولادت و از مصراع های آخرآن تاریخ وفات میر بیرون‌میآمد، وچند بیت‌ازآن را نیزنقل کرده است (۳).

مثنویهای «ذوبحرین» و«ذوقافیتین» و «تجنیسات» کاتبی‌ونظائرآنهانیزنشانی ازتفنن وتکلف شعرا درمثنوی‌است.

درمیان انواع مهم شعر ، تکلف خاصه تکلف لفظی‌وصوری، درقصیده‌بیشتر ودرغزل کمتراست . اینکه غزل کمترتکلف‌آمیزاست چند جهت دارد : یکی آنکه غزل معمولاً زبان دل شعرا است وشعرا غالباً عواطف وجذبات خود را درغزل بیان میکنند وبیان این عواطف و احساسات تا آنجا که صادقانه است با تکلف سازگار نیست . دیگرآنکه غزل کوتاه است وابیات‌آن ازحیث مضمون از یکدیگر مستقل ومجزا ؛ ازاین‌روبرای تکلفات شاعرانه که غالباً وسعت میدان وفسحت کلام‌می‌طلبد مناسب نیست . عموم‌آنکه برحسب سنت شعرا مضامین والفاظ غزل بحدودی محدود است وهمه گونه الفاظ ومعانی‌را نمیتوان درغزل‌آورد ، خاصه که الفاظ باید مأنوس ومفهوم باشد. این محدود بودن لفظ ومعنی دامنهٔ تکلف را کوتاه میکند .

(۱) ترجمهٔ مجالس‌النفائس، چاپ تهران ، صفحهٔ ۱٤
(۲) همان کتاب صفحه ۲۰۷
(۳) همان صفحه

اما در قصیده در سخن بازاست ودست شاعر درهمه گونه تفنن دراز . طول قصیده و وجوب التزام بریك قافیه نیزخود موجب نوعی تکلف‌است، بخصوص اگر قصیده مانند غالب قصاید این دوره مردف باشد ؛ چه اگر قافیه دشوار باشد وشاعر استادنباشدناچاراست معانی‌قصیده را برحسب‌قوافی‌بگرداند.

درمثنوی هرچند بنای آن برسادگی‌است، امکان تطویل‌وسهولت قافیه شاعر را دراطناب معانی وتفنن درمضامین‌آزاد میگذارد . ازاینرو تکلف درمثنوی غالباً معنوی است . اما رباعی و قطعه غالباً بی‌تکلف سروده میشود، خاصه قطعه که شعرا آنرا بیشتربرای بیان ساده وصریح مطالبی که درسلك مضامین سایرانواع شعرقرار نمیگیرد برمیگزینند ومیتوان آنرا ساده‌ترین وبی‌پیرایه‌ترین نوع شعردانست (۱)

۵ ـ صنایع بدیعی ازمظاهرتکلف درشعر وشاعری ایندوره یکی‌نیز اصرار خاص‌درآوردن‌صنایع بدیعی درشعراست . پیداست که‌همهٔ صنایع‌بدیعی‌رانمیتوان‌دلیل تکلف گرفت ، وبعضی ازاین صنایع چون «تشبیه» و «استعاره» و «تمثیل» و «مبالغه» از لوازم شعرند و تکمیل‌اثرشعر بدون توسل‌بآنها غالباً دشواراست . بعضی ازصنایع دیگرنیزچون«مراعات‌نظیر» و «تضاد»و«لف‌ونشر» و«جناس»و «تسجیع» و«ترصیع» و «سیاقت اعداد و صفات» و «تفسیر و تبیین» و «التفات» گاه بدون آنکه شعرا کوشش خاصی‌بکاربرند درسخن‌ایشان‌میگنجد وحقاً درآرایش کلام اثری مطبوع دارد، چه زیبائی صورت شعربرحسن تأثیرآن میافزاید . ازاین گذشته این‌نوع‌صنایع، خاصه وقتی‌که تکلفی درآوردن آنها مشهود نباشد، موجب اعجاب و تحسین خواننده‌است، وپوشیده‌نیست که یکی ازمظاهر لذتی که‌انسان ازآثارهنری‌وازجمله شعرمیبرد همین حسن تحسین واعجاب است.

شعرای قدیم درآوردن این‌قبیل صنایع طریق اعتدال پیموده‌اند، چنانکه در اشعارامثال کسائی وعنصری و فرخی‌ومسعودسعد ومعزی وادیب صابر وظهیر بامثال

(۱) رجوع شود بفصل «قطعه» ازاین کتاب

صنایع که گذشت بسیار برمیخوریم . در دورهٔ سلجوقی هرچند التزام شعرا ببعضی صنایع شعری خاصه «تشبیه» و «اغراق» و «سجع» و «ترصیع» وانواع «تجنیس» و «تزکالصدر» و «تضاد» و «مطابقه» قصاید را غالباً مصنوع ودشوارساخته‌اماستادی این شاعران وقوت طبع ایشان شعرآنانرا ازعیب بی‌اثری وملال‌آوری بازداشته. چند قصیده که صاحب‌المعجم ازانوری وظهیرورضی نیشابوری‌ورشید وطواط بعنوان‌شعر برگزیدهٔ آن دوره میآورد این معنی‌را آشکار میسازد .

اما پیداست که بعضی ازصنایع‌شعری‌مانند «اعنات یالزوم مالایلزم» و«توشیح» و «صنعت مقلوب مستوی» و «وصل وغیرموصل» جز نشان تکلف‌نیست، و همچنین اصرار دربکاربردن صنایع بدیعی منافی لطف طبیعی شعراست .

باری، ازهمان قرن ششم توجه شعرا بیش‌ازپیش بصنایع‌لفظی معطوف گشت وبتدریج که مضامین شعری رکود یافت وابداع شعرا و تازگی سخن ایشان نقصان پذیرفت اینگونه تفننات لفظی جایگزین صفای معنی ولطف تخیل شاعر گردید و کم کم بعضی‌ازاینگونه‌صنایع تکلف‌آمیز ازقصیده بغزل‌نیز که بنای‌آن بیشتربرصدق وسادگی‌است راه یافت ، چنانکه ازغزلهای کمال خجندی‌وکاتبی ترشیزی ازشعرای ایندوره آشکار است . حتی حافظ نیز از کثرت توجه بصنایع بدیعی بر کنارنیست و تنها قدرت بی‌مانند اودرشاعری‌است که ابیاتی چون این بیت را :

آندر آن موکب که بر پشت صبابندند زین
باسلیمان چون برانم من که‌مورم‌مرکب‌است

که علاوه براشتمال‌برچندین صنعت بدیعی ازتعقیدی‌هم خالی‌نیست، مطبوع‌میسازد.

دردوره‌ای که مورد گفتگوی ماست بکاربردن صنایع بدیعی وساختن اشعار مصنوع بیش‌ازپیش معمول گردید . سلمان‌ساوجی که قصاید مصنوع اومعروف‌است بیش ازهرقصیده سرائی دراین‌عصرمورد توجه‌واقبال شعراقرار گرفت. درتذکره‌های زمان بوصف قهرت شعرا درتفنن شعری وصنایع بدیعی وهمچنین کوششی که دو

جواب گفتن قطعات مصنوع بکار برده‌اند بسیار برمیخوریم (۱)

پیدا است وقتی که هنرنمائی مورد نظر شعرا قرار میگیرد و شاعر میکوشد تا در میدان سخن بر اقران برتری جوید و خواننده را بیش ازدیگران با عجاب وادارد، صفا وسلامت شعر ضایع میشود، وهمین معنی است که ازعیوب شعری ایندوره است.

(۱) ازجمله رجوع شود بترجمهٔ مجالس النفائس، چاپ تهران، صفحات ۱۶، ۲۰، ۳۲، ۳۴ مثلا لطف‌الله نیشابوری یك رباعی گفت و در آن صنعت مراعات نظیر را بچند گونه بکار برد وآن رباعی این است :

گل داد پریرو ع فیروزه بباد — دی جوشن لعل لاله برخاك افتاد
داد آب چمن خنجرمینا امروز — یاقوت سنان آتش نیلوفر داد

بگفتهٔ دولتشاه مولانا تاسیسی یکسال درجواب رباعی فوق رنج برد وآخر ازعهده برنیامد.

صنایع شعری که دراین‌دوره بیشتر رایج بوده‌است

در اینجا نمیتوان همهٔ صنایع شعری معمول ایندوره را مورد بحث قرارداد. انها بصنایعی که بیشتر مورد توجه شعرا قرار داشته اشاره میکنیم.

۱ ـ اغراق

اغراق درهمهٔ ادوارادبی مورد التفات شعرا بوده‌است . دراین‌دوره‌ازآنجا که شعرا عموماً باعجاب خواننده‌بیشتر توجه‌داشته‌اند تابیان‌حال‌خویش. غالباً کوشیده‌اند تا این مقصود را با اغراق ومبالغهٔ درمعانی حاصل‌نمایند، وملازمهٔ اغراق با مضمون‌سازی ونازك‌اندیشی پوشیده نیست.

ازاغراقهای تند یکی اغراق این‌بیت امیرهمایون‌اسفراینی است :

ازبس که‌سرفتاده برآن‌خاك‌آستان — در کوی‌او کشیده‌زمین‌سر برآسمان

اما گاه نیز اغراق باوجود تندیش چندان نامطبوع نیست ، مانند ابیات ذیل از شرف‌الدین‌علی یزدی :

تالب ساغردمی زان لعل میگون میزند — دل زرشکش‌دمبدم پیمانه‌درخون‌میزند
تالبت برگریهٔ جمع پریشان خنده زد — آب‌چشمم‌خنده‌برجیحون‌وسیحون‌میزند
تا ز قرب آستانت سربلندی یافت سر — خاك پایم طعنه بر تاج فریدون میزند

ازهمین قبیل است‌این غزل کاتبی :

هیچ‌دل‌نیست‌که‌درزلف گره گیرتونیست — هیچ‌جان نیست که دیوانهٔ زنجیرتونیست
سینه‌ای نیست که پیکان‌تو اورا نشکافت — جگری‌نیست که پرخون زپرتیرتونیست
آهوی چشم تو تا میل بصیادی کرد — هیچ‌جا نیز دلی‌نیست که نخجیرتونیست
بر سر قبر شهیدان چو قدم رنجه کنی — خاك این بی کفنان لایق تکبیرتونیست

اغراق درقصیده پیش‌ازاین‌دوره بحد کمال رسیده بود،بنابراین‌اغراق‌شعرای

این دوره در قصائد تازگی ندارد. ولی در غزل مبالغات غریب و بیش از حد در اینزمان پیشرفت بیشتری یافت.

۲- تقابل و مطابقه و مراعات نظیر

این صنایع که بسیار بهم نزدیکند در این دوره رواج کامل داشتند. رباعی که فوقا از لطف‌الله نشابوری نقل شد از بهترین نمونه‌های این نوع است (۱). رباعی ذیل نیز با همین صنایع از شاعر مذکور است:

درمرو بریر لاله آتش انگیخت — دی نیلوفر ببلخ در آب گریخت
در خاك نشابور گل امروز شکفت — فردا بهری باد سمن خواهد بیخت

کاتبی در این صنعت نیز مانند سایر صنایع بدیعی کوشیده است و ابیات ذیل یا این صنایع از اوست:

شبی که ما مرخت شد چراغ خلوت ما — گداخت شمع و نیاورد تاب صحبت ما
دمی که از رخ چون مه نقاب برفکنی — بود بر آمدن آفتاب دولت ما
بکوی عشق در آء کاتبی، بطبل و علم — که دور جمله گذشت و رسید نوبت ما

در بیت ذیل مولانا کوتری چند صنعت دیگر را با مراعات نظیر جمع کرده است:

در خیل بستهٔ خندان آن بادام چشم — چشمهٔ جو نیست چشم ما که دارد نام چشم

در غالب ابیات غزل ذیل از بساطی سمرقندی نیز این صنعت رعایت شده:

درهر چمن که بی گل رویت رسیده‌ایم — آهی بیاد سرو قدت بر کشیده‌ایم
پروانه وار سوخته‌ایم از تو سالها — هم عاقبت بداغ غمت پروریده‌ایم
پیکان زسینه، آه مزدل، ناوك از جگر، — زینگونه جوز انوفراوان گشیده‌ایم
پیش از من ای سرشك بکویش چه میروی — ما هم برابر تو برین گو دویده‌ایم
ما بنده‌ایم و قسمت ما خاك کوی تو است — بشناس قدر ما که ترا زخریده‌ایم
بر خوانده‌ایم با خط سبز آیت شفا — وانرا بگرد چشمهٔ نوشت دمیده‌ایم

در بسیاری از اشعار سعی شده است عناصر چهارگانه یکجا بکار رود. از نمونه‌های آن این بیت کاتبی است:

(۱) صفحهٔ ۱۲۸ از این کتاب.

چوخاکم میدهد بر باد زلف عنبرافشانش — درآب رویم آتش میزند چاه زنخدانش

و از نمونه‌های تکلف در مراعات نظیر این بیت لزهمان شاعر است در منقبت حسین بن علی (ع) که در آن نام پنج دام را آورده است:

چرخ پلنگ رنگ چرا کرد روبهی — باشیرزاده‌ای که سگش آهوی خطاست

۳- اعنات (لزوم مالایلزم)

لزوم مالایلزم یا اعنات چنانکه از این در تسمیه برمیآید صنعتی سخت تکلف آمیز است. (اعنات بمعنی در کاری دشوار افکندن است) (۱). خاصه وقتی که شاعر الفاظ غیرمربوط و قوافی و ردیفهای دشوار را ملتزم شود، مانند التزام «شتر» و «حجره» در قصیدهٔ کاتبی، و ردیف «آتش و آب و باد و خاك» در قصیدهٔ لطف‌الله نشابوری. این صنعت نظر بطبع تکلف پسند شعراء زمان سخت شایع بوده است. شاید بهترین نمونهٔ آن همان قصیدهٔ کاتبی است که مذکور شد و در هر مصرع آن دو لفظ شتر و حجره التزام شده و چند بیت آن اینست:

مرا غمی است شتروارها بحجرهٔ تن — شتردلی نکنم، غم کجا و حجرهٔ من
گریزم از شتران سپهر و حجرهٔ خاك — که حجره راست شترهای مست پیرامن
دلا مجو شتر دهر و حجرهٔ گردون — چرا که این شتر مست حجره ایست کهن
چه نقش آب و شتر بر جدار حجره کشی — شتر مبند که این حجره نیست جای وطن
شتر بهر زه مران یاد کن ز حجرهٔ گور — که حجره چون شتر کور باز کرده دهن
اجل ز حجره ترا رخت بر شتر بندد — گرت چو زنگ شتر حجره روست یا آهن
شتر ز حجرهٔ مکر جهان جهان که ز مکر — سخن بحجره ز صلحست و بر شتر جوشن

(این قصیده هشتاد و پنج بیت است)

مولانا حسام‌الدین مشهور بابن حسام از شعرای این دوره این قصیده را بقصیده‌ای که مطلعش این است جواب گفت:

شترسوار قضا میرسد بحجرهٔ تن — که بر شتر بنهد بار جان بحجرهٔ تن

(۱) رجوع شود بالمعجم فی معاییر اشعار العجم، چاپ تهران، ص ۲۸٤

لطف‌الله نیشابوری در قصیده‌ای چهار عنصر را در هر مصرع التزام کرده است. چند بیت از آن اینست :

خاك بر بادیم ای آتش عذار آبدار — رو چو باد این خاکیان را آب آتش‌وش بیار
در سرای آب و خاکم ز آتش دل باد رست — باد دان این خاکدان را، آب بر آتش گمار
از هوا در آتشم این خاك ره را آب ده — سرد شد از باد آب، این خاکیان را آتش آر
خاکیان را آتش افروزد چو باد از کاو آب — همچو دهقانان را ز خاك و باد و آتش آب کار
آتش سودا چو خاك آب رخم بر باد داد — زاب چشم و آتش دل زان چو بادم خاکسار

از شعرای پیشین نیز گاهی این صنعت را در قطعاتی از اشعار خود ملازم شده‌اند، اما کمتر در انتخاب کلمات اینگونه رعایت تناسب را از دست داده‌اند، چنانکه سیفی نیشابوری در قصیده‌ای «سنگ و سیم» را التزام کرده است و فخرالدین مبارکشاه غوری «ذره و آفتاب» را در قصیده‌ای التزام نموده. (۱)

در مثنویات این دوره نیز نمونه‌های این صنعت کم نیست. از جمله عارفی هراتی در مثنوی گوی و چوگان در خیلی از موارد دو لفظ گوی و چوگان را التزام کرده است. مثلا در آغاز منظومه در حمد خداوند چنین گوید :

آن خالق ماه و خور که چون گوی — زو چرخ فتاده در تکاپوی
زو گوی سپهر مستدیر است — چوگان هلال گوشه گیر است
از حکمت اوست در زدو گیر — چوگان قضا و گوی تقدیر
از ماه برین بلند ایوان — گه گوی نموده گاه چوگان

در جای دیگر از همان مثنوی سرو پا را التزام کرده و گفته :

چون زلف بتان فتاده در پای — سر داده بباد و پای بر جای
پا در کنر فنا نهاده — سر نیز بجای پا نهاده
پا در گل و مانده سر بزانو — نه زور قدم نه زور بازو (۲)

و در مناجاتی «حال و خیال» را ملتزم گردیده است :

(۱) رجوع شود بالمعجم فی معائیر اشعار العجم، چاپ تهران، صفحهٔ ۲۸٤ و ۲۸۵
(۲) گوی و چوگان عارفی، چاپ لندن، صفحهٔ ۲۳

ای لال زبان حسالم از تو — خالی نبود خیالم از تو
ای از تو ربوده حالی من — سودای سر خیالی من
روشن بودت که حال من چیست — در آینهٔ خیال من کیست
توفیق رفیق حال من کن — دُر در صدف خیال من کن
تا هر چه ز روی حال گویم — آمیخته با خیال گویم (۱)

فتاحی نیشابوری نیز در مثنوی «دستور عشاق» باین صنعت توجه داشته، از جمله در ابتدای منظومه دوا لفظ «حسن و دل» را التزام نموده :

در و نها راز دل حسن نظر دارد — برونها کرد از حسن صور شاد
ز عرش جانفزا تا فرش اغبر — جهان پر حسن و دل بینم سراسر
دلی را گر بحسنی آرزو نیست — گر از حسنی دلی را جستجو نیست
هزاران حسن و دل مشتاق و مایل — کهی دل حسن و گاهی حسن شد دل

۴- تجنیس

تجنیس از صنایع بسیار شایع ایندوره است و شعرا بانواع مختلف آن توجه داشته‌اند. حتی در شعر قاسم الانوار تبریزی نیز که کمتر در بند صنایع بدیعی و اصولا تکلف بوده است جناس کم نیست. از جمله این مطلع از اوست :

توساقی جان بخشی و عالم همه جامست — وز باده نوشین تو عالم همه جامست

و نیز این بیت که «جناس» خط دارد :

واعظ که پر قص است پس پردهٔ پندار — سودش نکند پند که در بند عمامه‌ست

و از جنسیات متکلف یکی در این بیت آخری است :

اگر وفات کند آذری ببوی وفایت — پس از وفات ز خاکش گل وفات بر آید

و از جناسهای لطیف یکی این بیت فتاحی از مثنوی «حسن و دل» است :

همه شب تا سحر «حسن» دلارام — نهان چون جان گرفتی با «دل» آرام

(۱) گوی و چوگان عارفی، چاپ لندن، صفحهٔ ٦. نیز رجوع شود بصفحات ۷ و ۱٦ و ۱۲ از همان مثنوی

شعرای متکلف غالباً جناس را در قافیهٔ شعر رعایت کرده‌اند . از جمله کاتبی قطعه‌ای دارد که در آن دو قافیه را باجناس ناقص التزام نموده :

ای دل ار خواهی که باشی دره عزت سوار
اسب همت را بمیدان قناعت تاز تیز
تا شود واقف دلت از سرّ هر کاری که هست
نقد هستی سر بسر در پای اهل راز ریز
گر شود گم جوهر جانت چو یزی خاك فقر
مگذران زین رهگذر بردل غبار و باز یز
ور بحق دانسته‌ای جای نشست و خاست را
خواه در آرمن نشین و خواه در ابخاز خیز

لطف‌الله نشابوری نیز این قبیل قصاید و قطعات فراوان دارد ، از جمله قصیده‌ایست که چند بیت آن اینست :

طوطی زرین سلب بین برسر منقار قیر — نغمه‌اش دایم چو بلبل برشکونه زار زیر
ابر همچون قیر بلرد قار برسطح بسیط — اوست آن ابری که می بلرد همه باقار قیر
راز هر سر آنزمان روشن شود چون آینه — کز نم زنگش شود تیغ زبان زنگار گیر
راست چو تیر است وسیرش محتمل برصدق و کذب
در صواب و در خطا چون در دم رفتار تیر

ازانواع جناس که باز دراینده‌وره رواج داشته یکی «جناس مزدوج» است و لطف‌الله نشابوری قطعات متعدد باینگونه جناس دارد . ازجمله ترکیب بندی‌است دوچهار بند که مطلع آن اینست

گر بر آن سیم بر بودی مرا بیکبار بار — بر گرفتی ازدل من آن رخ گلنار نار

و نیز مسمطی که در هر مصراع آن جناس مزدوج آورده‌است. چند بیت آن اینست:

تا ز خیل دی برآرد مهر گردون گرد گرد
رایتی زد چون رخی کز مهر یار آزرد زرد
مبدع ارکان ز هر رنگی بدید آورد ورد
نقش بند نامی از صنع آنچه بتوان کرد کرد

عندلیب از جام گل الحق مئی درخورد خورد
کو چنین سر مست می نالد بهر گلزار زار
شد ز شعر گونه گون چون کلبهٔ صباغ باغ
وز صفا و خرمی چون عالم افراغ راغ
میکند طوطی بر اطفال چین ابلاغ لاغ
گرچه دارد وحشتی چون هندوی دماغ ماغ
درفراز از سرو چون از قوس قایم زاغ زاغ
در فغان بر بید چون زنگی عاشق سار سار

از تجنیسات پر تکلف همین شاعر قطعه‌ایست باجناس ناقص و دو قافیه . دو بیت آن اینست :

زجرّ نفع سیم جور منمای — چو هر سارق ز هر تسریق تسریر
بدان تعظیم نفس از شغل باطل — که هست آن در ره تحقیق تحقیر

پیش ازاین ازمثنوی کاتبی معروف به «تجنیسات» نام برده‌شد . اینك چند بیت ازمقدمه آنرا درحمد خالق برای نمونه میآورم :

ای بر حمت در دو عالم کار ساز — جمله عالم را برحمت کار ساز
ایکه هستی گمرهانرا کار ساز — کرده‌ام گم ره بلطفم کار ساز
قاضی الحاجاتی و روزی رسان — نیست حاجت گفتنت روزی رسان
غیر تو نبود دگر مشکل گشای — لطف کن باجمله و مشکل گشای
هر کرا در نعمت او کفران بود(۱) — او نباشد مؤمن و کفر آن بود
آبجو ویران است آبادان ازاوست — ملك و ویران نیز آبادان ازاوست

۵ـ ایهام

در اینجا باید از «ایهام» نیز که از صنایع زیبا و لطیف شعری است نام برد که هرچند موارد آن بسیار نیست، در این دوره بنمونه‌هائی از آن برمیخوریم. از جملهٔ قطعهٔ مولانا جمال‌الحق استرآبادی است که «ایهام» را بادرد الصدر» جمع دارد :

ز خوجان یکی رفت سوی هرات — که قاضی شود، صدر راضی نبشت

(۱) کذا

برشوت خری داد وقاضی شد آخر — اگر خر نمیبود قاضی نمیشد (۱)

قطعهٔ ذیل از کمال خجندی نیز ایهامی لطیف دارد :

به نی گفت در خانقه صوفئی — که دارندجمعی بیانگت هوس
نی انگشت بردیده بنهاد و گفت — کسی بسته‌ام در قبول نفس

و نیز قطعهٔ ذیل درهجو ازاوست :

بما آن صوفی بیریده بینی — بغیر از عجز ومسکینی ندارد
نشاید جرم خودبینی براوبست — که آن بیچاره خودبینی ندارد

ونیز این قطعه درتعریض شعرسلمان ازهمان شاعر است :

یکی شعرسلمان زمن بنده خواست — که دردفترم زان سخن هیچ نیست
بدو دادم آن گفته های چوآب — کز آنسان دُری درعدن هیچ نیست
من از بهر تو می نوشتم ولی — سخنهای او پیش من هیچ نیست

واین بیت درایهام ازقاسم الانواراست :

هر که اوبانگ اناالحق زدم یارشنید — شاه عالم شدو برهر دو جهان منصوراست

این بیت بساطی نیزهرچند سست است ایهامی ظریف دارد :

دُرها که من ازهجر تو ازدیده فشانم — یک یک همه دانم که بگوش تو رسیده است

۶ - سایر صنایع شعری

ذکرهمهٔ صنایع شعری بطول میانجامد . گذشته ازآنچه ذکرشد بسیاری از سایرصنایع بدیعی وتفننات لفظی موردنظرشاعران این دوره قرارداشته ، وحتی گاه شاعر خود را ملزم بآوردن کلیه این صنایع درقطعه واحدی مینمود. قصاید متعددی

(۱) این قطعه بصور دیگر نیز نقل شده است . ازجمله :

همی گشت درشهرشخصی زجرجان — که قاضی شود صدر راضی نیشد
بدادش خرکبرشوه، قاضی شدآخر — اگر خر نمی بود قاضی نمیشد

رجوع شود بترجمهٔ مجالس النفائس، صفحات ۲۴۷-۲۲۰

که درجواب قصیدهٔ مصنوع سلمان سروده شده همه چنین است (۱). فتاحی نیشابوری درمثنوی «دستورعشاق» درضمن دومکتوب یکی ازوه حسن» به «دل» ودیگری ازدل» به «حسن» همهٔ صنایع شعری را (مجموعاً ۹۸ صنعت) التزام نموده. (۲)

ابن حسام شاعر منقبت سرای ایندوره قصاید مصنوع متعدد دارد. ازجمله قصیده ایست بنام «قصیدهٔ سحریه» که علاوه بر آنکه موشح است با انتخاب بعضی کلمات ازابیات آن ابیات دیگر با اوزان وقوافی مختلف بیرون میآید . چندبیت آن اینست

کزاهوای بهار است وجانب گلزار — که نوعروس چمن جلوه میدهد رخسار
یکی فضای جهان است ملون ازلاله — دگر هوای درختان مزین ازگل نار
سواد طرهٔ سنبل بدست باد شمال — چوزلف بر رخ زیبای سروِلاله عذار
تورا سربر چمن خوش بود چوصحرا را — ز مهد غنچه دهد افسر زبرجد کار
مرو زباغ چو گلها چمن بیارایند — دم سحر بشمایند ز شاخها ازهار ...

ازگلهائی که زیرآنها خط کشیده شده بیت ذیل بیرون میآید

بلوازلاله وسنبل چوصحرا وایآراید — عروس گلرخ زیبا زمهد غنچه بنماید

وقصیدهٔ هیگری دارد که «مجمع» را با «تقسیم» یا «لف ونشر» درابیات آن بکار برده وهربیت آنرا بچندصورت میتوان خواندومطلع آن اینست :

بازچومستان ازسردستان رفته بستان بلبل محرم — نغمه سرایان رقص نمایان خرم وخندان خوشدل وبیغم

دلل انحطاط شعر درایندوره

تعیین علل انحطاط شعر فارسی در قرن نهم کاری دشوار است ، چه مسائل اجتماعی را که مواد آنها ازدسترس تجربه دوراست ـ خاصه اگر متعلق بادوار گذشته باشد ـ نمیتوان مانند مسائل طبیعی مورد مشاهده وتجربهٔ دقیق قرارداد. ازاینرو استنباط

(۱) رجوع شود بصفحات ۲۰، ۱۶، ۳۲، ۳۴، ۱۴۳، ۱۹۰ و۱۹۴ ترجمهٔ مجالس النفائس و نیز صفحهٔ ۳۷۰ ازهمان کتاب

(۲) «دستورعشاق» چاپ برلین، صفحهٔ ۳۱۱-۲۸۷

قوانینی که تحولات اجتماعی و ازجمله تغییرات هنری را توضیح دهد آسان نیست. از آنجا که موضوع مسائل اجتماعی رفتار «انسان»، یعنی موجود زندهٔ تمام‌التحولی است که درسلوک خویش اختیار نسبی دارد، هنوز قوانین ثابت و مستقری درعلوم اجتماعی ـ از آن قبیل که درعلوم طبیعی بدست آمده ـ وجود ندارد، وغالباً کار بحدس و گمان است. لذا نمیتوان دلائلی را که دراین موارد ذکرمیشود بی شائبه تردید یقینی و قطعی دانست.

علتی که برای انحطاط شعردرقرن هشتم‌ونهم هجری ذکرمیکنم تازه نیست، وغالب نویسندگانی که بتألیف تاریخ ادبیات فارسی دست زده‌اند کم‌وبیش اشاره‌ای باین علل نموده‌اند. ازاین‌رو نگارنده دراین باب تطویل را جایز نمیداند و باشاره‌ای اکتفا میکند.

نخست باید احوال اجتماعی ایران را دراین‌دوره بنظرآورد. عدهٔ کثیری از ایرانیان اززمان حملهٔ مغولان قرین رنج ومحنت و بدبختی گردیدند. قتل‌ونهب و غارتی که قوم تاتار دردو دورهٔ متوالی درایران اعمال کرد پیداست که تاچه‌اندازه موجب استیلای یأس و بیم و وحشت، و کشتن حس نشاط و اعتماد بنفس وقوه اقدام وعمل در دل ایرانیان گردید. ازاین‌رو ممکن است انحطاط ذوقی نواقبی را درقرن نهم معلول مصائبی دانست که درمدت دوقرن برایرانیان وارد گردید.

نکتهٔ دیگری که میتوان گفت این است که ایران پیش از قرن نهم دوره‌ای طولانی که دورهٔ قوت طبع و نیروعقلی فکروحسن ذوق بود، و ازقرن چهارم تاقرن هشتم دوام یافت، گذرانده. اگرقوهٔ طبع شاعرمنش ایرانیان جوانی خودرا درآن ایام بسربرد و چون قرن هفتم سپری شد روی پیری گذاشت. بنابرآنچه درمورد حیات اقوام وملل وسلسله‌ها وتمدنهای تاریخی نیزدیده میشود، بروز دورهٔ رکود و توقف پس‌ازیک دورهٔ طویل جنبش و برزوشکفتگی، طبیعی بنظرمیرسد.

اما بتحقیق باین علل قانع نمیتوان شد و ذهن کنجکاو در پی دلائلی است که

متأسفانه برای نگارنده نیز کاملا روشن نیست، و آنچه را که دراین‌باره بخاطرمیگذرد نمیتوان بصورت قطعی بیان کرد. اما باید درنظرداشت که احوال اجتماعی اقوامی که سوابق و سوانح تاریخی فراوان دارند بسیار پیچیده، ومعلول عوامل گوناگون است هرزمان برحسب این کیفیات اقتضای نوعی شعردارد. شعر قرن نهم باقتضای احوال اجتماعی زمان چنان است که بمذاق ما که سخن‌فردوسی وفرخی وسعدی وحافظ را معیار فصاحت و بلاغت میدانیم راه کدو منحط جلوه میکند. اما برای مردم قرن نهم، وهم کسانی که طبع ایشان باطبع آن‌مردم مناسبت‌دارد چنین نبوده و نیست، چنانکه مردم ترکیه و هندوستان شعرای دورهٔ صفویه را بسیار بزرگ میشمارند و «بیدل» درنظرمردم افغانستان مقامی عالی دارد.

فصل چهارم

انواع شعر از لحاظ صورت

اینک که کلیاتی دربارهٔ شعر و شاعری نیمهٔ اول قرن نهم هجری گفته شد، بذکر انواع شعر در ایندوره می پردازیم.

انواع مهم شعر همانهاست که سابقاً نیز در ایران معمول بود و در این عصر نوع تازه ای ابداع نشد، اما اهمیت و رواج بعضی از این انواع تغییر یافت. در این فصل از غزل و مثنوی و قصیده و رباعی و ترجیع بند و ترکیب بند و انواع دیگر که کمتر رایج بوده است بحث میشود.

۱- غزل

معمولا در ذکر انواع شعر قصیده را مقدم میدارند، اما چون در ایندوره غزل بیشتر از سایر انواع مورد التفات شعرا بوده است و از آثار شعری ایندوره قسمت عمده غزل است، این نوع را برحسب اهمیت مقدم داشتیم.

رواج غزلسرائی

در ایندوره سرودن غزلیات رواج کلی داشت. غزل از اواخر قرن ششم با غزلیات خاقانی و سنائی طرح خاصی پیدا کرد و از تغزل جدا شد. با آثار شیخ عراقی و عطار و سعدی رونق گرفت و در زمان حافظ کمال یافت، و بعللی که ذکرش خارج از موضوع این کتاب است بر سایر انواع شعر پیشی گرفت و برای بیان احوال درونی، خاصه احوال عاشقانه، بیش از سایر انواع شعر مورد توجه و اقبال شعرا واقع گردید. در این دوره که دنبالهٔ دورهٔ حافظ است غزلسرائی سیر صعودی خود را از حیث اهمیت ادامه داد. کمتر شاعری میتوان یافت که بغزل اقبال شایان نکرده باشد. بیشتر شعرای زمان غزل گویند و از ایندوره بیش از هر نوع اثر شعری دیوان غزل در دست است. در تذکره های

زمان نیز اشعاری که بعنوان منتخب اشعار شعرا ذکر شده بیشتر از جنس غزل است.

سبک های غزل

هر چند هر شاعری را بحقیقت سبکی خاص است، و چنانکه بوفن (۱) ادیب و دانشمند فرانسوی گفته است «سبک همان خداوند سبک است»، و از اینرو بعدهٔ شعرا سبک خاص میتوان یافت، ولی بطور کلی میتوان در غزل ایندوره دو سبک عمده تشخیص داد. یکی سبکی که در آن سلامت لفظ و فصاحت بیان و روشنی معنی بیشتر و باریکی و پیچیدگی مضامین کمتر است و غالباً سخن سعدی و حافظ و عبید و خواجو را بیاد میآورد. مغربی تبریزی و قاسم الانوار تبریزی و لطف الله نشابوری و شاه نعمة الله ولی و شرف الدین علی یزدی را باید از صاحبان این سبک بشمار آورد. شعر اینان رویهمرفته از حیث لفظ متین تر و از جهت معنی روشن تر است.

سبک دیگر سبک شعرائی است که میتوان آنانرا پیرو امیر خسرو و حسن دهلوی خواند. بیشتر در بند معانی باریک و مضامین نازکند و شور سخن و لطف کلامشان کمتر و عیوب لفظی و صوری در شعرشان بیشتر است. کمال خجندی و شیخ آذری و کاتبی ترشیزی و خیالی بخارائی و بساطی سمرقندی و طوسی و امیر همایون اسفراینی را باید از اینسته شمرد.

از مقایسهٔ چهار غزل ذیل تفاوت این دو سبک آشکار میشود:

۱- از شرف الدین علی یزدی (سبک اول):

قد بر افراخته و چهره بر افروخته‌ای — کار خود ساخته و خرمن ما سوخته‌ای
تا نیابد خبر از حسن تو غیر، از غیرت — همه را دیده فرو بسته و لب دوخته‌ای
بوسه‌ای ده بفقیری، چه بری چندین دل — نیکئی کن که بسی مظلمه اندوخته‌ای
غمزه‌ات کرد نگاهی بمن و سحر است این — که بآن شوخیش این مردمی آموخته‌ای
سوختم در طلب و راه نبردم بوصال — که تو بیرون ز خیال من دلسوخته‌ای...

Buffon - 1

۲- از قاسم الانوار (سبك اول):

توئی که مرهم ریشی و غایت مقصود — جناب حضرت محبوب عاقبت محمود
مرا که طاقت هجران نمانده است ایدوست — بیا که عمر عزیز است و میشود نابود
یقین که هیچ ندانست قدر عمر عزیز — کسی که در ره عشقت نکرد ترك وجود
مرا که خیل خیال تو یار غار آمد — بروز هیچ نیاسود و شب دمی نغنود
بیا بمجلس مستان عشق و خوش بشنو — هزار نالهٔ بربط، هزار نغمهٔ عود
بیار ساقی جان بادهٔ مصفا را — بده به «قاسم» مسکین برغم شیخ جحود

۳- از کاتبی (سبك دوم):

دل غرقه شد بخون چو فکندی برخ نقاب — زین به که دید سنك که شد سرخ از آفتاب
تیغ تو بر سر من و من دم نمی زنم — زین به نگه نداشت کسی سر بزیر آب
تنها نه من برای لبت اشك ریختم — بسیار خون که رفته بود برسر شراب
یك لحظه بی غم تو نیاسود خاطرم — آنرا که خورد نیست کجا میرود بخواب
ای «کاتبی» چه اشك فشانی که وقت نوح — طوفان نوح کرد جهان سر بسر خراب

۴- از شیخ آذری (سبك دوم):

منم که ناسك کوی تو آشنای من است — کسی که نوبت شاهی زند گدای من است
مرا بناز بکشتی و شاکرم، لیکن — مکش بناز که ناز تو خونبهای من است
تو ای طبیب، دل پاره را مکن چاره — که این جراحت شمشیر بی وفای من است
بلای عشق و غم روی دلبران گوئی — خلیفه‌ای است که آن خاص از جزای من است
بریخت بال و پر «آذری» و یار نگفت — که این کبوتر سرگشته در هوای من است

اما باید توجه داشت که نمیتوان همیشه این دو سبك را بخوبی از هم تشخیص داد. در حقیقت باید گفت در این دوره دو تمایل در غزل مشاهده میشود. یکی تمایل بسبك قدما و یکی تمایل بسبك تازه‌تری که آنرا «سبك صفوی» میخوانیم. گاه یك شاعر در بعضی غزلیات متمایل بسبك قدیم و غزلیات دیگر متوجه بسبك جدید است. امیرشاهی سبزواری و لطف‌الله نشابوری غالب غزلیاتشان میان این دو سبك قرار دارد.

اما پیداست که سبك قدما در شرف از میان رفتن است، و شعرائی که بنام پیروان سبك اول نام بردیم عموماً از شعرای اوائل این دوره‌اند. باید گفت سبکی که اکثریت شعرا پیرو آن بوده‌اند همان سبك کمال خجندی و کاتبی است، یعنی سبکی که مقدمهٔ سبك صفوی محسوب میشود.

عدهٔ ابیات غزل

در بارهٔ عدهٔ ابیات غزل نمیتوان چیزی گفت که عمومیت داشته باشد، زیرا شعرای این دوره در این باب سلیقه واحد نداشته‌اند. بعضی مانند قاسم الانوار غزلیاتشان غالباً طویل و بعضی چون لطف‌الله نیشابوری عدهٔ ابیات غزلشان متوسط و بعضی چون امیرشاهی غزلشان کوتاه است.

اوزان غزل

اوزان غزل در این دوره عموماً مطبوع و خوش آهنگ است و شعرا هر چند غالباً در تفنن کوشیده‌اند در این باب از تکلف خودداری نموده‌اند.

بحوری که در این دوره بیشتر مورد توجه شعرا بوده و در غزل بکار رفته بحور ذیل است:

هزج مثمن سالم	مفاعلن مفاعلن مفاعلن مفاعلن
هزج مسدس مقصور	مفاعیلن مفاعیلن مفاعیل
هزج مثمن اخرب مکفوف مقصور	مفعول مفاعیل مفاعیل مفاعیل
هزج مثمن اخرب	مفعول مفاعیلن مفعول مفاعیلن
هزج مسدس اخرب مقبوض مقصور	مفعول مفاعلن مفاعیل
هزج مثمن اخرب مکفوف محذوف	مفعول مفاعیل مفاعیل فعولن
هزج مسدس اخرب مقبوض محذوف	مفعول مفاعلن فعولن
رجز مثمن سالم	مستفعلن مستفعلن مستفعلن مستفعلن
رمل مسدس مقصور	فاعلاتن فاعلاتن فاعلات
رمل مثمن مقصور	فاعلاتن فاعلاتن فاعلاتن فاعلات
رمل مثمن مخبون مشکول	فعلاتن فعلاتن فعلاتن فعلات

رمل مثمن مخبون اصلم	فعلاتن فعلاتن فعلاتن فعلن
رمل مسدس مخبون محذوف	فعلاتن فعلاتن فعلات
مضارع مثمن اخرم	مفعول فاعلاتن مفعول فاعلاتن
مضارع مثمن اخرم مقصور مکفوف مخذوف	مفعول فاعلات مفاعیل فاعلات
مضارع مثمن اخرم مقصور	مفعول فاعلات مفاعیل فاعلن
سریع مطوی موقوف	مفتعلن مفتعلن فاعلات
خفیف مخذوف مجنون	فاعلاتن مفاعلن فعلن فعلاتن مفاعلن فعلن
مجتث اصلم مسبغ	مفاعلن فعلاتن مفاعلن فعلات
مجتث اصلم مخبون مخذوف	مفاعلن فعلاتن مفاعلن فعلن

چون پیش ازاین ازخصوصیات صوری شعردراین‌دوره بطورعموم بحث شده است اینک بذکرمضامین غزل میپردازیم.

مضامین غزل

یکی ازاختصاصات برجستهٔ غزل فارسی عدم‌وحدت معانی آن‌است. درغزل غالباً هریت‌ازجهت‌معنی مستقل‌است‌و بای‌بندمعنی بیت قبل‌و بعدنیست، وحتی پرداختن شعرا ازیک‌معنی بمعنی مخالف‌آن دریک غزل درنزدما عادی است. بااینهمه‌مضامین غزل بحدودی محدود است، و تنوع در قالب معانی خاصی صورت میگیرد. غزل ایندوره‌را برحسب‌معانی کلی آنها میتوان‌ازسه‌نوع شمرد: غزل‌عاشقانه، غزل‌عارفانه، غزل قلندرانه. اما پیداست که همهٔ معانی همه‌انواع غزل عشقی‌است و کمتر غزلی را میتوان ازچاشنی آن خالی یافت. از اینرو نوع مهم غزل همان غزل عاشقانه است وانواع دیگرفرع این‌نوع محسوب میشوند.

الف ـ غزل عاشقانه

دراین‌دوره بیان احوال عاشقانه بسیار معمول بود، بطوریکه‌غالب شعرا بدون

آنکه احساس واقعی ازاین‌احوال داشته‌باشند بادای آن‌دست‌زده‌اند، واین نکته از کیفیت بسیاری ازغزلیات که فاقدشوروحال‌شاعرانه ومتکلف ومصنوع‌است‌برمیآید. حتی بسیاری ازمعانی را که درادوار سابق بصورتی دیگرادا میکردند در ایندوره جامهٔ عشقی پوشانیدند، چنانکه این بیت را قاسم‌الانوار در نعت‌پیغمبر سروده‌است:

یا نامهٔ آنیبا آمده ای در خفا	ظاهر بامصطفی، خسرو اقلیم عشق(۱)

وصاحب مجالس‌العشاق غزلی درمدح پیغمبرمیآورد که‌مطلع آن‌اینست:

روحی فداك‌ای صنم ابطحی لقب	آشوب‌ترك‌وشورعجم‌فتنهٔ‌عرب(۲)

وبازغزلی ازقاسم‌الانوار درهمین معنی میآورد (۳).

مضامین غزل عاشقانه

مضامین‌غزلهای‌عاشقانه دراین‌دوره براساس‌نیازعشق وجور معشوق و وصف جمال‌محبوب قراردارد.

عاشق

عشق درغزل این زمان وجودی محروم‌وبینوا وستمکش‌است. ازوصل‌نصیبی ندارد، وحقارت وحرمانش چنان‌است که‌ازمعشوق بنگاهی خرسند است‌وحتی‌خودرا لایق وصال نمیداند:

عاشقانرا ز جمالت نظری بس باشد	مفلسانرا زنوالت گوهری بس‌باشد
حرمخانهٔ کویت نبود جای مقام	گرتوان‌یافت مجال گذری بس‌باشد
از گلستان جمالت نتوان چید گلی	بوئی ارباد بیارد سحری بس باشد
طمع رسم عبادت نتوان داشت زتو	گرم‌ازدورپرسی خبری بس‌باشد(٤)

(۱) این بیت رامؤلف مجالس‌العشاق نقل کرده است (صفحه ۲۱) و اینجانب در دیوانی که دست داشتیم نیافتم.

(۲) صفحهٔ ۲۲

(۳) همان‌صفحه ـ مؤلف درمقدمهٔ مجالس‌العشاق مقدمه‌ای‌در بیان‌معنی‌حسن‌وعشق وعین‌دارد. مختصر آن‌اینکه این سه‌معنی مجردزادهٔ عقلند، وازهم‌دور بودند تا پیغمبر اسلام ظاهرشد. وی آنهارا درخود جمع کردوملاحت که جامع هرسه‌است‌ودرخطابامهٔ پیغمبران همراه بود دروی عیان گردید.

(٤) این غزل ازشرف‌الدین علی یزدی‌است.

عاشق و برابر معشوق چون بندی بینوا که در برابر ملکطانی بلرزیده بی اختیار
افتاده است و در آنچه می‌خواهد چاره و تدبیر نمی‌داند.

یکی لطف و مهربانی و گریه و پند گردن ننهاده‌ام چو اسیران بچنگ تو (۱)

و بدشمامی نیز از محبوب واقع است.

چه باشد گر گدایی خویشتن را بدشنامی ز خود خرسند داری (۲)

مختصر آنکه در غزل این دوره، که بیان حال عاشق است روح از تکبر و افتادگی و خاکساری غلبه دارد و عاشق همه‌جا پریشان و دلخسته و مجروح و ملعبه دست معشوق است و بحقارت و بی‌قدری خویش نیز عالم است. معشوق را تو آزار و ستمگری محض میشمارد و جز آنرا عجب میدارد. غالباً منتهای امیدش آنست که معشوق جور خود را از لاابالیگری و بیاعتنائی بکشاند و او را بشکایت و دلسوزی وادارد تا بدشنامی خوشدل کند، و یا گاه‌گاه غلام خویش خواند (۳) و اگر خاطر او را بتیر ستم می‌آزارد از تیر دیگر دریغ نکند. بنابراین احوال، عاشق پیچاره پیوسته خوسوزو کم‌دل است و زار و نالان و از ستمکاری و بی‌وفائی معشوق بجان و ناتوانی تن و لاغر و زرد و سرخشوش و سرشوش بودن او بلابگردان شکوه میکند، و در همهٔ این معانی چنان که سابقاً گذشت غلو میکند. مثلا دود آهش آتش بگردون می‌افکند و تیل اشکش عالم را غیبشوید و هلوکان نوح را از زیاده میبرد، و سرخی دیده‌اش بصرخی شفق خنده میزند و داش پاره پاره از سینه بیرون میریزد، و خنش از بیکسان معشوق پرورگار نه است، و از ضعف تحمل پرواهن ندارد، و از هجر استخوانش چون موی باریک شده.

اینگونه ارکان اصلی گاه غزل را از حیث مضمون مختلف میسازد و آنرا بصورت میدانی برای ادای معانی پیچیده و غریب مبدل میکند. از این نوع است این بیت که یکی از شعرای این دوره سروده است:

با آنکه از موارم نگذشت خاتل من هر دم گمان و فایش میبوید لونه گل من

(۱ و ۲) از امیر شاهی سبزواری است.

(۳) ظاهراً امیرهایون استرابادی باین نسبت رسیده است که گفته:

غلام خویشتنم خواند لاله‌رخساری سیاه روئی من کرد عاقبت کافور

و کاتبی گوید:

گر از خاک شهیدان خدنگت بگشایند گویند وطن داشته یکان گری اینجا

یکی از مظاهر خفت عاشق و بیمودن طریق اغراق در بیان این خفت، اشتهاری است که آنهو را بعنتر سنگه، خوانده‌اند. شاعری در بیان عبودیت خویش و خود را سگ معشوق خوانده؛ این معنی در نظر شعرا مقبول افتاده و هریک از این معنی برای بیان قدر معشوق و بی‌قدری خویش مضمونی ساخته‌اند و تفننات غریب بکار برده‌اند. در اینپوره این معنی از مضامین شایع غزل است و کمتر شاعری در این باب داد سخن نداده. برای نمونه ابیاتی چند در این معنی از شعرای مختلف اینپوره را میآورم

گفتی که فلانم ز سگان است در این در ای من سگ کوی تو، چه لعل و کرم است این

(شاهی)

***

میان مردم از آن بیرحم بلندشد نامم که بر پای سگانت جو خاک پست شدم

(شاهی)

***

جو خیل سگان او شو ای دل خوه وا بنیه میان مردم

(شاهی)

***

خرابم ای دل پیرحم که یاد کن ما را لمحه کوئی تو ایم آخر بستگی شاد کن ما را

(شاهی)

***

شب بلسگان کوی تو گفتیم درد خویش فریاد های ما نشنیدی و ناله ها

(شاهی)

***

ای صباغش قدمهای سگ کویش مروب نغمه راه ما مکرد و بهر ما بگذار گل

(کاتبی)

***

چون سگ خود راهی راه منم مقصود از آن میکشد بر دیگری شمشیر و بر من میزنه

(کاتبی)

***

گر دم بهوستداری شب باسگان کویت صحبت بهم خوش آید یاران آشنا را

(کاتبی)

***

گر چه سگ دشمن گدا باشد سگ کوی تو با گدا یار است

(طوسی)

☆☆☆

تنها سگ درت را من نیستم دعاگو هر کو شنید رزی دشنام آن دعا کرد

(خیالی)

☆☆☆

تادید آن سگ کو خواری ومحنت من هر دم فتد پیایش بهر شفاعت من

(امیرهمایون)

☆☆☆

سگ کوی تو بهریادشد از کشتن من بر حذر باش که او خون مرا میجوید

(کاتبی)

☆☆☆

گه سگ خویش خواندم گاه گدای مفلسی

دولت خواجگی نگر ، بنده یکی و نام دو

(میرمفلسی)

☆☆☆

منم که تاسگ کوی تو آشنای من است کسی که نوبت شاهی زند گدای من است

(—)

☆☆☆

من که باشم تا که گویم باسگانت معرمم گربنه خودرا کمتر از سگ دانم از سگ کمترم

(شیخ آذری)

☆☆☆

هر کسی انصاف خودفردا زهم خواهند لیك

جز سگ کویش نخواهد بود دامنگیر من

(بساطی)

☆☆☆

ای اجل در کوی آن مهروهلا کم کن که من

خون خود را با سگان کوی او بخشیده‌ام

(بساطی)

باری عشق درغزل ایندوره ازحرمان وناکامی گوئی مصداق این بیت شاعراست :

آنکه خودرا نفسی شادندیده‌است منم وآنکه هرگز بمرادی نرسیده‌است منم

معشوق

اما معشوق وجودی‌است ستمگروبی‌وفا وغیرپسند . هزار نیازعاشق راجوی

نمیخرد وبکشتگان خویش جزبنازوغرور نمی‌نگرد ، بزیبائی خویش فریفته است و جهانی را درکمند عشق خویش می‌بیند ومیکند و با عاشقان دلخسته و بناکام خود بهیچ‌رو سرسازگاری ندارد .

کلیت معشوق

معشوق درغزل ایندوره وجودی است کلی. علائم و آثار خاصی که معشوق شاعری را از معشوق شاعردیگر ممتاز ومشخص سازد تقریباً درغزل معدوم است . معشوق‌همهٔ شعرا مظهر کمال زیبائی‌است. صفات آنها نیزیکی‌است: همه‌بیوفاوعاشق‌کش وشمشیرکش وناحق‌شناس‌اند ، همه مایهٔ خجالت ماه‌وآفتابند ، همه‌خیل‌عاشقان دارند وهمه‌محسود رقیب‌اند. گوئی‌شعرا باومثال،معشوق‌عشق میورزند. کمترمیتوان درپس اوصافی که غزلسرایان ازمعشوق میآورند وجودی‌انسانی‌را باخصائص‌طبیعی حس کرد. اگربرحسب‌اوصاف شعرا ، معشوق‌آنان را مجسم کنیم همه‌بهم‌مانندهاند. غالباً شاعرباخیال معشوق عشق میورزد، وهرچند مضامین باریك دوغزل بسیاراست همه گردمحورمعدودی‌از معانی کلی‌ازقبیل جورمعشوق وجمال‌او وسوزگداز عاشق میگردد .

جمال معشوق

معشوق چنانکه گفته شد بحدکمال زیباست . در زیبائی‌معشوق شعرا تفاوت نیست . چنان زیبا و جمیلند که بیش‌از آنرا درتصور نمیتوان‌آورد . سرو را ازرفتار وغنچه را ازشکفتن بازمیدارند ، خنده را دردهان بسته می‌شکنند ، خورشیدو ماه را درابرمیبرند وسوسن را گنگ ونرگس را نابینا میسازند. مواردی که شاعر از نفس‌معشوق چیزی بگوید نادراست.

معشوق با چنین زیبائی ازجمال ودلربائی خود نیزآگاهست وقدرخویش را میشناسد وازاینروست که ازمشاهدهٔ کشتگان خویش عجب نمیکند وزاری عاشق‌در نظرش ارجی ندارد . غزلیاتی که درآنهامیان عاشق‌ومعشوق سئوال‌وجواب‌میگذرد وغالباً معشوق جمال خودرا درآن تصدیق میکند ازمظاهراین معنی‌است .

غزل جنونی از این قبیل است

گفتمش عید است و آن رخسار و ابرو ماه عید
گفت آری روشن است این حال پیش اهل دید

گفتمش از چیست ماه نو چنین مشکل نمای
گفت میگردد ز شرم ابروی من ناپدید

گفتمش غوغا بشام عید از آن ابرو چراست
گفت هر کس دید این غوغا دگر خود را ندید

گفتمش در وعدهٔ وصل تو اشکم مایل است
گفت بسیار این گدا در کوی ما خواهد دوید

گفتمش تا ماه دیگر بر جنونی ناگذری
گفت اگر صبری کنی این مه بسر خواهد رسید

نیز این رباعی امیر همایون اسفراینی حاکی از همین معنی است :

گفتم مانی بسرو ، میمانم گفت — ماند دهنت بغنچه ، میدانم گفت
گفتم سخنی بگوی ای غنچه دهن — در خنده شد از ناز که نتوانم گفت

این غزل از شاه نعمة‌الله ولی نیز از این قبیل است :

گفتمش روی تو جانا قمر است — گفت بالله ز قمر خوبتر است
گفتمش زلف تو آشفته چراست — گفت سرگشته دور قمر است
گفتمش قد تو سرویست بلند — گفت آن نسبت کوته نظر است
گفتمش از تو که دارد خبری — گفت آنکس که ز خود بیخبر است
گفتمش عمر منی زود مرو — گفت عمر است از آن در گذر است
گفتمش جان بفدای تو کنم — گفت از اینها بر ما مختصر است

گفتمش سید ما بندهٔ تو است
گفت آری بجهان این سمر است (۱)

۱ - دیوان شاه نعمة‌الله ولی ، چاپ تهران ، صفحه ۶۳

اغراق در وصف معشوق

شاعر در وصف معشوق بگفتار ساده قناعت نمیورزد بلکه برای آنکه کمال حسن معشوق و غرابت آنرا بیان کند دست بدامن اغراق میزند . در بیان حسن معشوق شاعر کمتر بوصف کیفیت حسن میپردازد ، بلکه این معنی را بیشتر بدو طریق ابراز میدارد: یکی مقایسه میان معشوق و آنچه در طبیعت از مظاهر زیبائی محسوب است و دیگر بیان نتیجهٔ حسن معشوق در جهان عشاق و در طبیعت . مثلا میگوید چشمش دل خلقی را از دست برده ، و زلفش روزگار عالمی را سیاه کرده ، و پرتو چهره‌اش جهان را از آفتاب بی نیاز ساخته ، و تیر نگاهش دل جمعی را خسته ، یا سوسن را زبان بسته و نرگس را نابینا کرده و سرو را از پای انداخته و لاله را دلخون نموده .

مقایسه میان معشوق و مظاهر جمال طبیعت معمولا تشبیهی بنظر شاعر میآورد . تشبیه است، اما چون پای اغراق درمیان میآید حتی تشبیه مشروط و معکوس و انواع استعارات نیز شاعر را قانع نمیکند و طرق تازه‌ای می‌یابد مثلا باستغفار از بعضی تشبیهات و استعارات میپردازد و گاه کار اغراق و باریک اندیشی بجائی میکشد که ممکن است خواننده فراموش کند منظور از بیتی بیان حسن معشوق بوده است. مثلا این بیت در وصف جمال معشوق از کاتبی است :

تا چمن دم زد ز لطف عارض رعنای تو — گل گلست از چوب تر خوردن همه اعضای او

اساس مضمون شعر فوق این است که صورت معشوق چون چمن لطیف است. سپس این تشبیه برای تأکید معکوس گردیده، یعنی چمن چون عارض معشوق لطیف است. سپس شاعر برای تأکید بیشتر میگوید که چمن مناسبتی با عارض معشوق ندارد چه لطافت عارض او بیش از آنست که چنین تشبیهات بتوان کرد . حال که این علم حاصل شد پیداست که اگر چمن لطافت خود را با لطافت عارض معشوق بسنجد مستحق سرزنش بلکه سیاست است . اکنون بگفتهٔ شاعر چمن از لطف عارض معشوق «دم زده است» و از اینروست که بدنش از چوب سیاست جابجا سرخ است . ملاحظه میشود که شاعر برای بیان حسن معشوق بچه تعلیلات بعیدی دست میزند و چگونه از وجود گل سرخ درمیان چمن برای بیان زیبائی معشوق مضمون میسازد . در بیت ذیل نیز طول راهی

که شاعر برای بیان جمال محبوب پیموده جالب است.

گویا از شیوهٔ قدش نشانی داد سرو گز هوس مرغان همی میرند بر بالای او

یکی از نکات شایستهٔ توجه در غزل ایندوره واصولا در غزل فارسی این است که هرچند عاشق از «غیرت» سخن بسیار میگوید از ذکر «خیل عشاق» محبوب خودباز نمی‌ایستد، زاینکه معشوق عاشق دلخسته بسیار دارد و بلکه همهٔ خلق دل بغم عشق او سپرده‌اند و در کوی و آستانش سرها ریخته است از مضامین شایع غزل است؛ البته این معنی بمذاق نقادان امروز چندان مناسب بافیرت عشق بنظر نمیرسد.

غزل ذیل از کاتبی نمونه‌ای از معنی فوق است:

هیچ دل نیست که در زلف گره‌گیر تو نیست
هیچ جان نیست که دیوانهٔ زنجیر تو نیست
سینه ای نیست که پیکان تو او را نشکافت
جگری نیست که پرخون زهی تیر تو نیست
آهوی چشم تو تامیل بصیادی کرد
هیچ جا تیر دلی نیست که نخجیر تو نیست
بر سر قبر شهیدان چو قهم رنجه کنی
خاك این بی کفنان لایق تکفیر تو نیست ...

یکی از دلایل وجود این نوع مضامین که ظاهراً مخالف عشق وغیرت عاشق است همین بیمودن طریق غلو ومبالغه در وصف معشوق است. در حقیقت مثل اینست که عاشق غیرت خویش را فدای وصف معشوق میکند و برای آنکه کمال دلبری ویرا بازنماید علی رغم خویش جهانی را فریفتهٔ او میخواند.

جفای معشوق

ناکامی عشق و جور معشوق چنانکه گذشت از ارکان اساسی مضامین غزل است. معشوق ستمگر و بیوفا است. نه تنها عاشق را بی اعتنائی و فراق هیآزارد بلکه گاه تیر و شمشیر و زور و ساعد نیز در آزار عاشق میکوشد. بحث اینکه چرا و چگونه ناز

معشوق و نیاز عاشق که در جهان عشق عمومیت دارد در غزل فارسی باین صورت خاص درآمده است خارج از موضوع این کتاب است. در اینجا تنها از اشاره بیك نکتهٔ اساسی ناگزیریم و آن این است که در غزل فارسی عموماً معشوق زن نیست، بلکه جوانی ساده رو است. غزلهائی که برای زن سروده شده باشد نادر است. بدون توجه باین معنی درك بسیاری از خصوصیات معنوی غزل غیرممکن است.

معشوق زن نیست

مجالی که مجال ذکرش در اینجا نیست زمانی که شعر فارسی شروع بظهور و بروز نمود تمایل بتعشق بامردان در ایران رواج داشت و ترکانی که برای خدمت لشکری از ترکستان بایران می آمدند غالباً در دربار امراء سامانی و غزنوی و سلجوقی و هیگران پراکنده بودند مورد نیاز عاشقانه صاحبدلان قرار میگرفتند، تا آنجا که «ترك» بزبان فارسی مرادف معشوق بشمار آمد. این ترکان خوبسورت عموماً سپاهی بودند و باتیر و کمان و شمشیر و سایر آلات حرب سروکار داشتند. از اینرو نه تنها در تغزل و غزل معشوق کماندار و تیرانداز و سلحشور و جنگ‌آور جلوه کرد بلکه بتدریج در بیان احوال عاشقانه اصطلاحات بزمی با اصطلاحات رزمی درهم آمیخت. یکی از علل عمدهٔ تشبیهات و افر رزمی که در غزل فارسی دیده میشود از قبیل تشبیه زلف بکمند و ابرو بکمان و غمزه بتیر و نگاه بناوك و پیکان همین است.

تعشق بامردان نه تنها از آنروز گار ببعد فتوری نیافت بلکه پیوسته برشیوع و رواج آن افزوده شد. متصوفه نیز در اشاعهٔ آن سهمی بسزا دارند. تعلق خاطری که میان پیر و مرید برقرار میشد، هرچند جنبهٔ معنویش غالب بود، از میل غریزی بر کنار نبود. اما باید گفت صوفیان علاوه بر تأثیری که در تعمیم آن داشتند لطافت و معنویت خاصی نیز باین نوع دلدادگی بخشیدند.

در دوره‌ای که مورد بحث ماست تعلق خاطر بجوانان سادمرو هم در خانقاه و هم در غیر آن رواج داشت و اینو نه فریفتگی بسیار عادی مینمود. حکیم شاه محمد قزوینی در ترجمهٔ مجالس النفائس در مورد مولانا کاتبی میگوید.

«میگویند که مولانا کاتبی پسری عاشق بود، چنانکه عادت آن بلاد است...[1]»

صاحب مجالس العشاق که داستان عشق اولیاء وشعرا ودانشمندان را موضوع تألیف خود قرار داده است ازهیچ عشقی جزازنوعی که ذکرشد یاد نمیکند. دراین کتاب بداستان عشق سنائی با پسرقصاب وعشق عین القضاة باپسر برزگر وعشق شیخ روزبهان با جوان تره فروش و عشق خواجه ابوالوفا باپسر یزدان بخش چنگی و نظائر اینها برمیخوریم. حتی برای امام جعفرصادق(ع) وملکشاه واسکندر ذوالقرنین نیز از اینگونه معاشقات ذکر کرده و سعدالدین تفتازانی و میرسید شریف جرجانی متشرعین معروف را نیز معذور نداشته است و غالباً این معنی را پرورانده که این بزرگان ازطریق این عشقها پی بحقیقت برده ومجاهد طریق حق شده‌اند.

گذشته ازاین قرائن که شیوع ورواج تعشق با ساده رویان را روشن میسازد ازداستانهای متداول واشعار ایندوره نیزهمین معنی برمیآید. چنانکه اساس منظومهٔ «گوی وچوگان» یا «حالنامهٔ» عارفی عشقی است میان درویشی و شاهزاده‌ای، و این چند بیت دروصف معشوق درویش ازآنجاست:

آن شاه که از بلندی بخت — بالاتر ازآسمان زدی تخت
چون ماه دوهفته یك پسر داشت — کز مهر جمال بیشتر داشت
ماهی که تمام دلبری بود — در صورت آدمی پری بود
شایستهٔ تاج و تخت شاهی — رسته گلی از درخت شاهی

کاتبی در مثنوی «تجنیسات» وقتی میخواهد مثالی برای عشق کامل بیآورد چنین میگوید:

گر مثال عاشقی خواهی زمن — آرم از قول بزرگان ز من
آفتابی بود در خاور زمین — پویه میدادش شه خاور زمین
خوبتر بود آن پری ازحورزاد — یا پری گفتی ورا ای حورزاد
خط دلجوی و لب جانبخش داشت
ازخطش دل وزلبش جان بخش داشت

(۱) ترجمهٔ مجالس النفائس، چاپ تهران، صفحهٔ ۱۸۷

ونیز حکایات عشقی که قاسم الانوار درمثنوی انیس العارفین آورده همه ازهمین قبیل است. عشق غزلسرایان نیزعموماً ناظربعشق ساده‌رویان است، وحتی درمطلع خیلی از غزلیات خطاب شاعررا به «پسر» می‌بینیم، چنانکه لطف‌الله نشابوری گوید:

صبح دمید ای پسر صبح خیز — خیز رمی ازمشربه در جام ریز

و هم اوغزلی باردیف پسردارد که مطلعش این است:

هنگام صبح اولست ازخواب برخیزای پسر
برگو بساقی کز صبوحی درقدح ریزای پسر

مختصر آنکه هرجاسخن ازعشقی است عشق جوانان نورسیده است وصاحبدلان زمان هرچند متأهل هم میشدند عشق وعاشقی را جزء باساده رویان روی نمیدیدند وبمصداق شعری که دولتشاه ازفخرالدین اوحد مستوفی نقل میکند سخنشان دراین معانی بازنان درنمیگرفت وزن را تنها برای خانه وفرزند میخواستند:

«وخواجه اوحد را جمعی مصاحبان بتأهل دلالت میکردند ودرمعذرت یکی از ایشان این قطعه میفرماید:

همدمی میگفت با «اوحد» دراثنای سخن — کای تو آگاه از رموز چرخ وراز آسمان
مریم طبع گهرزایت چرا کرده است قطع — چون مسیحا رشتهٔ پیوند ازوصل زنان؟
مرد راهرگز نگیرد چهرهٔ دولت فروغ — تا بنور زن نپیوندد چراغ خانمان
حیف باشد غنچه سان برپای خود بستن گره — چندروزی کاندرین باغیم چون گل میهمان
گفتمش ای یار نیکوخواه میدانم یقین — کز نکوخواهان نمی‌شاید بجز نیکی گمان
وصل زن هرچند باشد پیش مرد کامجوی — روح وراحترا کفیل وعیش وعشرترا ضمان
لیك بااو شمع صحبت درنمیگیرد ازآنك — من سخن ازآسمان میگویم او ازریسمان

و این بیت نیزازکاتبی درخطاب بمعشوق غریب است:

عزیزمن نباید در وفا کمتر ززن بودن — که جان رفت و نرفت ازدل غم یوسف زلیخا را

ولطف‌الله نیشابوری دربث الشکوی گوید:

رفت آنکه دلم مایل زیبا پسران رفت وان رفت که دیده بنگاهی نگران رفت

گفته شد بنابر آنکه معشوق زن نیست اوصاف ومضامین خاصی در غزل فارسی بوجود آمده‌است که تنها بامرد مناسبت دارد. ازاین جمله یکی وصف خط معشوق است که در غزل ایندورهٔ شیوعی تمام دارد . ابیات ذیل را از شعرای ایندوره برای نمونه میآورم

ای رفته بباد ازهوس موی تو سرها وی خون شده‌ازنافهٔ خط توجگرها

(کاتبی)

***

گمان بردم که چون خطش بر آید روان از دست او جان میتوان برد
خطش خود دستبردی می نماید که در پای وی اکنون میتوان مرد

(کاتبی)

***

زهی از خطت نرخ عنبر شکسته قدت سرو را دست بر چوب بسته
غباریست خطت نشسته برآن لب بلی خط یاقوت باشد نشسته

(شاهی)

***

زهی عشقت آتش بجان در زده خطت کار خلقی بهم بر زده

(شاهی)

***

از سبزهٔ رعنا خطی برروی گلگون شکنی
جانرا بزنجیر بلا در ورطهٔ خون شکنی
تا عشق دیوانه شود بر عنبر آتش می نهی
یا خود ببالای شکر خط بهر افسون شکنی

(شاهی)

***

تا خط تو برگرد مه آورد شبیخون ازدیده روان است بهر لحظه بسی خون

(شاهی)

***

پدیدنا شده خط بلعل تو جهانی سوخت نعوذبالله ازآن آتش بادبر آید دور

(باطلی)

صفات معشوق

صفاتی که درغزل برای معشوق ذکرمیشود غالباً مناسب احوال همین ترکان لشکری وجوانان برخاشگراست . وصف نرمی وملاطفت وشرم وحمایت پذیری که دربارهٔ زنان مصداق دارد درغزلیات نادراست . معشوق نه‌تنهاعاشق‌را بهجرودوری وبیوفائی رنج میدهد بلکه اورا بدشنام میراند وبزخم وضربه میآزارد.

مولانا خاوری ازشعرای ایندوره ترجیع بندی گفته‌است که بندترجیعش اینست:

گه بسنگم زنی و گاه بمشت بازی بازی مرآبخواهی کشت!(۱)

مضامین متعددی که دربارهٔ تیروپیکان وخنجر وشمشیر وتیغ معشوق در غزل مشاهده میشود ناشی ازصفت سپاهیگری اوست. ابیات ذیل نمونه‌ای ازصفت جنگ آوری وعاشق آزاری معشوق است :

ما جان بتمنای تو در بیم نهادیم چون تیغ کشیدی سرتعظیم نهادیم
پیکان توچون ازدل آزرده کشیدیم صد بوسه برآن ازپی تعظیم نهادیم

(امیرشاهی)

***

گر بشمشیرسیاست مینوازی حاکمی ور بتشریف غلامی میپذیری بنده‌ایم
تیغ توسر درتمیآرد بخونم لیك من خویشتن‌ازدرمیان کشتگان افکنده‌ام

(امیرشاهی)

***

گر لطف مینمائی و گر تیغ میکشی گردن نهاده‌ام چواسیران بچنك تو
ما خود فتاده‌ایم زما برمدار دل ای خاکسار گشته سرما بسنك تو

(امیرشاهی)

***

خوش آنم کزصف خوبان بقصد کشتنم تازی
تودرشمشیر راندن باشی ومن در سراندازی

***

فوق خده نگش کزاوشت جان مراحالها نگذود از خاطرم گر گذود سالها

(کاتبی)

***

(۱) ترجمهٔ مجالس النفائس ، صفحهٔ ۴۷

پیکان زنگ خورده بار و سرشك خویش در چشم ما چو سبزه و آبیرو ان خوش است
(کاتبی)

***

تیغ معشوق زعاشق سر و جان می‌طلبد جان من دست زغان برسر پا آمده بود
(کاتبی)

***

حدیث تیغ تو هر جا که در میان آمد ز ذوق تشنه دلان آب در دهان آرند
(کاتبی)

***

ای کاش تیر بر کشد و افکند بمن تا بیشتر بسینه افگار در رود
(کاتبی)

***

هزار تیرم اگر برجگر بیندازد دعا کنم که هزار دگر بیندازد
(کاتبی)

***

می زنی صیقل بخونم تیغ را زنگش ازرو رنگم ازرو میبری
(بساطی)

***

شدیم کشته هنوز از توام سر افکنده سر از خجالت تیغت بپیش افکنده
(بساطی)

***

پیش تیغ تو روان جان و سپر اندر بازیم هر که شد کشته مشیر غمت محترم است
(قاسم الانوار)

***

ایکه هردم میکشی تیغی بقصد خون من گر بقتل من تو خوشدل میشوی تأخیر چیست
(خیالی)

***

چو پیکانم زند برسینه بشاید لب شیرین چه خوش گفتند کز دنبالهٔ هر نیش نوش آید
(امیرهمایون)

***

در آوزوی خنجر خورشید پیکری هر استخوان پهلوی من گشته خنجری
(امیرهمایون)

***

چو پیکانش خلد در سینه خون لزدیده بیش آید
بلی چون چشمه را کوبند آب او شود افزون
(امیرهمایون)

***

تیر تو راست آمد و در جان ما نشست شکر خدا که آنهم از این خسته حق نخست
(طوسی)

***

تیرت نشست پهلوی دل گفتش دلا خوشوقت باش زانکه ترا هم همین خوشست
(طوسی)

***

تیغت که دمبدم بدلم زو بلا رسد خوش دولتی بود که بسرقت ما رسد
(طوسی)

***

گر بار دگر تیغ بدست تو بینم تا سر ننهم پیش تو از پا ننشینم
(طوسی)

***

گفتش تیغ تو ابدوست بگو درخور کیست
تیغ برداشت که بسیار مگو خودرادان
(طوسی)

هرچند در خیلی ازموارد استعمال اصطلاحات رزمی مجازی است ولی اساس آن همان مرد بودن معشوق وسپاهی بودن اوست.

دیگر از صفاتی که در غزل این دوره برای معشوق ذکر میشود، ودر نظر کسی که از نوع معشوق واحوال اجتماعی زمان آگاه نباشد غریب می‌آید، مستی و شراب‌خواری وحتی عربده جوئی معشوق است. ترکان خوبروئی که برای خدمت خریداری با امیر میشدند غالباً در محافل عیش وبزم ساقی مجلس بودند. اینهم اوصاف و مضامین که همواره ساقی ودلبری او در غزلیات ماست از آنجاست. این خوبرویان، و نیز کسان دیگری که مورد علاقهٔ صاحبدلان بودند، گاه خود نیز در بادهٔ خواری شرکت می‌جستند و پیداست که مستی ایشان و آنچه در عالم مستی میکردند در نظر عشاق پسندیده بود. از اینجاست که مستی و آشفتگی سر و روی و عربده‌جوئی از اوصاف شایع معشوق است. از نمونه‌های این مضمون یکی غزلی است از امیر خسرو که مطلع آن اینست:

شراب خورده و نا شسته روی و خواب‌زده هزار طلعهٔ خوبی بر آفتاب زده

غزل حافظ نیز با این مطلع معروف است:

ز الف آشفته‌وخوی کرده و خندان لب و مست پیرهن چاك و غزلخوان و صراحی در دست

و ازشعرای ایندوره امیر همایون اسفراینی گوید:

مست می آمد ، کله کج کرده ، دامن بر زده
تاب رخساوش جهان خویش خرمن برزده(؟)
کرده باهر کس تواضع دیده چون ناگه مرا
چین فکنده بر جبین و دست بر خنجر زده

قاسم الانوار گوید:

زخوبان عربده خوش باشد ای جان — بیا با عربده در بزم مستان

لطف الله نشابوری گوید:

اگر چه قصد جان و غارت دل — از آن ترکان سرمستست مارا
نر نجم گر چه بر ما میکشی تیغ — که بر مستان نگیرد کس خطارا

سایر مضامین غزل عاشقانه

گذشته از مضامین عمومی که ذکر شد یعنی وصف جمال و کمال معشوق ، بی‌وفائی او ، جوروستم او ، دلیری وطنازی او ، دلباختگی و سوز و گداز و رنج و محنت عاشق ، درغزل عاشقانه ازعشق ، وجلال وقدمت ودشواری طریق آن ، و از جور و مزاحمت رقیب ، پند ناصح و ملامتگر ، خدعهٔ دهر و فریب روزگار ، نامه و پیک وقاصد ، تمنای وصال و گله از فراق ، جدال عقل وعشق و مضامینی که ازاین معانی میزاید سخن میرود ، و گله شاعر همین معانی وغالباً آنچه را که راجع بوصف حال خوداست درجامهٔ تمثیلات واصطلاحات مستعار ایراد میکند. چنانکه درنظر او بلبل مینالد وقمری میزارد و گل گریبان دریده میآید و باغبان تماشائی را درباغ نمیگذارد و گلچین بر گل رحم نمیکند وشمع تا صبح میگدازد وعاشق را میسوزد وبروانه دربای معشوق جان می‌سپرد و صبا از کوی معشوق نسیم میآورد وسرو از بی‌وفائی روزگار دامن فراهم چیده وسوسن ده زبان بثنای معشوق گشوده...

تشخص معانی درغزل

دراینجا لشاره باین نکته بیفایده نیست که درشعرفارسی بتدریج بعضی از معانی

استقلال وتشخص یافته‌اند(۱) وشاعر از آنها چنان یاد میکند که گوئی فردی مستقل ومشخص را درنظردارد . این نوع استقلال وشخصیت بخشیدن بمعانی ازهمان اوائل درشعرفارسی دیده میشود، چنانکه فرخی از «عشق» چنین یاد میکند:

هر روز مرا «عشق» نگاری بسر آید — در باز کند ناگه و گستاخ در آید
در زر بدوسه قفل گران سنگ بیندم — ره جوید و چون مور چه از خاك برآید

و با دل خود چنین میگوید:

ای «دل» ، من ترا بشارت باد — که ترا من بدوست خواهم داد
تا نگوئی که مرمرا نفرست — که کسی دل بدوست نفرستاد

این نوع تشخص معانی بتدریج درشعرفارسی توسعه یافت ، تاآنجا که شاعری از متأخرین چنین گفته است :

دل بدستم بود میگشتم بگرد کوی یار — بی خبر بودم نمیدانم کجا افتاده است

ودیگری دل را چنان ازوجود خویش مجزا کرده که آنرا حتی رقیب خود شمرده :

دلا بی من چه میکردی تو در کوی حبیب من — الهی خون شوی ایدل تو هم گشتی رقیب من

دردوره‌ای که مورد گفتگوی ماست از بسیاری معانی غزل چون صبر ودل و عقل و عشق وفریادو اشك چنان سخن میرود که گوئی وجودی قائم بالذات ومستقلند ابیات ذیل نمونه‌ای ازاینگونه تشخص معانی است .

رفتی سوی شهر عدم ای صبر و منهم میروم — بهر من آنجا چون رسی بنیاد افکن خانه‌ای
(کاتبی)

***

بفمش جان فروختی ای دل — بود سودا ترا و سود مرا
(کاتبی)

***

ای اشك مرا از سر کویش خبری گوی — زانروی که بسیار دویدی تو در این کوی
(خیالی)

***

جان برلب آمد، آفت جان را خبر کنید — ای آه و ناله هم نفسان را خبر کنید
(امیرهمایون)

***

۱- Personification des idées

در وه عشق آن خوب بلی دلم زد آبله هست در این سفر مرا گام یکی و گام دو

(میرمفلسی)

***

زین خود را مدام ناتوهمگین و ناتوان بینم کشد از طعنه ام دل گر کسی را شاد مان بینم

(امیرهمایون)

***

دلا بکوی وفا میروی و تن آنجاست بهر بلا که رسی باز پرس احوالش

(کاتبی)

***

دلم که رفت بکویش دگر نیامد باز بگشت رفت غریبی و خانه راگم کرد

(کاتبی)

***

ما حال دل از گریه بجائی نرسانیدیم ای ناله تو شاید که بجائی برسانی

گذشته ازغزل در بعضی آثار دیگر نیز همین تشخص معانی را ملاحظه میکنیم چنانکه صاحب مجالس العشاق در مقدمهٔ مبسوطی که در کتاب خود آورده در توحید حسن و عشق وحزن میگوید که عقل سه صفت داشت : شناخت حق ، شناخت خود شناخت معلوم . از این سه شناخت بترتیب حسن و عشق و حزن بوجود آمد . سپس در بلوهٔ هریك ازین معانی مانند اشخاص اصیل و مستقل سخن میگوید . مثلا میگوید : «حسن» یابوسف در آمیخت و «عشق» در جان زلیخا فرود آمد و «حزن» بکنعان روی آورشد و ملازم یعقوب گردید (۱).

همین نوع تشخص معانی را درمثنوی «دستور عشاق» فتاحی مشاهده میکنیم چه سراسر این مثنوی داستانی است مستعار که اشخاص آن عقل و عشق و حسن و صبر و دل و زلف و نظر و همت و امثال این معانی اند. (۲). وجود مناظرات منظوم ازقبیل «حسن و عشق» کاتبی که قهرمانان آن معانی مجردند بازنشانی ازهمین معنی است.

ب ـ غزل عرفانی

چنانکه سابقاً گذشت در این عصر تصوف و عرفان رواجی خاص داشت و بساط فقر و درویشی و خانقاه و لنگر در هر گوشه و کنار دایر بود و عرفا و متصوفه

(۱) مجالس العشاق صفحهٔ ۸ ـ ۵ (۲) رجوع شود بفصل مثنوی ازاین کتاب

مورد توجه واقبال امراء و بزرگان قرار داشتند . درحقیقت مسائل عرفانی در ایندوره جزو فرهنگ عمومی بشمار میآمد و هر کس که بابحث معاوف و مطالعهٔ کتاب مأنوس بود لزمعانی عرفانی وعوالم درویشان بی خبر نمیماند . حتی عوام نیز از گفت وشنود این معانی بر کنار نبودند .

نزدیکی عشق و عرفان محتاج بتوضیح نیست ، چه عرفان اساساً جز عشق نیست، وپیداست که زبان شعر برای ادای اینگونه معانی تاچه اندازه مناسب است. ازاین رودر کشورما پیوسته بهترین وسیلهٔ ابرازمعانی عارفانه شعر بوده است. ارتباط وپیوستگی وامتزاج میان مضامین عاشقانهٔ شعرومعانی عارفانه آن روزبروز بیشترشد تاآنجاکه دربیان بعضی شعرا مانند نعمة‌الله ولی ومغربی تبریزی وقاسم‌الانوار تفکیك آنها از یکدیگر دشوار است .

گذشته ازشعرائی که خودسالك طریق عرفان بوده‌اند وشعرایشان در مضامین عرفانی طبیعی است، شاعران دیگرنیز بتاثیر آنچه درغزل معمول بوده‌از آوردن اینگونه مضامین خود داری نکرده‌اند . همانطور که بسیاری ازاصطلاحات و مضامین غزل بتدریج ثابت ومتحجرشده وغزلسرایان اخیربدون احساس واقعی فقط بتقلید قدما و پیروی شیوهٔ معمول زمان آنها را درشعر خود بکار برده‌اند ، اینگونه مضامین و اصطلاحات عرفانی را نیز غالباً بهمان روش درشعرخود گنجانده‌اند .

تعبیر عرفانی اشعار

ازنتایج شیوع فوق‌العادهٔ عرفان و ورود مضامین واصطلاحات آن درغزل این دوره یکی تعبیرات عرفانی است که برای ابیات غزل قائل میشدند حتی اگر غزل صورت عرفانی هم نداشت. درمورد بعضی اشعار برای تعبیرات عرفانی بتأویلات بعیدست میزدند. صاحب لطائف العشاق مینویسد که چون شیخ کمال خجندی این مطلع را گفت :

چشم اگراین است وابرو این وناز وشیوه این
الوداع ای زهد وتقوی، الوداع ای عقل ودین

مولانا محمد مغربی پاورسیدواورا گفت : «شیخ بسیاربزرگند، چرا باید شعری گفت

که محملی غیرمجاز نداشته باشد»، ولی مولانا کمال توضیح داد که «چشم عین است، پس ذات قدیم میتوان از آن اراده کرد، وابرو حاجب است... اراده میتوان کرد...»(١) مولانا انصاف داد که چنین است. ازاین داستان برمیآید که تعبیر عرفانی اشعار تا چه اندازه شیوع داشته است.

شاعران متصوف

در تذکرههای زمان غالباً بذکر آشنائی شعرا باتصوف وعرفان برمیخوریم. عدهای ازاین شاعران درتصوف قدری عالی داشتهاند. میر مخدوم وحافظ سعد، از مریدان قاسمالانوار، وخواجه ابوالوفاء ملقب بپیر فرشته ومولانا حسین خوارزمی مرید خواجه ابوالوفاء ومولانا یحیی سیبك ومولانا محمدجامی (برادر جامی معروف) ودرویش منصور سبزواری ومولانا حافظ علی جامی و خواجه موید مهنه و خواجه یوسف برهان ودرویش نازکی ومولانا نظام ومولانا مقیمی وامیرحسین اردشیر از شعرای اینمدوره بگفتهٔ امیرعلیشیر درطریق عرفان سلوك میکردند. مغربی تبریزی و لطفالله نشابوری را نیز براین عده اضافه باید کرد، واینان جزء شعرائی مانند شاه نعمةالله ولی وقاسمالانوار تبریزی وشیخ کمال خجندی وشیخ آذری اند که خود مقام ارشاد وهدایت داشتند و ازاقطاب زمان بشمارمیرفتند.

مضامین غزلیات عرفانی

مهمترین مضمون غزلیات عرفانی اینمدوره وحدت وجود است که ازارکان معنوی تصوف است ودرشعرفارسی نیزسابقهٔ قدیم دارد وشاعران چیرفانسرای اینمدوره آنرا بصور گوناگون و درجهٔ تعبیرات مختلف ادا کردهاند. قسمت عمدهٔ مضامین غزل بعضی ازشعرای اینمدوره همین معنی است، چنانکه اگروحدت وجود ومضامین متفرع ازآن را ازغزل مغربی وشاه نعمةالله ولی بردارند معنی قابلی باقی نمیماند. اتحادعابد ومعبود وعاشق ومعشوق وقاصدومقصود وناظر ومنظور وساجد ومسجود وخالق و مخلوق وطالب ومطلوب وغایب ومشهود وناصر ومنصور وحامد ومحمود ومست و

(١) مجالس العشاق، صفحهٔ ١٥٠ - ظاهراً دواصل نسخه حذفی روی داده است.

مخمور وشاه ودستور وفانی وباقی وآدم وعالم وموسی وفرعون وظاهر وباطن وذره وآفتاب وحتی موجود ومعدوم ونظایراین معانی درغزلیات عرفانی این دوره بوفور بیان شده است.

گذشته ازوحدت وجود، توحیدحق ونعت خالق، وفنا درراه معشوق وعبودیت دربرابر وی، ومقام سلطانی درویشان وگدائی پادشاهان، وشطحیاتی چون اناالحق منصورحلاج، وجلوهٔ معشوق درصور گوناگون، وتعظیم عشق، وترك لذات این جهان وانقطاع ازدنیا، وتکریم پیر، ووصف قوت عشق وضعف عقل، ولزوم رستن ازخلق و پیوستن بحق، وستایش مستی وشیدائی ومدح دردمندی ازمضامین عمدهٔ غزلیات عرفانی این دوره است.

انواع غزل عرفانی

غزلهای عرفانی این دوره ازحیث مضامین وسبك ادا یکسان نیست. یك قسمت ازغزلهای عارفانه غزلهائی است که در آنها معانی عرفانی وعاشقانه بهم آمیخته است و غالباً مضامین عرفانی آنها درجامهٔ عبارات واصطلاحات عاشقانه اداشده. این نوع غزل عرفانی که نوع عمدهٔ غزلیات عارفانه وخالی ازمصطلحات خشك عرفانی است نسبت بسایرانواع لطیف تروپرشورتروشیرین تر است. دراین نوع، گاه اشارات عرفانی شاعراندك است ونغزل بیشترعاشقانه مینماید، وگاه غزل سراسرعارفانه است اما تعبیرات ومصطلحات همه عاشقانه است.

ذیلاً چند نمونه از غزل عرفانی عاشقانه میآوریم:

از قاسمالانوار تبریزی:

چون نور وحدت از همه روظاهر وپیداست — نوات جهان را بولای تو تولاست
آن زلف دلاویز برآن روی دل افروز — آشوب جهان آمد و سر فتنهٔ غوغاست
دل راز جهان هیچ تمنای دگر نیست — جز دولت درد تو که آن مقصد اقصاست
صد خرقه بیك جرعه دهد صوفی صافی — از جام می عشق تو کان بادهٔ صفاست
بالات چو دیدیم دل از دست بدادیم — دلرا چه گناهست که این فتنه ز بالاست

چون شاهدومشهود یکی دیدم وداشت — در مذهب من اسم همه عین مسماست
لی جان تو اگر طالب یاری بحقیقت — با درد در آمیز که آن عین مداواست
از ضعف دل و زردی رخسار مبندیش — در عشق قدم‌زن که زمعشوق مددهاست
وان حسن دلفروز ز شوق دل قاسم — چون‌شرح توان‌داد که ناید بصفت‌راست

درغزل ذیل ازمغربی تبریزی معانی عارفانه آشکارتر است :

هر سو که دویدیم همه روی تو دیدیم — هرجا که رسیدیم سر کوی تو دیدیم
هرقبله که بگزید دل از بهر عبادت — آن قبلهٔ دل را خم ابروی تو دیدیم
هرسرو روانرا که‌در این گلشن‌دهراست — برسته ببستان و لب جوی تو دیدیم
از باد صبا بوی خوشت دوش شنیدیم — با باد صبا قافلهٔ بوی تو دیدیم
روی همه خوبان جهان را بتماشا — دیدیم ولی آینهٔ روی تو دیدیم
دو دیدهٔ شهلای بتان همه عالم — کردیم نظر نرگس جادوی تو دیدیم
تامهر رخت در همه ذرات بتابید — ذرات جهانی را بتکاپوی تو دیدیم
در ظاهر و باطن بمجاز و بحقیقت — خلق‌دوجهان را همه روسوی تو دیدیم
سر حلقهٔ رندان خرابات جهان را — بر پای دلش سلسلهٔ موی تو دیدیم
از «مغربی» احوال مپرسید که او را — سودا زدهٔ طرهٔ هندوی تو دیدیم

غزل ذیل ازخیالی نیزازهمان نوع است ولی‌تنوع معانی آن بیشتراست :

آن‌پریچهر که درپردهٔ جان مستوراست — شوخ‌چشمی‌است که‌هم‌ناظروهم‌منظوراست
یار نزدیک‌تر از ماست بما در همه حال — گر بمعنی نگری، ور نه بصورت دوراست
همه در حلقهٔ وصلیم بجانان لیکن — هر که مشغول‌بغیراست‌ازاومهجوراست
اختلاف نظر از ظلمت تأثیر هواست — ورنه بینائی اعیان همه از یک‌نوراست
هر که حلاج صفت کرد سری درسردار — دره عشق بهر حال رود منصوراست
اینچنین گر بی‌عشق‌است‌خیالی،بیهوش — فرق اگر بی‌نکند سرزقدم معنوراست

نوع دیگر از غزلیات عرفانی ایندوره، غزلیاتی است که‌در آنها معانی عرفانی محض

در جامه اصطلاحات غیر عاشقانه بیان شده و فاقد شور و جذبه و لطفی است که در غزلیات نوع اول دیده میشود . بسیاری ازغزلیات چنانست که گوئی شاعر رساله‌ای عرفانی را نظم کرده است. موضوع خاص و مضمون عمدهٔ این نوع غزلیات ظهور حق درعالم کائنات، وخروج کثرت‌ازوحدت، و کیفیت‌تعین موجودات‌وواصالت‌وجود، وعدم اصالت ماهیات، واتحاد همهٔ مظاهر خلق است .

یکی ازخصوصیات ایندسته ازغزلیات وفوراصطلاحات خشك عرفانی‌درآنها است . این نوع اصطلاحات که غالباً با روح غزل مناسبت ندارد بیشترحلقهٔ درس تصوف را بخاطر میآورد . اصطلاحاتی از قبیل : وجود ، ماهیت ، ذات ، صفات ، اسما ، عین ، نقطه ، عقل کل ، اسم اعظم ، حدوث ، قدم ، شیئی ، هویت ، فنا و بقا ، کثرت و وحدت ، تعین ، جوهر و عرض ، مطلق ، مقید ، مضاف در غزلیات عرفانی نوع دوم بسیارشایع است . ذیلا چندنمونه ازاین جنس غزلیات را میآورم .

ازمغربی تبریزی :

چون یکی اصل جملهٔ عدد است — جنبش جمله سوی اصل خوداست
چون زیك جز یکی نشد صادر — پس‌یکی نیست آنچه‌را که‌صداست
نیك‌وبد خوب وزشت و کهنه ونو — در جهانی است کاندرو عدداست
ورنه بیرون ز عالم عددی — نی نو و کهنه و نه نیك و بداست
احمد اندر ولایت احدی — نیست‌احمد که‌هرچه‌هست‌احداست
ابد اندر سرای او ازلست — ازل اندر جهان ما ابد است
هست هستی بیان دریائی — که مر اورا همیشه جزر ومداست
باطن بحر جملگی آب است — ظاهر بحر سر بسر زبد است
«مغربی» هر که غرق این دریاست — آرمیده ز دانش و خبر است

ازنعمة‌الله ولی :

نقطه پیردایره نمود و نبود — بلکه‌آن نقطه دایره بنمود
نقطه در دور دایره باشد — نزدآنکس که دایره پیمود

لول وآخرش بهم پیوست | نقطه چون ختم دایره فرمود
دایره چون تمام شد بر گار | سر و پا را بهم نهاد آسود
بوجودیم و بی وجود همه | بی‌وجودیم ما و تو موجود
همه عالم خیال او گفتم | باز دیدم خیال او او بود
خوشتر از گفته‌های سید ما | «قصة الله» دگر سخن نشنود

درحقیقت باید گفت که عرفان فلسفی که از مدتها قبل توسط محیی‌الدین‌ابن‌العربی تدوین شده در کتاب آمد بتدریج در شعراه یافت و شعرا سعی کردند همان عرفان علمی را بصورت منظوم ادا نمایند. اینگونه معانی خشک عرفانی نه تنها در غزل دیده میشود بلکه در مثنوی و قصیده و سایر انواع شعر نیز فراوان است. ازجمله شیخ آذری ترجیع بندی سروده است درسیزده بند وهفتاد وهشت بیت که مطلع آن اینست:

عشق بایست یا اولوالالباب | فاتحوامن مفاتح الاابواب

وبند ترجیع آن این:

برفروز ای چراغ صبح وصال | تا برم ره بمنزل اول

این ترجیع بند درحقیقت یك رسالهٔ کوچك عرفانی منظوم است که در آن ازظهور حق درعالم ماهیات، وتعین موجودات، وخروج انواع کثیر ازوجودواحد، ومراتب وجود ازعقل ونفس وهیولی، ومراحل سلوك و مراحل صفات، وقوس صعودی و نزولی خلقت، ومقام عشق وامثال این مضامین سخن رفته است. نیز حکیم ترمذی ترجیع بندی دارد در دوازده بند با این مطلع:

یار برداشت پرده راز رو | عاشقان لااله الاهو

و بند ترجیع اینست:

که جزاونیست درجهان موجود | دایم اوبود وهست وخواهد بود

دراین ترجیع بند ازمقام عشق و کمال آن ووحدت عاشق ومعشوق وتجلی ذات وصفات وی اعتباری تکثر وتنوع موجودات ولزوم ترك نفس ووجوب اشتغال بعشق ونظایر این معانی

سخن گفته. دردیوان نعمة‌الله ولی قصاید وترجیعات ومثنویهائی ازاین قبیل فراوان است. این چند بیت ازیکی ازمثنویهای اوست:

مظهر اعیان ما ارواح ما | مظهر ارواح ما اشباح ما
ظل اعیانند ارواح همه | ظل ارواحند اشباح همه
باز اعیان ظل اسماء حقند | باز اسماء ظل ذات مطلقند
ذات او در اسم پیدا آمده | اسم در اعیان هویدا آمده
اسم وعین وروح وجسم این هرچهار | ظل یك ذاتند، نیکو یاد دار
جمله موجودند اما بی وجود | بی وجود اینها کجا خواهند بود
او بخود قائم همه قائم باو | هر چه باشد باشد آن دائم باو
در وجود و در عدم هر شیئی بود | بی‌شکی موجود باشد ازوجود..

واین چند بیت ازیکی ازقصاید عرفانی اوست (۱):

دردوعالم چون یکی دارندهٔ اشیاء بود | هریکی درذات آن یکتای بی‌همتابود
جنبش دریا اگر چه موج خواند ش ولی | درحقیقت موج دریا عین آن دریا بود
عقل کل موجود گشت اول بامر کردگار | نفس کل زو گشت ظاهر اینسخن پیدا بود
عرش اعظم کرسی حق، عقل ونفس آمد پدید | اطلس است و نباتات وتحت او اینها بود
پس زنفس وعقل کل آمد هیولا در وجود | همچو نطفه کز وجود آدم وحوا بود
چون زحکمت نه فلك جنبان شد از امر الله | این طبایع زان سبب افتاده و برپابود
آتش است و باد و آب و خاك ای یار عزیز | فعلشان صفر اوخون و بلغم وسودا بود

نوع دیگر ازغزلیات ایندوره که جنبهٔ عرفانی آن غالب است غزلیاتی است که شاعر در آن بنوعی مباهات ومفاخرهٔ مستانه ورجزعرفانی میپردازد ومضمون آنها از جنس شطحیات عرفاست. این نوع غزلیات غالباً خوانده را یاد غزلیات دیوان شمس

(۱) هرچند موضوع این فصل «غزل عرفانی» است اما چون «شعرعرفانی» برای احتراز تکرار بعداً مورد بحث قرار نخواهد گرفت اشاره‌ای بانواع دیگر شعر عرفانی را بیمورد ندید.

میاندازد . نعمة‌الله ولی ازاین قبیل غزلیات بسیاردارد ومیتوان گفت بیشترغزلیات‌او ازاین جنس‌است . دردیوان مغربی نیزازاین قبیل‌میتوان‌یافت.

غزل ذیل ازنعمة‌الله ولی ازجملهٔ این نوع است .

نور بسیط لمعه‌ای از آفتاب ماست — بحر محیط جرعهٔ جام شراب ماست
قانون علم کلی و کشاف عقل کل — حرفی زدفترو ورقی‌از کتاب ماست
تا بوسه داده‌ایم رکاب جلال او — سرخیل عاشقان‌جهان‌درز کاب‌ماست
روح‌القدس‌بسته میان همچوخادمان — درروزوشب‌مجاور درگاه‌وباب‌ماست
زلفی که رفت درسرسودای اوجهان — برروی‌ماست‌واله نودرپیچ‌وتاب‌ماست
هر قطره‌ای که غرقهٔ دریای ما بود — ازماش‌میشمار که موج‌وحباب‌ماست
داریم « نعمة‌الله » و ازخلق بی‌نیاز — سلطان کاینات گدای جناب ماست.

ونیز این غزل درمفاخرهٔ عرفانی ازاوست :

ای عاشقان ای عاشقـان من پیر را برنا کنم
ای تشنگان‌ای‌تشنگان من‌قطره را دریا کنم
ای طالبان ای طالبـان کحال ملك حکمتم
من کور مادر زاد را در یك نظر بینـا کنم
گر ابکمی آید برم در وی دمی‌چون بنگرم
چون‌طوطی‌شکرشکن‌شیرین‌وخوش‌گویا کنم
گرنفس بد فعلی کند گوشش بمالم درنفس
ور عقل درد سر دهد حـالی ورا رسوا کنم
من رند کـوی حیرتم سرمست جام وحدتم
زان در خرابات آمدم تا میکـده یغما کنم
پروانـهٔ شمعش منـم جمعیت جمعش منم
من بلبلم در گلستان از عشق گل غوغا کنم
آمد ندا از لامکان کای سید آخر زمان
پنهان شواز هردوجهان تا برتوخود پیدا کنم

این‌غزل نیزازمغربی‌ازاین‌نوع‌است:

ما جام جهان نمای ذاتیم — ما مظهر جملهٔ صفاتیم
ما نسخهٔ نامـهٔ الهیم — ما گنج طلسم کایناتیم
ماصورت‌واجب‌الوجودیم — هم معنی جان ممکناتیم
هرچند که‌مجمل‌دو کونیم — تفصیل جمیع مجملاتیم
برترزمکان و در مکانیم — بیرون‌زجهات‌ودرجهانیم
ما حاوی جملهٔ علومیم — کشاف جمیع‌مشکلاتیم
بیمار ضعیف را شفائیم — محبوس نحیف را نجاتیم
هم‌مغربی‌ایم‌ومشرق‌شمس — هم ظلمت وچشمهٔ‌حیاتیم

ج- غزلیات قلندرانه

هرچند نوع مهم غزلیات‌ایندوره همان غزلیات عاشقانه‌وعارفانه‌است، میتوان نوع ثالثی نیز که از جهـة کثرت و اهمیت بپایهٔ دونوع مذکورنیست افزود وآن غزلیاتی‌است که میتوان‌آنها را غزلیات قلندرانه خواند.

مضمون عمدهٔ این‌نوع غزلیات رصف‌رندی‌ومستی‌وطعن‌زهادوصوفیان‌است. وصف باده وباده خواری وذکرساقی واحوال مستی درشعراینده‌رره تازه نیست. از همان‌زمانی که شعرفارسی‌آغازشداین‌مضمون دردیف مضامین‌عمدهٔ آن‌قرار گرفت. حرمت می و منع زهاد وسخت گیری محتسبین شعرا رابیش‌ازپیش بذکراین مضامین وتلقین لذت ممنوع مستی برانگیخت . اما پس از چنـدی وصف می و مستی مانند بسیاری ازمضامین ومصطلحات شعری متحجرشد وازراه تقلید دراشعارسایر گردید. دردورهٔ مورد بحث ما توصیف باده و ذکر میکـده وپیر میخانه و وصف جمال‌ساقی ونیز مضامینی ازقبیل دنیا را بچلی فروختن وتوبه شکستن ودفتروجامه در گرو می گذاشتن وترك مدرسه کردن وبآستان پیر میکده‌روی آوردن وخدمت وی را کمر بستن وبقریب چشم ساقی ازدست شدن ، ازمعانی عام و متداول غزل است. اما نظر بآنکه شاعردرذکر معانی غالباً فاقد احساس واقعی است بیشترمتوجه اغراق میشود

وبباریك اندیشی ومضمون سازی می افتد .

اما مذمت صوفیان وطعن زهادنیز که نخست نتیجهٔ تزویروریای اینان وملالت خاطر شاعران نازکدل بود و درادبیات ما اینهمه مضامین ظریف و نکته‌های باریك ازآن پدیدآمده است ، دراینـدوره کمتربا احساس حقیقی شاعرهمراه است و غالباً آوردن این مضامین در شعر از جهت تداول و رواج آنها است . غزلیات قلندرانه گاه با مضامین عاشقـانه و گاه با شطحیات عارفانه و گـاه با معانی عبرت انگیز همراه است .

ذیلا چند نمونه ازاین نوع غزل میآورم .

ازشرف‌الدین علی یزدی درانکارزاهد وصوفی :

صوفی مباش منکررندان می پرست — کاندر پیاله پرتو روی حبیب هست
درآرزوی آنکه بگیرند دست دوست — بسیارسرفروشد و کس رانداد دست
انصاف محتسب بررندان درست شد — چون باهزاربت قدح باده می شکست
رنداست وجرعه‌ای می ازاسباب دنیوی — وانهم بیفکند ز کف آندم که گشت مست
شیخست وصد هزار تعلق زنیك وبد — پیوسته درزحیر که آن بیش واین کمست
وین طرفه تر که مردم کوته نظر کنند — آنرا خطاب عاصی واینرا خداپرست

از مغربی تبریزی :

از خانقه و صومعه و مدرسه رستیم — در کوی مغان بامی ومعشوق نشستیم
سجاده و تسبیح بیك سوی فگندیم — در خـدمت ترسا بچه زنار ببستیم
در مصطبه‌ها خرقهٔ سالوس دریدیم — در میکده ها توبهٔ ناموس شکستیم
از دانهٔ تسبیح شمـردن برهیدیم — وز دام صلاح و ورع وزهدبجستیم
در کوی مغان نیست شدیم ازهمه هستی — چون نیست شدیم ازهمه هستی همه هستیم
زین پس مطلب هیچ زمادانش وفرهنگ — ای عاقل هشیار که ماعاشق ومستیم
المنة لله کـه از این نفس پرستی — رستیم بکلی و کنون باده پرستیم

ما مست و خرابیم و طلبکار شرابیم — باآنکه چوما مست وخرابست خوشستیم
تا مغربی ، ازمجلس مارخت بدر برد — او بود حجاب ره ما رفت و برستیم

ازلطف‌الله نشابوری :

درین مسکن من مسکین که هستم — نپنداری که هشیارم ، که مستم
نه ترسا ام نه گبرم نه مسلمـان — نمیدانم چه ام اینم که هستم
اگـر کافر نیم در راه معنی — رلیك از روی صورت بت پرستم
مریـد و مـایل شوخان شنگـم — نقیض و منکـر شیخان کستم
ز پیونـد خردمنـدان بریـدم — بر رنـدان و قلاشان نشستم..
چو بد نـامی و نـاکامی گزیـدم — ز بند کام و نام و ننگ رستم
بدستم تـا بدم شیـدا و عـاشق — نه اکنون عاشق و شیدا و مستم

از نعمة‌الله ولی :

رفتم بـدر خـانهٔ میخانـه نشستم — آن توبهٔ سنگین بیکی جرعه شکستم
گرعاقل مخمور مرا خواند بمجنون — منعش مکن ایعاشق سرمست که هستم
درهر دوجهان غیریکی راچو ندیدم — شك نیست که هم غیریکی را نپرستم
سرمست شرابم، نه که امروز چنینم — از روز ازل تـا بابـد عاشق و مستم
درخواب گرفتم سردستی که چه گویم — خوش نقش خیالی است که افتاد بدستم
گفتند که در کوی خرابات حضوریست — برخاستم و رفتم و آنجـا بنشستم
سید کرمی کرد و مرا خواند ببنده — منهم کمر خدمت او چست ببستم

د ـ انواع دیگر

گذشته ازانواعی که برای غزل دراینـدوره ذکرشد باید ازغزلیات حکیمانه و پندآمیزوغزلیاتی که موضوع آنها نعت خداو رسول است نام برد . غزل ذیل ازشیخ آذری ازنوع اول است :

هرمتاعی را دراین بازار نوعی قیمت است — قیمت مرد ایعزیز من بقدر همت است
ماخدا خواهیم، خواهی کعبه خواهی بتکده — خانهٔ اعمال ایـدل بربناء نیت است

وبباریك اندیشی ومضمون سازی می‌افتد .

اما مذمت صوفیان وطعن زهادنیز که نخست نتیجهٔ تزویر وریای اینان وملالت خاطر شاعران نازکدل بود و درادبیات ما اینهمه مضامین ظریف وتکته‌های باریك ازآن پدیدآمده است ، دراینـدوره کمتربا احساس حقیقی شاعرهمراه است و غالباً آوردن این مضامین در شعر از جهت تداول و رواج آنها است . غزلیات قلندرانه گاه با مضامین عاشقـانه و گاه با شطحیات عارفانه و گـاه با معانی عبرت انگیز همراه است .

ذیلا چند نمونه ازاین نوع غزل میآورم .

ازشرف‌الدین علی یزدی درانکارزاهد وصوفی :

صوفی مباش منکررندان می پرست — کاندر پیاله پرتو روی حبیب هست
درآرزوی آنکه بگیرند دست دوست — بسیارسرفروشد و کس رانداد دست
انصاف محتسب بررندان درست شد — چون باهزاربت قدح باده‌می شکست
رنداست وجرعه‌ای می ازاسباب دنیوی — وانهم بیفکندز کف آندم که گشت مست
شیخست وصد هزارتعلق زنیك وبد — پیوسته‌درزحیر که آن بیش واین کمست
وین طرفه ترکه‌مردم کوته‌نظر کنند — آنراخطاب عاصی واینرا خداپرست

از مغربی تبریزی :

از خانقه و صومعه و مدرسه رستیم — در کوی مغان بامی ومعشوق نشستیم
سجاده و تسبیح بیك سوی فگندیم — در خـدمت ترسا بچه زنار ببستیم
در مصطبه‌ها خرقهٔ سالوس دریدیم — در میکده ها توبهٔ ناموس شکستیم
از دانهٔ تسبیح شمـردن برهیدیم — وز دام صلاح و ورع وزهدبجستیم
در کوی مغان نیست شدیم ازهمه هستی — چون نیست شدیم ازهمه هستی همه هستیم
زین پس مطلب هیچ زمادانش وفرهنگ — ای عاقل هشیار که ماعاشق ومستیم
المنة لله کـه از این نفس پرستی — رستیم بکلی و کنون باده پرستیم

ما مست و خرابیم و طلبکار شرابیم — باآنکه چوما مست وخرابست خوشستیم
تا مغربی ازمجلس ما رخت بدر برد — او بود حجاب ره ما رفت و برستیم

ازلطف‌الله نشابوری :

درین مسکن من مسکین که هستم — نپنداری که هشیارم ، که مستم
نه ترسا ام نه گبرم نه مسلمـان — نمیدانم چه ام اینم که هستم
اگـر کافر نیم در راه معنی — ولیك از روی صورت بت پرستم
مریـد و مـایل شوخان شنگم — نقیض و منکـر شیخان کستم
ز پیونـد خردمنـدان بریـدم — بر رنـدان و قلاشان نشستم..
چو بـد نـامی و نـاکامی گزیـدم — ز بنـد کام و نام و ننگ رستم
بدستم تـا بدم شیـدا و عـاشق — نه اکنون عاشق و شیدا و مستم

از نعمة‌الله ولی :

رفتم بـدر خـانهٔ میخانـه نشستم — آن‌توبهٔ سنگین بیکی جرعه‌شکستم
گرعاقل مخمور مرا خواند بمجنون — منعش‌مکن ایعاشق‌سرمست که‌هستم
درهر دوجهان غیریکی راچو ندیدم — شك نیست که‌هم غیریکی‌را نپرستم
سرمست شرابم، نه که امروز چنینم — از روز ازل تـا بابـد عاشق و مستم
درخواب گرفتم‌سردستی که‌چه گویم — خوش‌نقش‌خیالی است که افتادبدستم
گفتند که‌در کوی‌خرابات‌حضوریست — برخاستم و رفتـم و آنجـا بنشستم
سید کرمی کرد و مرا خواند بنده — منهم کمر خدمت او چست ببستم

د ـ انواع دیگر

گذشته ازانواعی که برای غزل دراینـدوره ذکرشد باید ازغزلیات حکیمانه‌و پندآمیزوغزلیاتی که موضوع آنها نعت خداو رسول‌است نام برد . غزل ذیل ازشیخ آذری ازنوع اول است :

هرمتاعی را دراین‌بازار نوعی قیمت‌است — قیمت مرد ایعزیز من بقدر همت است
ماخداخواهیم،خواهی کعبه‌خواهی بتکده — خانهٔ اعمال ایـدل بربناء نیت است

گرهوسردرامدبدن کارعاشق پیشه نیست　　آرزوپروردناز کمل چه مردغربت است
آذری سعی سعادت میکنی کارتونیست　　این مثل نشینده‌ای، هرچیز کار دولتست،

درغزل ذیل قاسم‌الانوار ملالت خود را ازاهل روزگار بیان کرده :

جان گنه کاراست ومجرم برحمت جانان کجاست؟
قصهٔ طغیان ز حدشد، شیوهٔ غفران کجاست؟
محو گردانـد گناه عالمی را در دمی
بارب این موج کرم وان بحربی پایان کجاست؟
قصه فرعونیان از حـد گـذشت ای پیر عقل
طالب جانرا خبر کن ، موسی عمران کجاست؟
ظلمت بوجهل بگرفتست عـالم سر بسر
ورد بودردا کجا شد ، صفوت سلمان کجاست؟
عالمی اخـوان شیطـانند بـا هم متفـق
آخر ای دانا ، نشان نشأهٔ انسان کجـاست؟
طـاعت بی درد را هرگـز نباشـد چاشنی
نالهٔ مستان سرگـردان بی سامـان کجـاست؟
« قاسمی » از دیو مردم نفرتی دارد عظیم
صولت غولان زحدشد، صدمت سلطان کجاست

غزل ذیل درنعت پیغمبر ازشاه نعمة‌الله ولی است :

بیا ای مومن صادق ، بگو صلوات پیغمبر
اگرازجان شدی عاشق بگو صلوات پیغمبر
دل خود را منور کن ، جهانی پر زهنبر کن
دهان پرشهد وشکر کن بگوصلوات پیغمبر
اگر تو امت اوئی رضـای او بجـان جوئی
چو ما شاید اگر گوئی بگو صلوات پیغمبر

خردبویش بجان بوید ، ملك مهرش بدل جوید
خدا صلوات او گوید ، بگو صلوات پیغمبر
بمرش وفرش وانس وجان دعای او کنند ازجان
کریمانه تو در کرمان بگوصلوات پیغمبر...

انواعی که برای غزل دراین دوره مذکورشد البته هیچ‌یك مستقل نیست ، چه درغزلیات چنانکه گفته شد وحدت مضمون وجود ندارد وشاعر درغزل بآسانی ازغم بشادی واز هجـر بوصل میپردازد . تعیین انواعی برای غزل درحقیقت برحسب غلبه بعضی مضامین‌است، والامعمولا هرغزل ازغالب مضامینی که برای انواع مختلف غزل ذکرشد نمونه‌ای در خود دارد .

۷ ـ مثنوی

رواج مثنوی سرائی

در ایندوره سرودن مثنوی رواج تمام داشت و شعرای مثنوی گوی گذشته مانند فردوسی و نظامی و امیرخسرو و مولوی و حسن دهلوی چنانکه قبلاً گذشت مورد توجه و تتبع شعرای زمان قرار داشتند و عده مثنویهائی که در ایندوره بتقلید استادان قدیم و یا مستقلا سروده شده کم نیست. از جمله متیوان مثنوی «انیس العارفین» قاسم الانوار، دو مثنوی از شاه نعمة الله یکی در بحر رمل مسدس مقصور و دیگری در بحر خفیف مخنوف مخبون، و «دستور عشاق»، و «بستان خیال» فتاحی نشابوری، و «گوی و چوگان» عارفی هراتی، و مثنوی کوتاهی از لطف الله نشابوری در بحر سریع مطوی موقوف، و «تجنیسات»، و «دو بحرین»، و «ذوقافیتین»، و «حسن و عشق»، و «ناظر و منظور»، و «بهرام و گل اندام»، و «محب و محبوب» کاتبی، و «خمسه» مولانا شرف خیابانی، و مثنویات مولانا آسی مشهدی در تتبع خمسه نظامی، و «تعبیر خواب» فتاحی نیشابوری، و «شمع و پروانه»، و «عقل و عشق»، و «فتح و فتوح» امیر یمین الدین نزل آبادی، و «زیب و زینب» خواجه خضر شاه استرآبادی، و مثنوی حماسی «خاوران نامه» ابن حسام در فتوحات و تاریخ حیات علی بن ابیطالب (ع) را نام برد (۱).

ارزش مثنویات این دوره

همهٔ مثنویات این دوره باقی نمانده است، اما از آن مقدار که بجامانده و طبعاً بهترین مثنویات زمان است میتوان دانست که مثنوی نیز مشمول انحطاط عمومی شعر در ایندوره بوده است. هرچند ابیات شیوا و بعضی ابداعات لطیف در مثنویات ایندوره میتوان یافت، ولی روبهمرفته مثنویات اینزمان تکلف آمیز و فاقد طراوت و عاری از

(۱) رجوع شود بحبیب السیر، جزو سوم از جلد سوم، صفحهٔ ۲۱۳ و ۱۵۰؛ و تذکرهٔ دولتشاه صفحهٔ ۴۵۰؛ و ترجمهٔ مجالس النفائس، صفحهٔ ۱۸۶ و ۱۸۷ و ۱۳ و ۱۳۵ و ۱۲

قوت لفظ و معنی است.

نوع مهم مثنوی در این دوره چنانکه از اساسی مثنویاتی که ذکرشد نیز برمیآید مثنوی حکائی است. در مثنویاتی هم که موضوع آنها معانی دیگری از قبیل عرفان و پند و حکمت است غالباً گوینده بقصه و داستان توسل میکند.

از آنجا که خصوصیات صوری شعر قبلا مورد مطالعه قرار گرفته و مضامین شعر نیز موضوع فصل دیگری است که خواهد آمد، در اینجا بذکر مختصری دربارهٔ مثنویات معروف ایندوره که بآنها دست یافتم اکتفا میکنم و مثنوی‌های عشقی و عرفانی را مقدم میدارم.

۱ ـ مثنوی «گوی و چوگان» یا «حالنامه»

«گوی و چوگان» یا «حالنامه» منظومهٔ کوچکی است در ۵۰۱ بیت در بحر هزج مسدس اخرب مقبوض مخنوف یا مقصور (مفعول مفاعلن فعولن یا مفعول مفاعلن مفاعیل) که مولانا محمود عارفی هراتی شاعر این دوره (۱) آنرا بسال ۸۴۲ در سن ۵۰ هالگی بنام سلطان محمد (ظاهرا سلطان محمد بن بایسنقر) شروع کرده و در دو هفته بپایان آورده است، چنانکه خود در خاتمه مثنوی گوید:

پنجاه گذشت سال عمرم — یك بیم شکست بال عمرم
چو گانی فکرت آزمودم — گوی سخن ازمیان ربودم
کردم بدو هفته بهر نامش — همچون مه چهارده تمامش
این نظم که چون دری است غلطان — زینسان همه برای گوش سلطان
چون برعددش قلم نهادم — بر پانصد و یك رقم نهادم

شاعر ماده تاریخ اتمام آنرا «گوی خور» قرارداده:

ای آنکه معاینه ندانی — تاریخ بیان این معانی
چون کوکبهٔ سحر نماید — روشن بتو «گوی خور» نماید

(۱) برای شرح احوال وی رجوع شود بتذکرهٔ دولتشاه صفحات ۱۸، ۴۳۹ و ۴۴۰؛ و حبیب السیر، جزو سوم از جلد سوم، صفحهٔ ۱۵۰؛ و ترجمهٔ مجالس النفائس صفحهٔ ۲۰ و ۱۹۴؛ و تاریخ ادبیات براون جلد سوم، صفحات ۴۳۰، ۴۹۰، ۴۹۷، ۴۹۵ از متن انگلیسی

عنوان «گوی‌وچوگان» از آنجاست که در این منظومه وصف بازی گوی و چوگان و هم مناظره‌ای میان گوی‌وچوگان آمده و شاعر هرجا توانسته این دو لفظ را در ادای معانی التزام نموده. خود شاعر آنرا حالنامه خوانده:

این نامه که ساختم تمامش حالی شده «حالنامه» نامش

موضوع حالنامه

مضمون اصلی این مثنوی داستان عشق و جانبازی درویشی است نسبت به شاهزاده‌ای. منظومه با حمد خداوند باین بیت شروع میشود:

زان پیش که حسب حال گویم از صانع ذوالجلال گویم

و پس از ابیاتی در مناجات و نعت رسول بوصف بهار میپردازد. سپس مناظره‌ای میان زمین و آسمان میآورد. آنگاه بثنای سلطان محمد که بظن غالب سلطان محمد بایسنقر است میپردازد. پس از این مقدمات اصل داستان شروع میشود:

شاهزاده‌ای چینی که بسیار زیبا و آراسته است عازم بازی گوی و چوگان میگردد و بیازی مشغول میشود. درویشی از کنار میدان میگذرد و بشاهزاده دل میبازد. درویش غم خود را پیش دوستی میبرد. دوست او را میگوید که در این راه سر باید باخت. درویش عزم خود را در جانبازی جزم میکند و روز دیگر باز بتماشای بازی شهزاده میرود. شهزاده که از حال او آگاه شده بدلبری گوی بسوی او میاندازد و نزد او میتازد. درویش با هزار شور و شیفتگی گوی را برمیدارد و با جان چون بشاهزاده تقدیم میکند و در قدم شاهزاده میمیرد.

و آنگاه بگریه آه برداشت وان گوی ز خاک راه برداشت
چون بود زجام بیخودی مست جان گوی صفت بچاه بردست
یا گوی بدست شاه جان داد جان خوشتر ازین کجا توان داد

سپس عارفی ابیاتی در بارهٔ کمال عشق و رمز آن میآورد و بخاتمه میپردازد. از خاتمهٔ مثنوی برمیآید که مشوق وی در سرودن این مثنوی همان سلطان محمد بوده و بیک اسب و هزار دینار نیز از او صله یافته است.

نقد مثنوی گوی و چوگان

این منظومه از لحاظ سبک لفظی و روش بیان معانی تقلیدی است از نظامی و امیرخسرو. رویهمرفته لفظش درست و کلامش لطیف است. در سراسر آن حالت شور و سرمستی عاشقانه‌ای مشهود است. پیداست که گوینده مردی صاحب‌درد بوده و مثنوی را از سر حالی سروده.

حالنامه از حیث مضمون تازگی ندارد، خاصه بعضی از قسمتهای آن مانند «راز گفتن درویش با گوی و چوگان» و «مناظرهٔ زمین و آسمان» که لابد بتبع است. پیداست شاعر تخیلی قوی داشته و قدرتی که در ساختن مضامین متنوع از دو لفظ گوی و چوگان نشان داده شایسته توجه است، خاصه با در نظر گرفتن این معنی که باوجود کوششی که در این راه بکار برده مضامین غریب و دیرآشنا نیاورده و تشبیهات و استعارات و نکته پردازی‌هایش غالباً سهل‌الفهم و مطبوع است.

خصوصیات و نقائصی که اصولا در مثنویهای عشقی زبان فارسی وجود دارد در این مثنوی نیز یافت میشود و میتوان آنها را بطریق ذیل خلاصه نمود:

۱- رعایت نکردن طرح معین در تنظیم مطالب، چنانکه شاعر غالباً از موضوع داستان خارج میشود و ببطالبی که باصل داستان مربوط نیست میپردازد. مناظرهٔ گوی‌وچوگان و مناظرهٔ زمین و آسمان و وصف بهار در این منظومه از این قبیل است. تنها بفحوای «الکلام یجر الکلام» میتوان محملی برای ذکر آنها یافت.

۲- اطناب. این کیفیت زادهٔ همان عدم رعایت طرح و نظم دقیق در بیان مطالب است. وقتی شاعر در بیان معانی خود را بحدودی ملزم نسازد و اندیشه را در سیر خویش آزاد گذارد غالباً در ادای موضوع تطویل روا میدارد و این عیب در غالب مثنویهای عاشقانهٔ ما دیده میشود. مثلا وقتی قوست درویش ویرا پریشان می بیند و میخواهد کیفیت حال را از او سئوال کند چنین میگوید:

گفتا که بگو چه حال داری سودای که در خیال داری
گوی ذقن که در خیالت گردید و ربوده گشت حالت

بهر که نشسته‌ای بدین‌روز — وز آتش کیستی بدین سوز
آخر توسگ کدام کوئی — آتش زدهٔ کدام روئی
تو مهر کدام ماه داری — تورو بکدام راه داری
تو صید کدام شهسواری — آهوی کدام لاله زاری
در عهد کدام بی وفائی — در عشق کدام دلربائی
این ناله‌وآه وزاریت چیست — بی‌صبری و بیقراریت چیست

اطناب درسؤال درمورد کسی که بابی‌صبری منتظرجواب است طبیعی نیست .

۳- اغراق ومبالغه وعدم‌رعایت کیفیت طبیعی ، چنانکه دراین مثنوی درویش تنها یك نظر که شاهزاده را می بیند چنان دل ازدست میدهد که بیخودوشوریده و پریشان و نالان و گریان بازمیگردد وهنوز جفائی ندیده وسخنی نکشیده درپاسخ دوست خود که ازحال اومیپرسد چنین میگوید :

آن شیفته حال‌دجوابش — گریان بهزار اضطرابش
گفت ازرخ زرد واشك آلم — معلوم کن و مپرس حالم
حال دل خویش رو برویم — گویدد راشك‌من چه گویم
هم کار دلم بجان رسیده — هم کار دباستخوانش رسیده

منظومهٔ گوی وچوگان درسال ۱۹۳۱ بهمت ومقابله گرین شیلدز از روی چهار نسخه با حروف سربی درلندن بطبع رسیده‌است .

۲ ـ «دستورعشاق» یا «حسن‌ودل»

مثنوی «دستورعشاق» منظومه‌ایست بالغ برپنجهزار بیت در بحر هزج مسدس محذوف یا مقصور (مفاعیلن مفاعیلن مفاعیل یا مفاعیلن مفاعیلن فعولن) ، از آثار مولانا یحیی سیبك نیشابوری متخلص ومعروف به‌فتاحی ، متوفی سال ۸۵۲ یا ۸۵۳(۱)

(۱) برای ترجمهٔ حال این شاعر رجوع شود بتذکرهٔ تقی‌کاشانی، صفحات ۴۱۷ و ۴۱۸؛ ونزهة مجالس الفائس، صفحات ۱۳ و ۱۳۵؛ و حبیب‌السیر، جزء سوم از جلد سوم، صفحهٔ ۱۰۸ و ۱۳۳؛ ومقدمهٔ نسخهٔ چاپی این منظومه، بقلم گرین شیلدز . و نیز رجوع شود بتذکرهٔ هفت‌اقلیم، در ذکر نیشابور .

نام این مثنوی بتصریح خود شاعر «دستورعشاق» است :

بحمدالله که این «دستورعشاق» — بپایان آمد از تأیید خلاق

اما چون موضوع این حکایت داستان عشق «حسن» و «دل» است بمثنوی «حسن‌و دل» نیز شهرت یافته وعنوان نسخهٔ چاپی آن چنین است :

«دستورعشاق یعنی قصهٔ شاهزاده حسن و شاهزاده دل» . تاریخ تصنیف این مثنوی «دارخرم» است که بحساب جمل ۸۴۰ میشود :

بپای روضهٔ بستان عالم — چوتاریخ‌تمامش «داوخرم»

وچنانکه فتاحی درمقدمه ذکرمیکند آنرا بخواهش دوستی که مشوق وی درتنظیم داستانی عشقی بوده‌است «ازخیال‌خویش» تألیف نموده‌است .

موضوع دستور عشاق

موضوع این مثنوی چنانکه گفتیم ماجرای عشق شاهزاده ایست بنام «دل» با شاهزاده‌ای بنام «حسن» این داستان داستانی است مستعار که شاعردر آن معانی و تصورات رایج درغزل فارسی راتشخص بخشیده وجامهٔ زندگی پوشانیده‌وازسر گذشت آنها قصیده‌ای که همان قصهٔ عشق است پرداخته .

منظومه باین بیت درحمد خداوند شروع میشود :

بنام آنکه دلها را در آغاز — بنام اوست حسن مطلع راز

پس‌ازتفصیلی درباب وجود شوق دراجزاء عالم وحمد خالق وستایش عشق و نعت پیغمبر واولیای درمناجات وسبب نظم کتاب، اصل داستان آغاز میشود(۱). شرح داستان نظر بتفصیل آن دراینجا ممکن نیست، فقط برای آنکه نوع داستان روشن شود عناوین قسمتی ازمثنوی را میآورم :

آغاز داستان دروصف ملك اعظم «عقل»

صفت امیرزاده «دل»

(۱) در نسخهٔ چاپی مقدمهٔ داستان که شامل این قسمتهاست درهم و نامرتب شده است .

صفت مشرف‌المسالك «نظر» وسیاحت او در طلب آب حیوان
رسیدن «نظر» جاسوس بشهر «عافیت» و دیدن «ناموس»
روانه شدن «نظر» از حصار «زهد» و رسیدن بشهر «هدایت» نزد «همت»
صفت شاهزاده «حسن»
رفتن «نظر» عیار با «رقیب» ناهموار بباغ «قامت» و شهر «دیدار»
مجلس نهادن «قامت» و مست کردن «رقیب» دیو سیرت
سپردن «قامت» «نظر» را بساق سیمین
آمدن «زلف» مشکبار بعزم شکار بگشت گلشن «رخسار» و دیدن «نظر» گرفتار
صفت شهر «دیدار» و گلشن «رخسار»
آگاه شدن «حسن» از احوال «غمزه» و طلب کردن او...

میتوان گفت هیچیك از مضامینی که در اشعار عاشقانهٔ فارسی معمول شعراست از این داستان مستعار فوت نشده است.

در آخر داستان «خضر» با «دل» سخن میگوید و اسرار این حکایت، یعنی تعبیراتی که از اشخاص این داستان در نظر بوده است بیان میکند. شاعر مثنوی را پس از یاد طاعونی که ظاهراً همان طاعون معروف سال ۸۳۸ است، و نعت رسول و مناجات باین بیت ختم میکند:

پی این روضهٔ بستان عالم — چو تاریخ تمامش «دار خرم»

نقد مثنوی

این مثنوی از حیث نوع داستان و قوت تخیل شاعر قابل توجه است. طرح داستان چنانکه از بیان فتاحی برمیآید ابداع خود اوست:

بآخر پرده داران هدایت — برویم در گشادند از عنایت
زره آورد مژده فکر ره دو — براه آورد فیض معنی نو
بدستم داستانی داد رنگین — بمعنی برده دست از صورت چین
خیال انگیخت فکرم داستانی — خیال انگیز هر کلك و بیانی

امیدم هست از اهل معانی — که میبخشند جان از نکته‌دانی
که جان بخشند ترکیب نوم را — بجان بخشند طبع کژروم را (۱)

اما از حیث اسلوب بیان و کیفیت ادا این مثنوی رو بهمرفته بی شور و ملال آور است. نه از سلامت لفظ سعدی برخوردار است نه از لطف تخیل و پرمایگی نظامی و نه از شور و حال مولوی. در حقیقت تقلید ضعیفی است از نظامی و امیر و خسرو. عیوب عمدهٔ آنرا میتوان بطریق ذیل خلاصه نمود:

۱- تکلف. دولتشاه سمرقندی در بارهٔ مؤلف دستور عشاق چنین میگوید «مولانا یحیی در صنایع شعر مبالغه دارد که بی آن سخنوری نمیکند». در این مثنوی گذشته از تکلف در آوردن انواع صنایع بدیعی مانند اعنات و تجنیس و تضاد و مطابقه (۲) کوشش شاعر در یافتن نکته‌های تازه موجب تعقید کلام وی شده و از ابیات آن کمتر احساس صفا و سادگی و لطف سخن میشود.

۲- اطناب.

۳- اغراق بیش از حد (۳) و نمونه آن این بیت است در وصف قصری

در و دیوارش از پاکی هر سنگ — نمودی تار مو از چند فرسنگ

٤- عیوب لفظی از قبیل تتابع اضافات و سستی عبارات و اغلاط دستوری (٤)

این مثنوی بهمت گرین شیلدز از روی نسخه‌ای که در سال ۸۸۷ توسط محمود بن محمد النیریزی کتابت شده در مطبعهٔ آفتاب برلین در سال ۱۹۲٦ میلادی با حروف سربی با اغلاط فاحش و سقطات فراوان بطبع رسیده و مقدمهٔ مختصری بزبان فارسی و انگلیسی بقلم گرین شیلدز دارد (٥).

(۱) صفحهٔ ۱۷
(۲) برای نمونه رجوع شود بصفحات ۱۹ و ۵۷ و ۳۱۱-۲۸۷ دستور عشاق، و فصل صنایع بدیعی از این کتاب.
(۳) برای مثال رجوع شود بصفحات ۱۸ و ۲۰ در صفت دل و صفت عقل
(٤) رجوع شود بفصل انحطاط شعر از این کتاب
(٥) راجع بتراجم و تقلیدهائی که از این مثنوی شده رجوع شود بهمین مقدمه

«حسن ودل» منثور

تلخیص منظومهٔ طویل دستور عشاق را در رسالهٔ منثور کوچکی موسوم به «حسن‌ودل» تلخیص کرده‌است. این رساله باشرمسجع ولی بسیارروشن وشیواوموجز تحریرشده وفاقد کلیهٔ عیوبی‌است که درحسن‌ودل منظوم موجود است. نسخ‌خطی آن کم نیست وآنرا باید ازآثارادبی بسیارخوب‌اندرره محسوب داشت. برای‌نمونه چند سطری ازآغازآنرا میآورم:

«... درشهربونان پادشاهی بود عقل نام او، تمام دیار مغرب مسخراحکام او، ازهیچ مراد برخاطربندی نداشت، جزآنکه از بهرقائم مقام فرزندی نداشت. آخر خدایتعالی فرزند دلفروزی دادش، وپادشاه دلاور دل نام نهادش. بعد از آنکه دل را بتربیت عقل دانوشایستهٔ صدر پادشاهی شد، عقل راحصاری بوددرغایت‌استحکام، آنرا قلعهٔ بدن نام، دلرا پادشاهی درآن‌قلعه نامزد کردند... بعدازچندگاهی که دل درصدرمملکت مکان گرفت وعالم را بآثار عدل آبادان کرد، شبی ندما درمجلس‌او تواریخ میخواندند ودراثنای آن چنین بزبان راندند که خدایتعالی از بهشت جاودان دراین جهان چشمه‌ای‌آب دارد که آنرا آب حیات خوانند، و کسانی که ازآن‌آب بیاشامند زندهٔ جاوید مانند. دلرا تشنگی آن آب غالب شد و سر چشمه را از ندما طالب شد ...» (۱)

۳- مثنوی «انیس العارفین»

این مثنوی منظومه‌ایست عرفانی ازتصنیفات سید قاسم‌الانوار تبریزی متوفی در۸۳۷ (۲)، دربحررمل مسدس مقصور یامحذوف (فاعلاتن فاعلاتن فاعلات یافاعلاتن

(۱) مولانایحیی سیمک‌چنانکه ازعبارت‌مجالس‌النفائس برمیآید منظومهٔ «شبستان خیال» را نیزبنثرتلخیص کرده‌است، ولی نگارنده بهیچ‌جا از نثرو نظم‌آن دسترس نیافتم. رجوع شودبترجمهٔ مجالس‌النفائس، صفحهٔ ۱۳و۱۳۵

(۲) برای شرح‌احوال‌قاسم‌الانوار رجوع شود بحبیب‌السیر، جزء سوم‌ازجلدسوم، صفحات ۸۸ و ۹۱و۹۳و۹۹؛ و ترجمهٔ مجالس‌النفائس، صفحات ٦و۱۸۳؛ وتذکرهٔ دولتشاه، صفحات۳۵۲-۳٤٦؛ و نفحات الانس‌طبع‌طهران، صفحه۳۸۷؛ و مجمع‌الفصحاء، جلد دوم، صفحه۲۷۰ وریاض‌العارفین، چاپ‌تهران، صفحهٔ۲۰٦-۲۰٤؛ وتاریخ ادبیات براون، صفحات ٤۸٦-٤۷۳ از متن‌انگلیسی

فاعلاتن فاعلن) ومجموع ابیات آن ۵۰۷ بیت است ونام‌آنرا خود شاعر درمنظومه بدینطریق تعیین نموده:

خوش‌نماید گردهم ترتیب‌این — نسخه‌ای‌نامش «انیس‌العارفین»

موضوع مثنوی

این مثنوی مقدمهٔ منثوری درحمد خداونددارد وشروع آن‌چنین‌است: «منت خدایرا جلت عظمته‌وعلت کلمته که بشعشعهٔ انوارشموس‌ارواح‌اقمارقلوب‌انسانرا، یعنی سیارات‌سمواوات نفوس‌ایشانرا، بحکم قلم ازعالم‌عدم موجود گردانید...» پس‌ازاین مقدمه که درحدود ۳۵۰ کلمه‌است خود مثنوی باابیات ذیل درمناجات شروع میشود:

یامغیث المذنبین معطی السؤال — یا انیس العاشقین یا ذالجلال

ای زعشقت هردلی‌را مشکلی — وی‌زشوقت درجنون‌هرعاقلی

در تماشای تو دل سودازده — سوز عشقت آتشی درمازده

لی‌جهان عقل وجان‌حیران تو — گوی دلها درخم چوگان تو

مرغ جان دردام‌عشقت‌پای‌بند — هر که سودای‌تو دارد سربلند

پس‌ازمناجات‌بنعت‌نبی(ص)میپردازد وسپس‌فصلی«فی‌الندامة‌والتاسف»وذکر خطایای‌گذشته‌خویش‌وفصلی«فی‌النصیحة علی‌الطالبین» میآورد، وبعداً سبب نظم کتاب‌را بیان میکند و از آنجا معلوم میشود که مقدمات نظم مثنوی درایام جوانی فراهم‌آمده‌است:

بنده را درعنفوان، دور ازدیار — درد غربت جمع شد بادردیار

سال‌عمرم‌بیست یاخود بیش‌وکم — نور عرفان در دلم میزد علم

داشتم در کلبهٔ احزان خویش — صحبتی با زمرهٔ اخوان خویش

سایلی پرسید ازاین شوریده‌حال — دربیان روح ونفس ودل سؤال

نکته‌های بس لطیفم دست داد — گفتم اینرا کی‌توان ازدست داد

خوش نماید گرد هم ترتیب این — نسخه‌ای نامش «انیس‌العارفین»

پس‌ازآن‌فراصل موضوع شروع میکند وچنانکه خود اشاره مینماید موضوع آن

پاسخ پنج سئوال است :

واندرو گویم جواب از پنج چیز	نفس و روح و قلب و عقل و عشق نیز
جمله انوار حقایق باشد آن	کاشف اسرار عاشق باشد آن

در توضیح این معانی از «معرفت ظهور نفس» آغاز مینماید و از نفس اماره و لوامه و مطمئنه و صفات آنها یاد میکند. سپس در «معرفت عشق و عقل و قلب» سخن میگوید و گاه برای تأیید آنچه میگوید داستانی میآورد. از این جمله است حکایتی در ملاقات شیخ صفی الدین اردبیلی با شیخ سعدی. مثنوی پس از چند «فایده» باین ابیات در مرتبت عشق ختم میشود:

گر ز عشقت یك مدد گردد ندیم	میتوانی ببردن این بار عظیم
زانکه وصف اوست این عشق ای جواد	خواه حُبّش نام کن خواهی وداد
خود بخود بر خویش عاشق گشت دوست	بلکه عشق و عاشق و معشوق اوست
غیر او را من نمی بینم وجود	پیش او زانست جانم در سجود
نور او بگرفت عالم را تمام	دیده بگشا تا ببینی والسلام

نقد مثنوی

این مثنوی از حیث طرز بیان و سبك ادای معانی تقلیدی است از مثنوی مولانا جلال‌الدین؛ امّا از حیث اسلوب لفظی و ترکیب عبارات میان مثنوی ملای روم و بوستان سعدی قرار دارد و از نظر لفظی کمتر اثری در آن هویداست. در حقیقت در روانی و استحکام ابیات بیشتر بوستان سعدی شبیه است، اما شور عارفانهٔ آن مثنوی ملای روم را بخاطر میآورد. برخلاف مثنوی اخیرالذکر در این مثنوی بیان مطالب پیرو نظم معینی است و شاعر کمتر از شاخی بشاخی میپرد. مضامین عرفانی آن همان مضامین متداول زمان است که مغلوطی از عرفان سادهٔ قدیم و عرفان علمی محیی الدین ابن العربی است.

از اشعار لطیف و با حال این مثنوی یکی ابیاتی است که شاعر در بیان تأسف بر عمر گذشته و ندامت بر خطایای ماضی خویش آورده است. چند بیت آنرا برای نمونه میآوردم:

ای دریغا عمر من برباد شد	بر من از غفلت بسی بیداد شد
قدر نقد عمر را نشناختم	حسرتا کاین نقد را در باختم
داد غفلت روزگارم را بباد	داد، داد از دست غفلت، داد داد
کرده‌ام حاصل بفکر ناصواب	ز آرزوی نفس، حرمان و حجاب
حاصلم زین غم همه آهست و بس	حسرتی دارم که جانکاهست و بس
غصه دارم در دل از درد گناه	با که گویم قصهٔ خود، آه آه
در جهان کس آبرو جز من نداد	ز آتش شیطان چو خاشاک و باد
مرغ دلرا دام دنیا صید کرد	خاطرم مشغول عمر و زید کرد..
گر کسی فسقی برد برمن گمان	زین بتر فسقی چه باشد در جهان
کز خداوند بحق غافل شدم	روزگاری پیر و باطل شدم ...
خود پدر میداد پندم بارها	بردلم بند آمدی آن بارها
بند بر پایش نهادم آهنین	با خرد مردم کند هرگز چنین؛
سالها در محنتش میداشتم	پاسبانرا دزد می پنداشتم
تاج عزت را فکندم از سرش	جامهٔ قطران فکندم در برش
مادر از بیداد من مظلوم ماند	وز جمال و جاه خود محروم ماند
ز آب روی خویشتن بد تاجدار	ز آتش بیداد من شد خاکسار
از بهشت آوردمش در گلخنی	وز پلاسش دوختم پیراهنی
پیش از این رویش ز خوبی بود ماه	گرد گلخن کرد مویش چون سیاه
پیش از این گرمنعم و شهزاده بود	صد هزارش بنده و آزاده بود
ظلم و بیداد منش درویش کرد	محنت گلخن دلش را ریش کرد
بر برادر ظلم بی حد کرده‌ام	بر برادرنی که بر خود کرده‌ام
گشته‌ام از قبح فعل خویشتن	مبتحق سنگسار مرد و زن
آرزوها شهد زهر آمیز بود	ظاهرش خوش باطنش خونریز بود
آنچه من کردم ، بخود دارم روا	گر بسوزنم بنفط و بوریا

غول غفلت آتش غم بر فروخت — جمله اسبابم زخشك وتر بسوخت
تیشه را از جهل بر پا برزدم — از که نالم چون بدست خود زدم...
اینهمه بدها که کردم عاقبت — داد یزدانم طریق عافیت
جامهٔ عصیان برون کرد از تنم — داد از عرفان خود پیراهنم...

٤ ـ مثنوی های شاه نعمة‌الله ولی

در دیوانی که از شاه نعمة‌الله ولی شاعر و عارف نامی ایندوره، متوفی بسال ۸۳٤(۱)، در تهران بطبع رسیده مثنوی بی نامی موجود است در وزن رمل مسدس مقصور (فاعلاتن فاعلاتن فاعلات)، بسیار درهم ومغشوش که بامثنویها و غزلیاتی از اوزان وبحور مختلف درهم آمیخته وقسمت عمدهٔ آن دراول دیوان (تا صفحه ٤۸) ومختصری از آن نیز در اواخر دیوان (صفحات ٤۹٦-٤۹۰) قرار دارد. ظاهراً ابیات ذیل که دراول دیوان قرار دارد آغاز این مثنوی است :

خوش بگوای یار، بسم‌الله بگو — هرچه میجوئی ز بسم الله بجو
اسم جامع جامع اسما بود — صورت این اسم عین ما بود
ازمقام جمع روشن شد چوشمع — آنچه مخفی بود اندر جمع جمع
جملهٔ اسما باعیان رو نمود — صد هزار اسما، مسمی یك وجود

سبك بیان شاه نعمة‌الله در این مثنوی تقلیدی است از مولانا جلال‌الدین رومی. مضامین آن همان مضامین عارفانه‌ایست که درغزل عرفانی محض ذکر آن گذشت : ظهور حقیقت واحد درصور متکثر، وحدت عشق و عاشق ومعشوق، مرتبت عشق، احوال مستی وترك هستی، وصف عالم نیستی وبیخودی، ذات وصفات واحوال خالق، مرتبت انسان ووحدت اوباخالق، مقام پیر، مضار دوبینی و ارشاد بوحدت، توحید اسما وصفات خداوند، وصف رندی وقلندری مواضیع مهم این مثنوی بشمار میروند

(۱) برای شرح احوال شاه نعمة‌الله ولی رجوع شود بحبیب السیر، جزء سوم از جلد سوم، صفحات ۹٤و۲٤٦؛ تذکرهٔ دولتشاه صفحات ۳٤۰-۳۳۳؛ تاریخ ادبیات براون، جلد سوم، صفحات ٤۷۳-٤٦۳؛ تذکرهٔ هفت اقلیم درفصل کرمان؛ تذکرهٔ ریاض العارفین صفحات ۲٤۸-۲٤۱؛ نامه دانشوران جلد هفتم، صفحهٔ ۱۲۲ ببعد.

تفصیل این مضامین درمثنوی نعمة‌الله بیش از تفصیل همین معانی در غزلیات اوست. اگر بخواهیم همهٔ این مضامین را دریك معنی کلی بگنجانیم باید بگوئیم موضوع این مثنوی بیان وحدت وجود است.

این مثنوی بیشتر بنظم رساله‌ای عرفانی شبیه است و کمتر واجد لطف وصفائی است که انسان در مثنوی میجوید. اصطلاحات خشك عرفانی دراین مثنوی بوفور دیده میشود (۱). چند بیت ذیل نمونه‌ای از این مثنوی است (۲) :

عین ما از حب ذاتی فیض یافت — لاجرم از علم سوی عین تافت
عین اول صورت الله شد — زآفتاب حضرتش چون ماه شد
اسم اعظم جامع ذات و صفات — روح اعظم پادشاه کاینات
عقل کل روح محمد خوانمش — صورت آن عین اول دانمش
عین اول عین انسانی بود — مجمع الطاف سبحانی بود
دردوعالم هرچه هست ازجزء و کل — باشد از ذات و صفات عقل کل
روح کلی باشد و لوح و قضا — هست جزویات او ارواح ما
عقل کل روح است ودیگرها بدن — سراین نکته روان بشنوزمن...

درضمن مثنوی فوق ابیاتی ازمثنوی بااوزان دیگر مندرج است. ازجمله مثنوی است در بحر هزج مثمن مقصور (مفاعلین مفاعلین مفاعیل) که نمونه‌ای از آن اینست :

بیا با ما در این دریا بسر بر — ازاینجا دامنی خوش پر گهر بر
زمابشنو، حبابی پر کن از آب — حباب ازآب ودروی آب دریاب
بمعنی آب، در صورت حبابست — ببین دراین وآن کان هردو آبست
دمی در آفتاب و سایه بنگر — درآن هم‌سایه را همسایه بنگر
چه دریائی که ما غرقیم در وی — چه‌خوش‌جامی که ماداریم پرمی
دراین دریا بعین ما نظر کن — صدف بشکن تماشای گهر کن

(۱) رجوع شود بفصل غزل عرفانی این کتاب
(۲) صفحه ۲۲ دیوان

اگر نوراست اگرظلمت که او راست براه کج مرو بشنو زما راست... (۱)

و بازمثنوی دیگری است در بحر خفیف محذوف مخبون (فاعلاتن مفاعلن فعلن) و نمونه‌ای از آن اینست :

از ولایت ولی کامل جو عمر داری ز عمر حاصل جو
جام گیتی نما بدست آور دامن اولیا بدست آور
گر ز اسرارحق شدی آگاه خوش بگو لا الله الا الله
تابع دین جد خود می باش هرچه‌بینی باین‌وآن می‌باش
هرکه حق را بعین‌او بیند بد نبیند، همه نکو بیند
درنظرعالی‌است چون سایه سایه بنگر بنور همسایه
صفت و ذات واسم را میدان سه یکی و یکی بسه میدان
یك وجوداست اگرخبرداری عین او بین اگر نظر داری
در ظهوراست مظهرومظهر نیك‌دریاب‌باطن‌وظاهر...(۲)

چنانکه دیده میشود این مثنویات هیچگونه تفاوتی با یکدیگر در مضمون یا سبك بیان ندارند (۳).

۵ ـ مثنوی تجنیسات

این مثنوی یکی از مثنویهای متعدد کاتبی نیشابوری متوفی بسال ۸۳۹ است که دروزن رمل مسدس مقصور یا محذوف (فاعلاتن فاعلاتن فاعلات یا فاعلاتن فاعلاتن فاعلن) سروده شد و در کلمات آخر مصاریع آن صنعت جناس رعایت گردیده‌است و عنوان مثنوی نیزازاینجاست. این مثنوی را بمناسبت آنکه ده باب دارد «ده‌باب» نیز خوانده‌اند وخود کاتبی نیزمثنوی را بهمین نام خوانده :

مشتمل این نسخه برده باب باشد نام نیك‌این نسخه‌را «ده باب» باشد

(۱) صفحهٔ ۳۷ دیوان ، چاپ تهران
(۲) صفحه ٤۹۱ همان دیوان
(۳) با اینهمه باید در صحت انتساب همهٔ این مثنویات بشاه نعمة‌الله تردید کرد، چه بدلایلی که مجال دکرش دراینجا نیست همهٔ اشعاری که «دردیوان‌وی‌طبع شده‌محققا از اونیست واشعار بعضی ازمریدان وپیروان اورا نیز شامل است .

شرح مثنوی

مثنوی تجنیسات بااین ابیات درحمد خداوند ومناجات شروع میشود :

ای برحمت عالمی را کار ساز جمله عالم را برحمت کار ساز
ای که هستی گمرهانرا رهنمای کردمام ره گم ، بلطفم ره‌نمای
دفتر لوح وقلم را کاتبی خط عفوی کش بجرم کاتبی
نیست جزتو قبله‌الله حاجت روا همت از تو جمله حاجت روا

سپس بنعت رسول و موعظه میپردازد و بعد سبب نظم مثنوی‌را بیان میکند، باین مضمون که دوستی اورا بالتزام سکوت ملامت کرد و باخذن نسخه‌ای دربیان‌حقیقت تشویق نمود. سپس تخلص بمدح ممدوح میکند که ظاهراً یکی ازبزرگان‌خراسان بوده ولی نامش‌از ابیات مثنوی بدست نمیاید . سپس فصلی‌درمرتبهٔ سخن‌وفضیلت‌نظم برنثر میآورد وبعدا شروع درابواب دهگانه میکند واسامی‌ابوابرا چنین میاورد:

مشتمل این نسخه برده باب شد نام نیك‌این نسخه را ده باب شد
باب اول در طریق عاشقی باب‌تست ای‌کاتبی چون عاشقی
باب ثانی بهر صحبت داشتن باید اینرا نقل صحبت داشتن
باب ثالث رفع عجب‌است‌وعجیب درمعانی،زان‌غریب‌است‌وعجیب
باب رابع شامل عزت بود رو بعزت باش تا عزت بود
باب خامس در نکوئی با همه هم ترا به گر نکوئی باهمه
باب سادس در گذشتن از بدی باید آری در گذشتن از بدی
باب سابع در قناعت دوستی عزت آرد با قناعت دوستی
باب ثامن هست چون باغ بهشت کش چوبینی غم‌زدل بایدبهشت
باب تاسع در تسیر سوی حق یعنی‌از باطل‌شدن در کوی حق
باب عاشر ترك خود کردن بکل راست‌چون‌جزویکه‌پیوندد‌بکل
یا الهی چون توئی توفیق ده بنده را در بندگی توفیق ده

چنانکه‌ملاحظه‌میشود غالب ابواب این‌مثنوی درمعانی اخلاقی و وعظ‌وپنداست‌واز‌اینرو

میتوان آنرا مثنوی اخلاقی خواند. باب اول آن درعشق و عاشقی مشتمل است بر مقدمه‌ای در فضیلت عشق و تحریص بآن و چند حکایت عشقی بلد. دو باب آخر بیشتر جنبه عرفانی دارد. ازجمله در باب تاسع گوید:

ترك كثرت گیر چون وحدت گزین — كثرت آمد تا كزین وحدت گزین
نقشها را جان ز دل در نقش بند — چون نماند نقش، بینی نقش بند

و در باب دهم گوید:

ایدل آواره بجانان مباش — جان خود را جو، چو بی جانان مباش
در ره عرفان در آور سر براه — تا شوی چون اهل عرفان سربراه
گل نیاشد چون گل عرفان بیوی — از ریاضت جان گل عرفان بیوی

پس از پایان ده باب کتابی فصلی در نصیحت بفرزند و فصلی در خاتمهٔ مثنوی میآورد و در آن بمناسبت از شعرای سلف: عطار و مولوی و عنصری و فردوسی و ازرقی و انوری و خاقانی و نظامی و ظهیر و مجیر و سیف اسفرنگ و اثیرالدین و دقیقی و عسجدی و قطران و سعدی و نزاری و خسرو و حسن دهلوی و عماد فقیه و خواجو و کمال و حافظ نام میبرد.

نقد مثنوی

محتاج توضیح نیست که چون شاعر خود را ملزم برعایت جناس در همهٔ قوافی این منظومه کرده است مثنوی وی متکلف و مصنوع و خالی از شور شاعرانه و عاجز از انگیختن عواطف در خواننده است، و چون معانی اشعار بیشتر تابع امکان جناس است ربط و پیوستگی ابیات نیز چندان درست نیست. حکایاتی که در ضمن این مثنوی ایراد شده غالباً بی آغاز و بی انجام و عموماً بسیار بارداست.

منتخب مختصری از «تجنیسات» باچند بیتی از مثنوی «ذوبحرین» کاتبی و مثنوی «سحرحلال» اهلی شیرازی(۱) در تهران باچاپ سنگی و قطع کوچك بطبع رسیده است

(۱) مثنوی سحرحلال را اهلی شیرازی متوفی در ۹۴۲ در برابر «تجنیسات» و «مجمع‌البحرین» و «ذوقافتین» کاتبی سروده و در آن همهٔ صنایعی را که کاتبی در سه مثنوی مذکور آورده جمع کرده است.

اما مثنوی «ذوبحرین» یا «مجمع‌البحرین» مثنوی دیگرتی از مثنویات کاتبی است که در آن بحر رمل مسدس مقصور یا محذوف (فاعلاتن فاعلاتن فاعلات یا فاعلن) و یا بحر سریع مسدس مطوی مکفوف (مفتعلن مفتعلن فاعلات یا فاعلن) جمع کرده و نمونه ای از آن اینست:

طالب این ژلشن دنیا مباش — خیره‌ای اندر ره عقبی بپاش
در گذر از لالهٔ باغ امل — سوزش دل بنگر و داغ اجل
واصل انسان همه هیچ است هیچ — حاصل دوران همه هیچ است هیچ
حاتم و آن بخشش عامش کجاست — طی شده این نامه و نامش بجاست
نسخهٔ این عالم گل را بسان — نامهٔ پیچ و خم دل را بخوان
بادهٔ این مصطبه قهر است و بس — شربت این مشربه زهر است و بس

۶ـ مثنوی لطف‌الله نشابوری

در کلیات خطی لطف‌الله نشابوری متوفی در ۸۱۲ (۱) متعلق بکتابخانهٔ ملی تهران مثنوی مختصری در بحر سریع مسدس مطوی مکفوف (مفتعلن مفتعلن فاعلات) وجود دارد که ناتمام بنظر میرسد و باین بیت شروع میشود:

بسم الله الرحمن الرحیم — صانع رزاق حکیم قدیم

و شامل سه حکایت است. حکایت اول داستان شاهزاده ایست که شبی در بزم عیش از باده مست میشود و بسودای خانهٔ معشوق راه گورستان در پیش میگیرد و بگمان معشوق از دختری مرده کام می‌یابد، سپس هشیار میشود و اورا وحشت فرا میگیرد و استغفار میکند و بمنزل میرود. در آخر داستان خود شاعر تغییر حکایت را چنین میگوید:

دختر مرده است منال جهان — با همه فعلش ز عیان نهان
صورت هشیاری از احوال او — آگهی از زشتی افعال او
شستن دست و سر و پا فی المثل — سیری از این دنیی دون دغل
سوی پدر رجعت از این تیره خاك — میل نفوس است بارواح پاك

(۱) برای شرح حال لطف‌الله نشابوری رجوع شود بتذکرهٔ دولتشاه، صفحات ۳۱۶ـ۳۱۷، و مقدمهٔ نسخهٔ خطی دیوان شاعر بقلم سیمی نیشابوری، شاعر معاصر لطف‌الله نشابوری.

میتوان آنرا مثنوی اخلاقی خواند. باب اول آن درعشق و عاشقی مشتمل است برمقدمه‌ای درفضیلت عشق و تحریص بآن و چند حکایت عشقی بلرد. دو باب آخر بیشتر جنبه عرفانی داود. ازجمله دربابِ تاسع گوید:

ترك کثرت گیر چون وحدت گزین — کثرت آمد تا کزین وحدت گزین
نقشها را جان ز دل در نقش بند — چون نماند نقش، بینی نقش بند

و درباب دهم گوید:

ایدل آواره بیجانان مباش — جان خودرا جو، چو بی جانان مباش
در ره عرفان در آور سر براه — تاشوی چون اهل عرفان سربراه
گل نباشد چون گل عرفان بیوی — از ریاضت جان گل عرفان بیوی

پس از پایان ده باب کاتبی فصلی درنصیحت بفرزند و فصلی در خاتمهٔ مثنوی میآورد ودرآن بمناسبت ازشعرای سلف: عطار ومولوی و عنصری وفردوسی و ازرقی وانوری وخاقانی و نظامی وظهیر ومجیروسیف اسفرنگ وانیرالدین ودقیقی وعسجدی و قطران وسعدی ونزاری وخسرو و حسن دهلوی وعماد فقیه و خواجو وکمال وحافظ نام میبرد.

نقد مثنوی

محتاج توضیح نیست که چون شاعر خود را ملزم برعایت جناس درهمهٔ قوافی این منظومه کرده‌است مثنوی وی متکلف ومصنوع وخالی ازشور شاعرانه و عاجز ازانگیختن عواطف درخواننده‌است، وچون معانی اشعار بیشتر تابع امکان جناس‌است ربط وپیوستگی ابیات نیز چندان درست نیست. حکایاتی که درضمن این مثنوی ایراد شده غالباً بی آغاز و بی انجام وعموماً بسیار بارداست.

منتخب مختصری از «تجنیسات» باچند بیتی ازمثنوی «ذوبحرین» کاتبی و«مثنوی «سحرحلال» اهلی شیرازی(۱) درتهران باچاپ سنگی وقطع کوچك بطبع رسیده‌است

(۱) مثنوی سحرحلال را اهلی شیرازی متوفی در۹۴۲ در برابر «تجنیسات» و «مجمع‌البحرین» و «ذوقافتین» کاتبی سروده و در آن همهٔ صنایعی را که کاتبی در سه مثنوی مذکور آورده جمع کرده است.

اما مثنوی «ذوبحرین» یا «مجمع‌البحرین» مثنوی دیگرتی از مثنویات کاتبی است که در آن بحر رمل مسدس مقصور یامحذوف (فاعلاتن فاعلاتن فاعلات یا فاعلن) و یا بحر سریع مسدس مطوی مکفوف (مفتعلن مفتعلن فاعلات یا فاعلن) جمع کرده ونمونه ای از آن اینست:

طالب این ثلثین دنیا مباش — خاره‌ای اندر ره عقبی مباش
در گذر از لالهٔ باغ امل — سوزش دل بنگر و داغ اجل
واصل انسان همه هیچ است هیچ — حاصل دوران همه هیچ است هیچ
حاتم و آن بخشش عامش کجاست — طی شده این نامه و نامش بجاست
نسخهٔ این عالم گل را بسان — نامهٔ پیچ و خم دل را بخوان
بادهٔ این مصطبه قهر است و بس — شربت این مشربه زهر است و بس

۶ - مثنوی لطف الله نشابوری

در کلیات خطی لطف‌الله نشابوری متوفی در ۸۱۲ (۱) متعلق بکتابخانهٔ ملی تهران مثنوی مختصری در بحر سریع مسدس مطوی مکفوف (مفتعلن مفتعلن فاعلات) وجود دارد که ناتمام بنظر میرسد و باین بیت شروع میشود:

بسم الله الرحمن الرحیم — صانع رزاق حکیم قدیم

وشامل سه حکایت است. حکایت اول داستان شاهزاده ایست که شبی در بزم عیش از باده مست میشود و بسودای خانهٔ معشوق راه گورستان در پیش میگیرد و بگمان معشوق از دختری مرده کام می‌یابد، سپس هشیار میشود و اورا وحشت فرا میگیرد و استغفار میکند و بغسل میرود. در آخر داستان خود شاعر تعبیر حکایت را چنین میگوید:

دختر مرده است مثال جهان — با همه فعلش ز عیان نهان
صورت هشیاری از احوال او — آگهی از زشتی افعال او
تشنن دست و سر و پا فی المثل — سیری از این دنیی دون دغل
سوی پس رجعت از این تیره خاك — میل نفوس است باروح پاك

(۱) برای شرح حال لطف‌الله نشابوری رجوع شود بتذکرهٔ دولتشاه، صفحات ۳۲۹-۳۱۷، و مقدمهٔ نسخهٔ خطی دیوان شاعر بقلم سیمی نیشابوری، شاعر معاصر لطف الله نشابوری.

حکایت دوم داستان مؤمن شدن گبری فاسق است در دم مرگ بدست علی مرتضی علیه‌السلام وپاك شدن گناهان او بشفاعت امام ، وبااین‌ابیات شروع میشود :

دوستی از حال نهایت مرا — کرد یکی‌روز حکایت مرا
گفت بعهد شه شمشیر زن — عالم‌احسان‌و کرم‌بوالحسن
دوطرف مکه‌یکی گبر بود — روی‌دلش تیره‌ترازابر بود..

حکایت سوم ذکری ازاحوال گذشتهٔ خود شاعراست که در کودکی ببازی با کودکان کوی بیرون میرفت‌وروزی‌بدراوراگوشمال‌داد واواز‌هیبت پدراز‌مصاحبت کودکان وموانست بابدان دور ماند ونعمت این دوری بوی رسید .

شروع داستان با این بیت‌است :

درگه طفلی بزمان پدر — رفتم یکروز زخانه بدر

درآخر هرداستان شاعرفصلی دربند وموعظه ومعانی عبرت‌انگیزآورده‌است . این مثنوی ازحیث سبك لفظی‌متین و خوش عبارت وروان است و ازاین جهت سبکش میان سعدی ونظامی قراردارد. اما ازجهة معانی هیچگونه تازگی ندارد .

۷ ـ مثنویهای دیگر

در تاریخ یزد تألیف احمدبن حسین‌بن‌علی‌الکاتب (اواخرقرن نهم) که بسال ۱۳۱۷ دریزد بطبع رسیده قطعاتی ازاشعارشرف‌الدین علی یزدی نقل شده (۱) که بعضی ازآنها مثنوی‌است . ازجمله ابیاتی‌است که وی‌برای‌نقش بر کتیبهٔ چاهخانه‌ای دریزد سروده ، دیگرابیاتی‌است دروصف بنائی که امیرغیاث‌الدین‌علی دریزد ساخت. دیگرابیاتی‌است دروصف حمامی که امیرمذکور بنانمود.

همهٔ این‌مثنویهادر بحرسریع‌مسدس مطوی مکفوف (مفتعلن‌مفتعلن فاعلات)، یعنی بوزن مخزن‌الاسرار نظامی سروده شده و همهٔ آنها روان وخوش لفظ وبی تکلف‌است، وازاین جهةشباهت بمثنوی لطف‌الله نشابوری‌دارد، ونیز قریب بمثنوی

(۱) برای شرح احوال او رجوع شود بتذکرهٔ دولتشاه صفحات ۳۸۰ـ۳۷۸ ؛ حبیب‌السیر، جزء سوم از جلد سوم، صفحهٔ ۱۴۸ ؛ تاریخ ادبیات براون، جلد سوم صفحهٔ ۳۶۳ـ۳۶۲

های قرن هشتم از قبیل «عشاق نامه» عبید زاکانی‌است . ابیات ذیل‌را که برای‌نمونه میآورم از قطعه‌ایست که شاعر برای‌نقش بر کتیبهٔ بادگیری ساخته (۱)

وقت صبوحم خرد نامور — کرد خطایی که زهی بی‌خبر
چند بهر آرزوی رو کنی — روی‌هوس‌این‌سووآن‌سو کنی
دست تصرف ز جهان بازگیر — کاین نه‌خرابی‌است‌عمارت پذیر
روح نظامی بدعا شاد کن — وین سخن ازگفتهٔ او یاد کن
صحبت گیتی که تمنا کند — باکه وفاکرد که باما کند (۲)

(۱) تاریخ جدید یزد، صفحهٔ ۱۱۷
(۲) برای ملاحظهٔ سایر قطعات رجوع شود بصفحات ۱۰۱و۱۰۲و۱۰۴و۱۰۹و ۱۱۱و۱۱۴و۱۱۷ تاریخ جدید یزد ، چاپ یزد .

۳ـ قصیده

هرچند دراین دوره توجه غالب شعرا بیشترمعطوف بغزل بود و قصیده مقام شامخی راکه درقرون چهارم وپنجم وششم داشت ازدست داده بود ، با اینهمه قصیده سرائی رواجی بسزا داشت وشاعران زمان برای ارائهٔ هنر واستادی خویش درشعر میدان قصیده را مناسب تر می یافته‌اند

سبك قصاید

در سبك قصاید در این دوره نسبت بقصائد قرن ششم وهفتم بخلاف غزل تغییر مهمی روی نداد و قصاید اینزمان هرچند از جهة قوت لفظ ومعنی و استادی گویندگان باقصاید قرن ششم وهفتم برابرنیست ، اماازجیث سبك بیان باآنهاتفاوتی ندارد وروبهمرفته قصیده سرایان طرز اداء و نوع تعبیرات قصیده پردازان سلف را تقلید کرده‌اند . همچنین ، چنانکه درفصل « تتبع شعرا » گذشت ، قصاید بسیاری از استادان پیشین را جواب گفته‌اند . ازاینروقصاید متین واستوار و خوش لفظ دراین دوره کمیاب نیست ، وازاین قبیل است بسیاری از قصاید لطف‌الله نشابوری ، خاصه قصاید شکوائیهٔ او ، ونیز بسیاری ازقصاید ابن‌حسام و همچنین غالب قصایدی که دولتشاه بعنوان نمونه ازاشعار شعرای ایندوره ضبط کرده‌است ، مانندقصیدهٔ مولانا یوسف امیری درمدح بابسنقر بااین مطلع :

بتی که رونق مه برد روی رخشانش زپسته‌تنگ‌شکرریخت‌لعل‌خندانش(۱)

وقصیدهٔ خواجه اوحد مستوفی درمنقبت علی‌بن‌موسی‌الرضا(ع) بااین‌مطلع:

گردون فراشت رایت یغمای آفتاب درپرده‌های‌دیدهٔ‌شب‌شست‌کحل‌خواب(۲)

وهم‌قصاید نعمة ولی درمدح علی بن ابیطالب (ع) .

(۱) تذکره دولتشاه ، چاپ لیدن ، صفحه ٤٤١
(۲) همان تذکره، صفحهٔ٤٤٤

اما سبك عمومی قصیده دراین دوره سبك متکلف ومصنوع‌است وسادگی و صفائی که درقصایدامثال فرخی‌وعنصری وسعدی میتوان‌یافت درقصایدایندوره کمتر دیده میشود. این‌تکلف وتصنع‌ازخصوصیات ذیل پدیدمیآید :

۱ـ سعی‌شاعر در هنرنمائی و کوشش درسرودن اشعار متعذرالجواب ازقبیل توسل بقوافی وردیفهای دشواروبیرون آوردن‌تواریخ متعددازابیات قصیده (رجوع شود بفصل تکلف درباب کلیات).

۲ـ التزام صنایع بدیعی از قبیل انواع تجنیسات وتضاد و مطابقه و توشیح و اعنات ومبالغه، بیش‌ازآنکه زینت کلام‌را بکارآید (رجوع شود بفصل‌صنایع بدیعی در باب کلیات) .

۳ـ کوشش دربارىکی وغرابت مضامین ، وهمچنین‌یافتن مضامین خاصی که بیان‌آنها یاالتزام قوافی‌دشوارو ردیفهای‌غریب وصنایع گوناگون‌بدیعی میکن‌باشد.

مضامین قصیده

مضامین عمدهٔ قصیده همانهاست که پیش ازاینده‌وره نیزبوده‌است یعنی مدح و حمد ونعت ومنقبت ووصف و موعظه وعرفان ورثاء وتغزل .

دراینده‌وره قصایدمذهبی که سابقاً اهمیت چندانی نداشت کسب اهمیت کرد و توسعه یافت. میتوان گفت درمیان قصاید موجود قصاید دینی از حیث کثرت ، بعد از قصاید مدحیه قراردارد . بعضی ازشعرا مانندلطف‌الله نشابوری واین‌حسام‌این‌نوع را برهمه‌انواع قصیده مقدم داشته‌اند .

ازوصف وموعظه ورثاء وقصاید مذهبی درفصل آینده بحث خواهد شد. در اینجا ازمضامین قصیده بمدح وعرفان وشکوی وتغزل اشاره میشود .

قصاید مدحیه

درمضامین قصاید مدحیه تغییرمهمی دراینده‌وره راه نیافته‌است . شاعر ممدوح رامانند پیش بشجاعت ودلاوری و جودوسخا وپشتیبانی دین واکرام دوستان وقهر دشمنان با اغراقهائی که معمول شعراست میستاید . اما در اینده‌وره مقدار این نوع قصاید نسبت به‌پیش تقلیل یافته‌است . درادوار سابق قصاید مدحیه تقریباً تنها وسیلهٔ

جلب خاطر پادشاهان و امرا و دریافت صله بشمار میرفت. در این دوره نظر بشعردوستی و هنرپروری امرا و شاهزادگان، شعرا مقصود فوق را با سرودن غزل و مثنوی و قصاید مذهبی نیز حاصل مینمودند. ازاینرو ضرورت سرودن قصاید مدحیه تقلیل یافت. اما گفتن قصاید مدحیه در مجالس رسمی از قبیل اعیاد و جشنها و تاجگذاری و امثال آن معمول بود و این معنی علاوه بر آنکه از عبارات تواریخ و تذکره‌ها برمیآید از قصاید موجود نیز مستفاد میشود (۱).

قصاید عرفانی

هرچند از انواع شعر غزل و مثنوی بیشتر برای ادای معانی عرفانی بکار رفته است ولی در این دوره بقصاید عرفانی نیز برمیخوریم که مضمون آنها بیشتر همان عرفان مدون علمی است که ذکر آن قبلاً گذشت. عرفانی که در قصاید بیان شده غالباً خشکتر است و لطافت و رقت عرفان غزل را ندارد. عده‌ای غزلیات نیز در دیوان نعمة‌الله ولی و مغربی تبریزی دیده میشود که از حیث طرز ادا و نوع تعبیرات مانند قصیده است و جزو عدهٔ ابیات مشابهتی با غزل ندارد. از جمله غزلی است از مغربی که مطلع آن اینست:

زروی ذات برافکن نقاب اسما را نهان باسم مکن چهرهٔ مسما را(۲)

و نیز غزلی از همان شاعر با این مطلع:

ای صفات بیکران تو طلسم گنج ذات گنج ذاتت گشته مخفی در طلسمات صفات(۳)

قصاید شکوائیه

از بهترین قصایدی که در این دوره سروده شد یکی قصاید شکوائیه است که شاعر در آن از مصائب روزگار و پیری و شکستگی و فقر و تنگدستی و تأسف برعمر گذشته و امثال این معانی یاد میکند، و چون شاعر در این موارد بدون تکلف و رویهمرفته بیان حال خویش میپردازد قصاید شکوائیه عموماً لطیف و دلنشین است. لطف‌الله نشابوری چند قصیدهٔ شیوا از این قبیل پرداخته. برای نمونه چند بیت از یکی از آنها را میآورم:

(۱) رجوع شود بمطلع السعدین صفحات ۵۷۹–۵۸۴، و تذکرهٔ دولتشاه، طبقهٔ خامس وسادس (۲) دیوان مغربی، صفحه ۲ (۳) همان دیوان، صفحه ۱۰

یادشب وروزی که بمن یار قرین بود با یار قرین کلبه من خلد برین بود
با طالعم اجرام بتثلیث قران داشت تا بارخ یارم همه دلخواه و قرین بود
دیوان عرب چشم مرا منظر و منظور دوران پسر بخت مرا یار و معین بود
برد و قصب من زیمن بود و زششتر دامورهی از مملکت رای و تکین بود
نی بیم تنم بود و نه اندیشهٔ دل بود نی فکر بدنیا و نه تکلیف بدین بود
امروز بری گشته زعیش است برنسان آن دل که رهی را بغم عشق رهین بود
آزدست شد آن مست که در میکدهٔ عشق از بوده و نابوده نه خرم نه حزین بود
چون عمر گرانمایهٔ من در سر دل رفت رفت از دل من انچه زدلخواه گزین بود
گوئی همه آن عیش خیالی بدو خوابی کانسر نظر چشم دل واقعه بین بود...

ابیات ذیل نیز از یکی از قصاید شکوائیه این حسام است:

زهرچه بر سر من میرود چه تدبیرم که در کمنـد قضـا پای بند تقدیرم
سر قبول نهـادم چو نقش بر دیوار بهـر رقم که کشد نقش بند تصویرم
بآرزو وبآزو هوی و حرص وهوس برفت عمـر گرانمـایه خیر بر خیرم
دریغ ودرد که غیر از دریغ باز نماند ز روزگار تلف گشته هیچ تو فیریم
هزار بار بروزی هـزار یـاد کنم ز دور عهد جوانی و قد چون تیرم...
خیـال شام جوانـی نمیرود ز سرم اگر چه صبح دمیـدست بر سر پیرم

اگرچوابروی مشکین خطان کمان گشتم
هنوز غـمزهٔ خوبـان همی زند تیرم ...

تغزل

نظر بوفور غزلیات و مثنویات عاشقانه، تغزل در قصیده چندان فراوان نیست در تغزلات این دوره سبك واحدی دیده نمیشود. تغزلاتی که بتقلید قدما و یا بتکلف سروده شد از حیث سبك باغزل زمان متفاوت است، مانند این تغزل کاتبی:

ای بهـار ابر پوشت رشك باران بهـار
برق حسن لامعت شمع شبستان بهـار

صد دهن از غنچه در دورت گلستان وام کرد
تا بخندد بر طلبکاران دوران بهار

داشت پیکانها بهار حسنت ، اکنون خار گل
همچو جراحان برون آورد پیکان بهار

خیل حسنت لشکر نوروز را خون ریخته است
لاله و گل نیست، خونست آن بمیدان بهار

چشم پرخون من و نقش تو گلزار است و گل
یا گل و گلبرگ یا گلبرگ و باران بهار

ونیز این تغزل ازلطف‌الله نشابوری :

بت بنفشه‌خط گلعذار ، ماه سمن خد — نگارسیم برمهر چهر ، سرو سهی قد
لبت بلطف روانبخش چشمهٔ حیوان — نعیم وصل توخوشتر زباغ خلدمخلد
بصید کردن دلها فکنده نرگس مستت — خدنك غمزهٔ جادو کمند زلف مجعد
دبیر پیر خرد تا بدید خط خدت را — کشید در ورق ماه آسمان قلم رد
اگر چه هستم از ایسان اسیر محنت فرقت — بتیغ عشق قتیل و بتیر هجر سعید
امیدهست کزین پس رسم بدولت وصلت — بیمن دولت دستور کامکار مؤید...

اما تغزلاتی که بدون تکلف سروده شده بسبك غزل نزدیك است مانند این تغزل ازلطف‌الله نشابوری :

هروصف که‌درحسن بتان شرح توان کرد — صانع همه در حسن جمال تو عیان کرد
چشمت همه راه دل صاحبنظران زد — زلفت همه صید دل صاحبنظران کرد
فارغ بدم از کار غم عشق که ناگاه — چشمان تو ما را بنگاهی نگران کرد
سودای می لعل تو باطاعت و طوعم — دردی کش رندان خرابات جهان کرد

٤ ـ قطعه

هرچند قطعه باندازهٔ قصیده وغزل ومثنوی شهرت واهمیت ندارد اما بایدآن را ازانواع خوب ومطلوب شعرفارسی محسوب داشت، چه‌قطعه غالباً بی تکلف‌سروده میشود ونیزدامنهٔ مطالب قطعه بسیاروسیع است. نظربهمین وسعت دامنهٔ موضوعات و واقعیت مضامین آن،قطعه غالباً بیش ازسایرانواع شعرمعرف احوال شاعرووقایع زمان اوست . ایجاز قطعه را نیزمیتوان ازمحاسن آن شمرد.

دردورهٔ مورد بحث ما ساختن قطعه بی رواج نبود و قطعات متعدد از بعضی شعرا چون کمال خجندی ولطف‌الله نشابوری وکاتبی دردست است . ابن‌یمین‌شاعر قطعه سرای معروف ایران متوفی در ۷٦۹ نیزاز این‌دوره چندان دورنیست.

قطعات‌ایندوره‌هرچندا حیانابسیارروان‌واستواروداپذیراست‌ولی ازجهة قوت لفظ و سلامت بیان پایه قطعات انوری و ابن‌یمین نمیرسد .

مضامین قطعات

قطعات ایندوره ازحیث مضمون بسیارمتنوع است و غالب موضوعات شعری چون مدح وتقاضا وتهنیت ومناظره ومطایبه وهجووصف وعشق وعرفان وموعظه ورثاء وشکوی وانتقاد وذکرحوادث تاریخی ووقایع روزمرا دربردارد.

مدح و تقاضا

قطعات‌مدح و تقاضا نسبةً فراوان‌است ولطف‌الله نشابوری‌ازاین قبیل‌قطعات بسیاردارد . غالباًدراین قطعات شاعر ازممدوح تقاضای وجه یا وسائل زندگی مانند اسب وجامه وغله میکند و یا بشکایت از کسانی که در پرداخت صله تأخیر کرده‌اند می‌پردازد ویا وظیفه مقررارا طالب میکند .

دولتشاه درضمن احوال مولانا برندق میگوید که وی‌سلطان بایقرا رامدحی گفت سلطان اورا پانصد دینارعطا کرد وپروانچی‌دویست دینارنوشت . مولانااین

قطعه‌را سرود و نزدسلطان فرستاد :

شاه دشمن نواز دوست گداز — آن‌جهانگیر کوجهاندار است
«بش‌یوز آلتون» مرانبود انعام — لطف سلطان‌بنده‌بسیاراست
سیصد ازجمله‌غایب‌است کنون — در براتم دوصد پدیدار است
یا مگر در عبارت ترکی — بش‌یوزالتون‌دویست‌دیناراست

بایقرا اورا بسبب این‌قطعه هزاردینار فرمود.

قطعهٔ ذیل را کاتبی درطلب زیادت سروده است :

خسروا ، آنی که ازبهروقارمهرتو — پشت طاق‌لامکان‌چون گنبد گردون خست
نعمت‌مانیست کم‌ازجودبسیارت‌ولی — می گه‌می آرندهم‌چون‌عمربدخواهست کست

این قطعه را نیز لطف‌الله نشابوری بطنزدرطلب سروده :

ترا بطیع من‌آن مادحم که خرسندم — زخدمتت بقبائی و کفش و دستاری
مراخری‌دگرانگاراز‌این‌خران‌درت — نیم‌خودازدربالان‌و کفش‌وافساری؟

عشق

قطعات عاشقانه روبهرفته اندك‌است. از بهترین این نوع قطعات یکی قطعهٔ امیرحسین‌اردشیراست :

چه خوش باشدصبوحی با دل‌آرام — لبالب از قدح می در کشیدن
چوغنچه هر دو دریك پیرهن تنك — بهم پیچیدن و در هم کشیدن (۱)

عبرت وموعظه

عبرت و موعظه ازمهمترین موضوعات قطعه‌است وغالباً شاعر دربیان عبرت‌آمیزی که دراین نوع قطعات میآورد صادق‌است . بعضی ازقطعات پندآمیزاین‌دوره بسبك‌قطعات این‌بیت سروده شده. از جمله قطعهٔ ذیل ازامیرشاهی است :

درآن کوش من‌بعد «شاهی» بدهر — که‌روزی بانصاف‌ازاین‌خوان‌بری(۲)
گرت نیم نان جو افتد بدست — برغبت به از مرغ بریان خوری

(۱) ترجمهٔ مجالس‌النفائس، صفحهٔ ۵۵
(۲) دراصل چنین است ولی ظاهراً «خوری» باید باشدکه ردیف قطعه است

ز انسان که چندانکه مقدور تست — ز افراط شهوت دو چندان روی(۱)
چو شد زامتلا طبع نا ساز گار — بود زهر اگرآب حیوان خوری
چو عیسی بقرصی بساز از قلیل — که‌خرباشی ازدیك‌بالان‌خوری(۲)

قطعهٔ ذیل نیزدرفضیلت اتفاق ازلطف‌الله نشابوری‌است :

باتفاق توان شد بخصم بر پیروز — اگر ده‌اند و گر صد و گر هزار تنند
که‌قطره‌قطره‌باران‌چوجمع گشت‌بهم — شوند سیل و دروبام وبوم وبربکنند

ازبهترین قطعات حکمت آموزاین‌دوره یکی قطعهٔ معروف‌شرف‌الدین‌علی یزدی‌است:

اگر ابلق دهر در زین کشی — وگرخنك چرخت جنیبت کشد
وگر روضهٔ عیشت از خرمی — خط نسخ در گرد جنت کشد
مشو غره‌کاین دهردون ناگهت — قلم بر سر حرف دولت کشد
زمانه چوباد است وباد ازنخست — نقاب از رخ گل بزت کشد
پس از هفته ای در میان چمن — تنش را بخاك مذلت کشد
گهت بر نشاند برخش مراد — گهت زیر پالان نکبت کشد
مجناد کحل سعادت بچشم — که درچشم دل میل غفلت کشد
خوشا شیر مردی که پای وقار — «شرف»وش بدامان عزلت کشد

بث‌الشکوی

بهترین قطعات شکوائیه‌این‌دوره‌را دردیوان لطف‌الله نشابوری‌میتوان یافت که ازبخت گلهٔ فراوان دارد . ازجمله قطعه‌ایست که مطلع آن اینست :

جزرنج‌نیست بهرهٔ صاحب هنرزچرخ — در دانش ارفنون هنروا مدرس است

وقطعه دیگری که باین دوبیت شروع میشود :

امروز منم پیچشم فکرت — درحالت خودنگاه کرده
در دهر همه ستم‌کشیده — در عمر همه گناه کرده

قطعهٔ شکوائیه اونیز که کمی لحن مطایبه دارد ومطلع آن اینست :

(۱) دراصل چنین‌است ولی ظاهراً «خوری» باید باشد که ردیف قطعه‌است

طالبی دلوم آنکه از بی‌آب گر روم سوی بحر بر گردد

معروف است (۱)

انتقاد

انتقاد مجزا ازهجو، خاصه انتقادات‌اجتماعی، درشعرفارسی کم‌است. بااین‌حال گاه بقطعاتی که میتوان‌آنها را دارای مضمون انتقادی دانست‌برمیخوریم. ازجمله قطعهٔ ذیل ازلطف‌الله نشابوری است :

ای که گردیدی‌وجستی‌وندیدی‌درجهان یك‌جنید وشبلی ومعروف کرخ وبایزید
دیده بگشا تاعیان بینی بهر گوشه هزار عمروعاص وعتبه وبوجهل‌ومروان‌ویزید

قطعهٔ ذیل نیزازهمان شاعردرحقیقت انتقاد تلخی‌است ازمردم زمان :

برصدورزمان زان‌نه جای دارم وجاه که کنك‌ومسخره وشوخ وزن‌بمزدنیم
نیم دوروی‌ومنافق چوماه‌وتیروازآن بمیش وقدر چو ناهید واورمزدنیم...
ازآن‌ز کسب فضائل نه‌سیم‌دارم وسان که رشوه گیرورباخواروووقف‌دزدنیم

ذکرحوادث و وقایع

ازآنجاکه مضامین قطعه محدودنیست ، غالباً شاعراحساس خودرا ازحوادث زندگی و وقایع روزانه که مناسب غزل وقصیده ومثنوی نیست درآن بیان میکند. قطعهٔ ذیل راکاتبی درواقعهٔ وبائی که‌دراسترآباد بروز کرد سروده‌است(۲) :

زآتش‌قهرویاگردیدناگاهان خراب ایش‌آبادی که‌خاکش‌بودخوشبوترزمشك
وندرو ازپیرویرناهیچکس‌باقی نماند آتش‌اندریشه چون‌افتدنه‌ترماند نه خشك

قطعهٔ ذیل نیزازهمان شاعر مربوط بوقایع‌زندگی روزانهٔ اوست :

مطبخی‌را دی‌طلب کردم که‌بنرانی پزد تا شود زان آش کارما و مهمان ساخته
گفت درمطبخ نمی‌آید بچشم‌هیچ‌چیز غیرآب دیده‌کش جاری غم نان ساخته
گفتم ازیاران ماجوهیمه ولحم و دقیق زانکه‌هستت کارخوان‌سفره‌پریشان‌ساخته

(۱) تذکرهٔ دولتشاه، چاپ لیدن، صفحهٔ ۳۱۸ . این قطعه را آینجانب در دیوان وی نیافتم. (۲) رجوع شود بصفحهٔ ۴۰ ازاین کتاب

گفت‌لحم‌وهیمه گرخواهم که‌خواهدآرد داد
گفتم آن کاین آسیای چرخ گردان ساخته(۱)

قطعات مربوط بمناظرومفاخره درفصل مفاخرات شعراگذشته است وقطعات هجا نیزدرفصل هجوو مطایبه خواهد آمد.

(۱) دولتشاه ازاین قطعه فقط دو بیت اول و آخررا ذکر کرده وازحذف بقیه ابیات سخن نمیگوید. رجوع شود بتذکرهٔ دولتشاه چاپ لیدن صفحهٔ ۳۸۳

۵ ـ رباعی

سرودن رباعی با پیشرفت ورواج غزل ترقی کرد و اززمانی که سبك عراقی درشعرفارسی غلبه یافت بیشتر شعرا برباعی نیز اقبال کردند. رباعیات این دوره امتیازخاصی ندارد وتغییرمحسوسی درآنها مشاهده نمیشود. انحطاط عمومی شعردر درباعیات اینـدوره نیزمشهوداست.

ازجهةمضمون برای رباعی حدی نمیتوان تعیین نمود. تقریباً رباعی درهرگونه مضمون شعری سروده شده، ولی دربعضی مضامین مانند مدح وتقاضا رباعیات اندك است وبرعکس درنکته‌های عشقی وعرفانی وموعظه و وصف بیشتر.

ازمیان شعرای اینـدوره رباعیات لطف‌الله نشابوری را سیمی نشابوری، شاعر همین دوره و جـامع دیوان وی، برحسب موضوع تدوین کرده، و از آن تنوع موضوعات رباعی آشکارمیشود. این رباعیات حاوی مضامین حمد و مناجـاة و طلب مغفرت ونعت رسول ومنقبت علی امیرالمؤمنین و پندو موعظه و گله ازبخت وتأسف بر روزگار گذشته و بیحاصلی عمر و وصف معشوق و معانی صوفیانه و قلندرانه و وصف بدایع طبیعت وهجووانتقاد میباشد.

ذیلاً نمونه‌ای ازرباعیات اینـدوره را برحسب مضامین مختلف میآورم.

درتوحید ازلطف‌الله نشابوری:

ای دردوجهان صورت‌ومعنی‌همه تو — مقصـود همه زدین و دنیـا همه تو
هم با همه همدمی و هم بی همه تو — ای باهمه تو، بی‌همه‌تو، ای همه تو

درمناجاة ازشرف‌الدین علی یزدی:

ای‌ذره‌ای ازهوای‌لطف خورشید — هر چندکه ازخطـا نیم نامه سفید
دل میدهدم بحسن فرجـام نوید — گر لطف تو نیستم زلطفت نومید

درمدح‌ازلطف‌الله نشابوری:

شاهنشه تخت ملك میرانشاه است — کوبرسر خسروان ومیران شاه‌است
شاهی که‌بعدل ودانش وبینش هست — شایستهٔ تخت و ملك میرانشاه است

دروصف معشوق ازکاتبی:

ای خـاتم حسن ختم بر انگشتت — چشم همه خاتمی است در انگشتت
گردست برآردهمه شب هجرچه‌باك — شمعیست مرا خیـال هر انگشتت

درمعانی «خیامی» ازشاه نعمة‌الله ولی:

دارنده چوترکیب چنین‌خوب‌آراست — باز ازچه‌سبب فکندش‌اندرکم‌وکاست
گرخوب نیامد این صورعیب کراست — ورخوب آمدشکستنش بهرچراست(۱)

دروصف طبیعت‌ازلطف‌الله نشابوری:

باد آمدو گرد خاك نارفته برفت — ابرآمدو ریخت ودرناسفته بسفت
درکش ز قـدح می نهفته بنهفت — اکنون که بیاغها شکوفه بشکفت

درعشق ازهمان شاعر:

دوش ازسر روح واز صفای دل من — از میکـده آن روح فزای دل من
جامی بمن آورد که بستان و بخور — گفتم نخـورم، گفت برای دل من

دروصف الحال خود ازامیرشاهی:

شادم که زمن بردل کس باری نیست — کس رازمن وکار من آزاری نیست
گرنیك شمـارندم و گر بد گویند — با نیك و بد هیچکسم کاری نیست

درعرفان‌ازشاه نعمة‌الله ولی:

درمذهب ما محب ومحبوب یکی‌است — رغبت‌چه‌بودرا غب‌ومرغوب یکی‌است
گویند مرا کـه عین او را بطلب — چه‌جای‌طلب،طالب‌ومطلوب‌یکی‌است

درمی‌ومستی ازمغربی:

من مست‌وخراب و می برست‌آمده‌ام — مدهوش ز بـادهٔ الست آمـده‌ام
تا ظن نبری که باز گردم هشیـار — هم مست شوم‌ازآنکه مست‌آمده‌ام

(۱) مضمون این رباعی باسایرشعارشاه نعمة‌الله چندان مناسب نیست وممکن‌است الحاقی باشد.

در رثاء ازامیر شاهی :

در ماتم تو دهر بسی شیون کرد	لاله همه خون دیده در دامن کرد
گل جیب قبای ارغوانی بدرید	قمری نمد سیاه در گردن کرد

درموعظه از همان شاعر :

راحت طلبی بدادهٔ دهر بساز	آزرده مشو درطلب نعمت و ناز
لعل ودر و زرچمسود درروزبقا	چون سرو تهیدست خوشاعمر دراز

درهجو ازلطف‌الله نشابوری :

ای مدبر مظلوم کش ظالم کیش	درعلم کم ازخر وبجهل ازخر بیش
در قول مسلمان و بفعلی کافر	درویش بصورت، بصفت نادرویش

رباعی ذیل نیزدروصف قلم‌ازکاتبی است:

فریاد ز دست خامهٔ قیر اندود	کو رازدلم بدشمن‌ودوست‌نمود
گفتم کهزبانش ببرم گنگ شود	ببریدم‌ازان‌فصیح‌ترگشت که‌بود

۶ - سایرانواع‌شعر

الف) ترجیع بند وترکیب بند

ترجیع بند شعری‌است مرکب ازچند بند که پس ازهربند آن بیتی که آنرا بندترجیع میگویند تکرارمیشود. هربنددرخصوصیات‌صوری‌شبیه‌قصیده‌است‌ولی‌عدهٔ ابیات‌آن کمتروغالباً درحدود عدهٔ ابیات‌غزل‌است. ترکیب بندنیزچنین‌است جزآنکه بجای بند ترجیع‌شاعربیتی میآورد که پس‌ازهربندتغییرمیکند غالباً ابیات‌بندترکیب بریك قافیه است.

دردوره‌ای که مورد بحث ماست ترجیع‌بند و ترکیب بند زیاد سروده شده و غالب‌آنها متین وخوش لفظ است. این دونوع ازحیث مضمون شبیه قصیده‌اند. تنها درمضامین عرفانی وعاشقانه بغزل‌نزدیك میشوند.

برحسب‌دواوینی که نگارنده دردست داشت لطف‌الله نشابوری وشاه نعمة‌الله ولی وابن‌حسام بیش ازدیگرشعرا باین دونوع توجه کرده‌اند. مضمون‌عمدهٔ‌این‌نوع اشعارسه چیزاست : مدح ونعت وعرفان ، وازاین‌میان‌نیزدومضمون اخیرغلبه دارد.

ازترجیعات معروف ایندوره یکی ترجیع بندعرفانی آذری‌است شامل ۱۳بند و۷۸ بیت که مطلع آن اینست :

عشق بایست یا اولوالالباب	فاتحوا من مفاتح الابواب

وبند ترجیع آن این :

برفروز ای‌چراغ صبح ازل	تا برم ره بمنزل اول

که درحقیقت برسالهٔ منظوم عرفانی شباهت دارد (۱).

شاه نعمة الله ولی ترجیع بند مفصلی دارد که بترجیع بند هاتف شبیه است و ظاهراً هاتف بآن نظر داشته .

(۱) رجوع شود بفصل غزل عرفانی ازاین کتاب.

بند دوم آنرا برای نمونه میآورم :

شاهدی از دکان باده فروش — برهی میگذشت سرخوش دوش
حلقهٔ بندگی پیر مغان — کرده چون درعاشقی در گوش
بسته زنار همچو ترسایان — جام بردست و طیلسان بردوش
گفتم ای دستگیر مخموران — از کجا میرسی چنان مدهوش
جام گیتی نمای با من داد — گفت ازین باده جرعه‌ای کن نوش
گر تو خواهی که تاشوی محرم — در خرابات راز را می پوش
گفتم این باده از پیالهٔ کیست — لب بدندان گزید و گفت خموش
ناگه از پیر دیر برسیدم — که سودای کیست اینهمه جوش
هیچکس زین حدیث لب نگشود — ناگهان چنگ بر کشید خروش
کهسر اسر جهان وهرچه راوست — عکس یك پرتو است از رخ دوست (۱)

ب) مسمط

سرودن مسمط نیز در ایندوره بی رواج نبوده است، خاصه لطف‌الله نشابوری بآن التفات داشته . مضمون عمدهٔ مسمطات این دوره یکی وصف طبیعت ودیگر نعت حضرت رسول وائمه است .

درابتدای دیوان خطی بساطی که اینجانب در دست دارم مسمطی کوتاه در پنج بند دروصف طبیعت وجود دارد که نسبت بسایر اشعار بساطی خوب سروده شده وبند اول آن اینست :

دوچمن باز برافروخت صبا رایت گل — شد خجل نافهٔ مشك ختن از نکهت گل
بلبل آمد بنوا از اثر صحبت گل — وقت عیشست بی لعل خور از دولت گل

با بت سرو قد سیمبر لاله عذار

لطف‌الله نشابوری علاوه برمسمطاتی که مضمون آنها مدح پیغمبر وائمه است چند مسمط درمضامین عاشقانه دارد. ازجمله مسمطی است که هربند آن چهار مصراع

(۱) دیوان شاه نعمة‌الله ، صفحهٔ ۸۱

دارد وچند بند آن اینست :

نوررخت قدرمه وخور شکست — مشك‌موزلفت دل عنبرشکست
درج دوت قیمت گوهرشکست — قند لبت رونق شکر شکست

***

من که غنودم بشبستان او — شاد زپیوند وز پیمان او
دست سپاه غم هجران او — خانهٔ آرام مرا در شکست

***

ای‌دل و جانرا زرخت فال‌وفر — غیرت سرو و سمنت یال و بر
بس بهوای تو که زد بال و پر — مرغ دل پر زده راپرشکست

ج) مستزاد

نگارنده درمیان آثار ایندوره که دردست داشتم تنهابدومستزاد دردیوان شاه نعمة‌الله ولی برخوردم که مطلع یکی اینست :

آن کیست که سرمست بیازار در آمد — آن جان جهان است
صد بلوفرو رفت ودگر بار بر آمد — تا هست چنان است (۱)

ومطلع مستزاد دیگر اینست :

یك بوسه سلیمان بلب آصف زد — دروقت وفات
حورا بنظارهٔ نگارم صف زد — یعنی حسنات(۲)

د) انواع دیگر

ازجمله انواع دیگر تسدیسها وتثمین هائی است که در دیوان این‌حسام دیده میشود وبغالب آنها درمدح حضرت رسول ونعت ائمه است .

چندبیت ذیل از تثمینی است درنعت پیغمبر :

صبحدم چون آتش اندرشمع خاور میزدند — برشرار اخگرش گوگرد احمر میزدند
اختران پروانه‌وش گودرا باخگر میزدند — سکهٔ دولت بنام شاه اختر میزدند
برگریبان دواجش سکه زر میزدند — عطفی زربفت بر دیبای اخضر میزدند
زنده داران سحر الله اکبر میزدند — کاهسمان آزاد گشت از عشوهٔ حبل عشا

(۱) دیوان نعمة‌الله‌ولی ، صفحهٔ ۸۷ (۲) همان دیوان ، صفحهٔ ۸۷

وچند بیت ذیل از تسدیسی است ازهمان شاعر :

ز نور رحمت باز از سپهر ماه صیام
چو مهر بر سر عالم فکند سایهٔ عام
برای قوت ایمان و سایهٔ اسلام
بیا بصدق در این ماه و اندر این ایام
علی الخصوص در این ساعت و در این هنگام
فرست از سر اخلاص تحفهٔ صلوات

فصل پنجم

مضامین شعر

مضامین شعری ایندوره برحسب احوال اجتماعی واوضاع سیاسی که درایران پیش آمد نسبت بادوار سابق اندکی تفاوت یافت. موارد مهم این تفاوت و تغییر را میتوان چنین تلخیص کرد :

۱- رواج وتوسعه اشعار مذهبی
۲- رواج وتوسعهٔ فن معما
۳- ورود مضامین خشک عرفانی درشعر
۴- تقلیل اشعار حماسی

در تعلیل این تغییرات میتوان گفت که شعر مذهبی نظر بتعلق خاصی که مردم دراین ایام در نتیجهٔ پیش آمدهای سیاسی واجتماعی بمذهب پیدا کردند و نیز بسبب آزادی نسبی که شیعیان یافتند ترقی کرد ووسعت یافت . توسعهٔ فن معما را میتوان نتیجهٔ تعلق شعرا بمضمون یابی و تکلف و باریك اندیشی و فقدان ابداعات عالیتر دانست. ورود مضامین خشک عرفانی نتیجهٔ رواج روزافزون تصوف ودخول عرفان مدون علمی در خانقاهها وحوزه های عرفانی است. انحطاط شعر حماسی و تقلیل مضامین پهلوانی را ممکن است نتیجهٔ حوادث تأسف انگیز سیاسی وشکستهای متعدد ایرانیان و رواج فقر و درویشی و تعلق فوق العادهٔ مردم بمسائل مذهبی شمرد .

مضامین عمدهٔ شعر

اشعار این دوره را میتوان از حیث مضمون بطریق ذیل تقسیم نمود: اشعار وصفی ـ اشعار عشقی ـ اشعار عرفانی ـ اشعار مذهبی ـ اشعار حماسی ـ مدح ـ رثاء ـ بث الشکوی

اشعارحکائی ـ هجووهطایبه ـ معماولغز ـ ماده تاریخ و اشعار متفرقه.

ازاین میان بحث اشعارعشقی‌وعرفانی ومدح وبث‌الشکوی درضمن بحث‌غزل وقصیده گذشته است وبرای احتراز ازاطناب ازتکرار آنها میگذرم و بذکر سایر مضامین‌شعری میپردازم.

۱ ـ وصف

یك اعتبارهمهٔ اشعاررا میتوان شعروصفی‌خواند ، اما در اینجا منظوروصف بمعنی اخص‌است، یعنی وصف چیزهائی که درك آنها بحواس ظاهره ممکن باشد.

وصفهای دقیق وطبیعی‌دراشعاراینده‌وره کم است. غالباً شاعردروصف بذکر کلیات وصفات عمومی‌میپردازد ، بطوریکه نمیتوان موصوف‌شاعر را ممتازازآنچه باآن قرابت دارد مجسم نمود ، فی‌المثل نمیتوان معشوق شعرا را با آنکه این همه دروصف آن گفته‌اند جدا ازیکدیگر درنظر آورد. صفات کلی عمومی‌مانند زیبائی ودلبری وستمگری و طنازی نیز کافی برای ترسیم صفات مختصه معشوق نیست. ویا اگرشاعر درجزئیات وارد میشود چنان باطناب ومبالغه می‌پردازد که بازمقصود حاصل نمیشود وطرح کلی بواسطه تطویل در جزئیات ازدست میرود. این کیفیت بیشتردرمثنویات‌دیده میشود. مثلا شاعردروصف زلف آتقدرسخن‌میگوید وتشبیهات واستعارات‌باریك میآورد که‌خواننده غالباً فراموش‌میکندا‌ین‌زلف‌زلف محبوب‌است.

ازخصوصیات وصف در ایندوره که قریب بمعنی فوق است اینست که شاعر کمتردروصف طرح متناسبی را پیروی‌میکند. ازاینرو بعضی نکات ضروری ازاو فوت میشود وبرعکس بعضی مواردتطویل روا میدارد، لزاینجهةتناسب دروصف کم است.

موارد وصف

موارد مهم وصف درشعراینده‌وره دومعنی‌است. یکی وصف طبیعت و مناظر گوناگون آن ، دیگر وصف جمال وزیبائی‌معشوق :

الف) وصف طبیعت

وصف طبیعت و بدایع آن از قبیل باغ و بوستان و فصول مختلف و طلوع

وغروب آفتاب وآسمان وستارگان و گلها را بیشتردرمقدمهٔ قصاید می‌یابیم . قصیده سرایان این دوره همه باین قبیل توصیفات پرداخته‌اند ، خاصه لطف‌الله نشابوری وکاتبی واین‌حسام توجه بیشتری باوصاف طبیعت مبذول داشته‌اند. ابیات‌ذیل ، برای نمونه ، ازقصیده‌ایست دروصف طلوع آفتاب ازلطف‌الله نشابوری :

صبح چو ازحجلهٔ حجاب برآمد — ماه فرو رفت و آفتاب برآمد
ماه چو ماهی بقعر بحر فروشد — مهر چومهره بروی آب برآمد
زآتش گیتی فروزتاج‌سیاوخش — دود ز چتر فراسیاب برآمد
گشت‌هواخالی‌ازبغشه ونسرین — یاسمن از عرصهٔ سداب برآمد
سنغر و باز سفید دوی نمودند — ازبروبر، کرکس‌وعقاب برآمد
بال گشاد ازکمین سیاه جواصل — گرد ز لشکرگه غراب برآمد
بیضهٔ کافورشد بمشك ختن خلط — شیر مصفا بقیر ناب بر آمد ...
حوقهٔ شامی ز کف زمانه بینداخت — خنجروزوبینش از قراب برآمد
رایت پیروز روز از حد مشرق — چون علم شاه کامیاب برآمد

ابیات ذیل نیز دروصف شب ازاوست :

شبانگاه کزدور گردون خضرا — نهان شد ز پیش نظرجسم بیضا
مبدل شد از اختلاف طبایع — مزاج زمانه ز صفرا بسودا
ببوته فروشد چو طشت مذهّب — پدیدار شد طاس سیماب سیما
عیان کرد سیمین رکاب‌ادهم شب — فکند اشهب روز زین مطلا
بزیر آن مغرب چوشد یوسف‌خور — جهان گشت‌از آن‌روچوزلف زلیخا

ابیات ذیل از کاتبی دروصف تابستان و گرماست

آین آبر آتشبار تا باران گرما ریخته — سیلاب خون کهسار رابراوبحرا ریخته
تاثورمثزل کرده‌خورسرمابدرناورده‌سر — گوئی بگرز گاوسرمه‌صحن‌سرملریخته
گرمازدمزانسان علم کزآتش‌آن دم‌بدم — بیضاشده ازذره کم درذره بیضا ریخته

وصف این مضامین را درمثنوی بصورتی‌ساده‌تر میتوان یافت. ابیات ذیل از

«گوی وچوگان» علوفی است دروصف بهار وبوستان :

روزی که ز موسم بهاران — بود ابر ولی نبود باران
خورشید ز ابر پرده بسته — در خرگه غنچه گل نشسته
فراش صبا بساط رفته — هر سوی شکوفه‌ای شکفته
گل غره بخوبرویی خویش — بلبل بسرود گوئی خویش
در آب فتاده اضطرابی — گوئی شده راست هرحبابی
آب ازسرلطف ومهر جوئی — سبزه بهزار تازه روئی
این روی بپای گل نهاده — وان در قدم سمن نهاده
از بس که دمیده سنبل تر — گوئی شده خاك گوی عنبر
صحرا خوش و دلکش و هوا خوش — از خوبی آن هوای دلکش

درغزل وصفهای طویل ازطبیعت وغیرآن نیتوان یافت، امادربسیاری ازغزلیات یك یا چند بیت درتوصیف بدایع طبیعت دیده میشود. غزلی که کلا دروصف طبیعت سروده شده باشد بسیار کم است .

غزل ذیل ازبساطی ازاین قبیل است :

نگر که موکب سلطان گل بباغ رسید — که باز لاله بشکل پیاله گشت پدید
ندانم آب روان راچه مشکل افتاده است — که سبزه دوش دعاهای خیر خواندو دمید
نخواست سبزه که گیرد ذوق دامن آب — دوید آب روان در کنار جو غلتید
میچ مؤمن اگر سروبر کشد خودرا — که کارسرو همین است سالهای مدید
بیست دیده بروی عروس نرگس گل — مگر که در چمن اینهم نیتواند دید
زبان بکام کشیده است سوسن آزاد — مگر ز شعر «بساطی» روایتی بشنید

درباعیات وصف طبیعت از مضامین شایع است و در آنها اوصاف لطیف و دلپذیر ازطبیعت میتوان یافت. رباعی ذیل ازامیر شاهی است :

از لاله و سبزه نقش بندان بهار — شنگرف برانگیخته انداز زنگار

درآب روان شکوفه انداخته عکس — چون انجم ثابت و سپهر سیار

رباعی ذیل نیزازلطف‌الله نشابوری است دراحوال گلها :

در مرو بربر لاله آتش انگیخت — دی نیلوفر بیلخ درآب گریخت
درخاك نشابور گل امروز شکفت — فردابهری باد سمن خواهد بیخت

ب) وصف معشوق

وصف معشوق درغزل ومثنوی ورباعی وتشبیب قصاید دیده میشود. وصفی که شعرای این دوره ازمعشوق کرده‌اند همه وصف کمال زیبائی ارست و کمتر بوصف دقیق ازمعشوق واقعی توجه داشته‌اند. تفصیل این معنی قبلا گفته‌است. وصف معشوق درقصیده غالبا پرتکلف ودرغزل اغراق آمیزودرمثنوی لطیف‌است (۱)

ج) اوصاف دیگر

ازانواع دیگروصف که باید در اینجا نام برد وصف ابنیه است. چنانکه در مقدمهٔ تاریخی این رساله گذشت هر چند تیمور ایران را ویران کرد اما اخلاف او غالبا عشق بآبادانی داشتند وبمعماری و ساختمان توجه میکردند . از اینرودرزمان ایشان قصور و ابنیه متعدد بنا گردید و شعرا در وصف این ابنیه اشعاری انشاء میکردند، خاصه آنکه غالب شاهزادگان وامرا مایل بودند در کتیبهٔ عمارات اشعاری نقش شود. ازاین قبیل است اشعاری که صاحب تاریخ جدیدیزدازشرف‌الدین علی یزدی در کتاب خود ضبط کرده‌است. قصیدهٔ ذیل ازقصایدی‌است که شاعرمذکوردروصف وتهنیت خانه‌ای که خواجه شهاب‌الدین قاسم دریزد ساخت سروده‌است :

تبارك الله از این روضهٔ بهشت آئین — که‌هست غیرت‌زینت‌سرای‌خلدبرین
حسد برد ز کمالش بنای آب عماد — خجل شود زجمالش نگارخانهٔ‌چین
درآب صافی‌حوضش‌عیان توان‌دیدن — جمال صورت معنی بچشم‌صورت‌بین
ازآن شهاب ره دیو بسته شد بفلك — ازاین شهاب سرفتنه محوشد بزمین
اگرزچرخ کند ماه وآفتاب طلوع — دو آفتاب از او طالعند زهره‌جبین

(۱) برای نمونه رجوع شود بمثنوی «گوی وچوگان» عارفی صفحه ۲۶ ومثنوی «حسن ودل» فتاحی صفحات ۵۳و۷۷و۸۰

کمال وجاه وجلال یکی زناس بری — عماد قبهٔ قدر یکی بسدره قرین
حروف چرخ چوتاریخ او بود بحساب — که هشتصد و نه شمارد خرد همان و همین(۱)

صاحب تذکرهٔ هفت اقلیم قطعه‌ای از شیخ آذری در وصف کاخ احمدشاه بهمنی نقل کرده است که مطلع و بیت دوم آن اینست .

حبذا قصر مشید که زفرط عظمت — آسمان پایه‌ای ازسده آن در گاه است
آسمان هم نتوان گفت که ترک ادبست — قصر سلطان جهان احمد بهمنشاه است

لطف‌الله نشابوری نیزازاین قبیل اشعار زیاد دارد . از جمله قصیده‌ای است با این مطلع :

ای همایون بنای خلد آسای — طارم دلفروز جان افزای

وقصیدهٔ دیگر در وصف حمامی با این مطلع :

ای تازه بنای جنت آثار — در تحت زلال کوثرت ناز

دیگر از چیزهائی که بیشتر مورد توصیف شعرا قرار گرفته اسب است . کاتبی قصیده‌ای دارد که مقدمهٔ آن وصف اسب است ومطلع آن اینست :

تا شاه روح برفرس جسم شد سوار — چون اسب من ندید دگر چشم روزگار

ابیات ذیل نیزاز گوی وچوگان عارفی در وصف اسب است :

در جستنش ارنه سر کشیدی — بر گوی سپهر بر دویدی
چون گوی سپهر کرد پستی — میدان میدان چوگوی جستی
هربار که دوعرق شدی غرق — باران بودی و درمیان برق
بگریخته آذر از سم او — آویخته صرصر از دم او(۲)

باز از همان منظومه :

زین گفت نهند برسمندی — کش بود سپهر نعلبندی
زین نرم روی مراخ گامی — آراسته از زرش لگامی
گردون گردی زمین نوردی — گر چشمهٔ مهر آب خوردی

(۱) تاریخ جدید یهود، چاپ یزدیرد، صفحهٔ ۱۰۱ (۲) گوی‌وچوگان ،صفحهٔ ۱۱

آهو روشی پلنگ خوئی — چوگانی کرد همچو گوئی
در پویه زباد گوی بردی — میدان زمین هوا شمردی
نی آب برابرش دویدی — نی باد بگرد او رسیدی(۱)

رباعی ذیل نیز در وصف هرات از توصیفات مرغوب ایندوره است :

ماه رمضان خوش است و گلگشت هرات — با نصرهٔ تکبیر و خروش صلوة
غوبانش پتاریکی بازار درون — چون آب خضر روان شده در ظلمات

۲ ـ پند و موعظه

یکی ازمهمترین وشایعترین مضامین شعرفارسی در همهٔ ادوار پندواندرز ونکات عبرت انگیزاست. نفوذ مذهب وشیوع عرفان وانتشار بساط تصوف نیزبرواج اینگونه معانی و کثرت آثاری که شامل دستورهای اخلاقی ونصایح معنوی باشد کمك کرده است .

در دورهٔ مورد بحث ما شرایط رواج اشعار اخلاقی چه ازجهة غلبهٔ افکار مذهبی ورواج تصوف وچه ازجهة تقلید ازشعرائی چون نظامی وامیرخسرو که اشعار اخلاقی سروده‌اند فراهم بود و مضامین اخلاقی و عبرت انگیز در انواع شعر از قصیده و غزل ومثنوی ورباعی مشاهده میشود.

مضامین اشعار اخلاقی

پرشمردن مضامین اخلاقی که شعرا ایندوره درشعرخود آورده‌اند آسان نیست و چندان مفید هم نیست. این مضامین همانهاست که خصوصاً ازقرن هفتم ببعد رایج بوده است. ولی این نکته را باید متذکر بود که رویهمرفته در اخلاقیات ایندوره روح انقطاع وانکسار وافتادگی که ازخصائص اخلاق عرفانی شردم میشود غلبه دارد . تعلیمات اخلاقی غالباً متوجه ترك لذات نفس و باز گذاشتن مال ومنال دنیوی وفراهم ساختن اسباب آخرت است. دعوت بکم آزاری و ترك حرص وحسد و ترجیح مظلوم بودن برظلم ورزیدن وتشویق بقناعت و رضاوتسلیم و نیکوئی بر مردمان وتقبیح دنیا

(۱) گوی و چوگان ، صفحهٔ ۲۵

وجاه شهرت و لروت ازمضامین شایع اخلاقی اینموره است.

اشارات اخلاقی که شاعر درغزل میآورد غالبا از بهترین نوع اشعار اخلاقی است، چه هم موجزاست وهم لطیف،وعموماً باسوزشاعرانه نیزهمراه‌است. غزل‌ذیل ازآخری نمونه‌ای ازغزلیاتی‌است که اشارات اخلاقی دارد :

هر متاعی را در این بازار نوعی قیمت است
قیمت مرد ای عزیز من بقدر همت است
ما خدا خواهیم ، خواهی کعبه خواهی میکده
خانهٔ اعمال ای دل بر بناء نیت است

بردوش شب زنده داری‌من امروزی که نیست
با سگ کویش مرا دیرینه حق صحبت است
گرم و سرد راه دیدن کار عاشق شیوه نیست
آرزوبرورد ناز کعدل چه مرد غربتست

« آخری » سعی سعادت میکنی کار تو نیست
این مثل نشنیده‌ای هر چیز کار دولتست ؟

درغزلیات عرفانی اینموره یکنوع ارشاد اخلاقی ملاحظه میشود که باگفتار پیرومرشد خانقاه مناسبت دارد ومضمون آن بیشتر لزوم ترك نفس ودعوت بعشق و انقطاع ازلذات دنیوی ووجوب ترکیه خاطروغلبهٔ بر وساوس است .

درمثنوی ، معانی اخلاقی‌وبندیات بمعنی اخص بیشتراست وقالب‌مثنوی گویان، خاصه کسانی که مخزن‌الاسرار نظامی را جواب گفته‌اند، بایّ‌معانی پرداخته‌اند(۱) . درمثنویهای عرفانی نیز آنگونه دستورهای اخلاقی که درمورد غزل عرفانی مذکور شد مشهود است(۲) .

قصاید اخلاقی اینموره ازدونوع‌است . یکی قصاید عرفانی که طبعاً حاوی معانی‌عبرت‌انگیز وارشادات اخلاقی نیزهست (۳). دیگر قصایدی که درآنها شاعر بدون‌آنکه نظرخاصی بعرفان داشته باشد بمعانی اخلاقی اشاره کرده‌است. ازاین‌قبیل

(۱) رجوع‌شود بفصل‌مثنوی‌ازین کتاب (۲)رجوع‌شود بفصل غزل‌ومثنوی‌عرفانی
(۳) رجوع شود بفصل قصیده ونیزدیوان شاه نعمة الله ولی

است قصاید دلپذیر و مؤثری که لطف‌الله نشابوری در بث‌الشکوی و وصف حال خویش سروده وغالب آنها مشتمل برمواعظ لطیف ومعانی عبرت‌آوراست . ازجمله قصیده ایست بااین مطلع :

ندا آید بمن هردم‌ازاین‌ایوان نورانی — که‌تاکی باشی اندربنداین‌زندان‌ظلمانی

وقصیده دیگری بااین مطلع :

دلا توچند دراین مرکزعنابائی — بدست انده ایام مبتلا باشی

وقصیده دیگری با این مطلع :

در این غمکده شادمانی نیابی — دراین فتنه جا بر امانی نیابی

وبازقصیده‌ای بااین مطلع :

جهان جانی غدار جای آن دارد — که‌عاقل‌هرچه‌دراوهست‌هیچ‌انگارد

وقصیدهٔ دیگری با این مطلع :

بار بر دل منه ز کار جهان — که نه کاریست کاروبار جهان

واز بهترین این‌قصاید قصیده‌ایست ازهمین شاعر که ذیلا چندبیت آنرا میآورم :

حجاب ره آمد جهان و مدارش — زره تا نیندازت بر مدارش
چومیجویدت رنج،راحت مجویش — چومیداردت خوار،عزت مدارش
چنین‌است گردون گردان‌و گردش — چنین‌است دوران ودارو مدارش
بدنیای دون مرد بدین کند فخر — ولی مرد دین را زدنیاست عارش
بکار خداوند مشکل توانـد — توجه نمودن خداوند کارش
هر آن آدمی کاندرو آدمیت — بمردم نباشد بمردم مدارش
بباد دی و تاب تیرش نیرزد — نعیم خزان و نسیم بهارش
نه با راحت وصل او رنج هجرش — نه بانوش خرمای او نیش خارش
صد اقداح نوشین نوشش نیرزد — بیك جرعه زهر ناخوشگوارش(۱)

(۱) دولتشاه نیز این قصیده‌را ضبط کرده‌است. رجوع‌شود بصفحه ۳۱۹ تذکرهٔ‌وی، چاپ لیدن

است ومطلع آن چنین‌است :

بچشم عقل اقالیم سبعه گنج زراست ولی چودرنگری اژدهای هفت سراست

ودرقصیدهٔ دیگری نیز با این مطلع :

هرتشنه کو زمشرب توحیدآب یافت سیراب گشت‌وهردوجهان‌راسراب یافت

درتوحید ونعت رسول اشارات لطیف اخلاقی دارد .

درغالب مراثی که سروده شده نیز مضامین حکیمانه و عبرت انگیز از قبیل ناپایداری دهر و گذشت روزگـار و فنای حیات دنیوی و لزوم توجه بجهان باقی میتوان یافت (۱)

قطعه پیوسته قالب مناسبی برای ادای معانی اخلاقی بوده و این بین‌بهترین نمونه قطعات اخلاقی را فراهم آورده است . دراین‌دوره نیز قطعاتی اخلاقی سروده شده که بعضی مانند قطعهٔ معروف شرف‌الدین‌علی (۲) استواورمرغوب وبعضی نیز مانند قطعهٔ ذیل ازلطف‌الله نشابوری خشك است :

جودواصاف‌وهنرهست‌پسندیده‌سه کار که فرومایه بدان مردگرانسایه رود

بازبخل وحسدوجهل نکوهیده سه‌کار که از آن مرد گرانمایه فرومایه رود

۳ ـ اشعار مذهبی

شعرمذهبی یکی‌ازمهمترین انواع شعراین‌دوره‌است و رواج اشعاری مناسب عقیدهٔ شیعیان‌ازخصوصیات این‌دوره بشمارمیرود.

احوال مذهبی این‌زمان و کیفیت شیوع تشیع پیش‌ازاین مورد بحث‌قرار گرفته است لذا دراینجا ازتکرار آن خودداری میکنم . (۳)

مضامون شعرمذهبی

مهمترین مضامین شعرمذهبی دراین‌دوره حمد خداوند وذکر وحدت‌وعظمت وی ، نعت پیغمبر ، ثنای ائمه خاصه علی‌بن‌ابیطالب (ع) ، مناجات ، توبه و استغفار ،

(۱) رجوع شود بفصل رثاءازاین کتاب (۲) رجوع شود به‌صفحهٔ۲۰۳ازاین کتاب .
(۳) رجوع شود بفصل مذهب ازین کتاب

رثاء ائمه خاصه حسین‌بن علی (ع) و ذکر واقعهٔ کربلاست .

حمد خداوند

حمد خداوندذکروحدت‌وعظمت وی‌تقریباً درآغازهمه‌مثنویات دیده‌میشود، واین‌شیوه درمثنوی قدیم است. مقدمهٔ بسیاری ازقصاید نیز باحمد پروردگار آغاز میشود. دربعضی غزلیات ورباعیات عارفانه نیزمیتوان‌ابیاتی درتعظیم‌خالق ویکتائی وبزرگی او یافت (۱).

ثنای رسول و ائمه

این معنی‌مهمترین مضمون شعرمذهبی ایندوره است وقسمت عمدهٔ اشعاردینی بآن اختصاص دارد. درمدح رسول شاعرازعظمت قدروعزت اونزد خداوندوشرافت اسلام و جود وسخا و دلاوری‌ومعجزات و کرامات او وعنایت اوبعالم خلق ومعراج اوباد میکند وغالباً باخبار واحادیث‌وآیات قرآنی اشاره مینماید . از این قبیل است قصیدهٔ شاه‌نعمة الله ولی‌درنعت پیغمبر که مطلع وچندبیت‌آن اینست :

از تنق کبریا صورت لطف خـدا بسته نقـابی ز نور روی نموده بما

دره بیضا بود ، صورت رورحانیش شاه معانی‌جهان ، هردوجهانش گدا

برزخ جامع‌بود صورت جمع وجود نور گرفتـه ز حق داده بعالم ضیا

معنی ام الکتـاب نـور محمد بود اصل همـه عین او، عین همـه عینها

برشتراز‌عقل کل‌خوانده زلوح ضمیر زان الف آمد پدید جمله کتاب خدا

چندبیت‌ازیکی‌ازقصایداین‌حسام رانیزدرثنای رسول‌اکرم‌برای نمونه‌میآوریم

ای رفته آستان تو رضوان بآستین جاروب فرش‌مسند توزلف‌حورعین

مـاه منیر مملکت آرای طاوهـا شاه سریر مسند اعلای یاءوسین

چابك رکاب شب رو، اسری بعبده ، کاندر رکاب او نرسد شهپر امین

چیسی‌عصر وقصرودنی در مقام قرب مهدی مهد وعهد نخستین وآخرین

ای بر سریر « کنت‌نبیاً » نهـاده پای و آدم هنوز بود مختمر بماء وطین

(۱) ازجمله رجوع شود بدیوان نعمة‌الله ولی ،چاپ‌تهران، صفحه ۳۸

ای مالك ممالك « ایاك نعبد » وی سالك مسالك « ایاك نستعین »

درمعنی ازاینگونه اشعارحمد خالق ونعت رسول و مدح خلفای راشدین و ائمه توأم است واینگونه اشعارغالباً ازشعرای سنی مذهب است .

ثنای علی بن ابیطالب (ع)

از میان مدایح ائمه قسمت اعظم ثنای علی بن ابیطالب (ع)است . مدائحی که دربارهٔ امام اول شیعیان سروده شده نمایندهٔ احساسات مذهبی و آرزوهای قهرمانی گویندگان وهم مسلکان ایشان است. شوروگرمی وقوتی که دراین اشعارمشهوداست درسایر اشعاردینی یافت نمیشود. اختلاف مذهبی شیعیان با دیگرفرق اسلامی و حمیت وغیرتی که اهل تشیع درتعلق بکیش خویش داشته‌اند همه درمدائح امام اول فرصت بروز یافته است . مضمون این مدائح تعظیم علی بن ابیطالب و دلاوریهای او وصحت وصایت و ولایت او و کرم اخلاق ومحاسن صوری ومعنوی اوومناقب خاندان اوست .

ازمیان شعرای اینموره لطف‌الله نشابوری وکاتبی وشاه نعمة‌الله ولی وابن حسام بیش ازدیگرشعرا درمدح علی بن ابیطالب اشعارسروده‌اند.(۱)

ثنای ائمه دیگر

گذشته ازنعت رسول و مدح علی بن ابیطالب، ثنای ائمهٔ دیگرشیعیان خاصه حسین بن علی(ع) وعلی بن موسی الرضا (ع) رادرمیان اشعارخصوص قصائداینزمان ملاحظه می کنیم. قصائدی که درمنقبت حسین بن علی سروده‌شده وعموماً یاذکرواقعه کربلا وشهادت آنحضرت توأم‌است غالباً استادانه وتأثرانگیزاست وشعرا درآنها آلام وعذاب باطنی خودوهم کیشان‌را درجامه تأسف وسوگواری پرواقعهٔ کربلا آشکار ساخته‌اند (۲). اینگونه قصاید دردیوان ابن حسام ولطف‌الله نشابوری فراوانتراست.

دولتشاه سمرقندی قصیدهٔ استواری ازخواجه اوحد مستوفی باتشبیبی درو صف آسمان وآفتاب وستارگان که مطلع آن اینست :

گردون فراشت رایت بیضای آفتاب وزپرده‌های دیده‌شب شست کحل خواب(۳)

(۱) ازجمله رجوع‌شود بدیوان شاه نعمة‌الله، صفحات ٤۹و۵۰و۵۱ و۷۵و۷۶

(۲) رجوع‌شود بفصل رثاء ازاین رساله (۳) صفحهٔ ٤٤۳ تذکرهٔ دولتشاه

درمدح علی بن موسی الرضا (ع) ضبط نموده .

صاحب‌مجالس‌النفائس نیز ازقصیده‌ای که طالعی، مادح بایسنقر، درمدح امام هشتم سروده است نام میبرد ومطلع آنرا ذکرمیکند :

خشت خورشید زراندودی که براوج سماست بهرفرش روضهٔ سلطان علی موسی الرضاست(۱)

و نیز لطف‌الله نشابوری قصیده‌ای در ثنای علی بن موسی الرضا دارد و همان شاعر ترکیب بندی درمنقبت حضرت رضا سروده که مطلع آن اینست:

وقت سحرچون غریو کوس برآمد رایت بیضا ز کوه طوس برآمد

همو قصایدی درمدح ائمهٔ دوازده گانه‌دارد. ازجمله‌قصیده‌ایست بااین‌مطلع :

یاافتخار العالمین، یااختیار المصطفی یاانت صدر المتقین، یاانت بدر الاتقیا

دراینجا باید بخصوص شاعرمنقبت سرای اینموره محمد بن حسام‌الدین معروف بابن‌حسام را یادآورشد که دیوانش سراسرمشتمل برمدائح پیغمبر وآل رسول‌خاصه علی بن ابیطالب (ع) است. وی ازقصیده سرایان استادتوانای اینموره محسوب‌است. گذشته ازمدائح پیغمبر و علی‌امیرالمومنین و حسین بن علی (ع) قصایدی درستایش حضرت صاحب‌الامر وقصایدی در ثنای حضرت فاطمهٔ زهرا و قصایدی درمدح امام حسن مجتبی ومخمسی درمناقب آل عبا وقصیده‌ای درسب ولعن ابن ملجم دارد .

گذشته ازشعرائی که نامشان دراین‌فصل گذشت قاسم‌الانوارتبریزی ومولانا حسن شاه وکاتبی نیز ازشعراء شیعه ومادحین آل رسول بوده‌اند .

مناجات

مناجات که ازمضامین لطیف شعرفارسی است گاه درآغاز یا انجام مثنویات ، وگاه درضمن بعضی قصاید مذهبی‌وعرفانی، واحیاناً درسایرانواع شعردیده میشود. اعتراف بخطا و عجز وقصور خود ، وتوسل بکرم وعنایت پروردگار و یا شفاعت رسول واله ، وذکرعظمت وعفووا‌حسان حضرت باری‌ازمضامین شایع مناجات‌است ابیات ذیل ازقصیده‌ایست ازابن‌حسام درمناجات

ترجمهٔ مجالس النفائس، صفحهٔ ۱۷

وقت است بعد از این که از این گفته‌ها زنیم — در دامن عنایت او دست اعتذار...
یارب بزینهار تو آورده‌ام پناه — از قهرمان قهر تو یارب تو زینهار
ما تنگدست و مفلس و بی استطاعتیم — با اینهمه بمغفرت تو امیدوار
تو بی نیاز و ما همه شیئی نیازمند (کذا) — بر خاک ره نهاده سر عجز و افتقار
ما در حجاب کردهٔ خویش و توعیب پوش — ما زیر بار معصیتیم و تو برده بار
از طاعت آبروی نیاورده ام ، مگر — باران لطف آورد آبی بروی کار (۱)

ونیز قصیده‌ای دیگر دردعا و مناجات سروده که صورت آن تازگی دارد و چندبیت آن اینست :

از ابتدای کار جهان تا به انتها — دیباچه ای نبود و نباشد به از دعا
طاعت سریست بر سر و مغز استو دعاست — نبود هر آینه سربی مغز رابها...
یارب بحق هیبت ملك الموت وقبض او — کو هست بر ممالك ارواح پادشا
یارب بحق خط گرامین کاتبین — کایشان بحق بدند بر اعمال ما گوا
یارب بحال شام که بر روی صبح کرد — هرشب با مرصنع تو مشاطه عشا...
یارب بدعوتی که اجابت قرین اوست — یارب بحاجتی که کند لطف او روا

کین سرو باغ حسن که برسدره سر کشید
او را بفضل خود برسانی به انتها (۲)

دراین قصیده هفتادو نه بیت با کلمه « یارب » شروع میشود .

دولتشاه مثنوی ذیل را ازمولانا حسن سلیمی دردعا ومناجات نقل میکند :

الهی باعزاز آن پنج تن — نبی و ولی ودوفرزند وزن
که دردین ودنیا مرا پنج کار — برادری بفضل خودای کردگار
یکی حاجتم را تمامی بکس — برآرندهٔ آن توباشی وبس
دوم روزیم را بجائی رسان — که منت نیاید بکشیداز کسان
سیوم چون بر گم اشارت بود — بان لاتخافوا اشارت بود

(۱) دیوان ابن حسام، صفحهٔ ۱۰ (۲) همان دیوان، صفحهٔ ۱۲

چهارم چنانم سباری بخاك — که باشم ز آلودگی جمله پاك
پنجم چو تن بگسلاند کفن — رسانی تنم را بآن پنج تن (۱)

در غزل ذیل نیز از لطف‌الله نشابوری هرچند روی سخن ظاهراً با معشوق است ، شیوهٔ کلام شیوهٔ مناجات است :

با ما ترا اگر سر لطف و عنایتست — تعریف یك نظر زتو مارا کفایتست
زین بنده وامگیر عنایت بحق آنك — با بندگان عنایت تو بی نهایت است
ما را اگر ازعطای توشکر بست هم زتست — ورهست هم زماست که ما راشکایت است
ما بر هوای خود همه ازراه میرویم — ورنه بمازتوهمه رشد وهدایت است
نامد زما سزای تو کاری ولی ز تو — ما را توقع کرمست و عنایت است

مضامین دیگر

گذشته از آنچه ذکر شد باید ذکر سوگواری معرم وماه صیام واعیاد مذهبی وبعضی ازاصول وعقاید دینی را که دراشعار آمده درزمرهٔ مضامین مذهبی یاد آورشد این قبیل مضامین را بیشتر در دیوان ابن حسام ولطف‌الله نشابوری وشاه نعمة‌الله ولی میتوان یافت .

مثالهائی که تاکنون ازاشعار مذهبی آورده شد بیشتر ازجنس قصیده بود. اما اینگونه مضامین درمثنوی وغزل هم کم نیست. درابتدای مثنویات غالباً شاعر بحمد خداوند ونعت رسول ومناجات میپردازد(۲). واین شیوه از قدیم در سرودن مثنویات معمول بوده است . نظامی و امیر خسرو که مورد تقلید مثنوی سرایان ایندوره‌اند همین روش را داشته اند .

در دیوان نعمة‌الله ولی و قاسم الانوار تبریزی بغزلیاتی که روح مذهبی و یا اساساً مضمون مذهبی دارند بر میخوریم . غزل ذیل را برای نمونه از قاسم الانوار نقل میکنم :

شریعت درطریقت مستعین است — شریعت راه فخر المرسلین است

(۱) تذکرهٔ دولتشاه، صفحهٔ ۴۳۷ (۲) رجوع شود بفصل مثنوی‌ها ازاین کتاب

شریعت شیوهٔ مردان مرد است — شریعت شاهراه مستعین است
شریعت حکمت مردان راهست — شریعت قصهٔ حبل المتین است
شریعت از امور اعتدالیست — شریعت شارع علم الیقین است
طریق شرع را خوف و خطر نیست — وگر باشد هم از دزدان دین است
بلاستحقاق بیشی کن در این راه — ترا گر فکر روز واپسین است
ز «قلسم» این سخن را یاد گیرد — دلی کو راست‌دان و راست‌بین است(۱)

دراینجا بی‌مناسب نیست از اشعاری که مضمون آنها مذهبی نیست ولی سبك بیان آنها مذهبی است یاد شود. غزل ذیل از نعمة‌الله ولی است که در بیان معانی عاشقانهٔ آن ذکر آیات قرآنی را التزام کرده:

وود صاحبنظران فاتحهٔ روی تو باد — «قل‌هوالله‌احد» حرز دو ابروی تو باد
«جاء نصرالله» ای شاه چو بنمودی روی — آیة‌الکرسی تعویذ دو گیسوی تو باد
«والضحی» روی تو آمد سر زلفت «واللیل» — آفرین بر سر زلف تو و ابروی تو باد

ترك «والشمس» که برجمله افلاك شه است
آیت «کنت ترابا» زدو هندوی تو باد ...

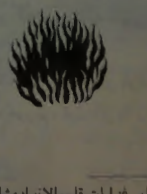

(۱) این غزل با سایر غزلیات قاسم‌الانوار مشابهت ندارد وممکن است در دیوان او دخیل باشد.

۴ ـ رثاء

مراثی ایندوره را میتوان بدونوع مهم منقسم ساخت: یکی مراثی دینی که بیشتر آنها در ذکر واقعهٔ کربلا وشهادت حسین بن علی(ع) ومصائب اهل بیت وشهادت علی بن موسی الرضاست. بهترین این نوع اشعاررا میتوان در دیوان این حسام یافت. از آنجمله قصیده‌ایست در رثاء شهادت حسین بن علی (ع) باین مطلع:

آن سرخی شفق که براین چرخ نیوفاست — هرشام عکس خون شهیدان کربلاست

وباز قصیده‌ایست در همان معنی باین مطلع:

چشم فرات باز ز هجران کربلاست — جان تشنهٔ شهید بیابان کربلاست

دیگر مراثی عادی‌است که درمرگ امراو بزرگان واصحاب و یاران سروده شده.

صاحب مطلع السعدین در واقعهٔ وفات تیمور مینویسد که شعرا چندین روز مراثی میگفتند و آنگاه مرثیه‌ای نیز از مولانا عصمت بخارائی مداح تیمور نقل میکند(۱) نیز از مراثی فراوانی که شعرادرمرگ بایسنقر گفتند سخن میگوید، و ترجیع بندی در رثاء وی از مولانا سیف‌الدین نقاش متخلص بواحدی میآورد که چند بیت آن اینست:

چندانکه چرخ گشت بدوران روزگار — نقش وفا نیافت در ایوان روزگار
همکاسهٔ شراب فنا بایدش شدن — هر کس که خورد لقمه‌ای از خوان روزگار
در دفتر زمانه برات نجات نیست — این مردمی مجوی ز دیوان روزگار
از پا فتاد رستم دستان و جان ببرد — از دست مکروحیله و دستان روزگار
آز روزگار جامهٔ جان پاك شد، دریغ — دستم نبرسد بگریبان روزگار
دل در جهان مبند وگر نیست باورت — بنگر یکی بحالت سلطان روزگار
جمشید وقت بود و فریدون این زمان — داود عهد بود و سلیمان روزگار

(۱) مطلع السعدین، نسخهٔ خطی کتابخانهٔ ملی تهران، صفحهٔ ۳۹۵

خرگاه بی‌طراوت و افتاده بخت خوار — گویند هرزمان چو من اعیان روزگار
شهزادهٔ بایسنقر عالیجناب کو — جمشید را چه آمد و افراسیاب کو؟ (۱)

مصائبی که در دورهٔ مغول و تیمور بر ایرانیان وارد شد طبع شعرا را برای ساختن مراثی آماده‌تر ساخت. ازاینرو غالب مراثی ایندوره پر سوز وغم‌انگیز و کم تکلف‌است وعموماً لحنی صادق دارد.

از بهترین‌مراثی ایندوره یکرشته‌قصائدوترجیعاتی‌است که لطف‌الله‌نشابوری درثناء دوستی سراج الدین نام سروده‌است. این قصاید و ترجیعات عموماً با معانی عبرت‌آور ومضامین رقت انگیزومواعظ حکیمانه همراه است و کمتراثر تکلف در آنها مشهوداست. چند بیت ازیکی ازاین ترجیعات را برای نمونه میآورم:

از بار روزگار تن ناتوان نماند — زاندوه بی شمار دل شادمان نماند
تاباد حسرت آتش اندوه برفروخت — آبی زاشک دراین خاکدان نماند
خاصیت شبات و مزاج موافقت — گوییکه‌درسرشت‌زمینوزمان نماند
آثار عافیت بجهان بقا طلب — کاندر فنا سرای بقا و نشان نماند
برخیز ای برادر ویرینه بار انس — زین خطهٔ خطر که امیدامان نماند
گر لودوان‌عهدی‌و گراردشیرعصر — بنگر که اردشیرشدواردوان نماند
دیریست کزروم‌فریدون‌ویورسب — جز نام نیك وبداثراندرجهان نماند
ای‌وجه‌عمر کرده‌بسودای آزصرف — حاصل‌زسودومایهٔ‌توجززیان نماند

هرچندمراثی‌راشعرا معمولا در قصیده میسرودند، ولی گاه سایرانواع شعر را نیز برای‌این منظور بکارمیبردند. ازجمله صاحب حبیب‌السیردرثناء امیر شاهملك قطعه‌ای ازمولانا شهاب‌الدین عبدالرحمن متوفی در ۸۴۸ نقل میکند.

غزل ذیل را ظاهراً یکی ازمریدان شاه نعمة‌الله ولی درثناء وی سروده‌است ویافشتباه دردیوان وی ضبط شده:

ایکه گوئی نعمة‌الله جان سپرد — جان سپرد و جان با ایمان سپرد

(۱) همان کتاب صفحه ۵۸۲

جان بجانان،دل بدلبرداد ورفت — جان‌ازین‌خوشترد گرتوان‌سپرد
در هوای گلستان عشق او — جان‌چوغنچه بالب خندان سپرد
بندگی کرد او بصدق دل تمام — ظاهرو باطن بآن سلطان سپرد
بود میخانه سبیل خدمتش — رفت‌وآن‌منصب باین‌وآن سپرد
جان امانت بود با وی مدتی — خوش امینانه بآن جانان سپرد

دیگری گرجان بدشواری بداد
سید سرمست ما آسان سپرد(۱)

رباعی معروف امیرشاهی در رثاء بایسنقر را باید ازبهترین مراثی ایندوره محسوب داشت:

درماتم تودهربسی شیون کرد — لاله‌همه خون‌دیده‌دردامن کرد
گل جیب قبای ارغوانی بدرید — قمری‌نیدسیاه‌در کردن کرد(۲)

(۱) دیوان شاه نعمة‌الله، صفحهٔ ۱۹۷
(۲) دیوان امیرشاهی، صفحهٔ ۷۰

۵ ـ اشعار تعلیمی

منظور ازاشعار تعلیمی اشعاری است که موضوع آنها از مقولهٔ مسائل علمی و فلسفه وامثال این معانی است و با عواطف واحساسات آدمی کمتر سروکار دارد. در حقیقت اینگونه اشعار شعربمعنی واقعی نیست بلکه بایدآنها را «نظم» مطالب علمی ویا اخلاقی ویا فلسفی محسوب داشت. نصاب‌الصبیان که نظم لغت ومنظومهٔ حاج‌ملا هادی سبزواری که نظم حکمت است نمونه‌هائی ازاین نوعند.

مهمترین مضمون این‌نوع اشعار دردورهٔ مورد بحث ما عرفان علمی ومسائل فلسفی و کلامی وبعضی‌مباحث علم طبیعی‌است.

پیش ازاین گفته شد که عرفان‌مدون علمی درشعراین‌دوره نفوذ یافت‌وبسیاری ازمصطلحات‌آن درقصیده وغزل ومثنوی وارد گردید. اما گاه نیز شاعر بنظم‌فصولی ازعرفان وحکمت پرداخته‌است. درمنظومهٔ «انیس‌العارفین» قاسم‌الانوار تبریزی که بتصریح‌خود درجواب سؤال‌ازنفس وروح وقلب‌وعقل وعشق‌سروده شده نمونه‌های بارزی ازاین نوع شعر دربر دارد، خاصه درفصل‌اول که درآن ازطبایع چهارگانه وتعریف روح طبیعی وبناتی وحیوانی وانسانی ونفس مطمئنه واماره ولوامه سخن میگوید وچند بیت آن اینست:

مرحبا ای سائل شیرین سئوال — دربیان نفس خود بشنو مقال
صانعی کو انس و جانرا آفرید — عقل‌ونفس وعقل‌و جانرا آفرید
داد انسانرا کمال از چار چیز — قادر یچون بتقدیر عزیز
بلغم وسودا و صفرا بعد از آن — خون که‌باشد درهمه‌اعضا روان
زان‌سپس آرد زعین‌لطف‌وجود — زین‌چهارارکان بخاری درووجود
گر کسی ازعین حکمت داندش — بی‌شکی روح طبیعی خواندش
درووجود آرد بخاری زین بخار — روح حیوانیش گوید هوشیار

نعمة‌الله ولی ازاین قبیل اشعار بسیاردارد. گذشته ازآنکه غالباً عرفان‌درسی را درمثنویات خود بنظم‌آورده‌است (۱) قصایدی نیزدربیان معانی عرفانی و فلسفی چنانکه معمول اهل مدرسه‌است نظم کرده. ازجمله قصیده‌ای بااین مطلع سروده:

دردوعالم‌چون‌یکی‌دارندهٔ‌اشیابود — هریکی درذات‌آن یکتای بی‌همتابود(۲)

که درآن فلسفهٔ تکوین‌وبعضی‌ازاصول طبیعیات ارسطورا بشعرآورده وازترکیب وجود انسان وستارگان سبعه وسعدونحس‌آنها وقوای طبیعت و اعضای رئیسه بدن وتطبیق اعضاء بدن‌بابروج دوازده‌گانه سخن گفته. چند بیت‌آن اینست:

عقل کل‌موجود گشت اول‌بامر کردگار — نفس کل‌زو گشت‌ظاهر، این‌سخن‌پیدابود
پس‌زنفس‌وعقل کل‌آمد هیولادروجود — همچو نطفه کز وجود آدم و حوا بود
آتش‌است‌و باد و آب وخاک‌ای یار عزیز — فعلشان صفرا وخون وبلغم وسودا بود
طبع آتش گرم‌وخشک‌و باد آمد گرم‌وتر — همچوصفرا دانوخون‌هر که اودانابود

گذشته ازمضامینی که فوقاً بآنها اشاره شد بعضی مطالب تاریخی را نیز که شعرانظم کرده‌اند باید ازاین‌نوع شمرد. ازجمله لطف‌الله نشابوری اسامی خلفای بنی عباس را دردوقطعه بنظم‌آورده‌است. قطعه‌اول اینست:

بودند از سران امیه چهارده — بگرفته عرصهٔ همه‌آفاق سربسر
اول معاویه پسر هند بی وفا — وزبعد او یزید جفا کار بدگهر
دیگرمعاویه‌بدومروان‌وبعدازاو — عبدالملک‌ولیدوسلیمان‌وپس‌عمر
وانگه‌یزیدوباز هشام‌وپس‌ولید — وزبعد اویزید و براهیم‌برزگر
مروان بن محمد آنکش لقب حمار
بدآخرین‌ونیست جز این چارده دگر

وهمو بحروف‌ابجدرا چنین منظوم کرده:

کودکی دیدم لوحی بکنار — که‌همی‌خواندوهمیزد جفجغ
ابجد و هوز و حطی کلمن — سعفص وقرشت و ثخذ ضظغ

(۱) دیوان شاه نعمة‌الله، صفحات ۲۱و۲۲
(۲) صفحهٔ ٥٤ همان دیوان

۶ ـ مطایبه وهجا

دراین دوره ظاهراً مطایبه درمیان شعرا رواج قوی داشت. این معنی گذشته ازآنکه ازاشعار طیبت‌آمیز مستفاد میشود ازفحوای کلام ارباب تذکره نیز برمیآید، چنانکه میرعلیشیردرمجالس‌النفائس درضمن ترجمه حال شعرا ، بسیاری‌ازایشان را بصفت شوخ وظریف وشوخ‌طبع وامثال این صفات ذکرمیکند . ازجمله میگوید : مولانا زین «یکی‌ازشوخ طبعان زمان خود بوده.» ، ومولانا مسیحی «طبع اوشوخ بود» ، ومولانا قدسی «مرد شیرین گوی‌بود» ، ومولانا بساطی « درطبع شوخی تمام داشته» ومولانا عصمت« ازغایت شوخ طبعی خودرا بشعرمنسوب ساخت » ، وحافظ سعد «چون شوخ طبع ولاابالی بود جوانان اوباش شهربا اومصاحبت میکردند» ، و مولانا محمد مجلد« ازشوخ طبعان خراسان است اما بهزل وخبافت میل بسیارداشت واز مردم شهر کم کس مانده است که او بنظم یا بنثرباوهزل ومطایبه نکرده باشد» وشیخ کمال تربتی« ازظرفای متعین خراسان بود » ، ومولانا معمائی «مردی ظریف بود» ، ومولانا محمد عالم «هم سبق ومصاحب الغ بیك میرزابود ، بغایت دلیروخیره وشوخ طبع بود و در بحث بسیار سخنان گستاخانه میگفت ، چنانچه عظیم الشان سلطنت تحمل نیآورده و او را حکم اخراج کرده» ، ومولانا رندق « ندیم شیوه و هزل بود..وشعرای آنزمان اززبان اوترسیده اورا بلفظ استادی خطاب میکردند» ومولانا جنوبی «درنظم طبعش جانب‌هجو وهزل‌مایل بودودرمیان اووحافظ‌شرتبی نزاع واقع شد واو منازع را هجو کرد و مردم رابسیار خوش آمد چنانکه همه‌یاد گرفتند» ، ومولانا محمد آملی « مردی ظریف ونازك بود» (۱)

نمونه‌ای ازینگونه‌ظرافتهاومطایبات‌رادر کتب تذکره می‌یابیم. مثلامیرعلیشیر درضمن احوال شیخ کمال تربتی مینویسد : « پدر مشارالیه حافظ نام داشته وطبابت

(۱) رجوع شود بمجالس‌النفائس صفحات ۲۳، ۱۵، ۱۳، ۱۲، ۸، ۲۲، ۳۴، ۱۹، ۴۵، ۴۷، ۵۱

میکرده وشیخ دایم از جهة خوش طبعی قطعه‌های مطایبه آمیز برای اومیگفته‌است واین قطعه ازآنجاست :

تا که «حافظ» طبیب «تربت» شد — کشته شد جملگی که ومه او
موش درشربتش فتاد و بمرد — مرگ موش‌است‌شربت به‌او

ونیز :

نزد « حافظ » سپاهی آمد — رخت بگشادوپیش اوبنشست
پس بحافظ بگفت از سردرد — که سرم درد میکند‌پیوست
حافظش داد شربتی بعلاج — شربتش‌خوردورخت‌رابربست(۱)

وحکایت ذیل را نیزدربارهٔ مولانامسیحی‌میآورد : «گویند بزیارت مکه مشرف‌شده بود ، طبع اوشوخ بود . واین مطلع ازاوست :

ماراببجفا کشته پشیمان شده‌باشی — خون‌دل‌مارینخته‌حیران‌شده‌باشی

گویند مولانا درآن سفردربادیه بسایهٔ مغیلان درعین درماندگی نشسته خار ازپای بیرون میکرده‌است که یکی‌ازشوخ طبعان‌قافله دربدیهه بمولانا خوانده‌است

ازرنج ره دور وسرخار مغیلان — ازآمدن مکه‌پشیمان‌شده‌باشی»(۲)

و در ترجمهٔ حال مولانا ساغری این حکایت را میآورد. «چون مولانا جامی میل سفرحج فرمود مولانا وبسی‌ومولاناساغری هردوعزم‌رفاقت وملازمت‌اونمودند ولیکن وبسی آخرکار گفت کسی مفلسم وخری ندارم که درراه بر او سوارگردم ، وساغری نیزچون کثرت مصرف راه حج را ملاحظه کرد امساك مانع او گشت واز عزیمت ورفاقت بازگشت . وچون هردو از خری از چنین سفری وچنین رفیقی باز ماندند میرسیلی جهة بازماندن ایشان گفت :

وبسی و ساغری بعزم حرم — گشته بودند هردوشان سفری
لیك‌ازان‌راه هردوبازماندند — آن‌یك ازبی‌خری‌واین ازخری(۳)

(۱) ترجمه مجالس‌النفائس ، صفحة ۳۳ (۲) همان کتاب،صفحة ۲۲
(۳) همان کتاب،صفحة ۲۰۵

قطعهٔ ذیل که شهرت یافته ازمطایبات انتقادی ایندوره‌است :

ز جرجان یکی رفت سوی هرات — که قاضی شود صدر راضی نمیشد
برشوت خری داد و قاضی شد آخر — اگر خر نمی بود قاضی نمیشد (۱)

میر علیشیر درضمن احوال مولانا محمد معمائی ، صدر بابرمیرزا ، میگوید : «درایام مکنت خود درشیراز برسرتربت خواجه حافظ گنبد ساخت ، و بابرمیرزا را آنجا ضیافت کرد. اما یکی ازخوش طبعان شیرازبجانبی که نظرمیرزا افتاد این‌بیت را نوشته بود :

اگر چه جملهٔ اوقاف شهر غارت کرد — خداش خیردهاد آنکه‌این‌عمارت کرد»

وهمواین بیت را ازسید کاظمی نقل‌میکند:

شکرخدا که قاضی‌شهرهری نیم — درسلك آدمی‌صفتانم،خری نیم(۲)

دولتشاه در تذکرهٔ خود قطعهٔ طیبت‌آمیزی از باباسودائی ثبت کرده است . عین‌عبارت اواینست : «گویند که درروزگار باباسودائی در ابیوردچنان اتفاق افتاد که قاضی ابوسعید خربود ، وخواجه جلال‌الدین‌اشترجانی قربان ، وصدرالدین‌سگ داروغه ، ومحمد کله‌گاو محصل‌مال، ومناسب این‌حال باباسودائی این‌قطعه گوید:

بلورد مثال آسیائیست — چرخش غصه است و غم ناو
داروغه‌سگست وقاضیش خر — عامل شتر و محصلش گاو
زینها چه بود نصیب دهقان — ات خوردن‌وزرشمردن‌وداو(۳)

مطایبات شعرا با یکدیگر

شعرای ایندوره مانند شعرای هردوره‌ای که از مرکزی برای اجتماع چون دربار وغیرآن برخوردار بوده‌اند بایکدیگرروابط ومناظرات ومعارضات‌ومطایباتی داشتند که رقابت درشاعری‌نیزآنرا تقویت میکرد. گاه نیزدامن‌آن بهجومیکشید . نمونه‌ای ازقبیل مطایبات را دردواوین‌وتذکره‌های‌زمان می‌یابیم. مثلا بگفتهٔ‌دولتشاه

(۱) این قطعه ازمولانا عبدالحق استرآبادی‌است. رجوع‌شود بمجالس‌النفائس صفحه ۲۲۰ (۲) همان کتاب ، صفحهٔ ۳۷
(۳) تذکره دولتشاه، صفحهٔ۴۲۲

میان کاتبی وبدرشیروانی معارضه‌دست‌دادو کاتبی این‌دوبیت‌را در حق بدرشیروانی گفت:

لقب«کاتبی»داوم ای«بدر»اما — محمد رسید اسم از آسمانم
مرا نام باشد محمد تو بدری — بانگشت‌سبابه‌ات‌بردرانم(۱)

ونیزاین قطعه را درهجوهمان شاعر گفته‌است :

دی‌بدرك‌بدرگ‌را گفتم که‌نه‌ای‌شاعرا — آن کز شعرا باشد انگیختنش باید
گفتا که بهر شهری آویخته‌ام شعری — شعری که چنین باشد آویختنش باید

باز بگفتهٔ دولتشاه میان شیخ آذری وعلی‌شهاب ترشیزی مناظره‌ومشاعره‌افتاد وشیخ این قطعه را بشهاب نوشت :

سر دفتر ارباب هنر خواجه علی — ای آنکه‌ترا لطف طبیعت‌ازلی‌است
توخواه مرا پسند و خواهی مپسند — داندهمه کس که‌حمزه‌استادعلی‌است

وقطعهٔ ذیل را پاسخ یافت :

ای حمزه بدان‌که عرش‌حق جای علی است — بر کتف‌رسول ازشرف‌پای‌علی‌است
استاد علی‌است حمزه درجنگ ولی — صدحمزه‌بعلم‌وفضل‌لالای‌علی‌است(۲)

ومولانا کاتبی این قطعه را درباره سیمی گفته‌است :

میان شهر نیشابور «سیمی» — چو اشعار لطیف «کاتبی» دید
بمشهد برد و بر شعر خودش بست — نمك خورد و نمکدان را بدزدید.

کمال خجندی درقطعه ذیل شعریاران را هجو کرده‌است :

هفت بیت آمد غزلهای «کمال» — «پنج گنج» از لطف او عشرعشیر
هفت بیتهای یاران نیز هست — هر یکی پاك وروان و دلپذیر
لیك‌ازهرهفتشان‌حك کردنی است — چار بیت از اول و سه از اخیر

و درمورد شاعری عصارنام این بیت را گفته‌است :

عاقبت عصارمسکین مرد ورفت — خون دیوانها بگردن برد ورفت

(۱) تذکرهٔ دولتشاه ، صفحهٔ ۴۷۸
(۲) همان‌تذکره، صفحهٔ ۳۹۱

و مولانا طوطی این بیت را در حق مولانا بدیهی بخاری که ظاهراً یمنی بزرگ داشته گفته است :

هریرهٔ بینیت « بدیهی » غاریست «طوطی» منم و تراعجب منقاریست(۱)

قطعهٔ ذیل را نیز کاتبی ظاهراً دربارهٔ شاعری معاذی نام گفته است :

گوش بنهاده «معاذی» که خیالی شنود تا روانش بلباس دغل آرد بیرون
همچو آن دزد سبکدست که در محفلها مهره در گوش نهد و زبغل آرد بیرون

کمال خجندی قطعهٔ ذیل را دربارهٔ چنگیی و شاعری گفته :

دعای من اینست در هر نمازی بخلوت که یا ملجأی یا ملاذی
نگه دار اصحاب ذوق و طربرا ز چنگ ملاطی و شعر نمازی

ازهجویات ایندوره مقدار قابل ملاحظه‌ای بجا نمانده . تنها در آخر دیوان لطف‌الله نشابوری، که سیمی شاعر معاصروی آنرا برحسب موضوع اشعار مدون ساخته است، فصلی بنام هجویات وجوددارد که غالب آن درهجومدعیان و بزرگان و کسانی است که تقاضای شاعررا برنیاورده‌اند ، ولی اشعار رکیك و زنندهٔ آن زیاد نیست و ظاهراً این مقدار شامل همهٔ هجویات اونیست زیرا چنانکه ازاین بیت او برمیآید باید بیش ازاین بهجا پرداخته باشد :

دراف و نلموشان را بریزد ز زلزال هجوم بیکباره باره

(۲) تذکرهٔ دولتشاه ، صفحهٔ ٤٦٤

۷ ـ معما ولغز

رواج فن معما

چنانکه درمقدمهٔ این قسمت گفته شد درقرن نهم فن معما رواج ورونق خاص یافت . معما چنانکه امیرعلیشیر نیز ازقول استادان این فن نقل کرده « کلامی است موزون که دلالت کند براسمی ازاسما بطریق اشارت وایماء. اصولا معما سازی نوعی تفنن ذهنی است درشعر. اماساختن معمادرقرن نهم ازصورت تفنن خارج گردید وفنی مقبول شد که نه‌تنها غالب شعرا بآن پرداختند بلکه چند شاعر آنرا فن عمدهٔ خود درشاعری قراردادند. امیرعلیشیر ازعمدهٔ زیادی ازشعرا بنام معما گو نام میبرد. از آن جمله‌اند سیمی نشابوری و حافظ سعد وحاجی ابوالحسن وقاضی عبدالوهاب مشهدی و خواجه فضل‌الله ابواللیثی و شرف‌الدین علی یزدی و مولانا علا، شاشی و مولانا محمد معمائی ملقب به پیر معمائی و مولانا محمد معمائی، صدر بابر میرزا، و میرعماد مشهدی و مولانا میرارغون و مولانا محمد آملی و مولانا نظام و مولانا محمد مجلد و مولانا نعمت آبادی و مولانا بدیعی(۱). امیر علیشیر دربارهٔ مولانا امیرارغون مینویسد «طبعش ازسایر نظمها بمعما بیشتر میل مینمود» و دربارهٔ مولانا محمد آملی میگوید : «طبع او ازنظمها بمعاملی داشت» ، ودربارهٔ مولانا نظام مینویسد : «دایم بمعما مشغولی میکرد» . توجه شعرائی چون شرف‌الدین علی یزدی وجامی و میرعلیشیر بمعما نشان میدهد که خواص شعرا نیز باین فن بی‌التفات نبوده‌اند .

ازبعضی حکایات نیزمیتوان میزان شیوع معماورواج آنرا دانست. مثلا میرعلیشیر درترجمهٔ حال مولانا علاء شاشی چنین مینویسد : «درمحلی که فقیربسمرقند رفتم‌های

(۱) رجوع شود بترجمهٔ مجالس‌النفائس صفحات ۱۹۱، ۲۲۰، ۲۶، ۱۶۰، ۱۹۹، ۲۷، ۳٤، ۳۷، ۲۰۹، ٤٤، ۲۱۷، ٤٥، ٤٦، ۲۲۲، ۲۱۹، ۲۱۷ و نیز رجوع شود بتذکرهٔ دولتشاه، صفحهٔ ٤۱۳ .

اوشکسته و صاحب فراش بود ، بعیادت او رفتم واین معما را باسم علاء پیش نظر او داشتم :

دور باد ازتو درد و زحمت پا دشمنت را بلا نصیب و عنا

بعدازآنکه فقیرازپیش اوبخانه آمدم اوحالات مرا معلوم کرده این معما را که اسم فقیر ازاوحاصل میشود بدست یکی ازشاهزادگان خود بوثاق فقیر فرستاد :

چشم تومرا دید ومنش سیر ندیدم چون سیر بینم زتواین است امیدم(۱)

(چشم «عین» است ومرا «نی» و«سیر» بمشابهت «شیر» میشود) .

وبازصاحب مجالس النفائس در ذکراولین آشنائی خود با شیخ کمال تربتی میگوید که شیخ کمال باجمعی درمشهد ببحث شعرمشغول بودندومن (میرعلیشیر) که بیمار در گوشه‌ای افتاده بودم درموضوع بحث ایشان جوابی گفتم «چون جواب گفتم ازسخن خود برگشته مرا تحسین کرد واحوال تفحص نمود. اتفاقاً اوهم فقیرراشنید» بود وهوس دیدن داشته . چون اطلاع یافت خوشوقت شده برسربالین فقیر نشست ودراثنای سخن این معمایش که «قطب» ازآن حاصل میشود خواند :

آنی که درهوای سرزلف بلرماست ازسر گذشت اول ودرآخرش هباست

درسراین نیز سخنها گفتند» (۲)

ازآنچه دولتشاه دربارهٔ سیمی نشابوری میگوید که «معماهای او بین‌الفضلا متداولست» نیز رواج خاص معما برمیآید (۳)

امیرعلیشیردرمجالس النفائس غالباً درنمونه‌هائی که‌ازشعرا میآورد معمائی نیز ذکرمیکند .

نه‌تنها دراین‌دوره ساختن معما رواج قوی‌داشته‌بلکه مطالعه‌وتحقیق‌وتدوین معمیات‌نیزمعمول بوده‌است، چنانکه درتذکره‌ها اشاراتی «بکسب‌وتحصیل» فن‌معما می‌یابیم ازجمله امیرعلیشیر درشرح احوال میرحیدر صبوحی ، از شعراء اخیر دوره

(۱) ترجمهٔ مجالس النفائس، صفحهٔ ۲۷
(۲) ترجمهٔ مجالس النفائس، صفحهٔ ۳۳
(۳) تذکره دولتشاه، صفحهٔ ٤۱۳

تیموری میگوید که‌ازایام‌طفولیت تاشباب بکسب شعرومعماوسایرفنون‌میپرداخته(۱) ودربارهٔ مولانا محمد نعمت‌آبادی میگوید :«چون همیشه در مجلس پهلوان (محمد پهلوان ابوسعید) اهل‌شعرومعماحاضربود او(مولانا محمد) نیز بمعاشعق پیدا کرد وپهلوان اورا بیمضی ازظرفاسفارش‌فرمود ، و درانداك فرصت‌نیك‌آموخت و خوب گفت» (۲).

دولتشاه سمرقندی پس ازنقل معمائی ازسیمی نیشابوری چنین میگوید : «از این معما چندین اسم مختلف میگویند استخراج میشود،وچون این ضعیف را دراین علم چندان وقوفی نیست العهدة علی‌المستخرج»(۳).

دراین دوره کتب چندی نیز در این فن تألیف گردید ازقبیل رسالهٔ مولانا بدیعی درفن معما،و «حلل مطرزفی معماولغز» تألیف مولانا شرف‌الدین‌علی یزدی، و چهار رساله دراین فن تألیف جایی‌بنام «رسالهٔ کبیر» و «رسالهٔ متوسط» و «رساله صغیر» و «رساله‌اصغر» (٤).

نمونهٔ معمیات ایندوره

در معمیات ایندوره شاعر سعی میکند که بدون آنکه خللی بمعنی کلام‌برسد اسمی نیزازآن استخراج شود. استخراج اسامی گاه با حساب جمل و گاه با اضافه و نقصان‌حروف و گاه‌ازراه‌مجاز وتصحیف وقلب وعکس وتبدیل بزبان‌دیگر،وغالباً بچند وسیله ممکن میشود . اینك نمونه‌ای ازمعمیات ایندوره را میآورم :

معما باسم «نجم» ازسیمی نیشابوری :

نمی گنجد زشادی‌غنچه درپوست چوسیمی نسبتش باآن دهان کرد

(غنچه هرگاه درپوست نگنجد «نچ» میماند،وازدهان «میم»،خواسته‌است)

معما باسم «بایزید» ازحاجی ابوالحسن :

هر که بیند سرومن بالای زیبای ترا برکنار دیدهٔ روشن کند جای ترا

(۱) ترجمهٔ مجالس النفائس، صفحهٔ ۱۰۹
(۲) ترجمهٔ مجالس النفائس، صفحهٔ ٤٦
(۳) تذکرهٔ دولتشاه، صفحهٔ ٤۱۳
(٤) وجوع شود بتحفهٔ سامی، چاپ تهران ، صفحهٔ ۸٦

(«بای» که بر بالای «زی» در آید بایزی میشود، و کنار دیده یعنی «دال» آنرا تمام میکند).

معما باسم «سیف» از مولانا عبدالوهاب مشهدی :

جان از لب لعل تو و دل از سر زلفت — جوینده آب خضر و عمر دراز ند

(از لب لعل «لام» گرفته که بحساب جمل ۳۰ (سی) میشود، و دل از سر زلف یعنی قلب آن که فلز شود، و سر آن «ف» است)

معما باسم «درویش» از مولانا محمد معمائی (صدر بابر میرزا) :

چون بتابم روی از دشنام دوست — عالمی را روی در دشنام اوست.

(اگر «روی» را در «دش» گذارند نام اوست که درویش باشد).

معما باسم «یوسف» از مولانا محمد معمائی (پیر معمائی) :

مرا هوای سفر بود پیش از این در سر — چو صورت تو بدیدم نماند رای سفر

(صورت تو بتصحیف چون باسفر که را، آن برود جمع شود یوسف میشود)

معما باسم «نویان» از مولانا محمد آملی :

نخواهم داد از خوبان گلچهر — که خواهانم بمهرویان بی مهر

(«ن» بمهرویان اضافه میشود، و چون مهر از آن برود نویان میماند)

معما باسم «اسحق» از مولانا نظام :

سخا دان طایر بخشنده دانه — که از اقبال دارد آشیانه

(نقطه از سخا بردو «اق» از طرفین بال شود، اسحق بیرون میآید).

معما باسم منصور از مولانا بدیعی :

مرا زان شد منور خانهٔ چشم — که آمد دوست در کاشانهٔ چشم

(چشم را بصاد تشبیه کرده‌اند. هرگاه «منور» خانه صاد شود منصور میشود).

در این دوره ساختن معما و استخراج آن چندان متداول بود که از بعضی از اشعاری که شاعر در آنها قصد معما نمیکرد نیز اسمی استخراج میکردند، چنانکه پهلوان محمد که در این فن مهارت بسیار داشت از مطلع دیوان حافظ :

الا یا ایها الساقی ادر کاساً و ناولها — که عشق اول نمود آسان ولی افتاد مشکلها

اسم «علی» استخراج کرد (اول عشق عین است که با «لی» ولی ترکیب میشود).

و از بیت ذیل :

حالیا مصلحت وقت در آن می بینم — که کشم رخت بمیخانه و خوش بنشینم

اسم «امین» بیرون آورد («می» در «ان» امین میشود)

و از این بیت :

گنج زر گر نبود کنج قناعت باقی است — آنکه آن داد بشاهان بگدایان این داد

تقی استخراج نمود («ت» از قناعت در «قی» تقی میشود).

لغز

ظاهراً بسرودن لغز در این دوره التفاتی نمیشد و شیوع آن از ادوار سابق کمتر بود، چه در دواوین موجود شعرا و نیز در کتب تذکره کمتر اثری از آن دیده میشود از شاعران این دوره نگارنده تنها یک لغز در دیوان لطف‌الله نشابوری با این مطلع:

چیست آن آسمان بی ادوار — واندرو اختران بی انوار

و لغز کوتاه دیگری در دیوان بساطی برخوردم. لغز بساطی این است :

آن چیست سری بچشم بسیار — همچون دل عاشقان پر آزار

مانـد بشکوفـهٔ حیـات او — لیکن بـود او بنفشه دیدار

با خار نشست و خاست دارد — آری نبود شکوفه بی خار

از طعنهٔ خویش و ضرب دشمن — سرتـا قدمش ز زخـم افکار

بیدل بود او همیشه لیکن — دل میدمدش بدست خود یار

پوشیـده بود لبـاس بـادام — تا دفع کند ز فنـدق آزار

چون دیدهٔ اوست دیدهٔ مور — در دیدهٔ اوست مسکن مار

گـر مار بچشم او نیایـد — بیمار شود بمـانـد از کار

وصفش چو صریح با تو گفتم — فکرش بکن و روان برون آر

(«بای» که بر بالای «زی» در آید بایزی میشود، و کنار دیده یعنی «دال» آنرا تمام میکند).

معما باسم «سیف» از مولانا عبدالوهاب مشهدی :

جان از لب لعل تو و دل از سر زلفت — جوینده آب خضر و عمر دراز ند

(از لب لعل «لام» گرفته که بحساب جمل ۳۰ (سی) میشود، و دل از سر زلف یعنی قلب آن که فلز شود، و سر آن «ف» است)

معما باسم «درویش» از مولانا محمد معمائی (صدر بابر میرزا) :

چون بتابم روی از دشنام دوست — عالمی را روی در دشنام اوست.

(اگر «روی» را در «دش» گذارند نام اوست که درویش باشد).

معما باسم «یوسف» از مولانا محمد معمائی (پیر معمائی) :

مرا هوای سفر بود پیش از این در سر — چو صورت تو بدیدم نماند رای سفر

(صورت تو بتصحیف چون باسفر که راء آن برود جمع شود یوسف میشود)

معما باسم «نویان» از مولانا محمد آملی :

نخواهم داد از خوبان گلچهر — که خواهانم بمهرویان بی مهر

(«ن» بمهرویان اضافه میشود، و چون مهر از آن برود نویان میماند)

معما باسم «اسحق» از مولانا نظام :

سخا دان طایر بخشنده دانه — که از اقبال دارد آشیانه

(نقطه از سخا بردو «اق» از طرفین بال شود «اسحق» بیرون میآید).

معما باسم منصور از مولانا بدیعی :

مرا زان شد منور خانهٔ چشم — که آمد دوست در کاشانهٔ چشم

(چشم را بصاد تشبیه کرده‌اند. هر گاه «منور» خانه صاد شود منصور میشود).

در این دوره ساختن معما و استخراج آن چندان متداول بود که از بعضی از اشعاری که شاعر در آنها قصد معما نمیکرد نیز اسمی استخراج میکردند، چنانکه پهلوان محمد که در این فن مهارت بسیار داشت از مطلع دیوان حافظ :

الا یا ایها الساقی ادر کاساً و ناولها — که عشق اول نمود آسان ولی افتاد مشکلها

اسم «علی» استخراج کرد (اول عشق عین است که با «لی» ولی ترکیب میشود).

و از بیت ذیل :

حالیا مصلحت وقت در آن می بینم — که کشم رخت بمیخانه و خوش بنشینم

اسم «امین» بیرون آورد («می» در «ان» امین میشود)

و از این بیت :

گنج زر گر نبود کنج قناعت باقی است — آنکه آن داد بشاهان بگدایان این داد

تقی استخراج نمود («ت» از قناعت در «قی» تقی میشود).

لغز

ظاهراً بسرودن لغز در این دوره التفاتی نمیشد و شیوع آن از ادوار سابق کمتر بود، چه در دواوین موجود شعرا و نیز در کتب تذکره کمتر اثری از آن دیده میشود از شاعران این دوره نگارنده تنها یک لغز در دیوان لطف‌الله نشابوری با این مطلع :

چیست آن آسمان بی ادوار — واندرو اختران بی انوار

و لغز کوتاه دیگری در دیوان بساطی برخوردم. لغز بساطی این است :

آن چیست سری بچشم بسیار — همچون دل عاشقان پر آزار

مانـد بشکوفـهٔ حیـات او — لیکن بـود او بنفشه دیدار

با خار نشست و خاست دارد — آری نبود شکوفه بی خار

از طعنهٔ خویش و ضرب دشمن — سر تـا قدمش ز زخـم افکار

بیدل بود او همیشه لیکن — دل میدمدش بدست خود یار

پوشیـده بود لبـاس بـادام — تا دفع کند ز فنـدق آزار

چون دیدهٔ اوست دیدهٔ مور — در دیدهٔ اوست مسکن مار

گـر مار بچشم او نیایـد — بیمار شود بمانـد از کار

وصفش چو صریح با تو گفتم — فکرش بکن و روان برون آر

۸ـ ماده تاریخ

ساختن ماده تاریخ پیش از اینموره نیز معمول بودولی درلیفه‌موره بیشتر رواج گرفت . علل آن همان عللی است که تکلف وتوجه بمضمون یابی وترویج معما رادر شعرباعث شد ، ونسبت اینهمه بایکدیگر پوشیده نیست .

درآثار اینموره ماده تاریخهای فراوان دیده میشود . غالبا برای وقایع مهم چندین ماده تاریخ دردست است . مثلا درمرگ الغ بیك گفته‌اند :

سلطان فلك قدر الغ بیك سعید — در هشتم ماه رمضان گشت شهید
آن‌شب که شهیدشدقیامت برخاست — تاریخ‌همین «شب‌قیامت» گردید(۱)
(سال ۸۵۳)

و نیز :

الغ بیك آن شاه جم اقتدار — که‌دین نبی را ازاو بود پشت
ز عباس شهد شهادت چشید — شدش‌سال‌تاریخ«عباس کشت»(۲)

گاه نیزشعرا بتکلف دراین فن پرداخته ومثلا قصایدی سروده‌اند که هریت یا هرمصرع آن تاریخی است (۳)

هرچند ماده تاریخ‌بنابرعرف عام کلمه یاکلماتی است که بحساب جمل‌تاریخی از آن استخراج شود که مقصود شاعرباشد ، ولی گاه شعرا عین سنین مورد نظررا درشعرمیآورند . ازاین قبیل است رباعی ذیل درتاریخ وفات بابرمیرزا :

ناگاه قضا ز قدرت سبحانی — بر خاك فكند تاج بابرخانی
درهشتصدوشصت‌ویك‌ازتاریخ‌رسول — در سادس و عشرین ربیع الثانی

شاعر دیگرعزیزی نام همین تاریخ را بصورت ماده تاریخ آورده است :

(۱) تذکره دولتشاه صفحه ۳۶۶
(۲)الغ‌بیك بدست عباس‌نامی کشته‌شد . رجوع‌شودبصفحه۵۱ـ۴۹این کتاب
(۳) رجوع شود حبیب‌السیر، جلدسوم جزء سوم، صفحه۱۹۷؛ ومجالس‌النفائس صفحه۲۰۷؛ وفصل تکلف ازاین کتاب .

شاه بابر شهی که از عدلش — عدل نوشیروان بدی ناسخ
بود راسخ چودرسخاو کرم — گشت تاریخ‌فوت‌او«مراسخ»

اینك نمونه‌ای چند ازماده تاریخ های اینموره را میآوردم :

مولانا عبدالقهار درتاریخ وفات قطب‌الدین محمد گوید :

بجای نبی بود و تاریخ اوست — «وفات‌النبی علیه‌السلام»
(۸۵۷)

امیرعلیشیر دروفات مولانا طوطی گوید :(۱)

فصیح زمان طوطی آن شاعری — که بودش زبکر معانی عروس
چوطوطی برفت این عجب طرفه‌بود — که‌تاریخ‌شدفوت‌اورا خروس
(۸۶۶)

دروفات بایسنقر گفته‌اند :(۲)

برصاد وصال چون زنی یك نقطه — تاریخ وفات بایسنقرخان است
(۸۳۷)

در تاریخ قتل سلطان محمد بایسنقر سروده‌اند :

شاه سلطان محمد آنکه بریخت — نصف ذی الحجه خون او مریخ
بتحیت سلام گفت و تنا — «مه رخی» را که میشود تاریخ
(۸۵۵)

درتاریخ‌وفات خواجه‌ابوالنصر پارسا ازعلمای‌بزرگ اینموره گفته‌اند :

خواجهٔ‌اعظم ابوالنصر آنکه شد — تکیه گاهش مسند دارالبقاء
سر او چون با خدا پیوسته شد — زین‌سبب‌تاریخ‌شد«سرخدا»
(۸۶۵)

مولانا عبدالقادر درتاریخ مرگ سلطان احمد جلایر گوید :

عبدالقادر زدیده هر دم خون ریز — با دور سپهر نیست جای گریز
کان مهر سپهر سروری را ناگاه — تاریخ‌وفات گشت«قصه‌تبریز»
(۸۱۳)

(۱) حبیب السیر،جزء سوم ازجلد سوم،صفحهٔ ۱۷۲ (۲) همان کتاب،صفحهٔ ۱۷۳

ودر تاریخ قتل عبداللطیف میرزا گفته‌اند :

باباحسین کشت شب جمعه‌اش بتیغ — تاریخ قتل اوست که «باباحسین کشت»
(۸۵٤)

و دروفات شیخ آذری گفته‌اند :

دریغ آذری شیخ زمانه — که مصباح حیاتش گشته بی‌ضو
چراغ دل بمصباح حیاتش — بانواع حقایق داشت پرتو
چوامانند خسرو(۱) بود در شعر — ازآن تاریخ فوتش گشت «خسرو»
(۸٦٦)

لطف الله نشابوری در تاریخ واقعهٔ کربلا گوید :

شد سال نو و مه محرم — آمد که همه سعید بادا
از حق شهدای کربلا را — رحمتها بر مزید بادا
دانی که چه بود سال تاریخ — «لعنتها بر یزید بادا»

(۱) منظور امیر خسرو دهلوی است

شعرای نیمهٔ اول قرن نهم هجری

نگارنده در نظر داشت که احوال مشاهیر شعرای این دوره را باشرح ونقد آثار آنها در پایان کتاب بیاورد، تامطالبی که تاکنون مورد بحث قرار گرفته روشن تر شود واشاراتی که بآثار بعضی شعرا شده تبیین گردد. ولی اینک ازاین قصد میگذرم، زیرا آنچه راجع بشعرای این دوره فراهم شده خود کتاب قطوری خواهدشد ، حتی شرح احوال و آثار بعضی ازاین شعرا مانند شاه نعمة‌الله ولی وکاتبی ترشیزی خود میتواند موضوع رسالهٔ جداگانه‌ای قرار گیرد .

دراینجا تنها فهرستی ازشعرائی که نیمهٔ اول قرن نهم هجری‌را درک کرده‌اند با تاریخ وفات هریك که بدست آمده میآورم . متأسفانه عده‌ای که تاریخ وفاتشان معین باشد معدودند ، زیرا تذکره نویسان ایندوره کمتربثبت تاریخ وفات شعراتوجه داشته‌اند . تواریخی هم که دولتشاه ذکر میکند عموماً قابل اعتماد نیست. نظربهمین معنی چون ترتیب نام شعرا برحسب تقدم وتأخرزمانی ممکن نیشد این فهرست را برحسب الفبا مرتب کردم .

برای اطلاع از احوال این شعرا باید بمنابعی که در ابتدای رساله ذکرشده خاصه مجالس النفائس امیرعلیشیر وتذکرهٔ دولتشاه سمرقندی و حبیب السیر مراجعه نمود . تواریخی که در کنار نام بعضی ازشعرا ذکرشده تاریخ وفات آنهاست

۱- خواجه ابواسحق
۲- حاجی ابوالحسن
۳- خواجه ابوالوفاخوارزمی(۸۵۳)
٤- مولانا اتائی
۵- شیخ آذری (۸٦٦)

٦- اسکندر میرزابن عمرشیخ (٨٣٩)
٧- امیراسلام غزالی
٨- الغ بیك گورگان (٨٥٣)
٩- مولانا امیری
١٠- مولانا امین‌الدین نزل آبادی
١١- مولانا انیسی
١٢- مولاناوحدمستوفی(٨٦٨)
١٣- باباسودائی (٨٥٣)
١٤- بابر میرزا (٨٦١)
١٥- بایسنقربن شاهرخ (٨٣٧)
١٦- مولانا بدخشی
١٧- بدرشیروانی
١٨- مولانا بدیعی
١٩- مولانا برندق
٢٠- بسطامی سمرقندی
٢١- بسحق‌اطعمهٔ شیرازی (٨١٤)
٢٢- مولانا ترخانی
٢٣- مولانا جنونی
٢٤- مولانا جوهری
٢٥- مولانا حاجی نجومی
٢٦- حافظ سعد
٢٧- حافظ علی جامی
٢٨- مولانا حریمی قلندر
٢٩- ابن حسام (٨٧٥)
٣٠- حسن سلیمی
٣١- مولانا حسنشاه
٣٢- امیرحسن اردشیر
٣٣- حسین خوارزمی
٣٤- پهلوان حسین (دیوانه)
٣٥- مولانا حلوائی
٣٦- مولانا حیدر
٣٧- مولانا خاتمی
٣٨- مولانا خاوری
٣٩- مولانا خسروی
٤٠- خواجه خضرشاه استرآبادی
٤١- خلیل سلطان بن میرانشاه (٨١٤)
٤٢- خیالی بخارائی (٨٥٠)
٤٣- درویش بیك
٤٤- رستم خوریانی
٤٥- روحی یازری
٤٦- مولانا ریاضی
٤٧- مولانا زاهدی
٤٨- مولانا زین
٤٩- مولانا ساغری
٥٠- مولانا سعدی
٥١- میرسعید کابلی
٥٢- حاجی سغدی سمرقندی
٥٣- مولانا سکاکی

٥٤- مولانا سلیمانی
٥٥- مولانا سودائی
٥٦- شاه بدخشان (لعلی)
٥٧- سیمی نیشابوری
٥٨- امیرشاهی سبزواری (٨٥٧)
٥٩- شرف‌الدین رضا
٦٠- شرف‌الدین علی یزدی(٨٥٣یا٨٥٦)
٦١- شرف خیابانی
٦٢- شهاب‌الدین عبدالرحمن لسان(٨٥٤)
٦٣- صاحب بلخی (شرفی)
٦٤- مولانا صابعی
٦٥- شیخ صدرالدین رواسی
٦٦- مولانا صدر کاتب
٦٧- مولانا صفائی
٦٨- طالب جاجرمی
٦٩- مولانا طالعی
٧٠- مولانا طاهرابیوردی
٧١- مولانا طاهر بخاری
٧٢- مولانا طوسی
٧٣- مولانا طوطی (٨٦٧)
٧٤- علرفی هراتی
٧٥- مولانا عاشقی
٧٦- سیدعبدالحق استرابادی
٧٧- مولانا عبدالرزاق
٧٨- مولانا عبدالصمد
٧٩- مولانا عبدالقهار
٨٠- عبدالوهاب اسفراینی
٨١- قاضی عبدالوهاب مشهدی
٨٢- خواجه عصمت بخارائی (٨٢٩)
٨٣- علی آسی
٨٤- علی دُر دزد
٨٥- علی شهاب تبریزی
٨٦- میرعماد مشهدی
٨٧- فصیحی رونی
٨٨- قاسم‌الانوار تبریزی (٨٣٧)
٨٩- قاسمی تونی
٩٠- مولانا قبولی
٩١- مولانا قدسی
٩٢- مولانا میرقرشی
٩٣- مولانا قطبی
٩٤- مولانا قنبری
٩٥- کاتبی ترشیزی (٨٣٩)
٩٦- سیدکاظمی
٩٧- مولانا کمال
٩٨- کمال‌الدین غیاث‌الفاوسی
٩٩- شیخ کمال تربتی
١٠٠- شیخ کمال خجندی (٨٠٣)
١٠١- سید کمال کیکولی
١٠٢- مولانا کوثری
١٠٣- لطف‌الله نشابوری (٨١٢)

۱۰۴- مولانا لطفی
۱۰۵- مولانا لطیفی
۱۰۶- مولانا محمدآملی
۱۰۷- قاضی محمد امامی
۱۰۸- محمد امین
۱۰۹- محمد تبادکانی
۱۱۰- محمد جامی
۱۱۱- محمد عالم
۱۱۲- محمد عرب
۱۱۳- محمد علی‌شغانی
۱۱۴- میرمحمد علی کابلی
۱۱۵- محمد مجلد
۱۱۶- محمد معمائی
۱۱۷- شمس‌الدین محمد معمائی
۱۱۸- محمد نعمت‌آبادی
۱۱۹- خواجه محمود برسه
۱۲۰- میر مخدوم
۱۲۱- میرزا بیگ
۱۲۲- مسعود فمی
۱۲۳- سید مسلمی اسفراینی
۱۲۴- خواجه مسیب
۱۲۵- مولانا مسیحی
۱۲۶- مولانا مشرقی
۱۲۷- معینی جوینی
۱۲۸- مغربی تبریزی (۸۰۹)
۱۲۹- میرمقلی
۱۳۰- مولانا مقیمی
۱۳۱- درویش منصورسبزواری
۱۳۲- منصور قرابوقه طوسی (۸۵۴)
۱۳۳- خواجه موید دیوانه
۱۳۴- خواجه موید مهنهٔ
۱۳۵- مولانا میرارغون
۱۳۶- درویش نازکی
۱۳۷- مولانا نازنینی
۱۳۸- مولانا ندیمی
۱۳۹- مولانا نظام
۱۴۰- نظام‌الدین قاری یزدی
۱۴۱- شاه نعمة‌الله ولی (۸۳۴)
۱۴۲- مولانا نعیمی (نسخه بدل = قدیمی)
۱۴۳- مولانا نقیبی
۱۴۴- نورسعید بیك
۱۴۵- مولانا واله
۱۴۶- ولی‌قلندر
۱۴۷- مولانا وسمی
۱۴۸- سید هاشمی
۱۴۹- مولانا هلالی
۱۵۰- مولانا هوائی
۱۵۱- امیریاد گاربیك
۱۵۲- مولانا یاری
۱۵۳- یحیی سپیك «فتاحی» (۸۵۴)
۱۵۴- یوسف امیری
۱۵۵- یوسف برهان
۱۵۶- مولانا یوسفشاه

فهرست اسامی اعلام

این فهرست شامل **اسامی اشخاص** و **اسامی جغرافیائی** و **اسامی کتب** و **اسامی فرق** است. اسامی کتب درمیان‌علامت « » قرارداده شده. درمورد آنگونه اسامی که بیش از یك صورت دارند عموماً صورت مشهورتر معتبر شمرده شده وازصورتهای دیگر باین‌صورت ارجاع گردیده. عناوین «مولانا» و«امیر» و«حاجی» و «سید» ونظایر آنها جزدرمواردخاص معتبر شمرده‌نشده. اعدادسیاه شمارهٔ صفحات مقدمه است.

الف

ابابکر سلطان (پسر محمدجوکی) ۷۳
اباجه ۲۰
ابراهیم برزگر ۲۳۳
ابراهیم سلطان (پسر شاهرخ) ۲۵،۲۷
۳۱،۳۵،۵۳،۵۹،۶۰،۶۷،۶۸ حاشیه
ابدال ۳۸
ابن‌عماد ۲۱۷
ابن‌حسام ۱۶،۸۶،۹۲ حاشیه، ۱۰
۱۳۱،۱۳۷،۱۷۶،۱۹۶
۱۹۷،۱۹۹،۲۰۹،۲۱۱
۲۱۵،۲۲۳،۲۲۴،۲۲۵
۲۲۷،۲۴۸
ابن‌عربشاه ۱۴،۴۶،۶۳
ابن‌لعلی ۵۸
ابن‌ملجم ۲۲۵
ابن‌یمین (فریومدی) ۱۰۰،۱۰۱،۲۰۱،۲۲۲
ابواسحق ـ خواجه ۲۴۷
ابوالحسن ـ حاجی ۹۵،۲۳۹،۲۴۱،۲۴۷
ابوالقاسم بابر ۳۹،۶۹،۷۰
همچنین ر.ك. بابر ـ میرزا
ابولیثی ـ خواجه ۲۳۹، ۵۱
ابوالنصر پارسا ـ خواجه ۱۲۵،۲۴۵
ابوالوفاء (خوارزمی) ـ خواجه
ابوبکر (پسر میرانشاه) ۳۱، ۳۶، ۳۷
ابوحنیفهٔ ثانی (خواجه افضل‌ابواللیثی) ۵۸
ابوسعیدابلخانی ۱۴
ابوسعیدبن‌قرابوسف ۱۰،۱۶،۳۸،۳۹
ابوسعیدتیموری ۱۴
ابوسعیدخر ۲۳۶
ابوطاهرمحمدبن‌یعقوب‌فیروزآبادی ۲۷
ابیورد ۲۳۶، ۳۷،۵۲
اترار ۳۵
اثیرالدین ۱۹۲

۱۰۴- مولانا لطفی
۱۰۵- مولانا لطیفی
۱۰۶- مولانا محمدآملی
۱۰۷- قاضی محمد امامی
۱۰۸- محمد امین
۱۰۹- محمد تبادکانی
۱۱۰- محمد جلمی
۱۱۱- محمد عالم
۱۱۲- محمد عرب
۱۱۳- محمد علی شفائی
۱۱۴- میرمحمد علی کابلی
۱۱۵- محمد مجلد
۱۱۶- محمد معمائی
۱۱۷- شمس‌الدین محمد معمائی
۱۱۸- محمد نعمت‌آبادی
۱۱۹- خواجه محمود برسه
۱۲۰- میر مخدوم
۱۲۱- میرزا بیگ
۱۲۲- مسعود فمی
۱۲۳- سید مسلمی اسفراینی
۱۲۴- خواجه مسیب
۱۲۵- مولانا مسیحی
۱۲۶- مولانا مشرقی
۱۲۷- معینی جوینی
۱۲۸- مغربی تبریزی (۸۰۹)
۱۲۹- میرمفلسی
۱۳۰- مولانا مقیمی
۱۳۱- درویش منصور سبزواری
۱۳۲- منصور قرابوقه طوسی (۸۵۴)
۱۳۳- خواجه موید دیوانه
۱۳۴- خواجه موید مهنهٔ
۱۳۵- مولانا میرارغون
۱۳۶- درویش نازکی
۱۳۷- مولانا نازنینی
۱۳۸- مولانا ندیمی
۱۳۹- مولانا نظام
۱۴۰- نظام‌الدین قلری یزدی
۱۴۱- شاه نعمة‌الله ولی (۸۳۴)
۱۴۲- مولانا نعیمی (نسخه بدل : قدیمی)
۱۴۳- مولانا نقیبی
۱۴۴- نورسعید بیك
۱۴۵- مولانا واله
۱۴۶- ولی‌قلندر
۱۴۷- مولانا ویسی
۱۴۸- سید هاشمی
۱۴۹- مولانا هلالی
۱۵۰- مولانا هوائی
۱۵۱- امیریادگاربیك
۱۵۲- مولانا یاری
۱۵۳- یحیی سیبك «فتاحی» (۸۵۲)
۱۵۴- یوسف امیری
۱۵۵- یوسف برهان
۱۵۶- مولانا یوسفشاه

فهرست اسامی اعلام

این فهرست شامل **اسامی اشخاص** و **اسامی جغرافیائی** و **اسامی کتب** و **اسامی فرق** است. اسامی کتب درمیان‌علامت « » قرارداده شده. درمورد آنگونه اسامی که بیش از یك صورت دارند عموماً صورت مشهورتر معتبر شرده شده وازصورتهای دیگر باین‌صورت ارجاع گردیده. عناوین «مولانا» و«امیر» و«حاجی» و «سید» ونظایر آنها جزدرموارد خاص معتبر شرده نشده. اعداد سیاه شارهٔ صفحات مقدمه است.

الف

ابابکرسلطان (پسرمحمدجوکی) ۷۳
اباجه ۲۰
ابراهیم برزگر ۲۳۳
ابراهیم‌سلطان (پسرشاهرخ) ۲۵،۲۷
۳۱،۳۵،۵۳،۵۹،۶۰،۶۷،۶۸حاشیه
ابسال ۳۸
آب‌عماد ۲۱۷
ابن‌حسام ۱۶،۸۶،۹۲ حاشیه،۱۰
۱۳۱،۱۳۷،۱۷۶،۱۹۶
۱۹۷،۱۹۹،۲۰۹،۲۱۱
۲۱۵،۲۲۳،۲۲۴،۲۲۵
۲۲۷،۲۴۸
ابن‌عربشاه ۱۴،۴۶،۶۳
ابن‌لعلی ۵۸
ابن‌ملجم ۲۲۵
ابن‌یمین (فریومدی) ۲۲۲،۲۰۱،۲۰۱حاشیه
ابواسحق- خواجه ۲۴۷
ابوالحسن - حاجی ۹۵،۲۳۹،۲۴۱،۲۴۷
ابوالقاسم بابر. ۳۹،۶۹،۷۰
همچنین ر.ك. بابر- میرزا
ابوللیثی - خواجه ۲۳۹ ، ۵۱
ابوالنصر پارسا - خواجه ۱۲۵،۲۴۵
ابوالوفاء (خوارزمی) - خواجه
۹۳،۱۶۴،۲۴۷
ابوبکر (پسرمیرانشاه) ۳۱، ۳۶، ۳۷
ابوحنیفهٔ ثانی (خواجه افضل‌ابوالفتیی) ۵۸
ابوسعیدابلخانی ۱۴
ابوسعیدبن‌فرابوسفه ۱۵،۱۶،۳۸،۳۹
ابوسعیدتیموری ۱۴
ابوسعیدخر ۲۳۶
ابوطاهر محمدبن‌یعقوب‌فیروزآبادی ۲۷
ابیورد ۲۳۶ ، ۳۷،۵۲
اترار ۳۵
اثیرالدین ۱۹۲

اثیرالدین اخسیکتی ۶۵
احمد (فرستادهٔ بایسنغر بدربارچین) ۶۷
احمدبن حسین بن علی الکاتب ۱۹۴
احمدبن عمر شیخ (سید احمد میرزا) ۶۹، ۵۳، ۳۱ حاشیه
احمدبن محمد ۱۶۷
احمدجام (شیخ الاسلام) ۹۳
احمدجلایر ـ سلطان ۳۳، ۳۶، ۳۷، ۲۴۵
۲۶، ۳۰
احمدچوپان ـ امیر ۴۴
احمدشاه بهمنی ۲۱۸
احمدغزالی ۴۶
احمد لر ۱۸، ۳۸
احمدمیرک ۴۳
اخلاط ۳۸
ادیب صابر ۱۲۶
ادوارد بریاون ۱۹، ۴۷، ۶۰
آذربایجان ۱۳، ۱۶، ۲۰، ۳۱۰
۳۴، ۳۶، ۳۷، ۳۸، ۳۹۰
۴۳، ۴۵، ۶۲
آذری ـ شیخ ۹۵، ۸۲، ۸۹، ۲۴ حاشیه
۱۰۸، ۱۰۹، ۱۱۵، ۱۳۳
۱۴۱، ۱۴۲، ۱۴۸، ۱۶۴
۱۶۸، ۱۷۳، ۲۰۹، ۲۱۸
۲۲۰، ۲۳۷، ۲۴۶، ۲۴۷
اردبیل ۳۸
ازدشیر ۲۳۰
اردوان ۲۳۰
ارزن دوم ۳۹
ارس ۳۷
ارسطو ۲۳۳
ارمنستان ۳۷
اروپا ۸
ازرقی ۱۹۲
استرآباد ۴۰، ۲۰۴
«استوارنامه» ۱۹
اسکندربن عمر شیخ ۴۲، ۳۱، ۳۶، ۲۵، ۱۲،
۲۴۸، ۶۹، ۶۰، ۵۴، ۴۳
اسکندربن قرایوسف (قراقونیلو)
۴۳، ۴۰، ۳۹، ۳۸، ۳۰، ۲۶
اسکندرذوالقرنین ۱۵۴
اسکندر (مقدونی) ۳
اسلامبول ۲۵
اسلام غزالی ـ امیر ۲۴۸، ۵۸
اسمعیل سامانی ۵۶، ۸
اسمعیل صفوی ـ شاه ۳۰، ۲۹، ۲۰
آسیای صغیر ۳۷، ۳۴، ۳۰، ۲۰
امیرحاجی سیف الدین ۳۲
آسی مشهدی ۱۷۶
آصف ۲۱۱
اصفهان ۴۴، ۴۳، ۴۱، ۳۷، ۳۶، ۳۴، ۳۱
۹۰، ۷۳
اقراسیاب ۲۳۰، ۷۳
افضل الدین ابوللیثی ۵۸
افضل الدین ترک ۴۴ حاشیه
افضل الدین رکنی ۵۱
افغانستان ۱۳۹
اقبال ـ عباس ۱۴

آق قویونلو ۶۰
الجایتو ۱۵
آل جلایر ۲۵، ۶۰
آل عثمان ۲۵
الغ بیک (پسر شاهرخ) ۱۲، ۱۵، ۲۵، ۲۷
۳۱، ۳۳، حاشیه
۳۵، ۳۶، ۳۸، ۴۴
۴۹، ۵۰، ۵۱، ۶۰
۶۱، ۶۴، ۶۵، ۶۶
۶۸ ۷۳، ۲۳۴،
۲۴۴، ۲۴۸
الغ بیک گورکان ر. ک. الغ بیک
«الفرید فی معرفة التوحید» ۲۴ حاشیه
آل مظفر ۲۵
«المعجم فی معاییر اشعار العجم»
۱۳۲ حاشیه، ۱۳۱ حاشیه، ۱۹۶
«الوس اربعه» ۵۱
امام الدین قاضی ۴۴ حاشیه
امام الکتاب» ۲۲۳
امام جعفر صادق (ع) ۱۵۴
امام شهید ۱۰
امیر مولانا ۸۴
امیر احمد چوبان ۴۴
امیر اسلام غزالی ۲۴۸، ۱۲۴، ۵۸
امیر بدخشان ۴۳
امیر تیمور گورکان ـ ر. ک. تیمور
امیر جلال الدین فیروزشاه ۳۹
امیر حسین ازدشیر ۲۴۸، ۲۰۲، ۱۶۴، ۵۸
امیر خسرو دهلوی ۸۳، ۸۱، ۸۲، ۶۶، ۷۹
۸۴، ۸۶، ۱۰۱، ۱۰۳،
۱۱۳، ۱۱۵، ۱۴۱، ۱۵۹
۱۷۶، ۱۷۹، ۱۸۳، ۱۹۲
۲۱۹، ۲۲۷، ۲۴۶
امیرشاهی (سبزواری)، ۸۰، ۶۷، ۶۶، ۵۳
۱۱۵، ۱۰۵، ۹۲، ۳۹
۱۱۶، ۱۱۷، ۱۴۲، ۱۴۳،
۱۴۶، ۱۵۶، ۱۵۷، حاشیه
۲۰۲، ۲۰۷، ۲۰۸، ۲۳۱،
۲۴۹
امیرعلیشیر نوائی ۵۳، ۱۷، ۱۸، ۹۰، ۱۳،
۵۷، ۵۸، ۵۹، ۶۳، ۶۶
۶۹، ۷۷، ۷۹، ۸۰، ۸۲
۸۳، ۸۸، ۹۳، ۹۴، ۹۵
۱۰۴، ۱۰۵، ۱۲۴، ۱۶۴
۲۳۴، ۲۳۶، ۲۳۹، ۲۴۰
۲۴۵، ۲۴۷
میرمحمد مصالح ۸۰
امیرنصرسامانی ۱۰۳
امین همایون اسفراینی، ۱۱۵، ۱۱۱، ۸۲
۱۲۹، ۱۴۱، حاشیه،
۱۴۸، ۱۵۰، ۱۵۸، ۱۶۰
۱۶۱، ۱۶۲
امین احمد رازی ۱۲۰، ۱۳
امین الدین نزل آبادی ۲۴۸
اناتی ـ مولانا ۹۵، ۲۴۷
انقره ۴۵، ۳۵
انکلستان ۳۹
انوری ۱۲۹، ۱۷۹، ۱۰۳، ۷۸
۱۹۲، ۱۹۷، ۱۲۴

انوشیروان ۲۴۵
«انیس العارفین» ۱۵۵،۱۲۱،۲۴حاشیه ۱۷۶ ، ۱۸۴ ، ۲۳۲
«انیس العاشقین» ۸۶،۹۷
انیسی مولانا ۲۴۸
اوحد مستوفی ـ خواجه ۲۴٤،۲۲٤،۱۹٦،۵۸
۲۴۸
اوزون حسن آق قویونلو ۳۰

ب

بابا حسین ۲۴٦
باباسودائی ۲۴۸،۲۳٦،۹۹،۷۹،٦۷،۵۳
بابر ـ ابوالقاسم ـ ر.ك. بابر ـ میرزا
بابر ـ میرزا ۸۲،۷۰۰،٦۹،۵۰،۳۹،۱۵
۲۴۸ ، ۲۴۵ ، ۲۴٤
بابرنامه ۹۴
بابل ۷٦
باروی (پرشاهرخ) ۳۱ حاشیه
باغ سفید ۳۹
باورد ۳۷،۵۲
بایزید (بسطامی) ۲۰۴
بایسنقر (پرشاهرخ) ٦٦،٦۱،۵۹،۵۳،۵۲
۷۳۰،۷۰،٦۹،٦۸،٦۷
۲۲۹،۱۹٦،۸۷،۸۲
۲۴۸،۲۴۵،۲۳۱،۲۳۰
بایقرامیرزا (فرزندعمرشیخ) ۴۳،۳۱حاشیه
۲۰۲ ، ٦۹،۲۰۱،۵٤
بحرآباد ٦۵
بخارا ۱۰٤
بدخشی ـ مولانا ۲۴۸ ، ۵۱
بدر شیروانی ۱۱۵،۲۴۸
بدیع الزمان میرزا ۷۱
بدیعی (سرقندی) ـ مولانا ۲۳۹ ، ۷۰
۲۴۸،۲۴۲
بدیعی نجاری ـ مولانا ۲۳۸
براق اغلان ۳۸،۵۰
براون ـ ادوارد ۱۹،۴۷،٦۰
برلین ۱۸۳
برنفق ـ مولانا ۲۴۸،۲۳٤،۲۰۱،٦۵،۵۱
برهان ـ خواجه ۹۳
بساطی (سمرقندی) ۸۳ ، ۸۲ ، ٦٤ ، ۱۵ ، ۱۲۰
۱۱۰ ، ۱۰۷ ، ۹۱ ، ۹۰ ، ۸۹
۱۲٤،۱۱۷،۱۱٦،۱۱۵،۱۱۱
۱۵٦،۱٤۱،۱٤۸،۱۳٦،۱۳۱
۲۴۸،۲۴۳،۲۳٤،۲۱٦،۲۱۰
بسحق اطعمه (هیرازی) ۲۴۸،۸۰

اهلی شیرازی ۱۹۲
ایجل (پسرمیرانشاه) ۳۱حاشیه
ایران ۲۵،۲۰،۸،۷،۳،۹،۸
۳۳۰،۳۰،۲۹،۲٦
۵۹،۵۳،۵۱،۴۲،۳۵
۲۰۱،۱۵۳،۱۰۱،۹۸
ایلخانان ۱٦،۱۵،۱۳
ایلدرم بایزید ۳۰
ایلینکر ۴۳

بغداد ۹۵،۷۵،۷۴
بلخ ۵۰
بلوشه Blochet ۱۵حاشیه-۱۲حاشیه
بنگاله ۱٤
بوعلی حسن علی ابن ابیطالب ـ ر.ك.
بهاءالدین عمر ـ شیخ ۴٦ ، ۱۵
بهاءالدین عمر نقشبند ۲٦،۲۰،۱۷
بهاءالدین نوربخش ۱۸
بهار ـ ملک الشعرا ۱٦
بهارستان حاشیه ۱۷، ۱٦
۱۱۸ حاشیه ۸۳
بهرام شاه غزنوی ۵٦
«بهرام و گل اندام» ۱۷٦
بیدل ۱۳۹
بیدلی (اززنان شاعر) ۷۷
«بیست مقاله قزوینی» ۸۷حاشیه۱٦
بیورسب ۲۳۰

پ

پاوه دو کورتی Pavet de courteille ۹۴
پرسی سایکس ـ سر Sir Percy Sykes ۹۴
«پنج گنج» ۲۳۷
پیربداق سلطان بن جهانشاه قراقویونلو ۷۳،۷۵
پیرفرشته ر.ك. خواجه
ابوالوفاء خوارزمی ۱٦٤
پیرعلی تاز ۴۴ ، ۳٦ ، ۳۲
ر.ك. رسول، محمدبن عبدالله(ص)

پیرمحمداغلان ۵۰
پیرمحمدبن عمرشیخ ۴۳،۳٦،۳۱،۲۵،۷
پیرمحمد جهانگیر ۳٦ ، ۳۲،۳۱،۲۹
پیرمعمائی (محمدمعمائی)
ر.ك. محمدمعمائی
پیربداق (پسرقرایوسف) ۳۸
پیغمبر(محمدبن عبدالله ، ص) ۲۱۰،۱۸۱
۲۲۵،۲۲۲،۲۱۱

ت

«تاریخ ادبیات ایران: دکترشفق» ۱۴
«تاریخ ادبیات ایران تافرن
ششم: فروزانفر» ۱۴
«تاریخ ادبیات ایران : براون»
۱۸۴حاشیه ، ۹۴حاشیه
۸۹ حاشیه ، ۱۹ حاشیه

۱۹۴حاشیه، ۱۸۸حاشیه
۱۷۲ حاشیه
«تاریخ امپراطوری مغول : بویل» ۱۵،۴۷حاشیه
«تاریخ ایران ـ سرپرسی سایکس» ۴۹حاشیه
«تاریخ جدید یزد» ۱۳حاشیه، ۱۴،۱۲

۴۴ حاشیه، ۵۱، ۱۵۰ حاشیه
۲۱۷، ۱۹۵ حاشیه، ۱۹۴، ۷۰۰
۲۱۸ حاشیه
«تاریخ جهانگشا» ۱۱۹
«تاریخ قرون وسطی» ۱۴
«تاریخ مغول» ۱۴
«تاریخ وصاف» ۱۱۹
«تاریخ یزد» ۱۹۴
«تاریخ یمینی» ۱۱۹
تاشکند ۳۱
تبریز ۹۰، ۱۲، ۱۳، ۲۵، ۲۶، ۳۸
۲۴۵، ۶۲، ۶۵، ۳۹
«تجارب السلف» ۱۱۹
«تجنیسات کاتبی» ۱۲۵، ۱۳۵، ۱۵۴
۱۹۲ حاشیه، ۱۷۶
«تصحیحاتی» ۲۴۱ حاشیه ۱۳
«تذکرهٔ دولتشاه»
۲۷ حاشیه، ۱۵ حاشیه، ۱۴۰
۶۲ حاشیه، ۶۱ حاشیه، ۵۷
۶۸ حاشیه، ۶۵ حاشیه
۷۰ حاشیه، ۶۹ حاشیه
۷۴ حاشیه، ۷۲، ۷۳ حاشیه
۷۶، ۸۸ حاشیه، ۷۵ حاشیه
۱۰۰،
۱۱۸ حاشیه، ۱۰۴ حاشیه
۱۱۹،
۱۷۷ حاشیه، ۱۲۲ حاشیه
۱۸۴ حاشیه، ۱۸۰ حاشیه
۱۹۳ حاشیه، ۱۸۸ حاشیه
۱۹۸ حاشیه، ۱۹۴ حاشیه
۲۲۴ حاشیه، ۲۰۴ حاشیه
۲۳۶ حاشیه، ۲۲۷ حاشیه
۲۴۱ حاشیه، ۲۳۷ حاشیه
۲۴۴، ۲۴۷ حاشیه
«تذکرهٔ هفت اقلیم» ۱۲۰ حاشیه ۱۳۰
۱۸۸، ۲۱۸ حاشیه، ۱۸۰ حاشیه
تربیت ۲۳۵
«ترجیع بندهاتف» ۲۰۹
ترخانی- مولانا ۹۵، ۱۱۸، ۲۴۸
ترکمانان ۸۰، ۱۴، ۱۶، ۱۵۳
ترکیه ۳۰، ۱۳۹
«تزوکات تیموری» ۴، ۸
«تعبیرخواب فتاحی نشابوری» ۱۷۶
تفتازانی- سعدالدین ۲۶، ۹۶، ۱۵۴
تمی زاده- سیدحسن ۱۹۰، ۵۱ حاشیه
تنکریث ۳۵۰، ۴۳ حاشیه
تکودارخان ۱۵
«تمدن تیموری رساله» ۴۷، ۵۹
تناظری ۱۴
توران ۵۳، ۵۹
تهران ۱۸۸، ۱۹۲، ۱۹۳
تیمور ۳، ۴، ۵، ۶، ۸، ۱۱۰
۱۲، ۱۳، ۱۵، ۱۸، ۲۹،
۳۰، ۳۱، ۳۲، ۳۳، ۴۱
۴۳، ۴۶ حاشیه ۳۵، ۴۲
۵۹، ۶۰، ۶۱، ۶۲ حاشیه ۵۱
۶۳، ۷۲، ۸۳، ۹۶، ۱۰۲، ۲۲۹
نیسودیان ۵

ج

جامی ۱۰، ۲۱۷ حاشیه، ۱۶۰، ۱۳
۸۳، ۸۲، ۲۴، ۲۳، ۲۲
۱۱۸، ۱۰۱، ۹۰، ۸۶، ۸۴
۲۳۵، ۲۴۱، ۲۳۹
جان اغلان ۳۱ حاشیه
جاوه ۱۴
«جغرافیای ویدان نامه» ۱۹
جده ۱۴
جرجان ۲۳۶، ۱۳۶، ۵۲، ۳۷، ۳۶، ۳۵
جرون ۱۳
جریر ۱۲۳
جعفر- مولانا (تبریزی) ۹۳، ۵۲
جعفر نوربخش ۱۸
جغتای ۵
جلال الدین اختر ۲۳۶
جلال الدین رومی ۸۸، ۸۶
جلال الدین فیروزشاه - امیر ۳۹
جلال دوانی ۲۶
جلایریان ۴۲
جمال الدین عبدالرزاق اصفهانی ۷۹، ۶۵
جمشید ۲۳۰، ۲۲۹
جنونی- مولانا ۵۹، ۱۰۵، ۱۵۰، ۲۴۸
جنید ۲۰۴
جوجی ۳۸
جوکی میرزا ۴۰، ۳۹
جوهری- مولانا ۲۴۸
جهان سلطان- زن خلیل سلطان ۳۲
جهانشاه (پسر تیمور) ۳۹، ۳۸، ۳۰، ۳۶
جهانشاه قراقوینلو ۷۳، ۴۴، ۴۳، ۴۰

چ

چغمگل ۷۷
چنگیز ۱۵، ۵، ۴
«چهارمقالهٔ عروضی» حاشیه ۱۰۴، ۱۶
چون ۳۵، ۳۱، ۱۵، ۱۳، ۵
۲۱۷،

ح

حاجی سعدی سمرقندی ۲۴۸، ۹۵
حاجی نجومی - مولانا ۲۴۸
حافظ - خواجه ۱۰۱، ۸۱، ۸۰، ۷۹، ۷۸، ۷۶
۱۳۹، ۱۲۷، ۱۰۶، ۱۰۳
۲۴۲، ۲۳۶، ۱۹۲، ۱۵۹، ۱۴۰
حافظ (پدر کمال شربتی) ۲۳۵، ۲۳۴
خافظ ابرو ۲۷
حافظ حلوائی ۸۱، ۸۰
حافظ سعد ۲۴۸، ۲۳۹-۲۳۴، ۱۶۴
حافظ شربتی ۲۳۴

حافظ شیرازی ر.ك. حافظ ـ خواجه
حافظ علی‌جامی ۱۶۴،۲۴۸
«حالنامه» (گوی‌وچوگان) ۱۵۴،۱۷۷
۱۷۸،۱۷۹
«حبیب‌السیر» ۱۵،۱۷ حاشیه۱۴،۱۶ حاشیه
، ۲۹ حاشیه ، ۱۸ حاشیه
، ۳۲ حاشیه۳۹، ۳۱ حاشیه
حاشیه، حاشیه ۴۴، حاشیه ۴۰
۴۰،۴۶،۴۷،۵۳،۵۸،۶۲،۶۳
۸۲ ، ۶۸ حاشیه ، ۶۷ حاشیه
۱۸۰ حاشیه۱۷۷ حاشیه، ۹۸
۱۸۸،۲۳۰ حاشیه، ۱۸۴ حاشیه
۲۴۵،۲۴۷ حاشیه، ۲۴۴ حاشیه
حبشه ۱۴
حبیب عودی ۶۲
حروفیه ۱۸،۱۹،۲۰،۳۸
حریمی‌قلندر ـ مولانا ۹۵،۲۴۸
حسام‌الدین ـ خواجه ۵۱
حسام‌الدین ر.ك. ابن‌حسام
حسن (دهلوی) ۷۹،۸۳،۸۴،۱۰۳
۱۱۵،۱۴۱،۱۷۶،۱۹۲
حسن‌سلیمی ۲۲۶،۲۴۸
حسن‌شاه ۷۰،۲۲۵
حسن مجتبی ـ امام (ع) ۲۳۵
«حسن ودل» (دستورعشاق) حاشیه۱۰۲
۱۰۷،۱۳۳،۱۸۰

خ

خاتمی ـ مولانا ۲۴۸
خاقانی ۷۸،۷۹،۸۷،۹۲،۱۰۳
۱۸۱،۱۸۴ حاشیه، ۲۱۷
«حسن ودل منثور فتاحی نیشابوری» ۱۶
«حسن وعشق» ۱۷۶
حسین‌سلطان (نوهٔ تیمور) ر.ك. سلطان‌حسین
حاجی‌حسین ۷۳
پهلوان حسین دیوانه ۲۴۸
حسین اردشیر ـ امیر ۵۸،۱۶۴،۲۰۲،۲۴۸
حسین بایقرا ـ سلطان ۹،۱۳،۱۷،۱۸،۲۰
۵۶،۷۱،۸۰،۹۳
حسین خوارزمی ۱۶۴
حسین شربت‌دار ۳۶
حسین بن علی (ع) ۱۳۱،۲۲۳،۲۲۴
۲۲۵،۲۲۹
حسین بن علی الکاتب ۱۴
حشویه ۲۳
حکمت ـ علی اصغر ۱۷ حاشیه۱۰،۱۳،۱۶
۹۶ حاشیه، ۸۴ حاشیه
حکیم طبیب ۷۶
حکیم ترمذی ۱۵
حلب ۳۵
«حلل مطرز فی معما ولغز» ۱۶،۲۴۱
حلوائی ـ مولانا ۴۸
حمزه ۲۳۷
مولانا حیدر ۶۹،۲۴۸
حیدر مجذوب ۹۴

«خاوران نامهٔ ابن‌حسام» ۸۶ ، ۱۷۶
خاوری ـ مولانا ۱۵۸،۲۴۸
خیوشان ۵۲ ، ۳۷
ختا ۶۷
ختلان ۶۸
ختن ۲۱۵
خجند ۹۰
خدایداد حسینی ۳۳
خراسان ۱۴،۱۶،۱۸،۳۱،۳۲،۳۵
۴۱،۴۲،۴۹،۵۰،۵۷،۵۸
۷۳
«خمسهٔ نامهٔ اسکندری» ۸۶
خسرو ر.ك. امیرخسرو دهلوی
خسرودهلوی ر.ك. امیرخسرودهلوی
خسروپرویز ۵۳
خسروی ـ مولانا
خضرشاه ـ خواجه (استرابادی)
۹۳،۱۷۶،۲۴۸
خلیل‌سلطان بن میرانشاه ۳۲ ، ۱۱،۲۹،۳۱
۳۴،۳۵ حاشیه، ۳۳
۳۶،۳۷،۴۳،۵۳،۵۹
۶۰،۶۳،۷۲،۲۴۸
«خمسهٔ امیرخسرو» ۶۶
«خمسهٔ مولانا شرف‌خیابانی» ۱۷۶
«خمسهٔ نظامی» ۶۶،۸۲،۱۷۶
خیالی (بخارائی) ۱۲،۵۱،۸۲،۹۱،۱۹۲
۱۰۷،۱۱۰،۱۱۲،۱۱۶
۱۴۱،۱۶۶،۱۵۸،۲۴۸
خواجو (کرمانی) ۱۰،۱۰۳،۱۴۱،۱۹۲
خواجهٔ شیراز ۱۰
ر.ك. خواجه‌حافظ
خواجه علی ۲۰
خوارزم ۳۴،۳۷
خوانمیر ۱۸،۶۶
خوجان ۱۳۵
خوزستان ۱۸
خوی ۳۸

د

داود ۲۲۹
«دستورعشاق» ۱۰۷،۱۲۴،۱۳۳ حاشیه
۱۶۲،۱۸۰،۱۸۱
۱۸۳،۱۹۶،۲۴۸
درویش بیك ۲۴۸
دست قیچاق ۱۴،۳۵
دقیقی ۱۹۲
۲۳۱،۲۳۴،۲۳۶،۲۳۷
۲۳۹،۲۴۰،۲۴۱ حاشیه
«دیوان‌ابن‌حسام» ۲۲۶،۲۲۹ حاشیه۱۵
«دیوان‌شیخ آذری» ۱۵
«دیوان امیرشاهی» ۱۵
«دیوان امیرهایون‌اسفرایینی» ۱۵
«دیوان بساطی‌سرقندی» ۱۵

دولتشاه (سمرقندی) ۳۴حاشیه،۳۳،۱۳
۴۸حاشیه،۴۷،۴۴حاشیه
۵۳،۵۷،۵۸،۶۰،۶۱،۶۲
۶۴،۶۶،۶۸،۶۹،۷۰،۱۰۰
۱۰۲،۱۰۴،۱۲۰،۱۲۲،
۱۲۸،۱۵۵،۱۸۳،حاشیه
۱۹۶،۲۰۱،۲۰۵،۲۲۶
«دیوان طوسی» ۱۵
«دیوان عبیدزاکانی» ۱۵
«دیوان عصمت بخارائی» ۱۲
«دیوان قاسم الانوار تبریزی» ۱۵
«دیوان خاقانی» ۱۵،۷۷
«دیوان خیالی بخارائی» ۱۵
«دیوان شاه نعمة الله ولی» ۱۵،۸۱،۸۴،۹۵
۹۶،۹۷،۱۹۸
۲۱۰،۲۱۱حاشیه
۲۳۳،۲۳۷حاشیه
«دیوان شمس تبریزی (مولوی)» ۱۶۹
«دیوان کاتبی تبریزی» ۱۵
«دیوان کمال خجندی» ۱۴
«دیوان لطف الله نشابوری» ۱۴
«دیوان مغربی» ۱۹۸،۱۷۰،۲۴حاشیه۱۴

ذ

«ذوبحرین- مثنوی» ۱۹۳،۱۹۲،۱۷۶،۱۲۵
«ذوقافیتین-مثنوی» ۱۹۲حاشیه،۱۷۶،۱۲۵

ر

«رسالهٔ اصغر-جامی» ۲۴۱
«رسالهٔ صغیر - جامی» ۲۴۱
«رسالهٔ کبیر - جامی» ۱۴۱
«رسالهٔ متوسط - جامی» ۲۴۱
رسول ۲۲۳،۲۱۰،۲۰۷،۱۷۸
ر.ك. پیغمبر و محمد بن عبدالله(ص)
۲۲۴،۲۳۷،
رستم ۲۲۹،۷۳
رستم بن عمر شیخ ۵۴،۳۷،۳۶،۳۱
رستم خوریانی ۲۴۸،۶۵
رشید وطواط ۱۲۷
رضی نیشابوری ۱۲۷
رکن الدین علاء الدوله ر.ك. علاء الدوله
روحی یازری ۲۴۸
رودکی ۱۰۳
روزبهان ۱۵۴
روسیه ۲۹
«روضات الجنات فی تاریخ مدینة هرات» ۴۰
روم ۱۳
ری ۳۷،۴۱،۴۰،۱۳
«ریاض العارفین» ۱۸۸حاشیه،۱۸۴حاشیه،۱۳
ریاضی - مولانا ۲۴۸
ریوه (جزایر) ۱۴

ز

زاهدی - مولانا ۲۴۸
«زبدة التواریخ» ۲۷
زلیخا ۱۶۲،۱۵۵
زنگبار ۱۴
«زیج الغ بیکی» ۲۶
«زیج جدید سلطانی» ۵۱
«زید وزینب خواجه خضرشاه استرآبادی» ۱۷۶
زیربا ۱۴
زین- مولانا ۲۴۸،۲۳۴،۱۰۵،۵۸
زین الملك ۱۰۴

س

ساغری - مولانا ۲۴۸-۲۳۵
سام میرزا صفوی ۱۳
ساوه ۴۴حاشیه
«سبك شناسی» ۱۶
سپاهان ۷۳
«سحر حلال اهلی شیرازی» ۱۹۲
سراج الدین ۲۳۰
سرای ملك خانم ۱۱
سعدالدین تفتازانی ۱۵۴،۹۶،۲۶
سعدالدین کاشغری ۲۱
سعدی ۸۵،۸۴،۷۹،۷۸،۵۸
۱۱۹،۱۱۳،۱۰۶،۱۰۳
۱۸۳،۱۴۱،۱۴۰،۱۳۹
۱۹۷،۱۹۴،۱۹۲،۱۸۶
۲۴۸
سعید کابلی - میر ۹۵
سغدی سمرقندی - حاجی ۲۴۸،۹۵
سفناق ۳۸
سقوطره ۱۴
سکاکی - مولانا ۴۴۸
«سلسلة النسب» حاشیه۲۳
«سلسلة النسب صفویه» ۲۱
سلطان حسین (نوهٔ دختری تیمور)
۴۴،۳۵،۳۲،۳۹
سلطان محمد (پسر بایسنقر) ۴۲،۳۹،۳۰،۱۱
۵۰،۴۶،۴۵،۴۴
۱۷۷،۷۳،۷۲،۷۰
۲۴۵،۱۷۸
سلطان مراد ۳۰
سلطانیه ۶۴،۴۱،۳۹،۳۸،۳۷،۱۳
سلماس ۳۹
سلمان ۱۳۷،۱۳۶،۹۰
سلمان ثانی (عارفی هراتی) ۸۹
سلمان ساوجی ۱۰۱،۸۷،۸۳،۷۹
۱۲۷،۱۱۳،۱۰۳
سلمان فارسی ۱۷۴
سلیمان ۲۲۹،۲۱۱،۱۲۷
سلیمان اموی ۲۲۳

سلیمانشاه ۴۲
سلیمانی - مولانا ۷۰،۲۴۹
سمرقند ۹،۱۲،۱۳،۲۵،۲۷،۲۹
۳۱،۳۲،۳۳،۳۵،۳۶،۳۷
۴۴،۵۰،۵۱،۶۰،۲۳۹
سنائی (غزنوی) ۱۴۰،۱۵۴
سنجر سلجوقی ۸،۵۶
سودائی - مولانا ۲۴۹
سهل بن عبدالله ۲۳
سیاوخش ۲۱۵
سیمنواجه ۴۲

ش

شاپور تهرانی ۱۵
شاهملک آغا ۱۱،۳۲،۳۳،۳۴،۶۳ حاشیه
شادی خواجه ۶۷
شام ۱۳-۳۴
شیخ شاه ۲۰
شاه بدخشان ۵۸
شاهرخ ۱،۵،۹،۶،۷،۸،۱۱،۱۲،
۱۳،۱۵،۱۶،۱۸،۱۹،۲۰،
۲۱،۲۵،۲۷،۲۹،۳۰،۳۱،
۳۳،۳۴،۳۵،۳۶،۳۷،۳۸،
۳۹،۴۰،۴۱،۴۲،۴۵،۴۶،
۴۴ حاشیه، ۴۸ حاشیه، ۴۷،
۴۹،۵۰،۵۷ حاشیه، ۵۸،۵۹،
۶۰،۶۱،۶۲،۶۴،۶۵،۶۷،
۶۸،۷۰،۷۲،۷۶،۹۴،۹۶،
۱۰۱
شاه معمد (پسر قرایوسف) ۳۸
شاه منصور مظفری ۳۵
«شاهنامهٔ فردوسی» ۵۲،۸۶،۸۷
شاه نعمة الله کرمانی ر.ک. شاه نعمة الله ولی
شاه نعمة الله ولی ۱۵ حاشیه، ۱۰،۱۱
۲۴ حاشیه، ۱۶،۲۱ حاشیه
۴۵،۸۴،۸۵، ۶۰ حاشیه
۹۱،۹۵،۹۶،۹۹، ۱۰۱،
۱۰۷،۱۰۸، ۱۱۱،۱۱۲،
۱۴۱،۱۵۰، ۱۶۴،۱۶۷،
۱۶۹،۱۷۰، ۱۷۳،۱۷۴،
۱۷۶،۱۸۸، ۱۸۹،۲۰۷،
۲۰۹،۲۱۱ حاشیه، ۲۲۰،
۲۲۳،۲۲۴، ۲۲۷،۲۲۸،
سبستان ۳۵،۳۶
سیف الدین - امیرحاجی ۳۲
سیف الدین اسفرنك ۶۵،۱۹۲
سیف الدین نقاش (واحدی) ۲۲۹
سیفی نشابوری ۱۳۲
سیلان ۱۴
سیمی نشابوری ۱۴،۱۲۱،۱۹۳
حاشیه ۲۰۷، حاشیه
۲۳۷،۲۳۸،۲۳۹،۲۴۰،۲۴۹
سیورغتمش (پسر شاهرخ) ۳۸، حاشیه ۳۱
سیورغتمش (پسر میرانشاه) حاشیه ۳۱

۲۳۰،۲۳۳، ۲۴۷،۲۵۰،
امیرشاه ملك ۲۳۰،۲۳۸
شاهی ر.ک. امیرشاهی (سبزواری)
«شبستان خیال» ۱۷۶ حاشیه ۱۸۴
شبلی ۲۰۴
شبلی نعمانی ۱۳
«شرح کافیهٔ ابن حاجب» ۹۶
«شرح نفحات الانس» ۲۴
امیرشرف الدین اضاکه ۷۴
شرف خیابانی ۱۰۵،۱۱۶،۱۷۶،۲۴۹
شرف الدین رضا ۲۴۹
شرف الدین علی یزدی
۱۴،۱۵،۱۶ حاشیه، ۱۷،۲۷،
۳۲ حاشیه، ۳۴،۴۱،۵۱،۶۸،
۷۰،۸۰،۸۱،۸۵،۱۰۴،۱۲۹،
۱۴۱ حاشیه، ۱۴۵،۱۷۲،۱۹۴
۲۰۳،۲۰۶،۲۱۷،۲۲۲،۲۳۹
۲۴۱،۲۴۹
شروان ۳۹
شریف جرجانی ۲۵،۲۶،۹۶،۱۵۴
ششتر ۱۹۹
«شعر العجم» ۱۳
شفق - دکتر رضازاده ۱۴
شمس الدین محمد ۱۵
شمس الدین محمد ابهری ۴۷
شمس الدین مسکین ۵۱
شمس قیس رازی ۱۶
«شمع و پروانه امیر یمین الدین نوشتگین آبادی» ۱۷۶
شیبانیان ۲۹،۴۱
شیبانی - وجیه الملك ۱۴
شیخ زادهٔ انصاری ۷۷
شیخ نورالدین - امیر ۳۶-۳۷
شیراز ۹،۱۲،۲۵،۴۱،۴۳،۶۰،۶۸
شیرمحمد اغلان ۳۸
«شیروخورشید» ۶
شهاب الدین عبدالرحمن لسان ۲۳۰،۲۴۹
شهاب الدین قاسم ۲۱۷
شهرنو ۱۴

ص

صاحب - مولانا ۱۲۵
صاحب بلخی (شریفی) ۶۸،۸۳،۹۳،۲۴۹
صارم الدین موسی ۵۰-۵۱
صانعی - مولانا ۱۰۷،۲۴۹
صائن الدین ترکه ۲۶
شیخ صدرالدین ۲۰
صدرالدین ۲۳۶،۲۳۹
صدرالدین دشتکی ۲۳۶
صدرالدین رواسی ۵۸،۲۴۹
صدرالدین سگ ۲۳۶
صدرکاتب ۲۴۹
صفائی - مولانا ۲۴۹
صفویه ۱۷،۲۷،۴۱
صفی الدین اردبیلی - شیخ ۲۰۰،۱۸۶

ط

طغرائی اصفهانی ۹۵
طالب جاجرمی ۸۴،۲۴۹
طالبی ـ مولانا ۷۰،۲۴۹
طاهر ملک ۴۱،۴۷
طاهر ابیوردی ـ مولانا ۵۱،۲۴۹
طاهر نجاری ـ مولانا ۷۰،۲۴۹
طوس ۵۲،۲۲۵
طوسی ـ مولانا ۷۰،۱۰۵،۱۴۱،
۱۴۸،۱۵۹،۲۴۹
طوطی ـ مولانا ۲۳۸،۲۴۵،۲۴۹
طوطی ترشیزی ـ مولانا ۷۰

ظ

ظاهر ابیوردی ۶۵
«ظفرنامهٔ تیموری»
حاشیه ۱۵۰،۲۷،۳۲حاشیه ۱۴۰،
۶۸،۹۸،۱۰۴،۱۲۲
ر.ك. ظفرنامه شرف‌الدین علی
«ظفرنامهٔ شامی» ۱۱۹
«ظفرنامهٔ شرف‌الدین علی یزدی»
حاشیه ۱۱۹،۱۲۰ ر.ك. ظفرنامهٔ تیموری
ظهیر ۹۱،۱۲۱،۱۲۳،
۱۲۶،۱۲۷،۱۹۲
ظهیرالدین بابر ۲۹
ظهیر فاریابی ۷۹،۸۷،۱۰۶
ظهیرالدین محمد بابر ۷۱

ع

عارفی (هراتی) ۱۶،۸۳،۸۹،۱۰۱،۱۰۲
۱۷۶،۱۷۷،۱۷۸،۲۱۶،۲۱۷
۲۴۹
عبد عاشق ۵۱
عاشق معتسب حاشیه ۴۶
عاشقی ـ مولانا ۲۴۹
عباس (قاتل الغ بیک) ۵۰،۲۴۴
عبدالحق استرآبادی ـ مولانا
۱۳۵،۲۳۶حاشیه ۲۴۹
عبدالرحمن ـ خواجه حاشیه ۴۴
عبدالرحمن جامی ر.ك. جامی
عبدالرزاق ـ مولانا ۲۴۹
عبدالرزاق سرقندی ۱۴،۶۷،۲۷،۱۳،۱۴
۱۱۹،۱۲۰
عبدالرسولی ـ علی ۱۵
عبدالصمد ـ مولانا ۲۴۹
عبداللطیف (پسرالغ بیک)
۴۱،۵۰حاشیه ۵۱،۶۴،۲۴۶
عبدالعزیزبن الغ بیک ۵۰
عبدالغفورلاری ۲۴
عبدالقادر گوینده ـ خواجه ۶۱،۶۲
عبدالقهار ـ مولانا ۸۲،۲۴۵،۲۴۹
عبدالملک ۲۳۳
عبدالوهاب اسفراینی ۵۸،۸۲،۲۴۹

عبدالوهاب مشهدی ـ قاضی ۵۸،۲۴۹
عبدالوهاب مشهدی ـ مولانا ۲۴۲،۲۳۹
عبیدزاکانی ۹۰،۱۰۱،۱۴۱۰،
۱۹۵
عتبه ۲۰۴
عثمانی ۳۰،۶۰
«عجایب‌المقدور فی اخبار تیمور» ۱۵۰حاشیه ۱۴۰،
۵۹،۶۳حاشیه ۴۶حاشیه
عدن ۱۴
عراق ۱۳،۱۶،۳۰،۳۳،۳۷
۴۱،۴۶،۵۰،۶۴،۷۳
۹۲
عراق عجم ۳۳،۳۷
شیخ عراقی ۲۴،۱۰۳،۱۴۰
عزیزی ۲۴۴
عسجدی ۱۲۳،۱۹۲
«عشاق‌نامه» ۱۹۵
عصار ۲۳۷
عصمت بخارائی ۱۴۰،۵۹،۶۳،
۶۴،۶۵،۸۲،۱۰۰
۱۰۳،۲۲۹،۲۳۴،
۲۴۹
عضدالدین ـ خواجه (نوهٔ مولانا فضل‌الله) ۳۸
عضدالدین ایجی ۲۵
عطار ۱۴۰،۱۹۲
«عقل و عشق» یعنی الدین نرل آبادی» ۱۷۶
علاءالدین ـ شاه سید ۴۴حاشیه
علاءالدوله رکن‌الدین (پسر بایسنقر)
۵۰،۷۰
علاء شاشی ۲۳۹-۵۱
علی ابن ابیطالب (ع) ۹۰،۸۶،۱۷۶،۱۹۴
۱۹۶ ،۲۰۶ ،۲۲۵،
۲۲۱ ،۲۲۲ ،۲۲۴،
۲۳۷
علی ابن موسی‌الرضا ۴۵،۱۹۶،۲۲۴،۲۲۵
۲۲۹
علی آسی ۲۴۹
علی ـ امیرالمؤمنین (ع)
ر.ك. علی بن ابیطالب (ع)
علی بدر ـ مولانا ۶۲
علی‌در دزد ۱۱۲،۲۴۹
علی‌شهاب ترشیزی ۶۹،۲۳۷،۲۴۹
علیشیر نوائی ـ امیر ر.ك. امیرعلیشیر نوائی
علی قوشچی ۲۷،۵۱
عمادفقیه کرمانی ۱۰۱،۱۹۲
عماد مشهدی ـ میر ۸۴،۲۵۰،۲۳۰،۲۴۹
عمر (اموی) ۲۳۳
عمر (پسرمیرانشاه) ۳۱،۳۳،۳۵،۳۶
عمرشیخ (پسرتیمور) ۷۰،۳۰،۳۶،۳۷،۶۱،۵۴
عمزوعاص ۲۰۴
عنصری ۱۰۳،۱۲۶،۱۹۲،۱۹۷
«عوارف‌المعارف» ۲۱
عین‌القضاة ۱۵۴
عیسی مسیح ۹۱،۹۰،۳۰۴،۲۲۳

غ

غازان خان ۱۵
غریب میرزا ۷۱
غریبی (میرمحمد علی کاتبی) ۹۳
غزالی ـ امیراسلام بن ك. امیراسلام غزالی
غزنه ۳۱
غزنین ۳۷

ف

فارس ۱۴ ۳۴،۳۵،۳۶،۳۷،۶۹
فاطمهٔ زهرا ۲۲۵
فتاحی نشابوری ۱۰۲،۱۰۶،۱۱۰،۱۲۴
۱۳۳،۱۳۷،۱۶۲،۱۷۶
۱۸۰،۱۸۲،۱۸۴،
حاشیه۲۱۷
«فتح‌ونتوح امیربن‌الدین نزل آبادی» ۱۷۶
فخرالدین اوحد مستوفی ۱۵۵
فخرالدین مبارکشاه غوری ۱۳۲
سیدفخرالدین وزیر ۱۱
فخرداعی گیلانی ۱۳
فرغی ۱۰۳،۱۰۶،۱۱۳،۱۲۶
فردوسی ۱۳۹،۱۶۱،۱۹۷
۵۲،۷۹،۸۶،۱۰۳
۱۳۹،۱۷۶،۱۹۲
فروزانفر ـ بدیع‌الزمان ۱۴
فریدون ۲۲۹،۲۳۰
فریدون میرزا ۷۱
فلکی شیروانی ۶۵
فصیحی خوافی ۲۷
فصیحی رونی ۶۸،۸۳،۲۴۹
فضل‌الدین ـ خواجه حاشیه ۳۴
فضل‌الله ابوالليثی ۲۳۹
فضل‌الله استرآبادی ۱۸،۱۹،۳۸

ق

قاجاریان ۱۰
قاسم‌الانوارتبریزی
حاشیه۱۱،۱۶ مقدمه
۲۰،۲۴،۳۸،۵۹،۸۴
۸۵،۸۶،۹۷،۱۰۱،
۱۲۱،۱۳۶،۱۴۰،۱۴۱

قاضی‌زاده رومی ۲۷،۵۱
قاضی صالح‌الدین موسی
«قاموس‌اللغة» ۲۷
قبولی ـ مولانا ۵۸،۱۱۰،۲۴۹
قدسی ـ مولانا ۱۰۵،۲۴۹
قدیمی ـ مولانا ۵۸
قراباغ ۳۷،۳۹
قراپوسف ترکمان (قره‌قوینلو)
۳۰،۳۶،۳۷،۳۸،
۴۳،۴۶
قزشی ـ میر ۵۸،۲۵۰
قره‌قوینلو ۲۵،۳۳،۴۲،۶۰
قزوین ۳۷،۴۱
قطب‌الدین محمد ۲۴۵
قطب‌الدین نامی ۶۲
قطبی ـ مولانا ۹۵،۲۳۴،۲۴۹
قطران ۹۱،۱۲۳،۱۹۲
قلعهٔ بایزید ۳۷
قلعهٔ سفید ۳۵
قلمان ۱۴
قم ۳۷
قنبری ـ مولانا ۵۸،۲۴۹
قنبری زهتاب نیشابوری ـ مولانا ۷۰
قندهار ۱۳،۳۷
قوام‌الدین معمار ۲۷،۵۱،۶۳
قیدوبن پیرمحمد جهانگیر ۴۲

ک

کابل ۳۱،۳۷
کاتبی ـ مولانا (ترشیزی)
۱۰،۱۹،۹۶،۴۰،۵۳
۶۷،۸۳،۸۸،۸۹،۹۸
۹۹،۱۰۱،۱۰۳،۱۰۵
۱۱۰،۱۱۵،۱۱۶،۱۱۷
۱۱۸،۱۲۲،۱۲۷ ل۲۹
۱۳۰،۱۳۱،۱۳۵،۱۴۱
۱۴۲،۱۴۳،۱۴۷،۱۵۱
۱۵۲،۱۵۳،۱۵۴،۱۵۵
۱۵۶،۱۵۷،۱۵۸،۱۶۱
۱۶۲،۱۷۶،۱۹۲،۲۰۱
۲۰۲،۲۰۴،۲۰۷،۲۰۸
۲۱۵،۲۲۱،۲۲۴،۲۲۵
۲۳۷،۲۳۸،۲۴۷،۲۴۹
کاشغر ۲۹
کاظمی ـ سید ۵۸،۲۴۹
«کامل‌التواریخ» ۶۲
کاوس ۷۲
«کتاب جامی» حاشیه۲۰ ،حاشیه۹۷
حاشیه۸۴،حاشیه۲۴
حاشیه۹۶
کربلا ۲۲۳،۲۲۹،۲۴۶
کرمان ۲۰،۲۶،۳۴،۳۶،۴۳
حاشیه۱۸۸
کسائی ۱۲۶
کمروی ـ سیداحمد ۹

۱۴۵،۱۵۵،۱۵۸،۱۶۰
۱۶۴،۱۶۵،۱۶۶،۱۷۴
۱۷۶،۱۸۴،۲۲۵،۲۲۶
۲۲۸،۲۳۲،۲۴۹
قاسم نوربخش ۱۸
قاسمی تونی ۲۴۹

کعبه ۴۳
کلاویژو ۶، ۱۱، ۱۲، ۹۴
کلیرکه ۶، ۹۴
کمال خجندی ۸۴
ر.ك. کمال‌الدین خجندی
کمال ـ مولانا ۹۵، ۱۹۲، ۲۴۹
ر.ك. کمال‌الدین خجندی
کمال اسمعیل ۷۹
کمال‌الدین اصفهانی ۶۵
کمال‌الدین حسین خوارزمی ۲۶
کمال‌الدین خجندی ۶۲، ۷۹، ۸۳، ۹۷
۱۰۰، ۱۰۳، ۱۱۵
۱۱۸، ۱۲۷، ۱۳۶
۱۴۱، ۱۴۳، ۱۶۳
۱۶۴، ۱۹۲، ۲۰۱
۲۳۷، ۲۳۸، ۲۴۹
ر.ك. کمال خجندی و
کمال‌مولانا
کمال‌الدین عبدالرزاق سمرقندی
ر.ك. عبدالرزاق سمرقندی
کمال‌الدین غیاث الفارسی ۲۴۹
کمال تربتی ـ شیخ ۸۰، ۹۰، ۲۴۰، ۲۴۹
کمال کجکولی ۱۲۵، ۲۴۹
کپتاب ۱۴
کیبیك میرزا ۷۱
کیقباد ۷۲
کیومرث رستمداری ۴۱، ۴۶
کوثری ـ مولانا ۱۳۰، ۲۴۹

گ

«گاه شماری در ایران قدیم» ۱۶، ۵۱
گجرات ۱۴
گرین شیلدز ۱۸۰، ۱۸۳
گنجه ۸۶
«گلستان سعدی» ۱۱۹
گوهرشادآغا ۱۱، ۱۲، ۳۳، ۴۱، ۵۱
حاشیه ۴۵، حاشیه ۴۴
گوهرشادبیگم
ر.ك. گوهرشادآغا
«گوی و چوگان» (حالنامه)
حاشیه ۱۳۲، ۱۰۲
۱۳۳، حاشیه ۱۵۴،
۱۷۸، ۱۷۶، ۱۷۷
۲۱۶، ۱۸۰، ۱۷۹
۲۱۷، حاشیه ۲۱۸
حاشیه ۲۱۹، حاشیه

ل

لطف‌الله نشابوری ۵۷، حاشیه ۱۶، ۱۰۰
۹۱، ۹۷، ۹۹، ۶۲

۱۱۴، ۱۱۰، ۱۱۲، ۱۰۱
۱۲۸، ۱۲۳، ۱۲۱ حاشیه
۱۳۴، ۱۳۲، ۱۳۱، ۱۳۰
۱۵۵، ۱۴۳، ۱۴۲، ۱۴۱
۱۷۶، ۱۷۳، ۱۶۴، ۱۶۰
۱۹۷، ۱۹۶، ۱۹۴، ۱۹۳
۲۰۲، ۲۰۱، ۲۰۰، ۱۹۸
۲۰۸، ۲۰۶، ۲۰۴، ۲۰۳
۲۱۵، ۲۱۲، ۲۱۰، ۲۰۹
۲۲۲، ۲۲۳، ۲۲۱، ۲۱۸
۲۳۰، ۲۲۷، ۲۲۵، ۲۲۴
۲۴۹، ۲۴۶، ۲۴۳، ۲۳۳
لطفی ـ مولانا ۲۵۰، ۹۵، ۷۹
لطیفی ـ مولانا ۲۵۰، ۹۵
لندن ۱۸۰
لیلی ۴۰

م

ماچین ۱۴
مازندران ۵۰، ۳۶، ۴۹، ۳۵
ماوراء النهر ۳۳، ۱۴، ۱۸، ۳۸، ۳۰
۳۸، ۳۶، ۳۷، ۳۴
۵۷، ۵۰
مبارکشاه غوری ـ فخرالدین ۱۳۲
مبارکشاه قزوینی ۱۳
«مثنوی انیس العاشقین» ۱۶
«مثنوی تجنیسات» ۱۶
«مثنوی دستورعشاق» ۴۰ حاشیه
«مثنوی کاتبی» ۱۶
«مثنوی گوی و چوگان عارفی هراتی» ۱۶
«مثنوی مولوی» ۱۸۶
«مجالس العشاق» ۹۵، ۸۱، ۸۰، ۱۳
۱۶۲، ۱۵۴، ۱۴۵
۲۰۲ حاشیه ۱۶۴ حاشیه
«مجالس النفائس» ۵۷ حاشیه ۱۷
۵۹ حاشیه، ۵۸ حاشیه
«مجمع البحرین» ۱۹۳، ۱۹۲ حاشیه
«مجمع الصنعاء» ۶۰ حاشیه ۱۳
۶۵، ۶۴، ۶۳ حاشیه، ۶۱
۶۸ حاشیه، ۶۷، ۶۶ حاشیه
۷۰ حاشیه، ۶۹ حاشیه
حاشیه ۷۶، ۷۴ حاشیه
۸۰ حاشیه، ۷۹ حاشیه، ۷۸ حاشیه
۸۸، ۸۴، ۸۳ حاشیه
۹۴ حاشیه، ۹۳، ۸۹ حاشیه
۱۰۵، ۱۰۴، ۹۵ حاشیه
۱۲۸ حاشیه، ۱۲۵، ۱۲۴
۱۳۷ حاشیه، ۱۳۶ حاشیه
۱۵۴ حاشیه، ۱۵۳
۱۸۰ حاشیه، ۱۵۷ حاشیه
۲۳۴، ۲۲۵، ۱۹۴ حاشیه
۲۳۹ حاشیه، ۲۳۶ حاشیه
۲۴۴ حاشیه، ۲۴۱ حاشیه،
۲۴۰ حاشیه، ۲۴۲

محمد حالم ۲۵۰، ۲۳۵
محمد حرب ۲۵۰
محمد علی شفائی ۲۵۰
محمد علی کاتبی (خربیی) ۲۵۰، ۹۵، ۹۳
محمد فخری هراتی ۱۳
محمد قزوینی ۹۶
محمد قزوینی (حکیم شاه) ۱۵۳، ۱۲۵، ۷۶
محمد ـ قطب الدین ۲۴۵
محمد کاشکی ۶۲
محمد کله گاو ۲۳۶
محمد مجلد ـ مولانا ۲۵۰، ۲۳۹، ۲۳۴
محمد معمائی (پیرمعمائی) ۲۳۶، ۲۳۴، ۸۲
محمد مغربی ۲۵۰، ۲۴۲، ۲۳۹
محمد مغربی ۱۶۳
محمد مؤمن میرزا (پسر سلطان بدیع الزمان) ۷۱
محمد نعمت آبادی ۲۵۰، ۲۴۱، ۵۸
محمد نوربخش ۱۸
محمود ـ خواجه ۷۰
محمود برسه ـ میرزا ۲۵۰، ۷۰
محمودبن محمد النیریزی ۱۸۳
محمود عارفی هراتی
ر.ك. عارفی هراتی ۱۷۷
محمود غزنوی ۵۶، مقدمه ۸۹
محمود میرزا پسر سلطان ابوسعید ۷۱
محی الدین بن العربی ۱۸۶، ۱۶۸، ۲۴
«مخزن الاسرار نظامی» ۲۲۰، ۱۹۴، ۶۹
مرخاب ۳۶
مرو ۳۶
مروان ۲۳۳، ۲۰۴

۱۸۴ حاشیه
مسیح (یلقانی) ۱۹۲
«مسجل التواریخ» ۲۷
«مسحت نامه» ۱۹
«مسحب ومحبوب» ۱۷۶
پهلوان مسعد ۲۴۲
مسعدبن عبدالله (س)
ر.ك. پیغمبر رسول ۲۲۳، ۱۸۹
مسعد ـ شاه (پسر قرایوسف) ۳۸
مسعد اردستانی ۵۱
مسعد اغلان ۳۸
مسعدنامی ـ قاضی ۲۵۰، ۱۰۵، ۵۸
مسعه آملی ـ مولانا ۲۴۲، ۲۳۹، ۲۳۴
۲۵۰
مسعد امین ۲۵۰
مسعودبن بایسنقر ـ سلطان ۳۹، ۳۰، ۱۱
۴۶، ۴۵، ۴۴، ۴۲
۷۳، ۷۲، ۷۰، ۵۰
۲۴۵، ۱۷۸، ۱۷۷
مسعودبن حسام الدین (ابن حسام)
ر.ك. ابن حسام
مسعد پهلوان آبوسعید ۲۴۱
مسعد پارسا ۱۷
مسعد تادکانی ۲۵۰
مسعدتر غدی ۴۹
مسعد جامی ۲۵۰، ۱۶۴، ۹۳
مسعدجوکی میرزا (پسر شاهرخ) ۶۸، ۵۹، ۴۱، ۳۹، ۳۱
مسعد خدابنده ۱۶
مسعد صالح ـ امیر ۸۰

مروان بن مسعد ۲۳۳
مسجد جامع گوهرشاد ۵۲، ۱۷
مسعود سعد ۱۲۶
مسعود قمی ۲۵۰
مسلمی اسفراینی ـ سید ۲۵۰
مسیب ـ خواجه ۲۵۰
مسیحی ـ مولانا ۲۵۰، ۲۳۵، ۱۰۵
مشرقی ـ مولانا ۲۵۰، ۵۸
مشهد ۵۲، ۳۷، ۱۱
۲۴۰، ۲۳۷
مصر ۴۷، ۴۱
مطلع السعدین ۱۳، ۱۲، ۱۴ حاشیه
۱۴۰، ۱۵ حاشیه
۴۰، ۳۹ حاشیه، ۲۷،
۵۹، ۵۳، ۵۲، ۴۶، ۴۵
۷۷ حاشیه، ۶۶ حاشیه
۱۲۰۰، ۱۱۹، ۹۸
۱۲۱ حاشیه، ۱۹۸ حاشیه
۲۲۹ حاشیه
معاذی ۲۳۸
معاویه ۲۳۳
معتزله ۲۶
معروف کرخی ۲۰۴
«معجز الانساب» ۲۷
معزی ۱۰۶، ۱۰۴، ۸۷
معین الدین اسفزاری ۴۰
معین الدین کاشانی ۵۱، ۲۷

معینی ۲۷
معینی جوینی ۲۵۰، ۸۵، ۶۵، ۲۷
مغربی تبریزی ۸۵، ۵۷، ۲۴ حاشیه
۱۶۶، ۱۶۴، ۱۴۱، ۹۷
۱۷۲، ۱۷۱، ۱۶۷
۲۵۰۰، ۲۰۷، ۱۹۸
مغولستان ۵۰، ۳۸
«مفتاح الحیوة» ۱۹
«مقدمهٔ بایسنقری» ۸۷
«مقدمه بر تاریخ مغول ـ بلوشه» ۱۵ حاشیه
«مقدمهٔ جدید شاهنامه» ۷۵، ۵۲
مقیمی ـ مولانا ۲۵۰، ۱۶۴
مکه ۲۳۵، ۱۹۴
ملاطی ۲۳۸
ملامتیه ۲۳
ملای روم (جلال الدین مولوی) ۱۸۶
ر.ك. مولوی
ملك ـ مولانا ۸۰
ملك ـ حاج حسین آقا تذکره ۱
ملکشاه ۱۰۴
ملیار ۱۴
«منتخب التواریخ» ۲۷
منجم باشی ۴۷
منصور حلاج ۱۶۵
منصور سبزواری ۲۵۰، ۱۶۴، ۸۳۰
منصور قرابوهٔ طوسی ۲۵۰

مهجور مظفری، شاه ۳۵،۴۵
«منظومهٔ حاج فلاحادی سبزواری» ۲۳۲
منوچهری ۸۸،۱۰۳
مینگ ۱۳
موسی عمران ۱۷۴
مولوی ۷۹،۸۵،۸۶،۱۰۳
۱۱۳،۱۸۳،۱۹۲
مؤید دیوانه ـ خواجه ۲۵۰
مؤید مهنه ـ خواجه ۱۶۴،۲۵۰
مهری (زن حکیم طبیب) ۸۶
میاردیلمی ۹۵
میرارغون ۵۸،۲۳۹،۲۵۰
میرانشاه (پسر تیمور) ۱۸،۲۶،۲۹،۳۰
۳۱،۳۳،۳۶،۳۷

ن

نازکی ـ درویش ۱۶۴،۲۵۰
نازینی ـ مولانا ۵۸،۲۵۰
ناصرالدین‌شاه قاجار مقدمه۸
«ناظر و منظور» ۱۷۶
«نامهٔ دانشوران» ۱۸۸ حاشیه، مقدمه۱۳
نجم‌الدین الطارمی ۶۲
نجومی ـ مولانا حاجی ۲۴۸
ندیمی ـ مولانا ۲۵
نزاری ۱۹۲
نسا ۳۷،۵۲
«نصاب الصبیان» ۲۳۲
نصرسمائی ـ امیر ۱۰۳
نظام ـ مولانا ۱۶۴،۲۳۹،۲۵۰
نظامی (گنجوی) ۷۹،۸۶،۹۰،۱۰۳
۱۱۳،۱۲۱،۱۷۶
۱۷۹،۱۸۳،۱۸۶
۱۹۲،۱۹۴،۱۹۵
۲۱۹،۲۲۰،۲۲۷
نظامی هروضی ۱۶،۱۰۴
نظام‌الدین قاری یزدی ۲۵۰
نعمت‌آبادی ـ مولانا ۲۳۹
ر.ك. شاه نعمة‌الله ولی
نعیمی ـ مولانا ۹۵،۲۵۰
نفحات الانس ۱۳،۲۱،۲۴،۱۱۹
۱۸۴ حاشیه

نفیس طبیب ـ مولانا ۵۱
نقیبی ـ سید ۱۰،۱۵
نقشبندیه ۲۰ـ۲۲
نقیبی ـ مولانا ۹۵ـ۲۵۰
«نگارستان معینی» ۶۵
نسازی ۲۳۸
نورالدین ـ امیرشیخ ۳۶،۴۷
نورالدین محمدالبرشدی ۴۷
نورالدین نوری ۱۵
نوربخشیه ۱۸
نوزسعید بیك ۲۵۰
نیشابور ۱۸۵ حاشیه، ۲۳۷

و

واحدی (سیف‌الدین نقاش) ۲۲۹
واله ـ مولانا ۲۵۰
ولی‌قلندر ۷۰
ولید (اموی) ۲۳۳
وبی ـ مولانا ۲۳۵،۲۶۰

ه

هاتف ۲۰۹
هاشمی ـ سید ۲۵۰
هرات ۹،۱۲،۲۵،۲۹،
۳۵،۳۶،۳۷،۳۸
۳۹،۴۰،۴۳،۵۰
۵۳،۶۰،۶۷،۷۲
۷۴،۱۳۵،۲۳۶
هرمز ۱۳
هرموز ۱۳
هری ۲۳۶ بر ك. هرات
هلالی ـ مولانا ۲۵۰
همایون اسفراینی ـ امیر
ر.ك. امیرهمایون اسفراینی
همدان ۳۱،۳۶،۷۳
هند ۲۹ بر ك. هندوستان
هندوستان ۸،۱۳،۲۹،۳۵،۱۳۹
هوائی ـ مولانا ۹۳،۲۵۰

ی

یادگاربیك ـ امیر ۵۸،۲۵۰
یارعلی ترکمان ۵۰
یاری ـ مولانا ۲۵۰
یحیی سیبك (فتاحی) ۴۰،۱۰۵ حاشیه
یاسای چنگیزی ۴،۷،۱۱،۴۶ حاشیه

میرحیدرصبوحی ۲۴۰
میرزا بیك ۵۸،۹۵،۲۵۰
میرزارستم (رستم‌بن‌عرشیخ) ۲۷
ر.ك. رستم‌بن‌عرشیخ
میرسهیلی ۲۳۵
میرمحمد تومان ۹۹
میرمخدوم ۱۶۴،۲۵۰
میرعلیشیر
ر.ك. امیرعلیشیر
میرعماد مشهدی
ر.ك. عمادمشهدی‌میر
میرمفلسی ۸۲،۱۱۶،۱۴۸
۱۶۲،۲۵۰

ن

نازکی ـ درویش ۱۶۴،۲۵۰
نازینی ـ مولانا ۵۸،۲۵۰
ناصرالدین‌شاه قاجار مقدمه۸
«ناظرومنظور» ۱۷۶
«نامهٔ‌دانشوران» ۱۸۸حاشیه،مقدمه۱۴
نجم‌الدین‌الطارمی ۶۲
نجومی ـ مولانا‌حاجی ۲۴۸
ندیمی ـ مولانا ۲۵
نزاری ۱۹۲
نسا ۳۷،۵۲
«نصاب‌الصبیان» ۲۳۲
نصرسامانی ـ امیر ۱۰۳
نظام ـ مولانا ۱۶۴،۲۳۹،۲۵۰
نظامی (گنجوی) ۷۹،۸۶،۹۰،۱۰۳
۱۱۳،۱۲۱،۱۷۶
۱۷۹،۱۸۳،۱۸۶
۱۹۱،۱۹۴،۱۹۵
۲۱۹،۲۲۰،۲۲۷
نظامی‌عروضی ۱۶،۱۰۴
نظام‌الدین قاری‌یزدی ۲۵۰
نعمت‌آبادی ـ مولانا ۲۳۹
نعمةالله‌ولی ر.ك. شاه نعمةالله‌ولی
نعیمی ـ مولانا ۹۵،۲۵۰
نفحات‌الانس ۱۳،۲۱،۲۴،۱۱۹
۱۸۴حاشیه

نفیس طبیب ـ مولانا ۵۱
نفیسی ـ سعید ۱۰،۱۵
نقشبندیه ۲۰ـ۲۲
نقیبی ـ مولانا ۹۵ـ۲۵۰
«نگارستان معینی» ۶۵
نمازی ۲۳۸
نورالدین ـ امیرشیخ ۳۶،۳۷
نورالدین محمدالمرشدی ۴۷
نورالدین نوری ۱۵
نوربخشیه ۱۸
نورسمید بیك ۲۵۰
نیشابور ۱۸۰،۲۳۷حاشیه

و

واحدی (سیف‌الدین نقاش) ۲۲۹
واله ـ مولانا ۲۵۰
ولی‌قلی‌بیگ ۷۰
ولید (اموی) ۲۳۳
وهبی ـ مولانا ۲۳۵،۲۶۰

ه

هاتف ۲۰۹
هاشمی ـ سید ۲۵۰
هرات ۹،۱۲،۲۵،۲۹،
۳۵،۳۶،۳۷،۳۸
۳۹،۴۰،۴۲،۵۰
۵۳،۶۰،۶۷،۷۲
۷۴،۱۳۵،۲۳۶
هرمز ۱۳
هرموز ۱۳
هری ۲۳۶،ر.ك.هرات
هلالی ـ مولانا ۲۵۰
همایون اسفراینی ـ امیر
ر.ك. امیرهمایون اسفراینی
همدان ۳۱،۳۶،۷۳
هند ۲۹،ر.ك. هندوستان
هندوستان ۸،۱۳،۲۹،۳۵،۱۳۹
هوائی ـ مولانا ۹۳،۲۵۰

ی

یادگاربیك ـ امیر ۵۸،۲۵۰
یارعلی‌ترکمان ۵۰
یاری ـ مولانا ۲۵۰
یحیی‌سیبك (فتاحی) ۴۰،۱۰۵حاشیه
یاسای‌چنگیزی ۴۰،۷۱،۱۰۴۶حاشیه
۱۲۴،۱۶۴،۱۸۰
۱۸۴حاشیه،۱۸۳
۲۵۰

یاقوت المستعصمی ٥٣
یزد ١٢،٣٦،٢١٧
یزدان بخش چنگی ١٥٤
یزید ٢٠٤،٢٢٣،٢٤٦
یمن ١٩٩
یوسف ـ امیر ٥٣،٦٧
یوسف ـ خواجه ٦٨
یوسف ١٥٥،١٦٢
یوسف امیری ٥٣،٦٨،١٩٧،٢٥٠
یوسف برهان ١٦٤،٢٥٠
یونوع ١٤

کتابخانه مرکزی
Central Library
Tehran University

غلط نامه

صفحه	سطر	غلط	درست
١٧	١٢	علّیه	علیّه
٣٢	٣	اسرار	اصرار
٣٤	حاشیه	شاه ملك آغا	شادملك آغا
٣٥	٢٤	برادرزاده	خواهرزاده
٣٧	٢٠	٨٨٢	٨٢٢
٣٩	١٠	٧٣٧	٨٣٧
٦٧	١٤	خطای	ختای
٨١	٩	نعمت‌الله	نعمة‌الله
١١٣	٢٣	آنچه باآنکه	باآنکه آنچه
١٣٤	٢٠،٢١	مغذوف	مجنوف
١٤٤	٩	»	»
١٧٦	٧	»	»
١٧٧	١١	»	»
٣٤١	٣	ممحد	محمد

10007500837970
کتابخانه مرکزی دانشگاه
ش
PK6416
.Y3